بسم الله الرحمن الرحیم

منشی حکمت کاملهٔ ایزدی چون بارادت ازلی بانشای صحیفهٔ شریفهٔ کائنات پرداخت دیباچهٔ این نوآیین نامهٔ
بدیع رقم بنام نامی و هم گرامی مجموعهٔ سلسلهٔ حدوث و قدم حضرت آدم علیه السلام مشغول گردانیده ندای انی جاعل
فی الارض خلیفة در ملا اعلی انداخت و چون وجود مسعود فیض آمود بحکم علت غائیه در خاتمة الکتاب بوجه ظهور آورد
بخلعت خلافت و تشریف امامت برنواخته بغلغلهٔ هو خلیفة الله فی الارض ساحت زمین و زمان گوهرآگین ساخت
تا در اجرای احکام خلافت و امضای اسمای مملکت اسرار خفیهٔ عقول علیه و انوار سنیهٔ نفوس جلیله که در وی ... کرده بود
بر فرزندان آدم بعد از آنکه اولاد و احفادش کثرت ایجاد پذیرفته بمقتضای استعداد فطری و قابلیت اصلی هریکی
بتوجه بکاری گماشت چنانچه بعضی از بهر اکتساب معرفت الهی و تحصیل دوام آگاهی بنهان خانهٔ تجرد شتافته صفوتکدهٔ
باطنیت را ... بیاراستند و گروهی بعمارت کارگاه تعلق اشتغال ورزیده پس از تجربه و استعمال از بهر نظام حال
عباد و سرانجام مهمات عالم کون و فساد دانش نامهای برنگاشتند تا مستفیدان سعادت نشان بقدر فسحت فهم
و رسای ... مطالعهٔ آن از علم بامور مجهوله و اطلاع بر وجوه معقوله کامیاب شوند تا این زمان اسباب معاش عالمیان
بدستور و قانون پیشینیان نسق پذیر میگردد و هر که را بنا بر شرف ذات و مکارم نفس پایهٔ دانش دری می افزاید
لا محاله در ... که دستگاه داشته باشد تصرفات شایسته مینماید تا آنکه این ... گزین اندیشها فرزانگان کامل الوجود
بمنصهٔ ظهور می آید باجمله بنده منشی که بین الاقران بملک زاده معروف است چون در منشآت پاستانی بامعان
نظر دیدان

نظر درنگریست دریافت که عزیزان پیشین هرچند از بلندی فکرت و نیروی طبیعت دستور مکاتبات در حسن
خطاب و رد جواب بهر پایه مدون ساخته با رحمت بر سر دوش طالبان این فن گذاشته لیکن آنچه در
مدعانگاری بکار آید و هنگام تسویهٔ مطالب مختلفهٔ ارباب دولت و اهل معاملت عقدهٔ خاطر باز کشاید از دست
فرو هشته محض عنوان و خاتمهٔ مراسلات یا مختصری از حالات دنیویه و مقالات مختصره برنوشته و سوانح احوال
ابنای روزگار و کیفیت تقلب اوضاع لیل و نهار که در زمان احتیاج مترسلان را دست یاری نماید بقید
قلم نیاورده بدین تقدیر این جزو محقر ذرهٔ حقیر به ترتیب مجلدی مشتمل بر دو دفتر پرداخته و دفتر اول مسودات
خویش که در ایام نوکری سلاطین و خوانین و هنگام تقلد خدمت دیوانیان معامله دان از اسوله و اجوبه و
نحو آن بحسب روی کار نگاشته بود و دفتر دوم مکتوبات دیگر منشیان منقح نویس از قرار مطاعه بادشاهی
مناشیر عالیه والاشاهی و نشان فیض عنوان شاهزادهٔ عالی تبار و عرایض نوئینان بجناب سلطنت و صحایف
اخوان الزمان بیاران و آشنایان آنچه دل گزین دیده و هرقدر توانست تجمع نموده مرتب گردانیده
یادگاری به روزگاران باز گذاشت تا فرزندان ارجمند و نبایر سعادت پیوند و دیگر مستعدان هوشمند
هرگاه بخوانند و طور گزارش کلام و طرز تمهید مقامات گوناگون و طریق دولتمندان کار آزمون در نگارش مطالب
ملحوظ باز دانند بلکه طبیعت و توان فکرت ایشان افزایش پذیرد و تعریف فن انشا بر وفق قول متقدمین
و متأخرین و استقبال طبع خود اگرچه در آغاز کتاب کارنامهٔ منشی بشرح و بسط رقم نموده اما چون این مجلد بنگارنامهٔ
منشی مسمی میشود و برای فایدهٔ سایر الناس از سواد به بیاض می آید سطری از آن که در زعم احقر وجیزه
درین مجموعه هم می نویسد **تعریف فن انشا** انشا در لغت عرب اسم مصدر است بمعنی پیدا کردن که مصدریت
چون شود روشن که آخر فارسیش دن یا تن بود و در اصطلاح عبارت است از ملکهٔ دانش فطری و مادهٔ علوم مکتسبی که منشی بدان
قادر بود بر ایجاد عبارات جزیله و تلفیق مضامین جمیله در ادای معنی مقصود و با انتقاد فقرات منشآت ما تقدم محتاج نباشد و اصل
این فن یعنی ماهیت انشا ایداع کلمات بلاغت سمات است بذریعهٔ تحصیل علم صرف و نحو و بدیع و بیان
و منطق و معانی و قریع؟ و سرعت فهم و انتقال نفس بطریق فکر و قوت حافظه و تتبع تراکیب فصحا و بلغا و وقوع
انشا بر فقرات منشوره که بحث حسن و قبح آن در و میرود و غرض انشا بر تسطیر رسالهٔ رنگین و مقالهٔ متانت آگین
بنحوی که حفظ مرتبهٔ کاتب و مکتوب الیه فوت نشود و تکمیل این فن دست نمیدهد الا بکثرت استعمال تا منشی
بر غلطهای که از زبان جهان عامه شایع است و در تحریر منشیان می آید اطلاع پذیرد و بر کلمات که مختار
و متروک دولتمندان است وقوف یافته عبارت عام فهم خاص پسند بزبان روزمرهٔ روزگار بنگارد و
از اغلاق و ابهام احتراز واجب دانسته بقطع از قانون محاوره بیرون ننهد از و تعریف

منشیان بلاغت نشان از گروه متقدمین منشیان بلاغت نشان و دبیران نادره بیان که
در پیشین زمان بوده‌اند کار بوده صحیفه نگار به رنگین طرازی زینت پذیر ساخته‌اند چون اسامی آنان در کتابهای
کتب باستانی بنظر نیامده لهذا بتعداد افراد جمعی از سخن پروران ایام سابق در زمان حال که بتفصیل و کمال آنها
اطلاع داشت دیباچهٔ این مجموعه بدیعه مزین ساخت در قابلیت و استعداد هر یک از گذشتگان و متقدمین
ذکر دری نشد باجمال از رقم سخنان پاکیزه نگاران ایران و یادداشتها همه حضرت شیخ شیراز است که کتاب گلستان در
نثر بغایت خوش عبارت مدون ساخته بعد از آن حکیم نصیر طوسی که اخلاق ناصری را بقوت علمی بکمال متانت
نوشته و بعده شیخ شرف الدین علی یزدی که در تصنیف ظفرنامه تیموری بسیار خوب پرداخته و بعد ذلک
خاوند میرشاه هروی که وی مصنف تاریخ روضة الصفا که در تنسیق آن نمونهٔ خامهٔ دانشوری داده فانوس
شایسته در جهان بازگذاشته بعده سکندر بیگ مصنف تاریخ عالم آرای عباسی آئینه عبارت صافی
چهره‌های بلاغت گردانیده در هندوستان جنت نشان که در زمان خلفای اسلامیه نیز از
بوده‌اند این ذرهٔ حقیر بر حالت حقیقت آنها علم ندارد اما در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی شیخ ابوالفضل
بن شیخ مبارک در فن انشا طرح تازه بر نهاده پایه سخن را باوج کرسی رسانیده و امین احمد رازی
کتاب هفت اقلیم بنهایت دلپذیر نگاشت و مصنف تاریخ بادلی محمد قاسم فرشته باین حسن کلام چهره افروز
ناظورهٔ حسن کلام گردیده و در زمان خلافت حضرت جنت مکانی معتمد خان و شریف الملک جهانگیر نامه
را بعبارت صاف و شسته نوشت و در عهد سعادت مهد اعلی حضرت فردوس آشیانی سرآمد منشیان
دستور اعظم افضل خان مرحوم بود و بعده ملا اسلام خان دیوان و جوهری علامی سعدالله خان مستوفی دیوانی خاقانی
بیاراست بنابر قوت علمیت و نیروی طبیعت هر چه نوشت استادانه و فاضلانه نوشت لیکن هنگام مطالعه
از روی انصاف با مجلسیان خلوت خاص میگفت که من هر چند در قواعد فن انشای ابدیم به پسر
شیخ مبارک نرسیدم رحمه الله علی من انصف و چون در ایام وزارت خان مذکور تدوین شاهنشاهنامه
یعنی تاریخ شاهجهانی بمیان در آمد در اوائل حال میرجلالا طباطبائی بتقدیم این خدمت مامور شده از چندی
کار مسودات خویش بنظر اشرف اقدس گذرانید و همه علمای عصر نیز در آنشیوه آخر بنام شیخ عبدالحمید
لاهوری شاگرد رشید شیخ ابوالفضل سر انجام این امر خطیر سربلندی یافت چنانچه سعی بلیغ در دو دفتر
بطرز دلخواه و طرز دلپسند نگارش گردیده نادره یادگاری در صفحات روزگار باز گذاشت و چون بسبب
قصور حواس از کار باز ماند آخرین دفتر سوم باهتمام شیخ محمد وارث شاگرد رشید شیخ مغفور باتمام پیوست و در
سرکار پادشاهزاده دارا شکوه قاضی محمد افضل سرو خاص نویسان بود که رقعاتش ننگ ارژنگ آئینه دلهای

از ایشان تا در قید نامی حیات بود رنگین طرازی فرا نمود و شیخ عنایت الله و شیخ محمد صالح کنبو رنگین نویسی
شهرهٔ آفاق شد والهداد افغان ملتانی اگرچه بدربار کیهان مدار نیامد اما در میان وطن کاردستانی بدیع نمایان
است و از خوانین بلند مکان عاقل خان چمن آرای بوستان نظم و نثر گردید و امانت خان خوافی مشهور
به میر معین الدین احمد که [illegible] دیوان خالصه والا بود پی سپرده آثار قادر الکلامی آشکار گردانید و میر محمد رضا منصب دار
که [illegible] صوفی خضر توفیق اکنون گوشه نشین است و در متانت کلام و شایستگی طرز ادا و قوتی به فراز پیدای آورده
[illegible] در آید احتمال که سخن پردازی اسم آنرا از تصنیفات خویش در بیج نماید والله الموفق والمعین
نعم المولی و نعم النصیر ماجرای حال منشی سخن سگال و باعث تالیف این نگارنامهٔ سمت
اتصال از آنجا که در عنفوان شباب یمن خدمت خدامردان حقیقت یاب مایهٔ فیض و تیمنی از طاق دل
بر افراخته بود و اکثر هنگام رهبر سعادت ازلی برین میداشت که اسباب تعلق جسمانیه از چشم ظاهر نیز برافشد و
دوام صحبت خاک نشینان آسمان پیمای و ظاهر خرابان باطن آرای که سلطنت دو کون در نگاه همت آنان وزنی
ندارد چهرهٔ تجرد برافروزد بو که گرم نفسی آبی بر آتش درونی بزند و روحانی پزشکی نوشداروی تجرد این رنجور
نفسانی دهد و به هر فرقه گذری افتاد مرهم دهی دست نداد بلکه بیماری از درد خود آگاه بنظر نیامد جمعی در خانقاه
دیده شد که خودپرستی را خداپرستی میخوانند و گروهی در صومعه یافته آمد که تن آسانی را عروج پروری پنداشته
صورت ایشان مانا سراب جهان معنی بود که چون تشنه لب بادیه اند و رسید دریای تموج پنداشته قطره
زنان با انبوهی شتافت هرگاه با سعان نظر آن لمعان را نمود دیده و سیافت سوخته پا بر سنگ زد بدین جهت
دست ناامیده کسان دراز و دهان بلقمهٔ دیگران باز نمی شد و به راتبهٔ مقرره و وظیفهٔ مقدر که از سید الفیاض میسر
خورسندی میرفت چه تجردی که از سلسلهٔ بیم و امید و الم رها شد و از اندیشهٔ پیش و پس فراغ نداد لباس تعلق از آن
بهتر است و کنج خلوتی که صد هزار خیال باطل در سر نشانند و دل را در پی گوناگون مقصدهای بی سر و پا
بردوانند از دایرهٔ هنگامهٔ کثرت بدتر ناگاه بدرقهٔ توفیق رفیق گردیده و بر در دولت سرای مجمع البحرین صورت
و معنی مقتدای دین و دنیا سواد دیدهٔ دل بیداری سرور سینهٔ حق گذاری صافی مشرب روشن ضمیر حضرت قاضی
محمد [illegible] رسانید و حال این توانگر صوری در درویش معنوی مشهود و معاین گشت که نه از تعلق نفور است و نه
از تجرد مغرور نه از بند هستی بیزار است و نه از تصور نیستی در آزار نه با خود پیوسته است و نه با غیر دل بسته
[illegible] که از مدتی در پی دید و یافت چنین مجموعهٔ لطایف کولی و آلی جهان گردی و صحرانوردی میکرد
[illegible] دم آسایش بر کشید و از تکاپوی دوای بازرستهٔ کشتی در پیشگاه جمعیت بیارامید چنانچه بعد وفات خان فردوس
مکان لشکر خان بخشی علیه الرحمة والغفران که در خواجگی کردن و بنده پروردن عدیل و نظیر نداشت هرچه

آهنگ تعلق از مکامن ضمیر برخاسته بود اما از بهر التزام خدمت و ارتباط مرافقت این بزرگ حقیقی و مجازی
بندگی درگاه آسمان جاه درة التاج خلافت عظمی صدف الصدر سلطنت کبری بادشاهزاده مظفر لوا عدو بند کشور
کشای پیرایه ده شمع انور چهره افروز ملت اطهر کامل خرد و فیروز بخت شیرازه افزای رشتهٔ بخت عدل مصور
عقل مجسم بحر امواج جود و کرم حضرت محمد معظم شاه عالم بهادر ابد الله تعالی ظلاله العالی که شاهی کز ازل حکم از روز
الست به اول خدا فرمان و بهیش صورت بست بدان اسم مقدسش نگین یافت شرف و بر خاتم انگشت سلیمان
صد دست به اختیار افتاد و بپیشگیری دیوان گاه وزارت بادشاهی سر فرق عزت و افتخار بر ذروهٔ علیین
پیوست و از خواجه تاشی آن برگزیده جناب الهی خاطر افسرده چون غنچهٔ پژمرده از نسیم صبح گاهی بشگفت
و در زمانی که حسب الحکم گیتی منقاد از برای اصلاح خلل و فساد افغانیه بد نهاد مفسد دار الملک کابل بمیان در آمده
و اعلام ظفر اعتلام بدار السلطنت لاهور ورود مسعود فرمود شاهزاده والا گهر عالی تبار مظفر منصور نامدار
فروغ ناصیه ملت و دین محمد معز الدین منقلا پیش روان شد و خدمت دار الانشاء رکاب فیروزی آیت
شاهزاده بلند قدر باین ذرهٔ حقیر حواله رفت لیکن از رهگذر خار خار مزاج ذوالفقار خانی که در پیش کس بهیچ باد
دشنامش بر زبان هر دو او دل شوریده در آن سرکار عالی قرار نگرفت و هر چند آن نونهال گلشن صاحبقرانی
نزهت افزای ریاض جهانبانی در حق این مستمند لطف و مهربانی بسیار کرد اما از برای فرح خود شد
درونی در هنگامی که موکب منصور والا شاهی به بلدهٔ پشاور آمده رهگرای منزل مقصود گردید بالضروره
رجوع بکچهری دیوانی آورده بدستور سابق بتقدیم خدمت انشا قیام ورزید و چون در آن زمان خان
قدردان رشید خان عرف مرزا بدیع الزمان صاحب خانی دیوان بود و این جوهر شناس اهل هنر چنان
دلدهی و غمخواری نمود که توان گفت زیاده از حد بیان افزود و بعد مراجعت فتح و نصرت بدار الخلافت
خان صفوت نشان رحمت خان دیوان بیوتات شاهنشاهی خلیفه سلطان وزیر دار السرور عراق که هم
بارث و هم باستعداد شایسته وزارت بود دیوان سرکار عالی متعالی شاهی شد و بعد از آن ایام میمنت
فرجام بانتشار یرلیغ جهان مطاع عالم مطیع نهضت لوای فتح سیمای جهان کشائی بصوبه دکهن روی نمود
و بعد مبارک وصول رایات جاه و جلال باورنگ آباد خجسته بنیاد بفاصله مدت یکسال کمال منصب دیوان
مشار الیه بنا بر مصلحتی بعسکر معلی که در آن اوان بدار الخیر اجمیر اقامت داشت دستوری یافت و در این
سفر دولت اثر چون بتوفیق باری غرسمه خدمت عرایض نگاری و مراسله نویسی از این جزو تحفه بندگان
دلخواه بتقدیم رسید خان موصی الیه بدلنوازی و حال پردازی این غریب شهرستان بیکسی چندان
گستر دید که فی الجمله بعطای خلعت و انعام بنواخت و کدورت دیرینه که از حق ناشناسی بعضی دوستان

بجمعیت خاطر فاتح جمع شده بود و دور ساخت و چون بموجب حکم مقدس معاودت با سعادت الویهٔ نصرت پیکر
از ملک دکهن بلشکرگاه بادشاهی واقع شد و انقلاب اوضاع روزگار یعنی محمد اکبر بادشاهزاده غبار انکدار
در دلها برانگیخت و بادشاهزادهٔ جهان آرای عالم گشای بتعاقب آنخدیو بصحرای بی ادبی [illegible]
وار آوارهٔ ظلمات ای آمی افواج ظفر پیرای بهولناک شده بگمرای الکه سیوا مفرور گردید لاجرم حضرت شاه عالمیان
پناه بحضرت خلافت دستگاه اندر سال جهان پیما باتفاق هم بعزیمت استیصال غنیم بدمآل رخصت [illegible] باغی
شده بود با براه دکهن نهاد با وجودی که بهوا گرم و ماه مبارک رمضان در میان بود بمقام [illegible]
دست داد و بکوچ متواتر نزول اجلال اردوی معلی بدار السرور برهانپور سایه بان افراخت [illegible]
فیض بهرمت خان بسبب [illegible] و وسواس که از کثرت طلب و تنخواه سپاه و قلت حصول محال اکیر
بهم رسانده بود از خدمت دیوانی استعفا نمود و ارادت خان مشار الیه شرف خان چندی برین سرنوشت
چون امنیت انتظام پرگنات از وی چنانچه باید سرانجام نیافت لاعلاج دیوانی محال بتحول سرکار والا [illegible] بخدمت
ابواب المال مدار المهام رشیدخان که اکنون دیوان خالصه شریفه است تعلق پذیرفت و دیوانی دو [illegible]
اقبال کاشانه از اخراجات خزانه و تنخواه مواجب خدم و حشم وغیر ذلک بشرف خان بحال ماند بعد چندی روزه
شاه عالم پناه از پیشگاه سلطنت و جهانداری با عظمت و شکوه و لشکری انبوه بتاخت و تاراج
الکه [illegible] اقامت و خیمه [illegible] شده خیام سپهر احتشام بدانسو برافراخت و بعد کوچ افواج قاهره حضرت
ظل الهی خلیفه [illegible] میرزا ایرانی را که از اعیان و اشراف و عمده سادات عراق عجم است بخطاب
[illegible] خان و افزایش منصب سربلند ساخته دیوان سرکار بادشاهی مقرر ساخت چنانچه این صاحب السیف
والقلم بحکم [illegible] بسرعت و استعجال طی مسافت نموده بعسکر فیروز اقبال پیوست و قبول عنایات
جهان افروز عالی متعالی گردیده و بسیاق فتح نیشاق آنچنان خدمت نمود که مورد تحسین و آفرین گشت
پس از آنکه سرزمین [illegible] روی بخرابی نهاد و از اهل بغی و عناد اثری نمایان نشد مراجعت
[illegible] لشکرگاه بادشاهی چهرهٔ نشاط برافروخت و عمله و فعله کچهری دیوانی که بر طبق امر جلیل القدر در
اورنگ آباد مبارک بنیاد مانده بود طلب حضور شد و این پیر ضعیف از آن رو که در موسم برشکال
تاب سفر نداشت بگرامی توجه دیوان مهربان و صداقت عزیزی از یاری دوستان در آرامگاه [illegible]
اقامت یافت و چون سنین عمر بهفتاد پیوسته نفسی چند که از حیات مستعار باقی مانده رایگان از دست میرفت بهتر
چنان دید که مسودات پراگنده خود را درین فراغ وقت فراهم آورده مجموعهٔ تازه طرح ترتیب داده بیادگار
بعد صد روزگار باز گذارد لهذا با مید عطای ربانی و توقع تائیدات آسمانی که داعیا شامل حال [illegible] دفتر [illegible]

است دست بقلم با ساخته بقدر طاقت بشری بتلفیق و تنمیق این مجموعهٔ شامله پرداخت توکه ارباب دانش و هنگام مطالعه
سررشتهٔ انصاف از دست ندهند و بر نخان دلاویز گل آفرین افشانده عیب و سهو بدامان کرم و لطف بپوشند تا از
حضرت رحیم کریم اجر عظیم یابند و بماه شعبان سنه ۲۷ موافق سنه ۹۵ **فهرست کتاب فرخنده خطاب**
مشتمل بر دو دفتر و خاتمه دفتر اول متضمن مسودات جامع این نوآیین مجموعه محتوی بر چهار صحیفه **صحیفه**
اول نگاشتهای شاهزادهای نامدار والا تبار عرائض و مکاتبات و نشانهای فیض عنوان **صحیفه دوم** صحائف
نوئینان عالیشان **صحیفه سوم** نوشتجات دیوانیان کاردان از عرائض و مراسلات و پروانجات مالی و مسلمات
و اسناد خدمات و دستکات و غیر ذلک **صحیفه چهارم** خطوط عزیزان و دوستان که پیشتر به تکلیف آنان
و معدودی بحسب روزگار ترقیم پیوسته برسم یادگار درین مجموعه مندرج گردیده و در بعضی صفحات که چند
از مسودات دیگران از اسوله و اجوبه بنابر اقتضای محل اندراج یافته اسم هر یک بشرحی نقش تحریر پذیرفته
تا خوانندهٔ طرز کلام آن جماعت بمیزان استعداد فراسنجیده بطور و طریق حسن بیان منشی مختصر موازنه نماید و در
حین مطالعهٔ سیاق و سباق عبارات و پست و بلند مضامین بامعان نظر یابد و دیده سررشتهٔ انصاف از دست
ندهد **دفتر دوم** متضمن منشیات دیگر و بیرون نکته سنج مشتمل بر پنج صحیفه **صحیفه اول** فرامین مطاعهٔ بادشاهی و اسناد
دفاتر معلی **صحیفه دوم** مناشیر عالیه والا شاهی و برخی از عرائض و مکاتیب که غالباً بقلم اقبال بخشا قدسی بخط
نگاریاب شده باشد **صحیفه سوم** عرائض و مکتوبات خواتین بلند مکان **صحیفه چهارم** منشیات سر دفتر استادان
روزگار شیخ طالع یار عرف او و دیباج منشی رستم ثانی **صحیفه پنجم** نگارین نامهای مستعدان شیخ نویس که
خواندنی وار و نحو تصرفات طبع و نقاد ایشان خاطر دقیقه یاب را ارشاد می آرد خاتمه در اقتصار نامها اعلی القلیل
والقلیل یدل علی الکثیر والحفنة یدل علی البیدر الکبیر والله ولی التوفیق ونعم المعین ونعم النصیر **آغاز دفتر اول**
مشتمل بر چهار صحیفه صحیفه متضمن الواب **صحیفه اول** نگاشتهای شاهزادهای والا تبار نامدار منحصر بیک باب
باب اول عرائض و مکاتبات و نشانهای عالیه اولین باب عرائض محمد اعظم
شاهزاده معزالدین بدرگاه مقدس بادشاهی در شکر عطاء خلعت آنکه پیمانه
که خاصه خلعت سراپا سعادت که از فرق بنده پروری و پرورده نوازی برای سربلندی و سرافرازی خانه زاد
فدویت نهاد از پیشگاه فضل و کرم کرامت عطا یافته بود بیست و دوم شهر ذیقعده در منزل کنار دریای بهت
شرف وصول ارزانی فرمود فرق فخر و مباهات کمترین خانه زادان بنده درگاه علیین برافراخت مراسم استقبال
آداب تسلیمات آنرا بجا آورده چهره عبودیت و انکسار بسجود شکر و سپاس عنایات جهان افروز آرایش آگین
ساخت امیدوار است که بمضمون ان یزیدی افضال بکار فرمائی اقبال عدو مال خانه زاد فدوی مصدر خدمتی

گردیده مورد مزید نوازش و الطاف حضرت خاقانی جهانبانی شود هرچه زود تر بتقبیل پایهٔ سریر خلافت مصیر که
بجمیع مقاصد دینی و دنیوی مرجع است سعادت دوجهانی اندوزد **بالقابه** عرضداشت مرید فدویت
آئین محمد معز الدین بمسامع جاه و جلال میرساند که نوزدهم شهر ذیقعده از سرای خواص پور کوچ کرده بر تالاب
رحمون یک نیم کروه این طرف از کهاری باولی منزل نمود پیر و مرشد حقیقی سلامت دریا بسبب بسیاری
دوری راه دشوار عبور است و پیش از باولی مسطور تا دریا مکانی که تالاب یا چاه داشته باشد نشان
نمیدهند فردا هرجا که نزول بشود عرضداشت خواهد نمود **بالقابه** میرساند که بست یکم شهر ذیقعده از دریا
بسهولت گذشته بر لب آب منزل کرده چون از بهر خبر فرخنده اثر تهنیت اعلام نصرت فرجام که از روی
عظمت و شکوه زلزله در تمام کوه و لرزه در اندام گروه شقاوت پژوه انداخته جان این مرید عقیدت
آئین هر زمان راه پیمای دریچه گوش است فردا روز مقام نمود در **شکر عنایت دوا بالقابه**
میرساند که دوای صحت اتمام از دار الشفای فضل و کرم برای این مرید مرحمت شده بود در روز عید الضحی
در مقام حسن ابدال سعادت اتصال بخشید تسلیمات ذره پروری که همیشه شامل حال این فدویت بتقدیم
رسانید از نوازش کمال بر خود بالید موافق حکم جهان مطاع بنحوی که حکیم محمد مقیم نوشته است استعمال این
دوا خواهد نمود از میامن توجه اقدس امیدوار است که زود شفا خواهد یافت **مبارکباد عید الضحی**
میرساند که عید سعید الضحی بر ذات اقدس و شخص مقدس مبارک و فرخنده باد آداب تسلیمات تهنیت
و مبارکباد این روز شریف که با اعتقاد فدویت نتایج اکبر معنوی ست بجا می آرد و از جناب ایزد جل و علا
مسئلت می نماید که هر روزی در ایام سلطنت جاودانی طراز بخت طرب عید و هر شبی بمیامن لیلة القدر
مقرون داراد **ایضاً** میرساند که از رسیدن خود به بلدهٔ پشاور و آمدن مهاراجه بتاریخ بستم شهر ذی حجه
عرضداشتی که بجناب عالمیان مآب ارسال داشته بود از نظر انور گذشته باشد بعد از آن بست و دویم
ماه مذکور محلهٔ راجه رام سنگه و بست و چهارم محلهٔ امیرخان دید چون سر راه جل واقع شده بود مرغابی
بسیار داشت دو سه دست جانور سر داده روز اول یک سرخاب در روز دیگر دو قشقل و یک مرغابی
شکار کرده و در شکارگاه بگفته جانی خان راجه مذکور را رخصت پیش داد **القاب مشتمل بر استعفای
تقصیرات در ایام عاشورا** میرساند که چون این سفر نخستین مرتبه مهجوری از سعادت اندوزی
حضور فیض گنجور شب و روز اندیشه میدارد که مبادا از راه قلت سرمایهٔ دانش و کثرت احتیاج بارشاد
لازم الانقیاد قولاً و فعلاً آنچه نه در خور پیشگاه جاه و جلال تواند بود از این مرید عقیدت آئین سر زده
باشد لهذا درین روز متبرک عاشورا که زمان عفو زلات و آوان صفح خطیات ست زبان عجز و بیت

بیان را بدرخواست بخشایش آنچه سهو و نسیانا صورت وقوع پذیرفته باشد میکشاید بمقتضای اجابت انتما ـ
کریمه ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا از پیشگاه فضل و اصطباح امیدواری پیرایه پوزش و عفو تقصیرات
می باشد ظل ظلیل والا شاهی ابدالدهر ممدود و مبسوط باد و با نقا چه میرساند که ورود فرحت آمود دستخط
عالیشان هدایت عنوان مانند نزول آیه رحمت از افلاک افضال و کرامت شرف اعزاز و فخر امتیاز بخشید
مرید فدوی سعادت لزوم پیر و مرشد حقیقی باین بنده حیات بخشی مرید فدوی در فروغ ذره غریب نیاز بیچ
و موافقان شمع راه هدایت حقیقی گردید شکر آلهی تقدیم رسانیده و سر افتخار از ذروه سپهر برین گذرانیده
مراسم آداب و مراتب تسلیمات بجا آورده از فضل کریم آلهی امیدوار است که ارشاد والا هم الانقیاد را دستور العمل
دین و دنیا ساخته قدم از سر نموده بسعادت تحصیل شرف تقبیل عتبه بفیض مآب بسعادت سرمدی
کامیاب گردد در مبارکباد سالگره مسعود آنکه فرخنده جشن سالگره مبارک احیای جمهور گیتی
و هفت انجمن آسمان روشن گردانیده آوازه بهجت و شادمانی در هر سمت و کنار ربع مسکون بگوش جمیع
عالمیان رسانیده بر ذات اقدس و عنصر اطهر قبله دین و دنیا مبارک و میمون باد درین روز بهار
افروز که بخت خداداد و دولت قوی بنیاد هزار گونه مبارکباد بر فرق مقدس افشانده و اقبال
مقیمان خطه خاک و اوراد صومعه نشینان عالم پاک در دعای طول بقا کیهان خداوند باوج افلاک
رسیده مرید فدوی آداب تسلیمات و مراسم کورنشات بدستور بندهای عقیدت آئین بجا آورده و خلاصه
دل و جان بآئین نثار تقدیسی محفل روان نموده زبان بحمد و صفت بیان در جناب ایزد منان کشوده که
رشته عمر روز افزون پیر و مرشد حقیقی از گره سالگره تا پنج هزار دانه کشاد چون درین هنگام میمنت
فرجام از قرب بساط سلطنت بعید و دور مانده بر فیض اندوزان حضور ساطع النور رشک نموده استدعا
مینماید که سعادت والا لازمست که به جمیع مقاصد صوری و معنوی مرجع است هر چند روز دوری شود
ایضاً عرضداشت مرید فدویت آئین معز الدین بتهنیت مطلب مبارکباد رسیده فرخنده شمال
بمسامع جاه و جلال میرساند که بوسیله آداب مراسم تهنیت و مبارکباد وصول رقعه سعادت اندوز میمنت
افروز سالگره مقدس که بهار گلشن امید عالمیان و سحاب مزرع تمنای جهانیان است زبان فدوی
بیان را فیض اندوز عز و شرف دو جهانی میگرداند حق سبحانه و تعالی ظل الله دوام بقای ذات اقدس را
نضارت بخش ریاض آمانی و آمال جمهور عباد و طراوت بخش مزرع امید کافه انام دارا و آفتاب عالمتاب
سلطنت ابدی الاتصال هزاران سال بر مفارق جمیع بندهای تابان و درخشان باد مبارکباد
ولادت شاهزاده آنکه میرساند فدوی بجا آورده مراسم تهنیت و آداب مبارکباد ولادت باسعادت

بادشاهزاده والانسب عالی تبار که بهار پیرای گلشن مقصود اولیای دولت خداداد و چهره افروز حصول تمنای
احبای سلطنت ابدبنیاد است زبان عبودیت بیان را شرف اندوز دعا میگرداند که حق جل وعلا شانه آن
نخل عظمت و اقبال چمنستان ابهت و اجلال قبلهٔ دین و دنیا را جاودان دیر و سرسبز داراد این نوباوهٔ بوستان
شهریاری را در سایهٔ خورشید پایهٔ پیر و مرشد حقیقی از کمال عمر طبیعی کامیاب گرداناد مبارکباد ولادت
خلف شاهزاده عظیم الدین آنکه میرساند که مراسم آداب تهنیت و مبارکباد ولادت با سعادت خلف
شاهزادهٔ نامدار کامگار محمد عظیم الدین که بهار پیرای حدیقهٔ امانی و آمال اولیای سلطنت ابدقرین و نشاط بخش
دلهای مریدان عقیدت آگین است بجا آورده از حضرت فیاض علی الاطلاق استدعا مینماید که نخلستان
دولت و اقبال جاه و جلال قبله و کعبهٔ دین و دنیا را همیشه سرسبز و شاداب داراد و این نونهال بوستان جاه و جلال را
در سایهٔ خورشید پایهٔ پیر و مرشد حقیقی کامیاب کمال عمر طبیعی گرداناد بنده و کمترین مشتمل ادای تسلیمات
تولد فرزند اعرض مینماید که آنکه میرساند که نخلبند گلشن هستی که از امطار ابر بهار اکرام افضال عام والا
جناب شاهی و جهان پناهی چمن گیتی را طراوت بخشیده و به فاضل اثمار جویبار مکرمت و احسان همه و اعم علیای
حضرت عالم پناهی نهال امانی و آمال کافهٔ انام را بثمرهٔ حصول مقاصد و مرام برومند گردانیده بتاریخ فلان
ماه خجسته عقیدت آیین را پسری عطا فرموده و خانه زاد را نور دیده بخشیده لهذا حال عجز و آستان قدسی
بجا آورده چون مرید فدوی که امیدوار این عطیهٔ ارجمند بتفضل ایزدی به یمن توجهات باطن
اقدس پیر و مرشد میباشد آداب تسلیمات آنرا بکمال ادب و انکسار بتقدیم رسانیده امیدوار است
که از درگاه عالم پناه بجهت اسم تجویز نامی کامیاب کرده باشد و ازین ترک ادب دانسته بدعا
اختتام نمود آفتاب جهانتاب سلطنت و شهریاری ابدالدهر تابان باد عرضی ولادت صبیه
بالتماس میرساند که چون کار با مشیت خالق جل وعلا است هر چه از نهان خانهٔ غیب بر خلاف
خواهش بنده بوجود ظهور میرساند بحکم عسی الله خیر صلاح حال او در آن بود لهذا بتاریخ فلان ماه
صبیه پیدا در خانهٔ این مرید متولد شد اگرچه در عالم اسباب بمقتضای نفسانی بشری دلهای ارباب
تعلق از دختر بنات بی اعتنا بکار مشغول میشود لیکن از آن رهگذر فدوی عبودیت پیشه سایه نشین
ظل مکرمت و تفضل بی پایان قبله و کعبهٔ جهان و جهانیان است ازین رهگذر اندیشه نکرده پایندگی
ظل ظلیل ابدی التظلیل حضرت پیر و مرشد حقیقی تا بقای دهر و ثبات عمر از جناب ایزدی مسئلت
مینماید امیدوار است که مولود نورسیده از بارگاه عنایت والا بتشریف اسم پایهٔ سعادت جاوید
ارزانی دارد آفتاب سلطنت جهانداری بر مفارق جمیع بندگان تابان و درخشان باد و در شکر عطا

برچهی میرساند که عطای برچهی و ترکش و بندوق خاصه از پیشگاه تفضل و مکرمت بیکران علم مفاخرت و مباهات
مرید عقیدت آگین بذروهٔ علیین برافراخت تسلیمات ادب آمیز با آئین بندهای فدویت ادا ساخت و چون
ادای شکر تواتر عنایات عالم افروز از حد بیان و اندازهٔ ترجمان بیرون شناخت لهذا تطویل کلام ترک ادب
دانسته بدعا اختتام نمود آفتاب عالمتاب سلطنت و جهانبانی از افق اقبال جاودانی بر ساحت ربع مسکون
ابدالدهر تابان و لامع باد یا القابه میرساند که حسب الحکم اقدس که ادا بنام میر معین الدین شرف ورود عطا فرمود
تا اینجا امان الله نوشته چاره نچیده در بیست که مرید فدوی در بین منزل تقرب پیشگاه مقام نموده مردم متعینه لشکر
ظفر اثر هنوز نرسیده تا فراهم آمدن مردم در اینجا توقف نماید یا کوچ کند هرگاه مردم جمع شدند روانه پیش گردد
یا صورت حال باز عرضداشت نموده مطابق حکم والا بعمل آورده در این باب حکمی که بزبان رود مطابق
آن عمل نماید یا القابه آنکه میرساند که از پیشگاه فضل و کرم دو لیره ... و ... مرید فدوی عزت
شده بود رسید آداب تسلیمات این عنایت والا با آئین بندهای عقیدت آما تقدیم رسانید چون از عهده
سپاس عطای جناب فیض مآب شاهی که بسان نعمای الهی متوالی و متواتر است هیچ وجهی نتواند برآید لهذا
بعجز اعتراف نموده بدعا اختتام نمود آفتاب جهانتاب سلطنت جاودانی طراز هزاران سال گیهان افروز باد یا القابه
میرساند که منشور لامع النور مکلل به سر غره و محلی بالائی شمائل خط قدسی نمط که هزاران جان ما بنده فدویت نشان
نثار هر لفظ و حرفش باد متضمن بر رسیدن عرضداشت بنده فدوی و صدور ارشاد واجب الانقیاد در باب
توقف کوچ تا حصول حکم حضور فیض گنجور و اجتماع متعینین و ارسال فهرست آنها و ظهور امر جلیل القدر معاتب شدن
احدی که از ان جماعت تا یکهفته نرسد بکمی منصب با فراد وقایع بیجاپور که از راه بنده نوازی مرحمت شده بود
پرتو وصول سعادت نزول بخشیده سرمایه اعتبار و افتخار این مرید عقیدت شعار گردید تسلیمات آداب شکر این
ذره پروری از راه ادب بندهای عقیدت آما تقدیم رسانید امیدوار است که توفیق تحصیل بهرهٔ دولت امتثال
امر والاقدر یافته بر طبق ارشاد هدایت سواد کاربند گردد در شکر مرحمت اصلاح بعضی الفاظ
میرساند که مرحمت ارشاد هدایت سواد عنایت قدسی اصلاح در سهو بعضی الفاظ مرقوم بنام امان الله الحکیم ...
که ملا عبدالخالق با این مرید نوشته معلوم نمود آداب تسلیمات آمیز با آئین بندگان عقیدت آگین تقدیم رسانید
چون از راه قلت سرمایه استعداد بارشاد واجب الانقیاد کثیر الاحتیاج است در همه حال امیدوار تربیت می باشد
در شکر عطای فیل عرضداشت مرید فدویت آئین معزالدین ذره مثال بسامع فیض مجامع خورجاه
میرساند که از رسیدن فیل شیر شکار کوه قرار از پیشگاه تفضل و مکرمت عالم افروز باعث سربلندی مرید عقیدت
آگین گردید تسلیمات آداب آمیز با آداب بندهای فدویت ادا بجا آورده و طول کلام از حد ادب دور دانسته بدعا

طول بقاے ذات مقدس اختتام نمود در مبارکباد تولد خلف شاهزاده محمد عظیم میرساند که باستماع
خبر فرح افزاے بهجت پیراے تولد فرزند ارجمند در خانه برادر نامدار کامگار محمد عظیم الدین ابواب مسرت شادمانی
بر روے این فدویت شعار مفتوح گردید بتجویز ادب آداب و ذریعه مراسم تهنیت زبان عبودیت بیان مرا
بصنوف تحیات گشوده تسلیمات مبارکباد آنرا بآداب بندهاے فدویت نشان بجاے آورد حق جل و علا ظل ظلیل
تربیت و سایه گرانمایه حضرت پیر و مرشد دو جهان را بر مفارق جمیع بندگان عقیدت سیما مخلد و مبسوط داراد
در اظهار الم جدائی میرساند که امتثال امر والا قدر اگرچه بعین عبادت ربانی دانسته دوری از بساط
سلطنت مناط باختیار کرده رهگراے سمت مامور گردیده لیکن داناے نهان و آشکارا آگاه است که درین
منزل از الم هجران ملازمت قدسی چه مقدار مرارت کشیده بهر حال پاس ادب بندگی در قبول فرمان میداند
و از جناب عالم مآب استدعاے توجهات باطن الهام مواطن مینماید که بر وفق ارشاد و هدایت مواد لیمه انجام خدمت
چهره عبودیت افروخته بزودی شرف اندوز تقبیل آستان سپهر توامان گردد ایضاً میرساند که الم محرومی از
سعادت حضور لامع النور که سرمایه شرف و سرور این مرید فدوی است از هرچه معروض دارد زیاده تر است
لیکن امتثال حکم گیتی مطاع را باعث تحصیل مقاصد کونین دانسته فرق اعتقاد بر خط فرمان نهاده امیدوار است
که بیمامن قدسی توجهات پیر و مرشد حقیقی زود ترفیض یاب تقبیل آستان سپهر توامان گردد والا چند منشی
از پیشگاه تفضل و مکرمت والا پیش مرید عقیدت آثار رسیده و فدوی تسلیمات این عنایت را بآداب بندهاے
فدویت آئین تقدیم رسانید ایضاً میرساند که الم هجران از سعادت ملازمت کیمیا خاصیت از حد بیان
و اندازه تقریر افزون است خاطر فدویت آئین ازین رهگذر بغایت ملول و مضمون فتاح بر کمال هر چند زود تر
از تحصیل شرف تقبیل آستان جاه و جلال کامیاب گرداناد و امروز از فلان جا کوچ کرده فلان جا منزل نموده از حرم
شنیده فرح منصور چهار بندهاے درگاه بادشاهی و چهار ملازمان سرکار والا شاهی تا حال سواے فلان و دیگر
در معسکر نصرت قرین نرسیده امیدوار است که منتظمان مهمات حضور ساطع النور تاکیدی بانها خواهند کرد که حاضر
شوند و در شکر حصول تحایف میرساند که بوصول کرامت شمول خلعت فاخره افتخار بخش دنیا و آخرت
که طراز آستین عز و جاه و زیب گریبان دولت و دستگاه است چون فلک اطلس سربلندی افروخته چون آفتاب
خاوری چهره شرف افروخته تارک مفاخرت و مباهات بر فراز آسمان هفتمین افراخت سجود شکر این عنایت
... تسلیمات سپاس این حرمت بے اندازه اگرچه از امکان ناصیه عبودیت نشان بیرون ست
لیکن بقدر مقدور اداے آداب بندگی فرق نیاز بر آستان حضرت مجیب الدعوات نهاده زبان عقیدت
بیان را بدعاهاے امتداد بقاے سلطنت خداداد و دوام ایام دولت ابد میعاد بسعادت اندوز ساخته ...

بندهای فدویت آیین چنانچه باید بتقدیم مراسم استقبال و لوازم کورنشات پرداخت سه تا ماه زر خورشید شود خلعت پوشش
تشریف کرامت طراز و سر بر دوش به اقبال که عالم زند برش حلقه در ره در بندگی شاه بود حلقه بگوشش به آفتاب
جهانتاب سلطنت و جهانبانی ابد الدهر تابان و درخشان باد در رهبار کیاد تسخیر ملک میرساند تسلیمات
آداب مبارکباد نهضت فرخنده اثر الویه عالم کشائی بپیش آهنگی فتح و ظفر بعزم فلان بلاد بندهای فدویت
آیا بجا می آرد و از تائیدات ایزد متعال امید واثق دارد که بشکرگزاری اقبال عدو مال که همیشه گره کشای
معاقد مقصود و چهره افروز نصرت و بهبود است این عزیمت سعادت اتصال بهزاران فرخی و فیروزی
دولت و بهروزی مقرون بشود زیاده ترک ادب شناخت و بدعا ختم ساخت عریضه شاهزاده
محمد دولت افزا بجناب والاشاهی عرضداشت بنده فدوی دولت افزا جبین ادب
و انکسار بزمین عبودیت و افتقار سوده و اره معتکف عرض فیض اندوز ان حضور ساطع النور میرساند
که چون تحصیل شرف تقبیل عتبه فلک رتبه مقتضای تمنای این عقیدت آگین است لهذا بهزاران
نیاز و نیایش از حضرت رب العزت مسألت مینماید که بفضل و کرم خویش زود تر بدریافت این دولت
عظمی که سرمایه سعادت دین و دنیا است برساند زیاده ازین جسارت را ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود
ایضاً میرساند که بعد استدعای فتح و نصرت اولیای دولت ابد مدت از جناب اجابت مآب واهب العطایا
امیدوار است که سعادت آستان بوسی عنقریب نصیب فدوی گردد و پیر و مرشد حقیقی سلامت درینولا
شیخ حمید الله خلف شیخ نظام حسب الحکم مقدس معلی در مکتب این فدویت آمد و خواندن قرآن مجید را
از بنده شنیده بعرض اشرف اعلی خواهد رسانید که خوب میخواند و صلاحیت آن دارد که حضرت بشنوند
بعد ازین هرچه رو خواهد داد عرضداشت خواهد کرد آفتاب سپهر عالم پناهی هزاران سال ساطع و لامع
و دیگر شیخ جیقی که بر خریطه عریضه می بندند آنکه عرضداشت بجناب عالمیان مآب والاشاهی و دیگر بزرگان
مقرر است که شاهزادهای در صفحه سر بسم الله الرحمن الرحیم را بخط خود مینویسند و متن عرضداشت
منشی می نویسد ایضاً میرساند که چون بر وفق تمنای عقیدت آگین نوید مسرت امید مبارک وصول
مقدم فیض توام بانجح و سعادت امور و مسامع افروز گردیده لهذا معروض میدارد که بنده بهرمکان که مامور
شود باستان بوسی قدسی افتخار و مباهی اندوزد و این مرید از تعلیم قرائت قرآن مجید فارغ شده
و سوای آن چهار ختم کلام وحی پیام نموده بدعای بقای دولت روز افزون قیام دارد ایزد متعال
ظلال عواطف و افضال حضرت والاشاهی را بر مفارق جمیع بندگان مبسوط و ممدود دارد ایضاً عرضداشت
مرید عبودیت آگین زمین خدمت بلب ادب بوسیده بعز عرض شرف اندوز آن محفل جاه و جلال و فیض

پایان انجمن خلد مثال می‌رساند که دو از دهم ماه محرم حضرت گیتی خداوند از راه کمال عنایت مرید عقیدت منش را
یاد فرموده تذکرهٔ احراز سعادت ملازمت معلی نمایند چنانچه حسب الحکم جهان مطاع دولت حضور پر نور لامع النور دریافته
از روی توجهات خاص و تفقدات افزون از قیاس تحسین از درس و تعلیم استفسا شد بعد ازان ادعیه
بالعموم عطا کرده رخصت انصراف بخشیدند این فدوی آداب تسلیمات را بابواب بنده‌های ارادت آئین
بجا آورده مراجعت نمود و اکنون از فضل و کرم ربانی امید وار است که شرف ملازمت والا که منتهی آرزوها
هیچ است هر چه زود تر روزی شود زیاده ترک ادب دانسته بدعا ختم نمود آفتاب سلطنت جاوید
تا ل هزاران سال جهان افروز باد عریضهٔ شاهزادهٔ خجسته اختر عرضداشت بنده فدویت سیر
خجسته اختر جبین عبودیت بر زمین ادب و انکسار نهاده ذره وار بموقف عرض مستفیضان حضور پر نور لامع النور
فیض گنجور می‌رساند که پیوسته بدعای نصرت و فیروزی اولیای دولت ابد بنیاد مشغول بوده
و تحصیل سعادت تقبیل آستان سپهر توامان هزاران نیاز تمنا نموده امیدوار است که عنقریب بحصول
آن کامیاب گردد و پیر [illegible] شد کامل سلامت درین ایام میمنت فرجام شیخ عبد الله ولد شیخ نظام حسب الحکم
اقدس اعلی بمکتب بنده آمده و قراءة قرآن مجید را شنیده بعرض اشرف ارفع رسانید که خوب میخواند آفتاب
پایهٔ حضرت والا شاهی بر مفارق عالمیان ابد الدهر مخلد و مستدام باد ایضاً می‌رساند که چون نوید سراپا امید
مبارک وصول فیض شمول موکب ظفر قرین در ایام معدوده باینجا و در سعادت آمود سامعه افروز جهانیان
گردیده ازین رهگذر این عبودیت سرشت بر خود بالید که انشاء الله تعالی علی اسرع الحال بتحصیل شرف
تقبیل عتبهٔ جاه و جلال کامیاب دولت جاودانی میشود زیاده ترک ادب دانسته بدعا اختتام نمود آفتاب
سپهر سلطنت و شهریاری هزاران سال عالم افروز باد بالنون والصاد عریضهٔ دهر افروز حبیبه خجسته
شاه عالم عرضداشت مرید صادق العقیدت دهر افروز آداب زمین بوس آستان قدسی بجا آورده
بمسامع حقائق مجامع جاه و جلال می‌رساند که چون آرزو ادراک ملازمت والا منتهای متمنای این مرید
راسخ الارادت است از نزد و همیشه از جناب واهب العطایا استدعا مینماید که عنقریب بحصول این نعمت
عظمی که وسیلهٔ اکتساب دین و دنیا است شرف اندوز گردد ایضاً بعد ادای آداب تسلیمات مبارکباد
بمسامع جاه و جلال کعبهٔ امانی و آمال می‌رساند که استدعای نصرت و فیروزی اولیای دولت جاوید
طراز شبانه روز است والمنة لله تعالی که درین ایام میمنت فرجام مژده فتح قلاع دشوار کشا که بمیامن اقبال
عدو مال چهره ظهور افروخته سامعه افروز جهانیان گردیده دلهای دعاگویان مالامال بهجت و سرور ساخته
امید که این فتح نمایان مبارک و فرخنده باد و فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه علی الدوام بحسب [illegible]

سلطنت ابد معاد روزی شود بالنون والصاد تحیت وال والده ماجده عرضداشت فرزند نیازمند
دهر افروز بعد اداے آداب که بایه و آئینیکه شاید معروض میدارد که چون مژده جانفزاے مبارک مقدم فیض لزوم
کعبه دینی و دنیوی پیر و مرشد حقیقی بانید و مسعود خاطر افروز گردیده امیدوار است که انشاء الله العزیز
بشرف تقبیل آستان قدسی سعادت دو جهانی اندوخته با ادراک خدمت سامیه بهجت پذیر جاودانی گردد سایه
اشفاق پیرایه علی الدوام بمفارق فرزندان گسترده باد ایضاً عرضداشت فرزند آرزومند دهر افروز بعد
اداے آداب ادب و اخلاق معروض میدارد که چون دو سه روز [illegible] ضعف و نقاهت بدن شریف صاحبه ماجده مسموع
گردیده لهذا خاطر صادق العقیدت بکدورت ملال گرائیده بسیار فکرمند است امید که بفضل و کرم ایزد متعال
علی اصح الحال صحت کامله و شفاے عاجله نصیب گردد و خبر عافیت اثر استقامت ذات سامیه بکرم [illegible]
مهربانی زود تر قلمی شود که چشم ترصد شاهراه انتظار و دل عقیدت منزل مضطرب میباشد زیاده سایه عطوفت
پیرایه علی الدوام مستدام باد ایضاً عرضداشت فرزند آرزومند بعد اداے ادب عقیدت و بندگی بموقف
عرض سفینه میرساند نشانی که از روے لطف و کرم شرف صدور یافته بود به پرتو ورود دوانگند تسلیمات آنرا
بتقدیم رسانیده به برادر خورد برادر [illegible] کامگار والانسب عالی تبار همیشه در سایهٔ عاطفت
پایه پیر و مرشد حقیقی کامیاب دولت دائمی و صحت بدنی باشند بعد ابلاغ سلام اخلاص پیام و اظهار اشتیاق
دیدار بهجت التیام مکشوف مینماید چون درین ایام خیر انجام چنان مسموع رفت که بدن شریف عنصر لطیف
گرامی برادر چند روز کسلمند بود بکرم ربانی صحت اصلی زود رو نموده ادراک سعادت ملازمت معلی
چهره افروز شادمانی گشت لهذا خاطر موافقت پیوند که بملال و کدورت بسیار [illegible] شادی و بهجت
گرائیده که هر جا عافیت مقرون بعافیت باشد اداے حال اگر از آن هم گردد از قبیل [illegible] است امید
که این شفا خداداد بر ذات عالی صفات مبارک باد و بعد ازین غبار کلفت و الم [illegible] دامن روزگار
فرخنده آثار مساس [illegible] بخدرات شبستان عظمت و اقبال که اسامی کاتب
و مکتوب الیه بسرخی مرقوم است نگاشته شاهزاده محمد معز الدین اول به نواب
بائی صاحبه جیو والده ماجده عرضداشت عقیدت مند اخلاص آئین محمد معز الدین بعد از اداے مراسم
تسلیمات بعز عرض جناب [illegible] میرساند که در تهنیت عید الضحی که اشرف ایام است آداب کورنشات بجا آورده
امید که این میامن روز بهجت افروز [illegible] ماجده مکرمه مبارک باد الله سبحانه تعالی آوان حیات با برکات را
همیشه بشادمانی عید قرین داشته غبار ملال از پیرامون خاطر [illegible] دور داراد و این نیازمند را [illegible] در
خدمت [illegible] سعادت که [illegible] مقاصد [illegible] است [illegible] گرداناد [illegible] والده کلان بائی بیگم

عرضداشت بجناب رفیعه منیعه نواب بائی صاحبه حبیبه میرساند که عنایت نامه نامی و قدسی صحیفه سامی که مرقوم قلم عطوفت
طراز شده بود بعز وصول انجامید لوازم آداب بتقدیم رسانید بمقتضاے ارشاد گرامی استرضاے صاحب و قبله دینی
و دنیوی پیر و مرشد حقیقی سعادت جاودانی میداند امید از کریم کارساز چنانست که نعمت حضور سراپا بهجت
و سرور بهره وری و خوبی نصیب آن عقیدت آگین گردد و سایه اشفاق پیرایه مخلد و مبسوط باد و مبارکباد
سالگره شاه عالم میرساند که بدیعه صحیفه تهنیت و مبارکباد و وصول به روز مسرت افروز سالگره حضرت
پیر و مرشد حقیقی که بهار گلشن امانی و آمال جهان و جهانیانست زبان عقیدت بیان را سعادت اندوز جاودانی
گردانیده معروض میدارد که این تهنیت عالم آرا بر جماعة الزمان مبارک و خجسته و فرخنده و میمون باد
بوالده کلان عرضداشت فرزند اخلاص آگین محمد معزالدین بعد از اداے مراسم تسلیمات و آرزومندی
معروض میدارد که در تهنیت عید سعید و میمنت آمود آورده به کمال ادب کورنشات بجا آورده بنابر وفور
اخلاص که مستلزم عقیدت است مشعر میگرداند که میامن این روز سعادت اندوز بر ذات شریفه صاحبه
مشفقه مبارک و خجسته باد الله سبحانه تعالی اوقات فرخنده ساعات را بدوام بهجت و سرور مصروف گرداناد
ایام التفات مستدام باد بوالده خورد میرساند که از استماع مژده مسرت پیوند تولد فرزند سعادت مند
در خانه برادر عزیز نامدار کامگار والا تبار شاهزاده محمد عظیم الدین بهرهٔ خورسندی و شادمانی رو نداده که
از عهده تحریر آن نمی توان برآمد حق جل و علا سایه بلند پایه حضرت پیر و مرشد را بر سر جمیع فدویت کیشان
مخلد و ممدود داشته وجود آن غنچه نو دمیده گلستان دولت و اقبال را برآن مشفقه مهربان و برادر نامدار
مبارک و میمون گرداناد بخدمت والده عرضداشت فرزند اخلاص مند محمد معزالدین بعد از اداے
مراتب اخلاص و دعوات آنکه نشاط عید سعید بر ذات شریفه صاحبه مشفقه مهربان مبارکباد میامن این روز
دل افروز باعث دوام بهجت و جاودانی مسرت شود مراسم کورنشات می آرد بهر حصول خدمت سامیه
شبانه روز مستدعا میبود امید که بادراک این سعادت زود بهره ور شود ایام شفقت پاینده باد ایضاً
عرضداشت مخلص صمیمی معزالدین بعد از اداے آداب بندگی معروض میدارد که چون مسجد جامع نزدیک
منزلگاه این خیرخواه است از جناب والا ماذون شود که روز جمعه براے اداے نماز جمعه و بجهت
دیدن شیخ خان محمد درویش برود در باب جان برن فرنگی التماس مینماید که چون او علاج پاے بنده
خوب کرده است و اضافه که سابق بار حکم شده بود بگفته بی بی جیو موقوف مانده امید که این معنی بعرض
پیر و مرشد حقیقی [illegible] شود که اضافه او [illegible] بنده تیار کرده اند اگر حکم
اقدس صادر گردد روز پنجشنبه یا [illegible] بنده شکار برود ایام بکام باد [illegible] برادر مجان برادر کامگار والا

عالی تبار دعاے مشتاقانه بپذیرند ما را همیشه در یاد و حال عافیت اشتمال خویش دانند والسلام عریضه بنام شاهزاده
خجسته اختر اسد الله خود عرضداشت فرزند ارجمند خجسته اختر بعد از اداے آداب اخلاص معروض
میدارد که چون نوید بهجت جاوید مبارک مقدم سعادت توام قبله جهان و جهانیان باتحید و فیض آمود مسامعه
ارادت خلائق گردید لهذا متوقع است که مختصر سبب تشریف تقبیل عتبه جاه و جلال کامیاب شده باد ادراک
خدمت سامیه بهجت و انبساط حاصل نماید سایه عطوفت پیرایه علی الدوام بر مفارق فرزندان مستدام باد
بحق رب العباد ایضا عرضداشت فرزند عقیدت مند بعد اداے آداب تسلیمات معروض میدارد که چون
آرزوے ادراک خدمت شریفه روز افزون است لهذا حصول نعمت حضور پرنور سعادت بهجت و سرور را از
جناب الٰهی مسئلت مینماید امید از لطف و کرم آن مخدوم و نظر لوالهجان ست که دریافت این سعادت بزودی
نصیب گردد سایه اشفاق پایه بر فرق فرزندان گستره باد باب دوم مکاتبات که شاهزادگان
بهمدیگر نگاشته چنانچه برادر خورد بسطور عریضه مینویسد و برادر کلان بآئین مکاتبه
مینویسد مسوده منشی شاهزاده محمد اعظم در خدمت محمد معز الدین در اخبار تولد فرزند
نوشته عرضداشت مخلص صمیمی محمد اعظم بعد از آداب تعظیم و تشریف لوازم تکریم و تبجیل بجا آورده معروض میدارد
که چون صورت پیرایه اصناف ابتهاج و کرامت افزاے نفائس رواج که بهر مخلص آدم را با تفاق
کبری اشرف می سازد بفضل جمیل و لطف جلیل خویش نخل زندگانی این مخلص صمیمی را بحصول ثمرة الفؤاد
مثمر گردانیده و پسرے کرامت فرموده لهذا بعد اداے وظائف شکر این عطیه عظمیٰ تسلیمات آداب مبارکباد
را بتقدیم میرساند حق جل و علا سایه عطوفت پیرایه آنصاحب مهربان را بر فرق مسعود دارد جواب برادر عزیز
نامدار کامگار والانسب عالی تبار پس از سلام محبت انجام معلوم نمایند مکتوبے که متضمن نوید تولد فرزند ارجمند
در خانه آن والا تبار نگاشته بودند رسید ابواب مسرت و شادمانی بر خاطر دوستی مآثر مفتوح گردانید حق جل و علا
وجود مسعود آن نونهال چمن دولت را بران گرامی برادر مهربان بسیار مبارک و میمون گرداناد بظل ظلیل
حضرت پیر و مرشد حقیقی بعمر طبیعی رساناد و ما را همیشه در یاد و حال عافیت اشتمال خود دانند همشیره مخلص
صمیمی محمد دولت افزا بموقف عرض میرساند که بتوجه آن مهربان شهر صیام بتحت اقدام پیر و مرشد حقیقی
بانجام رسانیده حق جل و علا این عید را بر قبله و کعبه دو جهانی و آنصاحب مهربان مبارک و میمون گرداناد
و همیشه بهجت جانداری دعاے اجابت انتما نموده امیدوار است که از ثواب صوم بهره موفور بذات
بابرکات نصیب شود بحق محمد و آله الامجاد به برادر کلان عرضداشت خیرخواه صمیمی محمد دولت افزا
آداب تحیت و تعظیم و مراسم تبجیل و تکریم بجا آورده معروض مینماید که علی الدوام فتح و ظفر اعلام فلک احتشام

تلثیم عتبه آستان پیر و مرشد حقیقی از جناب ایزدی استدعا نموده ادراک ملازمت گرامی را نیز خدایان است
امید که عنقریب به تقبیل سده سدره مثال قبله جهانیان شرف اندوز گشته بدریافت نعمت سامی خدمت چهره افروز
بهجت و سرور گردد و سایهٔ عالی پایهٔ صاحب عطوفت گستر علی الدوام بر مفارق خیرخواهان ممدود باد شقهٔ
شاهی که بغریبان نیازمند بخدمت صاحب شفیق مهربان شاهزاده معزالدین **نگاشته خجسته اختر**
به جهت تعظیم عرضداشت خیراندیش اخلاص کیش محمد خجسته اختر آداب تعظیم و لوازم تحیت و تکریم ادا نموده معروض
میدارد که چون ادراک گرامی ملازمت سرحلقهٔ مقاصد صوری و معنوی است و درین زمان میمنت اقتران
قدوم جانفزاے مبارک و وصول فیض شمول موکب نصرت قرین والاشاهی بانجید و مسعود ساعه افروز گردیده
امیدوار است که بشرف تلثیم آستان سپهر توامان سعادت دو جهانی اندوخته بدریافت نعمت
سامی خدمت نیز کامیاب گردد و سایهٔ عطوفت صاحب مهربان بر سر خیرخواهان جاودان ممدود باد
خط تعزیت نوشته از استماع قضیهٔ نامرضیهٔ فلان بسیار مغموم و متألم شدیم چون هیچکس را در عالم دنیا
اجازت استقامت نداده اند و جان و مال بندها دادهٔ خداست که همه را بعاریت سپرده برین تقدیر درین
قسم قضایا بغیر از صبر و شکیبائی چاره نیست درینصورت بمدلول رضینا بقضاء الله بمشورت دانش کامل و خرد شامل
خاطر خویش را به بقاے سایهٔ بلند پایهٔ ذات مقدس پیر و مرشد حقیقی که سرمایهٔ حیات و پیرایهٔ زندگانی مریدان
جهان است تسلی دهند و ما را ازین واقعهٔ ناگزیر بغایت متاسف و متاثر خواهند دانست والسلام **باب سوم**
فتاشهای عالیه شاهزاده معزالدین بمهاراجه جسونت سنگه عرضداشتی که مشتمل بر اداے
مراسم تهنیت وصول موکب ظفر قرین باین سرزمین ارسال داشته بودند بگرامی مطالعه در آمده مبنی که در باب
اظهار ملازمت بعد وصول سرادقات فیروزی سمات بحوالی پشاور رقم نموده بسیار موجه است پیرایهٔ
استحسان پذیرفته باید که با اشتیاق خود آگاه شده بحوے که نگاشته اند از قوه بفعل آرند مراتب اشتیاق
نسبت بخویش روزافزون شناسند **ایضاً** عرضداشتی که درینولا مشتمل بر تردد جانسپاری خود در مقابله
افاغنهٔ باغیه و اهلاک و اعدام آن گروه شقاوت پژوه ارسال داشته بودند بگرامی مطالعه در آمده باعث
خرسندی شد از انجا که آن سرور اخلاص بمقتضاے صدق عقیدت همیشه مصدر تجلد و مردانگی بوده آبروے
خویش در جناب سلطنت و جهانبانی افزوده درین ایام فرخنده فرجام که از نهضت رایات عالیات جاه و
جلال یا نجید و در رسیدن موکب فیروزی اتصال به پشاور قوت الظهر بهم رسانیده باید که بجا طرح جمع در قلع
و قمع فئهٔ باغیه جهد بلیغ بکار برد و التفات ما را شامل حال خود شناخته در خور نیکو بندگی از درگاه عرش اشتباه
شاهنشاهی امیدوار نتیجه باشد **برحمت خان دیوان** سیادت و نجابت پناه لائق العنایت والاحسان

قابل اللطف والامتنان رحمت خان مشمول عواطف والا شاهی بوده بداند عرضداشتی که مشتمل بر خلوص عقیدت
تهنیت مبارکباد قبول سلطان و شکر وصول نشان عالی و خلعت خاص ارسال داشته بود از نظر گرامی گذشت
و آنچه در باده مطالبه سرکار بادشاهی و سرانجام خدمات سرکار معروض داشته بود بوضوح پیوست حسن اخلاق
آن سیادت مآب نسبت بجناب عالی ازان زیاده است که محتاج باظهار باشد توجهات بادر باره خود روز
افزون شناسد بشیخ عبد الخالق شیخت مآب کمالات اکتساب شیخ عبد الخالق بتوجهات عالی متعالی
شاهی مفتخر و مباهی بوده معلوم نماید عرضداشتی که در جواب سابق ارسال داشته بود بنگاه مطالعه در آمد و حقائق
از تضمن حقیقت بسر سامان پرده و نسبت ارسال چو نوشته بود بنظر رسیده میباید که پانچ نشانهاے عالیه که
مینوشته باشند تا پاسے انتظار میان نیاید و کارها سے بموجب حکم واجب الانقیاد صورت پذیرد و امروز
آخر شب بسامان مذکور بے اجازت ما برخاسته بشهر رفته حاضر گردید ایشان نیز میگفتند که هر طریق قرار یاد
موافقت نمایند چون این معنی بعرض عالی رسیده بنا بر مصلحت وقت سرکرده ہاے آنها را ساعتی نظر بند داشته
زر داده رضامند ساخت چنانچه راضی نامه سرکرده اهم بسمت ابلاغ یافت که از نظر مشهود گردانند تا اگر
غرض سندی صورت این معاملت در لباس دیگر معروض والا گرداند مقرون بصدق نشود با وجود
این همه احتیاط حسن سلوک با مردم اجیر و کرایه کش اگر بمقتضاے بشریت هیچ چه زاید اذیت واقع شده
باشد بخیرے که از حضور رایت گنجایش داده وصل درآید باید بلیغ مقدم شتران کرایگی در شهر است
و براے دیگر که در لشکر نصرت پیکر حاضر بود سوا سی علی الحساب از سرکار گرفته نوشته داده
موازی پانصد و چهل شتر سرانجام نماید بلند مذکور تاکید بلیغ بکار برد که شتران مرقومه را موجود و مهیا
ساخته بوقت و هنگام با توزک تمام بمنزلگاه عسکر فیروزی قرین حاضر ساند و درین باب بکمال قدغن داند
بمیر محمد معصوم وزارت پناه لائق النهایت والاحسان میر معصوم بتوجهات حضرت شاهنشاهی مفتخر
و مباهی بوده بداند عرضداشتی که ارسال داشته بود بمطالعه گرامی پیوست و مضمون او بوضوح انجامید چون
زر در خزانه رکاب سعادت انتساب بمطلوبست و سیادت و وزارت پناه قابل المرحمت والا منقبت
امانت خان از عقیدت گزینان با اخلاص است باید که از آمدن زر خزانه بادشاهی خبردار بوده
تتمه طلب نقدی سرکار عالی از سرکار خان مشار الیه زود دیگر و همچنین از جاگیر هر گاه بیاید بے توقف
و تاخیر بحضور رساند بوکیل در باب تاکید نویسد که بوزارت و کفایت پناه عنایت خان متعهد
بوده سعی نماید که زر ہاے خان مذکور اگر بر اهم فرستاده باشد چون سامان لائق جلادی موافقت
بان قابل العنایات معاش نمود چنانچه حال آن وزارت پناه از آن بطرف ساخته توجهات

پیرایهٔ مبارک و میمون شود چون رابطهٔ معنوی برادری خان عالیشان بلندمکان مختار خان جیو فیمابین
تمهید رسوم تکلیف را گنجایی نمی‌بود و تقریب آن بسیالت دستگاه دربارگاه مقدس باعث حصول مطالب
خویش دانسته می‌آید بدین تقدیر یقین که آیین مراتب یکجهتی و حفظ الغیب همه وقت نصیب العین شریف
خواهد بود و در هر چندگاه نمیقهٔ مخالصت طرازه مشتمل استقامت حال خیرمآل حوالهٔ وکیل و رابگیهان
خواهد بود که مطالعهٔ آن انبساط سواد دوستی می‌افزوده باشد ایضاً بیگم واند که امتداد ایام در وصول صحیفهٔ
ملت پیام خصوص درین هنگام که شورش ملک دکن بمیان آمده باعث نگرانی تمام گردیده چنانچه چشم محبت
چشم براه انتظار باز است هرچند در عالم معنی دیده و دل را از تصور لقای نورآمای روئیت بردوام وقت
میسر اما در نشار صورت بی‌ورود رقیمهٔ الوداد خصوص در زمان مساعدت جسمانی که دیر انجامیده باشد
جمعیت باطن رو نمی‌نماید بدین تقدیر مقتضای رابطهٔ دوستی آنست که بتوسط جریان نائرهٔ خامه
مودت پیوند نهال این آرزو پیوسته گل می‌بست باشد زنامه تو بیالد همی دل و جانم چو نزد داستان
محبت دگر چه بر خوانم به عاقل خان خان تجرد نشان مهربان دوستان سلامت خاطر محبت آگین
همیشه جویای خیر عافیت و صحت ذات مصدر حسنات است از چندگاه که نامهٔ نامی نرسیده و کوچ
اردوی معلی بسمت دارالخلافت بمیان آمده استخبار احوال خیرمآل بیشتر میرود و درین وقت گروسته‌اند
همه افشانده‌اند اگرچه تکلیف خط و ابلاغ پیام دور از قاعدهٔ دانی میدانند لیکن ازین جهت که خاطر رسیده
متعلق بآن طرف است اگر از بهر دلنوازی این واقف آستان اطلاع آیین یادآوری فرمی شود
در سلوک اهل معنی که محبت کل خاصهٔ انجاع است مستعد نشوانند بود حلاوت ظاهر و باطن روزی باد
حسب الحکم آنکه چون در نیولا از روی افراد وقایع چکله شهر بعرض مقدس رسید که در ضلع خضرآباد
تابع چکلهٔ مذکور شیرهای میان جنگل قرار گرفته و احتمال که از صولت آن حیوانات قوی هیکل آسیب گزند
بجان و مال ساکنان حوالی آن بیشه برسد لهذا حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که چون رفتن
ایشان بدار السلطنت لاهور از همان راه اتفاق افتاده و ارباب جلادت را اشکار شیر سهل تمام میباشد
در صورت بهر مقامی که در اثنای راه شیری ظاهر شود بنفس خود در زدن دادن آن مهم واجب است
واجب القمع قیام نمایند و الا بهر دهم بگویند که دران ناحیت بهر جای که شیر باشد پای تجلد افشرده کار شیر
بانجام برسانند زیاده چه ابرام رود و تعزیت اهلیه نوشته شد از استماع قضیهٔ ارتحال پرده نشین
عصمت و حیا که درینولا باعث کلفت و ملال خاطر گردیده ازین رهگذر که در عالم اتحاد و لهاز هیچ و راحت
هم تنها نیست که کدورت بسیار رو نمود لیکن چه توان کرد که در جهان کون و فساد هیچ کس را تمکین

مصائب ناگزیر رستگاری ندارد ناچار طریق تسلیم و رضا باید پیمود و بے اختیار بمقام اصطبار اختیار باید کرد
حق عز و علا کمال عمر طبیعی بآن عمده دودمان امارت و اعتلا کرامت کناد ایضاً تعزیت در دودمان امارت سلاله
خاندان ایالت معالی پناه نور چشمی در حفظ و حمایت ایزدی باشند در واقعه جانسوز و تعزیه دلخراش خان مرحوم
مغفور که داغ ناکامی بر دلهای احباب گذاشت از پیچ پیچی سرایت دیگر شته و سوگواری گشت که زبان بیان از
حرکت باز میماند و قلم در رقم شئون می ماند و هزار افسوس که سرو چمن بهار اقبال از تند باد اجل و شکسته و
ضعیف که نهال بوستان جاه و جلال از برگ و بار فنا از هم فرو ریخت اگرچه غم و الم این ماتم جگرگداز بخصوص
بآن افتاده دودمان صفوت دانست می آید لیکن بمقتضای اتحاد روحانی عالم در دیده دوستان بیکرنگ
تاریک مینماید و آه سرد بر لب گره می بندد و چه توان کرد که آن درد لا دوا را بجز تسلیم و رضا درمان
نیست ناچار طریق اصطبار باید گزید سر بر خط تقدیر ایزدی باید نهاد درین صورت می باید که به همنوی
دانش فطری اولا برای طول حیات بادشاه دین پناه فیض گستر دست دعا بر داشته و بعده روح پر
فتوح آن سفر کرده عالم قدسی را بفاتحه فائحه مروح ساخته از جزع و فزع که مستلزم ملال باقیان است
باز خواهند ماند و از پسماندگی وابستگان که همه را اکنون چشم امید سوی ایشان خواهد بود بصبر و شکیب
تمسک خواهند نمود که بقای جاودانی مر ذات واجب تعالی را مسلم است ممکن الوجود را عاقبت از این
خاکدان ظلمانی باید گذشت در هر چه سرکردگی و بزرگ منشی است بجا آورده آنچه باعث خشنودی ارواح
در جناب معلی گردد بکار خواهند برد که انشاء الله العزیز قدر و منزلت آن فروغ ناصیه دولت بپایه
خان رضوان مکان ارتفاع یابد و این معنی موجب خوشدلی محبان شود در تعزیت جز کلفت انتقال
وزیر اعظم چندان که غم بر دلهای دوستان ریخته و آن قدر غبار که ورق بر صفحات خاطر محبان بیخته
که قلم در رقم آن شکسته شود و زبان در بیان از تحرک باز میماند اگرچه درد این ماتم مخصوص بآن افتاده
خاندان مجد و اعتلا است اما از آنجا که چنین بلند اقبال صاحب کمال گاه گاه بعالم وجود شتافته باعث آبروی
جاه و جلال میگردد و از چگونه دستور کامل الذات بیهمتا ... و از کسوت سرگردگی پوشیده پایه ...
روزگار بروی کار می آورد و این مصیبت فی الحقیقت بجمیع افراد انسانی شامل است چون لباس
حیات مستعار است و اساس این خانه ناپایدار بجز تقدیر ناچار فرمان پذیر مشیت ربانی بود و بصبر و شکیب
باید ساخت تفقد آن عمده دودمان اقبال بمقتضای فحوای رضینا بقضاء الله خود را از عادات عوام الناس
و دلبستگان عرف و رسم باز داشته و از بهر طول بقای حیات بادشاه خلد الله ملکه ...
زادهای که هر یکی شایسته مسند امارت و نامداری و رنگ افروز انجمن دولت ... دعا خواهند

روح پرفتوح آن رهگراے نزهتگاه روحانی را بفاتحه فایحه شاد خواهند داشت که چاره این رنج و درمان
ناپذیر بجز رضا و تسلیم نمیتوان یافت ایضاً از کلفت والم قضیه جانکاه نواب غفران پناه دستور اعظم که علمے
را در غمکده تنگدلی انداخته نویسد که آه در جگر و نفس در گلو گره مے بندد و افسوس که سرو گلشن دولت
و اقبال از پا در افتاد و نهال سربلند چمن جاه و جلال از هم فرو ریخت سے اینجا تجربه نشد برومند گلش بباد فنا
نه هم نیفگند چو از آنجا که بقاے دائمی مخصوص بذات واجب الوجود است و بفحواے کل شیء هالک الا وجهه همه
از دار دنیا باید گذشت درین صورت ناچار سر بر خط تقدیر الهی نهاده بصبر و شکیب باید ساخت
سنت خدا بر آنکه اساس این خاندان سعادت نشان بارکان ثابته اخلاف نامدار کامگار قایم و پایدار است
و با وجه چنین زلزله پر آشوب خللے در بنیان این دولتخانه فیض کاشانه واقع نیست اکنون اصلح جهان
مینماید که طول حیات حضرت خلافت پناه درخواسته روح پرفتوح آن سفر گزین عالم نورانی را بفاتحه
فایحه مروح داشته آید که علاج درد بے درمان بدون تسلیم و رضا نمیتوان یافت باب پروانجات
سیادت مآب عزت آیات میر محمد هاشم محفوظ باشند خطے که بعد از مراجعت از مکه معظمه با چادر تصویر کعبه شریفه
و حلیه مبارک و نقش نعلین عرش فرساے ارسال داشته بودند در خجسته هنگام بسعادت زیارت بهره
افزا انبساط جاودانی دست داد از انجا که در جهان تعلق و اسباب ارمغان احباب فائق تر ازین مقصود
نمیشود و فرستنده را نیز ثواب عظیم مے آید درینصورت هر چند درین ایام دست از قلم و قلم از کار
باز داشته باشند اگر چندے از تصویرات مانی نگار که در زمان سابق بر صفحه مراتب نقش پذیر شده باشد
بفرستند هر آینه سواد اخلاص خواهند افزود بنام ملا مشتری فضیلت مآب کمالات اکتساب ملا
مشتری محفوظ باشند خطے که فرستاده بودند بمطالعه در آمد انچه در اشتعال آتش در شهر کشمیر و سوختن امتعه
متاع خانگی خویش بر نگاشته استمداد وجه باحتیاج نموده بودند معلوم شد ازین جهت که درین حادثه غم و هم
مضرت بسیارے بمسکین رسید خاطر حزین ملال پذیرفت چون بر اسرار غیب هیچ کسے تواند برد
که در حدوث چنین وقایع حکمت ایزدی چه تقاضا میکند ناچار سر بر خط تسلیم نهاده و سلامت جان و بدن
تا گمان محض موهبت ربانی باید دانست براے مدد خرج ایشان بالفعل موازی یکصد خروار شالی از
تحویل عامل جاگیر سرکار تنخواه شده آنرا از و گرفته صرف ضروریات نمایند و توجه و مهربانی شامل حال
خود شناسند و در آمدن حضور و ماندن آنجا اختیار باشما است و در آنچه جمعیت و بهبودی انگارند
بعمل آرند صفحه سوم منشآت دیوانیان مشتمل بر پنج باب باب اول عرائض باب
دوم مراسلات باب سوم پروانجات معاملات مالی از اسوله واجبه باب چهارم

اسناد خدمات بدستور وضابطه باب پنجم دستکات کارخانجات وغیره ذلک باب
اول عرائض بدرگاه مقدس بادشاهی عرضداشت کمترین بندهای فدویت آئین فلان جبین
عبودیت بر زمین عجز وانکسار سوده ناصیه عقیدت بسجود ضراعت وافتقار سعادت اندوز نموده بعد ادای تسلیمات
پایه سریر خلافت مصیر میرساند که فدوی درگاه معلی از پیشگاه فضل واحسان بخدمت دیوانی سرکار فلانی
سرفراز است واهل خدمات از حضور کرامت گنجور مامورند که هرگاه فتور وقصوری از احدی از امور مفوضه
متعلقه خود ملاحظه نمایند کیفیت آنرا معروض مقدس گردانند بانچه حکم گیتی مطاع شرف ایراد یابد بعمل آرند
برین تقدیر باین اندیشه که اگر در عرض صورت حال تهاون وتقاعد ورزد مورد عتاب بادشاهی خواهد شد
جسارت بالتماس مینماید که فوجداران سرکار خالصه شریفه ومحال جاگیر سرکار عالیمقدار بر رعایا وبرایا آزار
بسیار میرسانند وکماشتهای آنها باهتمام وافترای ارباب غرض بجوافند جرمیه ومصادره فراهم حال کشتکاران
ومردم ناتوان میشوند اینمعنی باعث خلل در معاملات وتعویق در مهمات میشود امیدوار است که یرلیغ
جهان مطاع عز ظهور یابد که خلاف امر شریعت غرا احدی از فوجداران وتهانه داران آن محال مضرت
بیوجه بندهای خدا را نرسانند آفتاب خلافت وجهانداری هزاران سال عالم افروز باد **بجناب**
والاشاهی عرضداشت فلان ذره وار از حضیض عجز وانکسار باوج عرض شرف اندوزان تقبیل عتبه
فلک رتبه میرساند که بپاس اقبال وبدرقه افضال قدسی شاهی روانه مقصد گردید اگرچه رونمود
مرحله فدویت وامتثال امر اشرف روزی چند بدوری صوری از اکتساب سعادت تلثیم شده
بموجب امتثال راضی شده بسمت ماموره میرود اما خدا آگاه است بر مرآت ضمیر الهام پذیر که مورد
تجلیات ربانی است نیز کماهو منکشف خواهد بود که ذره احقر از شدت آن چه مرارت کشید امیدوار
که ایزد تعالی در بعد دوام ایام بهره یاب سجود آستان ملائک پاسبان گرداند **ایضاً** ذره وار بموقف
عرض ایستادهای پیشگاه جاه وجلال ومعتکفان آستان سپهر مثال میرساند که منشور لامع النور فیض گنجور
از مطلع وفور عنایات جهان افروز کالشمس من وسط السما والقمر من افق العلی شرف ظهور وعز وصول
عطا فرموده فرق عزت وافتخار ذره خاکسار باوج فلک دوار افراخت لوازم استقبال وآداب
تسلیمات آنرا بتقدیم رسانیده کیمیای سعادت ابدی وسرمایه مباهات سرمدی اندوخت ودر
شکر سپاس فضل وکرم خسروانه که بهمه وقت شامل حال بنده فدویت اساس است جبهه نیاز ونیایش
بسجود بندگی برافروخت پناه جهانیان سلامت الم محرومی از استفاضه انوار حضور آفتاب اشراق
اگرچه جبین عقیدت سرشت بغایت سخت ومشتاق است لیکن بامتثال امر اشرف والاشاهی که

فی الحقیقت اطاعت حکم الهی است وادی مقصد کوچ بکوچ نوردیده میرود چنانچه بست و پنجم ماه محرم بدار السرور برهانپور
رسیده و بست و ششم روانه پیش گردید امیدوار است که عنقریب بمیامن مکرمت و افضال عالم پناهی بمعسکر ظفر
بادشاهی ملحق شود آفتاب سلطنت جاوید تا هزاران سال بر مفارق ساکنان چار سوی هفت اقلیم فروزان
و تابان و درخشان باد بحق رب العباد ایضاً عرضداشت فدوی راسخ الاعتقاد عماد ناصیه عبودیت
بر زمین استکانت و ابتهال سوده جبین عقیدت بسجود عتبه سدره مثال نورانی نموده ذره وار بموقف
عرض باریافتگان درگاه عالمیان پناه و معتکفان آستان سپهر توامان میرساند که چون انقیاد گیتی مطاع و
بندهای خدمت آثار سرمایه کامیابی دین و دنیا است لهذا فرق اطاعت بر خط قبول فرمان نهاده
و دل عبودیت پیشه را باستشعار حصول دوام استسلام شده فلک احتشام ضیا جاودانی داده رو بوره
سمت مامور است چنانچه کوچ بکوچ منازل نوردیده چهارم ماه رمضان بگذر اکبرپور کنار دریا نربده
رسید پنجم از آب عبور کرده امیدوار است که به پیش آهنگی اقبال لایزال مکرمت و افضال بیکمال
حضرت والا شاهی و چند روزه بلشکر فیروزی اثر بادشاهی میرسد ایضاً میرساند که بمیامن مکرمت
و افضال والا شاهی که بمه عالم نیر و بخش بندهای عقیدت انما است بستم ماه بعسکر نصرت اثر
بادشاهی ملحق گردیده در منزلی که در دار الخیر اجمیر شده که و فاصله داشت عرضداشت از نظر
مقدس سلطور گذشت و جبهت های پیشکش بدرجه اجابت پیوست و از میان فراغ مبارک گیتی
خداوند جهان تفرس رفت که از روی کمال اشتیاق لقای نور آمای صاحب و قبله آفاق که در
خاطر ملکوت ناظر تمکین و استقرار پذیرفته باد راک سعادت ملازمت معلی مشرف گشت خان جهان
بهادر بصوبه دکن و مستوری یافت در بنصورت هرقدر عنایت عالم افروز نسبت بحال موی الیه مبذول
خواهد شد و هرچند تهیه اسباب و لوازم روان شدن حضور کرامت گنجور اقدس اعلی زود منصه ظهور
خواهد شتافت موافق مرضی اشرف خواهد بود بعد از این هرچه روی خواهد نمود عرضداشت خواهد کرد
ایضاً عرضداشت فدوی صادق الاعتقاد فرق عبودیت بر خاک آستان ملائک پاسبان نهاده
جبین عقیدت بسجود درگاه عالمیان پناه فروغ جاودانی داده ذره وار بکمال عجز و انکسار بموقف
عرض طائفان سده سدره اساس و عاکفان عتبه سپهر اساس میرساند که بورود فیض آمود نشان
عالیشان آفتاب لمعان که از پیشگاه تفضل بیکران کرامت صدور یافته بود کیمیای سعادات ابدی
و سرمایه مباهات سرمدی اندوخته لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بآئین بندهای فدویت
آگین بتقدیم رسانیده ناصیه خلوص عبودیت بسجود شکر و سپاس این نعمت عظمی برافروخت بابهاء

تحقیق عمل و تنقیح محاسبه محمد هاشم امین و کروری معزول پرگنه داروک و تجویز منصب و تعیین
خدمت باو بشرط ظهور دیانت و دولتخواهی بموجب امر عظیم القدر کما ینبغی پرداخته عرضداشت خواهد کرد
پیش از رسیدن فدوی بحضور مقدس مبلغ القدر دام از محال جاگیر صوبه پنجاب انتقال یافته عوض آن
از پرگنات سرکار قنوج تن گردیده و چون هنگام تحصیل محصول فصل ربیع در رسیده و امسال پرگنات
پنجاب باضافهٔ مناصب تشخیص یافته بودند بمعرض معلی رسانید که اگر درین فصل جاگیر بدستور سابق ماند و از
آغاز سال تغیر و تبدل بمیان آید محض عنایت است بر زبان الهام بیان گذشت که محالی که در عوض مرحمت
شده ربیع آن محال هم خوبست اطاعت حکم گیتی نفاد مرجح بر جمیع مطالب دانسته تسلیمات بجا آورد و برفق
بر ربیع همان محال اسناد عمال محال مذکوره را که در سرکار خالصه شریفه مقرر بودند بالفعل مسلم و بحال داشته
ایضاً عرضداشت فلان جبین عقیدت بسای سجود سده سدره مثال آبروی جاودانی بخشیده و جان
عبودیت آثار بطواف عتبه اعتلا و اجلال مایه اندوز سعادت دو جهانی گردانیده فدوی فدایی موقف عرض
فیض پذیران انجمن خلد آیین و باریابان محفل سپهر قرین میرساند که بورود کرامت آمود منشور ساطع
النور درخشنده سطور فیض سمت عزت و افتخار بندهٔ علیین افراخته لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا
بدأب بندهای عبودیت بجا آورده فیل گنج دندان و چهارده ماده فیلان هفده پیشکش فدوی والا
درگاه نرسیده هرگاه میرسد بموجب امر جلیل القدر در زمان مسعود از نظر اشرف خواهد گذرانید مبلغ
ده لکه روپیه که در مستقر الخلافت اکبرآباد موقوف بآمدن خزانه صوبه اله آباد مانده بود برای سرانجام
مبلغ مذکور نزاولان پیهم فرستاده بمتصدیان آنجا تاکید بر تاکید نوشته چنانچه بیست دوم ماه فلان
بتوفیق ربانی مصحوب فلان روانه حضور پرنور شد و سوای مبلغ مسطور این مقدار که از محال جاگیر نیز دو
باردوی معلی رسیده بود آنرا بطریق هندوی معتبر ابلاغ نمود ایضاً عرضداشت فدوی راسخ الاعتقاد
جبین عبودیت باستیفای تقدیم سجود سده سدره اساس نور آبای جاودانی گردانیده چشم عقیدت
را بتماشای تلثیم خاک آستان فردوس اساس توتیای سعادت جاودانی کشیده فدوی از فیض
استکانت و انکسار باوج عرش فیض پایان بارگاه فلک اشتباه و مقتبسان نورگاه حضور قدسی ظهور
میرساند که دو نیر نور ریز یعنی دو منشور ساطع النور فیض گنجور نور دهم و ثانی ربیع بین پیهلو وصول شرف موصول
بر فرق عبودیت و افتخار فدوی جان نثار انداخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات آن دو حرز گردن
ارباب ارادت و هیکل بازوی اهل سعادت جدا جدا بآئین بندهای عقیدت سیما بجا آورده کلاه
گوشهٔ عزت و اعتبار باوج فرقدان برافراخت و باداء شکر چسپان عنایات بیرون از حد و هم توجهات

افزون از قیاس روح در روانش کہ خلاصۂ خلقت بنی نوع انسان ست فدای پیشش باب جناب عالم مآب
ساخت نقل حسب الحکم گیتی مطاع بجنس از نظر اشرف بگذرانیده و درینوقت آنچه بمعرض استفسار در آید بقدر
فهم و استعداد معروض اقدس گردانیده عرضداشتی که قبل ازین در ذکر است آمد و مناشیر عالیه بموجب یرلیغ
جهان مطاع نوشته تیار داشت از آن رو که بدون مقدمه فلان متضمن مطلب دیگر هم بود ارسال درگاه
والا نمود و چون در باب تنخواه برگشته شاهجهان پور بر جه تیول وکلای سرکار بعرض اشرف رسانیده بزبان
الهام ترجمان گذشت که فلان هنگام رخصت التماس کرده که این پرگنه بدستور سابق بحال ماند بدین تقدیر
از جاگیرش بر طرف آید اینقدر دوام هم جاگیر صوبه پنجاب که طلب وکلای سرکار والا شاهی در سرکار پادشاهی
مانده است انشاء الله تعالی در جای مناسب تنخواه بگیرد فلان فوجدار و این اقطاع سرکار [illegible] فوج
عرضداشتی که بدرگاه عالم پناه فرستاده بود بجنس بجنبد فیض گنجور ارسال داشت امیدوارست که از پیشگاه
تفضل و کرم خلعت فاخره و نشان عالیشان برای او مرحمت شود ایضاً عرضداشت بنده فدوی
نهاد عادت آئین اطاعت و انقیاد [illegible] ارادت و اعتقاد رفته جبین عبودیت و جان نثاری بسجده گزاری
[illegible] بیضا و برافروخته ذره مثال [illegible] استکانت و ابتهال بموقف عرض حاشیه نشینان بساط
خلافت مآب فردوس بهار و ایستادگان آستان سدره نشان کیهان مدار میرساند که در وارد هم
[illegible] فیض آمود و الا منشور [illegible] متضمن بشارت سعادت [illegible] اقبال
[illegible] کامیاب شرف و افتخار [illegible]
[illegible] خرامی قدم بمیمنت لزوم بر خود بالیده فرق عزت و افتخار باوج علیین برافراخت و مراسم
استقبال و آداب تسلیمات آن حسین منشور آیه رحمت [illegible] بآئین بندهای عقیدت گزین بجا آورده
ناصیۂ دل را مانند پیشانی سجود [illegible] سپاس عنایات بی نهایت خسروانی نورانی ساخت از پیشگاه
[illegible] و انفعال امر واجب الامتثال بغیر انفاذ [illegible] که تا توانند خزانه را علی سبیل الاتصال ارسال نماید
کیفیت جاگیرهای سرکار عالیمقدار که درین دو سه [illegible] بمسامع حقائق مجامع میرسد کماهو معروض [illegible]
[illegible] چنان کند که تفاوتی و نقصانی میان نیاید قبل ازین [illegible] است در باره رسانیدن
زر به رکاب ظفر انتساب کمال سعی در پیش دارد لیکن فرستادن خزانه بیکدست بطریق هنڈوی
بنا بر تنگی که از چندگاه در اعتماد صرافان راه یافته بسیار دشوار گشته است [illegible] یک لک روپیه بالفعل
[illegible] و از صرافان موکب اقبال نشان هیچکس نوشتن هنڈوی [illegible] اصلاح
[illegible] خزانه از رکاب [illegible] تنخواه ارباب طلب

که بایین جان نوازی و سرفرازی کمترین فدویان از پیشگاه فضل و امتنان شرف صدور یافته بود کرامت
ورود و سعادت آمود عطا فرمود و فرق عزت و اعتبار احقر را باوج علیین برافراخت لوازم استقبال و آداب
تسلیمات آنرا بتقدیم رسانید و در شکر و سپاس عنایات و تفقدات عالم افروز که افزون از اندازهٔ قیاس
بشر و بیرون از احاطهٔ ادراک خرد است این ذرهٔ حقیر بود جان و روان را که خلاصهٔ خلعت بنی نوع انسان است
فدای خاک آستان سپهر توامان ساخته زبان عبودیت بیان بدعای طول بقاے ذات اقدس و شخص
مقدس که سرمایۂ حیات جهانیان و پیرایۂ زندگانی زمانیان ست گوهر نثار گردانید مع ذلک سے از
دست و زبان که برآید که از عهدهٔ شکرش بدر آید ظل ظلیل ابدی التظلیل حضرت والا شاهی بر مفارق
عالمیان عموما و بر فرق فدویان خصوصا تا انقراض زمان مخلد و مبسوط و ممدود باد بحق رب العباد
ایضا میرساند که بتاریخ فلان بتقدیم شرائف آداب استقبال و تسلیم جلائل مراسم تبجیل و تکریم خلعت فاخره
که افتخار بخش دنیا و آخرت بود بوالا پایگی صورت نگار گریبان دولت طراز آستین سعادت را رنگ
افزاے بهبود و فرق عزت و اعتبار باوج فرقدان برافراخت و ناصیه بندگی باداے سجدات شکر و سپاس
این مرحمت افزون از وهم و قیاس نورانی ساخته زبان حقیقت بیان را بدعاے دوام دولت
ابد بنیاد و خلود عهد سلطنت خداداد شرف اندوز گردانید الٰهی تا فلک اطلسی از طلیعهٔ خورشید خاوری
لباس زرین در بر گیرد و سواد شام از طلوع ماه منور بفرش سیم بافت آرایش پذیرد برق جهان کشاے
با علم ظفر پرچم والا شاهی منضم باد و خلاع بخش و انعام عام حضرت عالم پناهی علی الدوام تارک افراے ساکنان
عرصهٔ هفت اقلیم شود ایضا میرساند که بوصول مکرمت شمول خلعت فاخره افتخار بخش دنیا و آخرت
که طراز آستین عز و جاه و نگار گریبان دولت و دستگاه بود چون فلک اطلسی سربلندی اندوخته و چون
آفتاب خاوری چهرهٔ شرف افروخته تارک فخر و مباهات بر فراز آسمان هفتمین افراخت سجود شکر این
عنایت تازه و تسلیمات سپاس این مرحمت بے اندازه اگرچه از اندازهٔ ناصیه عبودیت آگین بیرون
است لیکن بذریعهٔ سینه آداے آداب بندگی و تقدیم لوازم پرستندگی فرق نیاز بر آستان حضرت
مجیب الدعوات نهاده زبان عقیدت بیان را بدعاے بقاے سلطنت خداداد و دوام دولت
ابدی الامتداد و سعادت اندوز ساخت سے تا ماه خورشید به خلعت پوش [illegible] تشریف کرامند فرازند
[illegible] و اقبال که عالم [illegible] بندگی [illegible] حلقه بگوش آفتاب عالمتاب سلطنت و جهانداری
[illegible] باد ایضا [illegible] بندگی [illegible] بندگی
[illegible] آستان [illegible] نشان [illegible]

که درین هنگام میمنت آغاز سعادت انجام که سامعه زمین و زمان از صیت جشن سالگره مبارک شاهزاده مملو
بهجت و سرور و باصره مکین و مکان بمشاهده تمکین بزم اقدس همقرین فراوان اضعاف و نور بود و ورود
منشور لامع السطور فیض گنجور با خلعت خاصه این جشن مقدس دست نوازش استقبال و آداب تسلیمات
آن را بتقدیم رسانید و جبین عبودیت را بسجود شکر و سپاس این موهبت عظمی روشنی بخشید امید که میامن فیوضات
روزگار همایون آثار خصوص این سال خجسته فال بتائیدات ایزد متعال نخستین به ذات خجسته ولیعهد برایجاب
سلطنت ابد اتصال فرخ و فرخنده و مبارک و میمون باد و رشته ایام حیات سماوی برکات حضرت پیر و مرشد
عالمیان با متداد زمان بعلاقه عمر حضرت توام شود بحق رب العباد **ایضا** ذره وار بموقف عرض انجمن آرایان اقبال
و نقطه و صاد محفل سپهر تمثال میرساند که منشور ساطع النور لامع السطور که ناصیه والا نگارش خامه اقبال نشان ع رضا
و منشور فیض مقدسی تحریر قدسی ترجمان فرزان بود به پرتو ورود سعادت آمود به شرف قدسی جان فشان
انداخت مراسم استقبال و آداب تسلیمات آن را بجا آورده روح و روان را که خلاصه بود وجود هستی نوع انسان است
فدای تحریک قلم مرحمت بیان ساخت و در شکر عنایت بیکران والا شاهی و ادای سپاس تفقدات حضرت
عالم پناهی عرق نیاز بر جبین و چشم عجز بر زمین داده بدون قربانی شدن و در راه عبودیت جان نثاری
کردن هیچ گونه نمیتواند که شمه از مراتب شکر این مراحم و الطاف افزون از وهم و قیاس برگذارد **ایضا** میساند
که منشور ساطع النور لامع السطور مکلل بلالی آلی تشحات سحاب و ابر نیسان خامه اقبال و متوج به غرر قدسی
نگارش دست دربار نوال کرجان عقیدت اشتمال فدای هر حرف و درش مثال باد در زمان سعادت اتصال
پرتو ورود و فیض آمود افگنده فرق شرف و افتخار ذره خاکسار بنده را علیین برافراخت لوازم استقبال و آداب
تسلیمات آن را بآئین بندهای فدویت آمادا نمود و جبین شکر و سپاس بسجود این عطیه عظمی و موهبت کبری آذر آگین
ساخت حسن خدمت و خوبی اندیشه این عبودیت پیشه اگر در محفل جاه و جلال غرقبول یابد سراسر از برکت
ارشاد و هدایت مواد مرشد و هادی جهانیان است والا از وجود بی بود ذره ناچیز چه آید که نگاه التفات
آفتاب عالمتاب را شاید لیکن ذات اقدس و شخص مقدس شهریاران والا شکوه فدوی است احجال باکمال حضرت
الهی و بهمین صورت چنانچه فیضان نعمت و رحمت عام او سبحانه و تعالی بیواسطه غرض و علاقه علت سبب قسمت
شامل حال کافه انام میگردد اگر فضل و کرم جناب والا شاهی نیز بهمان منوال جلوه ظهور داده تشریف تحسین
به بندهای اعتقاد نهاد عطا فرماید همانا که مظهر افضل فضائل اخلاق الله که عبارت از رحمت رحمانی اوست
غراسمه بر اوج گاه پیدای آمده باشد **ایضا** عرضداشت فدویت نهاد عماد جبین صدق ارادت بخاک
آستان فیض نشان نهاده و روی عقیدت بقبله اقبال مقبلان و کعبه حاجات عالمیان آورده ذره وار

بموقف عرض طائفان سدهٔ سدره اساس و عاکفان عتبهٔ سپهر مماس میرساند که منشور لامع النور کرامت گنجور
که سطرها بنور افشانی ید بیضا یعنی نگارش دست مبارک خورشید آسا سیماے آئینهٔ حقائق نما داشت پرتو ورود
سعادت آمود افگنده شرف افتخار افزون از اندازه اوهام و افکار بندهٔ خاکسار عطا فرمود لوازم استقبال
آداب تسلیمات آنرا بتقدیم رسانیده و انوار عنایات عالم آرا که در ضمن آن ترجمه نسخه الهام آلود نسبت بحال
بنده بهیچ اشتمال چهره افروز یافته چندان بر خویش بالید که در پیراهن نگنجید فدوی حکیم محمد مقیم را رخصت
و احکام قدسی گزارش نمود حکیم مشار الیه ظاهر ساخت که اکثر ادویه مطابق امر جلیل القدر پیشتر ارسال داشته
و آنچه بالفعل حکم شده بسرعت سرانجام داده مصحوب مستر جان برن فرنگی و مسد انند کمال را . وانه کرده و در ایام
عطارید ارالخلافت شاه جهان آباد است فدوی والا درگاه در هر باب بهر چه مامور شود نشاط جان
در انصرام آن باعث سرخروئی هر دو جهان اندیشیده حتی الامکان تقصیر نمیکند و نخواهد کرد و انتظام امور
مضافه خدمت مامور به موجب آبرو و سعادت جاودانی دانسته لوازم خلوص بندگی بجا آورده و خواهد آورد
نشان عالیشان که سابق بنام کمترین بندگان عزّ اصدار یافته بود از نظر اقدس اطهر گذرانیده عرضداشتی
در جواب آن ارسال داشته اگر شرف اندوز مطالعه والا شده باشد بهتر و الا خلاصه مضمونش اینست که
حضرت گیهان خدیو گیتی خداوند فرموده اند که فرمان نور تواران در جواب مطالب مرقوم این نشان
... اول نزول فرموده شود آفتاب سپهر سلطنت جهانداری ابد الآباد تابان و درخشان باد
فدوی ... بعرض ایستادهای موقف خلافت و جلال و باریافتگان پیشگاه سپهر مثال میرساند که نشان
عالیشان قدسی تحریر نامه اقبال فیض تمثال پرتو ورود سعادت آمود افگنده فرق عزت و افتخار بندهٔ خاکسار
باوج فرقدان برافراخت آیین استقبال و آداب تسلیمات آنرا بجا آورده بخشی از نظر اقدس اطهر گذرانیده
و دو مرتبه بمطالعه والا در آورده فرموده اند که فرمان وحی بیان در جواب این مطلب مصحوب قراولان
صادر شده و حکیم محمد محسن منزلی نماید که همراه موحی الیه برود و چون این صورت بسر بزبان الهام ترجمان
جلوه ظهور یافته در ... فدوی معروض داشت که اگر برود خوب است حکم شد که خواه مخواه می باید فرستاد
التماس نمود که چون بنده خانه زاد است و فرمان پذیر و مدتے هم و شرف اندوز خدمت حضور کرامت
گنجور بوده و پسرش صالح خان در بندگی آستان عرش نشان جان نثار گردیده بدین تقدیر از قبول حکم
جهان مطاع چگونه سر بر دارد درین مذکور است آثار کمال انبساط از چهره جهان افروز مبارک نمایان بوده
همدرین هنگام روح الله خان لوازم صدق عقیدت و اخلاص نسبت بجناب عالم تاب بخوبی عیان نمود
و مقالات شایسته ابلغ بعرض مقدس رسانیده که از دیگر بر نیاید و مثل روح الله خان شاید که این

قسم حسن ادا نماید چنانچه خلعت از روی فراوان عنایت بحکیم مشار الیه مرحمت شده و در باب سرانجام
کارخانجات از پیشگاه خلافت تاکید رفت که زود برکاب نصرت انتساب برساند باذن محسن خان
محض حکمت بود و عین مصلحت در هر چند بظهور آید از قبیل ما قطع الله فهو خیر توان دانست عنایت شده
درباره کارخانجات اهتمام تمام دارد و لیکن متصدیان ان ادا نشسته‌اند و کارخانجات متفرق اند بهرحال تعلق کار به هر
هرچه در کار پیش بود سرانجام داده انشاء الله تعالی بسپهر همراه خواهد رسانید فرخنده شکوه حضرت والا شاهی تعالی شانه
الهی علی الدوام جهان کشا باد ایضاً میرساند که منشور ساطع النور بدستور مخطط قدسی بمهر که هزاران جان گرامی
فدای هر حرف و لفظ آن باد متضمن کیفیت استقبال فرمان الازم الامتثال که بالهام مختص بحضور الهام از
پیشگاه خلافت ملکوت انتظام که محل ورود فیوضات سبحانی و مصدر فیض تجلیات ربانی است صدور یافته
بود به یمن نزول مرحمت موصول افگنده فرق عزت و افتخار این ذره خاکسار باوج علیین رسانیده مراسم
استقبال و آداب تسلیمات آنرا بجا آورده مطابق امر جلیل القدر از نظر اقدس اعلی گذرانید حضرت ظل سبحانی
سراپای این صحیفهٔ قدسی بنیان را بعد الاستماع اخلاص در آورده ایفاد بهشت اختصاص حواله فرموده وجه سررشته
حقیقی سلامت بمبلغ شش لک و هفت هزار روپیه بابت تفاوت تبدیل جاگیر صوبه پنجاب وغیره که از ابتدای
خریف تغیر شده و از ربیع تن گشته سعی بسیار نمود که از خزانه مطلع گرفته برکاب نصرت انتساب ارسال دارد
چون بسبب فقدان زر بخزانه حضور کرامت گنجور پیشتر بیابد نمود از تنخواه مبلغ مذکور بخزانه
اتاوه گرفته جمیع را تعیین ساخت که جلد و شتاب نشتافته بهمراهی جمعیت فوجداران با تقیدات تمام میرساند
زیاده ازین جسارت بخلاف طریقه ادب دانسته ختم کلام نماید آفتاب عالمتاب عنایت بر مفارق
بنده‌های حضور و غائب سایه گستر باد ایضاً فدوی صادق الاعتقاد بوسیله رسوخ عبودیت
فدوی را بموقف عرض باریافتگان پیشگاه عظمت و جلال مستفیضان آستان فلک مثال میرساند که
هر چند آرزوی فدوی التزام رکاب نصرت فرجام بود اما امتثال امر والاقدر ذریعهٔ حصول سعادت
جاودانی دانسته بعد رخصت از جناب اقبال و دولت باورنگ شرف ملازمت معلی مستسعد گردیده
و عنایات جلیله بمرتبه کمال نسبت بذات قدسی صفات صاحب و قبله دین و دنیا مشاهده نمود در باب
مصالح مهم از روی مراحم بیکران فرمان رفته که هرچه در کار باشد التماس نماید فدوی بعرض اقدس
اعلی رسانید که بالفعل برای انسداد معابر و مسالک دریای پنجاب ضرور است که احکام گیتی نظام
بنفاذ تمام شرف صدور یابد بر زبان الهام بیان گذشت که درین وادی تاکیدی که باید که بجنبش ظهور
نشتافته لیکن صورت واقع آن بی ادب ناهنجار در حضور کرامت گنجور ساطع النور ندکور شده بود که ا

عقیدت و ذریعهٔ رسوخ ارادت ذره وار بعرض ایستاده هاے موقف عظمت وجلال وباریافتهاے انجمن خلد
مثال میرساند که منشور لامع النور فیض گنجور در زمان میمنت اقتران شرف ورود و دولت آمود بخشیده فرق عزت
وافتخار ذره خاکسار باوج فرقدان برافراخت مراسم استقبال وآداب تسلیمات آنرا بتقدیم رسانیده بمجلس از نظر
اقدس اعلی گذرانید قبله دین ودنیا سلامت امر جلیل القدر کرامت ظهور یافته که هرگاه رایات عالیات
نصرت آیات یک منزل از دار الخیر اجمیر نزول اجلال فرماید فدوی بتحصیل سعادت تقبیل آستان سپهرتوامان
مستسعد گردد اگر چه آرزوے عقیدت سرشت عهد وثنت چنین بوده که بدوام التزام رکاب فیروزی
مآب کامیاب دارین باشد والحال که نهضت اعلام فلک احتشام بانجید و مسعود ورودے نموده واعیه داشت
که چند منزل استقبال نماید لیکن امتثال امر اشرف باعث بهبود جاودانی انگاشت حاجی عبدالله که بعزیمت
زمین بوس عتبهٔ والاره گراے موکب ظفر قرین است بمقتضاے حسن سلیقه وکمال عقیدت بخصوصیات
کلی وجزوی دربارهٔ گیرداے مدار مستعلی چندان اطلاع پذیرفته که از دیگرے نباید صورت حال کماینبغی معروض
پیشگاه جاه وجلال خواهد گذرانید آفتاب آسمان سلطنت جاوید تا ل هزاران سال عالم افروز باد. ولهٔ
ذره وار بذریعهٔ عبودیت وانکسار بعرض ایستاده هاے موقف عظمت واجلال وباریافتهاے درگاه سپهر
مثال میرساند که بورود فیض آمود نشان عالیشان فرخنده عنوان شرف وافتخار جاودانی اندوخته مراسم
استقبال وآداب تسلیمات بتقدیم رسانیده ویکهزار اشرفی براے نذر حضرت جهان خدیو گیتی داور بصحوب
امر جلیل القدر حواله حاجی عبدالله و محمد مومن نجم ثانی نموده که از نظر اشرف اقدس گذرانند چون نوید بهجت
جاوید ولادت باسعادت شاهزاده عالی نسب والاتبار درشکوه دولت واقبال سامع افروز نیاز
مندان گردید کورنشات تهنیت ومبارکباد آنرا بآئین بندهاے عقیدت ادا بجا آورده زبان عجز و
بیان بهزاران خضوع وخشوع کامیاب دعاگردید که حق جل وعلا باغستان سلطنت وشهریاری را جاودانا
سرسبز وبرومند داراد و نوباوه گلشن ابهت و نامداری را در سایهٔ خورشید پایه حضرت صاحب قبلهٔ
دین ودنیا بکمال عمر طبیعی فائز گرداناد آفتاب عالمتاب جهان شاهی ابد الدهر تابان و درخشان باد. مبارکباد
عید فطر بوسیلهٔ ضراعت وبندگی ذره وار بموقف عرض سعادت اندوزان حضور کرامت گنجور ساطع النور
میرساند و آداب تسلیمات تهنیت ومبارکباد عید سعید فطر که آوان فیوضات گوناگون و زمان برکات
روزافزون بآئین بندهاے عقیدت آما بجا آورده زبان عبودیت بیان را بصنوف تحیات
والوف دعوات میگشاید که حق سبحانه وتعالی جمیع ایام ولیالی سنین وشهور خصوصاً این روز جهان افروز
را بر ذات اقدس وعنصر حضرت قبله وکعبهٔ عالم وعالمیان مبارک وفرخنده و خجسته وهمایون کناد و لشعهٔ انوار

آفتاب سپهر عالم پناهی باستماع عید سعید ساکنان روی زمین گردانید و بالنون بالقابه در حصول خلعت
آداب تسلیمات زمین بوس آستان سپهر توامان بتقدیم رسانیده جبین عبودیت بسجود سده سدره نشان
نورآگین گردانیده ذره وار بموقف عرض شرف اندوزان محفل جاه و جلال و مستفیضان انجمن جلیل مثال
میرساند که دو والانامه مسعود اسم پرتو ساطع النور مشتمل بر تاکید ارسال خزانه و متضمن طلب فدوی بحضور فیض گنجور
با خلعت بارانی مطرز بطراز نوازش خسروانی که از پیشگاه فضل و کرم کرامت صدور یافته بود پایه عزت
و افتخار احقر برافزود آیین استقبال بشاشیر عالیه و مراسم تسلیمات هر فرد قدسی نور جدا جدا بتقدیم رسانید
در بعد حصول شرف اطلاع بر مضامین هدایت تضمین آن هر دو دستور العمل دنیا و دین قیام بر طبق احکام گیتی
نظام باعث بهبود کونین اندیشید قبله جهانیان سلامت از آن هنگام که بنده درگاه دوری ضروری از بساط
سلطنت نشاط اختیار کرده بمعسکر ضروری اشرف پادشاهی رسید عرض‌داشت احوال است که تنخواه روزی و نگه رسانیدن
خزانه برکاب نصرت انتساب والاشاهی بود اما چه چند که از جمله محاصل و وشاالیه مبلغ شش و پنج لک روپیه که قریب بطلب
ده ماهه ملازمان سرکار عالی متعالی میشود عوض مطالبه در سرکار خالصه شریفه عاید شده و برای مبلغ مذکور هر چند تردد
و تلاش نمود سودمند نیفتاد و بالفعل در باب وجوهات بقایا سه دور و نزدیک که در باب تحصیل و ارسال
آن بجد رسیدن در موکب الظفر قرین بعاملات تاکید بر تاکید نوشته بود و اهتمام بلیغ بکار برد چون ابلاغ زر بطریق هنڈی
سه لک روپیه آماده جمعیت شایسته که خزانه را بجا نقلت تمام تواند آورد همراه نداشت لهذا بعضی از آن
به تنخواه داران که استمداد از حضور ساطع النور آورده بودند بحرد و وقت بوصول پیوست قریب ده
لک روپیه که در خزانه واقعه دار الخلافت شاهجهان آباد موجود مانده اکنون با معدودی از
منصبداران که همراه حاضر بودند مدار ساخت که بسرعت و استعجال بدار الخیر اجمیر بیارند و بحسب
سه لک روپیه و کسری خزانه فتوح که بهمین دستور در چکله دولتخانه مستقر الخلافت اکبرآباد موجود مانده و
بمتصدیان چکله اسلام آباد قدغن نوشت که بلا اهمال مصحوب بنده فوجدار بفرستند اگر زرها سه حرفوده
نزد فدوی همراه خود رسانیده آورد والا ... و قوه التزام دوام بندگی آستان فردوس نشان که بجمیع
مقاصد صوری و معنوی مرجع عالمیان است از جناب اقدس مستدعی خواسته بتقبیل عتبه فلک رتبه کامیاب
میگردد زرهای هر قدر چنانچه در پیشتر خواهد رسید در باب پرگنات صرف خاص و محالات طلب
شاگرد پیشه و علوفه سپاه و غیر ذلک موافق ارشاد واجب الانقیاد بعمل خواهد آمد کیفیت توجهات
شاهزاده عالی نسب والاتبار و حقیقت توجهات سرکار نواب فلک احتجاب منزه القاب اوام الله برکاته
عبدالله خان عظام بقاعده و دستور بقید کتابت آورده بعرض مقدس معلی رسانیده و استدعا انده

بنده برای تحصیل وجه طلب جد و جهد بسیار بمنیاید بعز عرض اشرف اعلی بهر چه یرلیغ جهان مطاع صادر
میشود معروض خواهد داشت آفتاب عالمتاب سلطنت جاودانی الملک ابدالدهر بر مفارق ساکنان ربع
مسکون تابان و درخشان باد در تعزیت بعرض میرساند که چون بموجب آیهٔ کریمه ان الینا ایابهم بازگشت
همه بسوی اوست عز اسمه و جل جلاله فلان علیه الرحمه والغفران رخت هستی ازین سپنجی سرای بر بسته
بنزهتگاه تقدس خرامید ازین ماتم جانخراش چه شرح دهد که چشم عبودیت این بنده ها سر فدویت آگین چگونه
اشکبار شد و جگر چه مقدار بخون آغشته گردید بالجمله یک داغ صد شعله بر سینه ها سوخت دیگر زخم هزار دل مجروح
ساخته و چون از غم و اندوه و شدت اطفای حرارت این الم پرداخت ناچار ابداء آدای فاتحه فاتحه
بروح پرفتوح آن رهگرای عالم جاودانی زبان عقیدت بیان بدعای بقای ذات اقدس شخص
مقدس که سرمایهٔ حیات جهانیان و پیرایهٔ زندگانی زمانیان بهانست سعادت اندوز گردانیده سر
بر خط فرمان ایزدی نهاده آمد هرچند برسم [illegible] روزگار در هنگام وقوع چنین امر اضطراری مقدمه
مسکن او جامع در دنیا و آیات و احادیث که درشان صبرگزینان وارد است بعرض تمهید میآید لیکن ابن
ابجد خوان لوح ادب را چه یارا که در پیشگاه دانش آموز عقل کل جدار شاد و قربات خداوندان معرفت الهی
لسان مقال برگشاید و از آنجا که اصل حقیقت عالم کون و فساد بر خاطر علوی مناظر از قبل عالم حضوری
است و رتبه وثوق یقین حاصل که از بهر اطفای حرارت این قضیهٔ ناموسه که لازمهٔ طبیعت بشری
است هرچه مستلزم صفات ملکی خواهد بود بر مرآت ضمیر حقایق تصویر منعکس پذیر خواهد باشد همواره تا بود
زندگی خضر یکیتی بیاد سبزباد اچمن عمر نو از آب بقاء الهی سایهٔ آفتاب پایهٔ حضرت ظل اللهی تا
انقراض زمان بر مفارق عالمیان مخلد و ممدود باد ایضا بوسیلهٔ خلوص عقیدت و ذریعهٔ رسوخ
ارادت فدوی از بموقف عرض باریافتگان محفل خلد مثال و مستفیضان انجمن جاه و جلال میرساند
که دو هیکل نور یعنی دو بلند و درخشنده سطور فیض گنجور یکی متضمن طلب خزانه و اسپان و شتران
و عرض حقیقت بی سرانجامی سپاه التماس مساعده از درگاه جهانیان پناه و دیگری مشتمل بر اشتمال له
حاجی عبدالله در زمان سعادت اقتران شرف ورود عظمت آمود بخشیده تارک فخر و مباهات
فدوی با وج سپهر برین برافراخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا جدا جدا بتقدیم رسانیده
نشان عالیشان بجنس اولین بار از نظر مقدس مظهر گذرانیده بعد مطالعه از زبان الهام ترجمان گذشته
که خزانه چیزی موجود داری احقر عرض نمود که فصل خریف منقضی شده و از محصولات هیچ قدر رسته
بجز چهره ثقت مالگی هنوز نرسیده و احوال لشکر منصور بسیار پریشان و اضطراب بدرجه کمال انجامیده

اگر عنایت گیهان افروز حضرت شاهنشاهی حال پرداز نگردد کار دشوار است و بدون زر بار بردار
حرکت و اقامت بر بنده‌ها سخت محال چون انتقدیات اصناف اقدس پیوست حکم شد که یکصد راس اسپ
از سرکار بادشاهی بطریق مساعده بگیرند باز معروضداشت که جاگیرهای صوبهٔ پنجاب از خریف سال حال تغییر
شده و بعوض آن صوبهٔ مراد آباد سه پنج تن گروه پیده حاصل خریف قریب هفت لک روپیه در سرکار معلی طلب است
در نیوقت اگر اینهم مرحمت شود سپاه و شاگرد پیشه فی الجمله تسکین می‌پذیرد و الا تفرقه تمام در سلک
جمعیت این جماعت راه می‌یابد فرمان رفت که اسد خان سررشته دفتر همایون ملاحظه نماید بعد ملاحظه خان
مشار الیه هرچه مشخص خواهد شد عرضداشت خواهد کرد و اسپان حرفو مه از سرکار خاصه شریفه گرفته باشد آن
فرمایش بهر نوع که میسر خواهد آمد خواهد فرستاد و چون بعمل جمیع عمال جاگیرها تاکید بر تاکید نوشته که آنچه از محصول
پیشتر رس سه پنج تحصیل در آورده باشند بسرعت و استعجال بقید وصول توانند آورد و دفتر ستند
در ین صورت هر قدر زر بهم فراهم آید بلا امهال بعسکر اقبال ارسال خواهد نمود حاجی عبدالله به برحمت
بهره در نالوانی اعتراضات حضرت گیتی خداوند که بعکس خواهش نه و بیان بمیان می آید از شغل
وکالت بنهایت دل سرد شده التماس استعفا نموده بود اما چنانکه در زعم عبودیت نهاد حاجی مذکور
بنده وافی عقیدت و دولتخواه است ازین جهت متعی الیه را همیشه مشتمال میداشت خصوص درینولا
بر طبق مدلول نشان مرحمت عنوان بچند وجوه امیدوار مرحمت و افضال والا کرده بموجب
امر جلیل القدر والا ساوا ده راضی ساخت که بتقدیم خدمت مأموره سرگرم باشد و مشار الیه بعرض
ملتمسات بحضور ساطع النور نگاشته بر زبان داد و که امور معروضه اگر در پیشگاه عظمت و جاه درجه
پذیرای این یابد در امر وکالت بدستور سابق قیام می نماید والا داخل لشکر دعا می شود بهرین
تقدیر اقرب بصلاح دولت چنان می بیند که لطف و کرم عالم نواز نسبت بمشار الیه نوعی جلوه ظهور
که ملتمسات او درجه اجابت پذیرد و تا خاطرش بسیر انجام خدمت اشتغال ورزد و بجه هذا سبر جمله تمنیا
فدویت سرشت اینست که فتح و نصرت اولیای سلطنت ابد معاد چهره کامیابی بنده‌های عقیدت
ارا بهر افروزد و این جان نثار که بالمعرفان ملازمت کیمیا خاصیت گرفتار است بتقبیل آستان
فردوس توامان شرف و افتخار جاودانی اندوزد امید که دعای نیم شبی و نیاز سحرگاهی بندگان
نقاب کشای شاهد این مقصود گردد و بساط دوری از قرب عتبه اعلا و اجلال که در شعبه سنج
بیپایان گسترده است دست فضل و عطای ایزدی بر ددی در نوردد و لوای ظفر سمای
دار الشاهی علی الدوام جهان کشا باد ایضا بوسیله عبودیت و انکسار و ذریعه استکانت و افتقار در ره دار

بموقف عرض ایستادهای پیشگاه عظمت و جلال و باریافتهای محفل خلد مثال میرساند که نشان عالیشان متضمن اشتمال
حاجی عبدالله که عرضداشتی مشتمل وصول فیض موهبت پیش ازین بحسب اقبال ارسال داشته بیست و نهم شهر ربیع الاول
از نظر مقدس گذشت و مضمون کرامت مشحونش که سراپا از قبیل القای ربانی و ارادت آسمانی بود در خاطر ملکوت
ناظر بکمال خوبی جلوه استحسان داده بزبان الهام بیان صادر گشت که آنچه در دیده مردمان صورت
استغراق باز نموده و بپیرایهٔ حسن اعتقاد چراغ دودمان سلطنت کمال عنایت نقش بسته بیان واقعه
است عنایات اقدس با نسبت بایشان زیاده از آنست که بشرح در آید و چرا نباشد که درة التاج
خلافت همایون ذات قدسی نهاد است لیکن بعضی هنگام که خلاف یرلیغ گیتی مطاع عمل مے آید و این معنی
از طریق حزم و احتیاط دور مینماید بالضرور کلمه چند بآئین ارشاد و هدایت که فی الحقیقت بدون مرحمت مرشدانه
اصل و اساس نداشته باشد بنطق وحی ترجمان شرف جریان مے پذیرد و فی الجمله نیز از آن آثار مراحم
والطاف خسروانه از کلام عالم نظام اشرف بر فرازندهٔ مبادی شگافت فدوی دستوری یافت که بمعرض
عرض عالی در آورد که ازین دست کلمات منزلت سمات محض شفقت و عین عطوفت است حاجی مذکور
که بمایهٔ مکرمت و افضال جهان افروز باعث مکالمت بدستور پیشین سرگرم گشته اینک اشتغال فتح و فیروزی نصیب
اولیای دولت جاوید و افی طراز گشاده و این عقیدت کیش را که آرزومند تقبیل آستان سپهر توامان است
شرف اندوز ملازمت والا گردانا ظل ظلیل حضرت عالم پناهی هزاران سال مخلد و ممدود باد بالنون
والصاد بشارت شاهزاده محمد معز الدین میرساند که نشان عالیشان مرحمت عنوان سراپا رقم پذیر قدسی خامهٔ
اقبال که از پیشگاه مکرمت و افضال عز صدور یافته بود بپرتو ورود فیض آمود افگند فرق تفخر بمباهات
نیازمند بذروهٔ علیین بر افراخت لوازم استقبال و آداب تسلیمات بجا آورده امر عالی جاوید مطاع در بخشیدن
که این ارادت آئین بعامل پرگنه جلال پور بنویسد که علی اصغر خان میرسامان سرکار برای تعمیر و ترمیم دولتخانه
واقع دار الخلافت و دیگر ضروریات هرچه خواسته باشد بلا اهمال سرانجام دهد امتثالا للامر العالی بعامل آنجا عامل پرگنه دار
بمبالغه نگاشت که هرچه میرسامان مذکور ضرور در کار داشته باشد روبراه ساخته زود بفرستند و بعد ازین هم برسم مزید تاکید
منشور خواهد نوشت که توقف و تعویق بمیان نیارند جنس شمرده را انشاء الله العزیز سرانجام داده عنقریب ارسال
میدارد و چون بمقتضای صدق بندگی تقدیم خدمات سرکار شرف روزگار خود مے انگارد امیدوار است که همین
دستور بانصرام فرمایش حضور سعادت گنجور مامور می شده باشد و مبارکباد ولادت فرزند و شکر وصول
عطای نشان و خلعت عرضداشت عقیدت نهاد علیحده داد و از بموقف عرض شرف اندوز از محفل
اعلی و اجلال میرساند و بذریعه سنیه ادای تسلیمات تهنیت و مبارکباد ولادت با سعادت شاهزاده که

عالی نسب والاتبار که بهار پیرای گلشن مقصود اولیای دولت خداداد و چهره افروز حصول تمنای احبای
سلطنت ابد بنیاد است زبان عقیدت بیان را کامیاب دعا میگرداند که حق جل و علی نخلستان عظمت
و اقبال را در افزودن را جاودان برومند و سرسبز داراد و نوباوه بوستان ابهت و نامداری را در سایهٔ
خورشید پایهٔ قبلهٔ دین و دنیا حضرت والاشاهی و صاحب جهانیان بکمال عمر طبیعی برساناد و نشان فرخنده
عنوان با خلعت خاص که از پیشگاه لطف و کرم شرف اصدار یافته بود ورود فیض آمود و عطا فرموده سرفرازی
و سربلندی بخشید آئین استقبال و مراسم کورنشات آنرا بآداب ارباب ارادت بتقدیم رسانید در ماده
مطالب سرکار پادشاهی بدون عنایت آلهی موجب عرضی عالی سعی موفور بجا آورده و آنچه درینباب معروض
میدارد در سرانجام خدمات سرکار دولتمدار شرف و افتخار خویش میداند در باب انتظام مهمات محال جاگیر
حتی الامکان تقصیر نمیکند ظل ظلیل عالی بر مفارق ادانی و اعالی ممدود و مبسوط باد در وصول نشان
[illegible] پیرایه که نشان عنایت عنوان با خلعت مرحمت طرازی که آئین دلنوازی و سرفرازی احقر
از پیشگاه لطف و کرم شرف اصدار یافته بود ورود سعادت آمود و عطا فرموده تارک عزت و افتخار برافراخت
لوازم استقبال و آداب تسلیمات آنرا بآداب ارادت مندان صافی الاعتقاد بتقدیم رسانیده و کورنش های
شکر عنایت عالی بجا آورده زبان عبودیت بیان بدعای طول بقای ذات اقدس و شخص مقدس
قبلهٔ دین و دنیا حضرت والاشاهی و صاحب جهانیان که سرمایهٔ حیات و پیرایهٔ زندگانی زمانیان است
کامیاب سعادت جاودانی گردانیده سایهٔ عالی پایه هزاران سال بر مفارق جمیع بندگان ممدود و
مبسوط باد بالقا بدین منوال بغرض ایستادهای موقف اقدس و اجلال میرساند که نشان مرحمت
عنوان معنون بتقدیسی تحریر قلم اقبال که از پیشگاه لطف و کرم بکمال شرف اصدار یافته بود و کرامت ورود
مسعود و عطا فرموده فرق عزت و افتخار احقر باوج سپهر دوار برافراخت لوازم استقبال آنرا بجا آورده
جبین ارادت باداء آداب تسلیمات برافروخت و چون از مدلول فیض موصول عنایات خاص
نسبت بحال عقیدت اشتمال بنده دل یافت سرمایهٔ کامیابی کونین فرا اندوخت و در شکر و سپاس
مکرمت های بیکران کورنشات جداگانه بتقدیم رسانیده بر سواد بندگی برافروز و امیدوار است
که در انجمن عالی و زمرهٔ صدیقان محسوب بوده باشد سرانجام خدمات سرکار دولتمدار به وقت سعادت جاودانی
[illegible] اسکار و در باب [illegible] هزار روپیه زر [illegible] محمد هاشم امین معزول داده [illegible] که [illegible] شده بود
[illegible] به سرعت استقبال بخزانهٔ عالی ارسال میدارد و دیگر خواجه حسن وکیل در خدمت
[illegible] بصدق عبودیت قیام مینماید محتاج [illegible] نمی باشد ظل ظلیل صاحب عالمیان بر مفارق جمیع

دولت خواهان تا انقراض زمان مخلد و مبسوط باد بحق رب العباد بجناب شاهزادهٔ محمد عظیم عقیدت نهاد
بعد از ادای آداب بندگی بعز عرض ایستادهای موقف اعلا و اجلال میرساند که بورود مسعود نشان
سعادت عنوان شرف اندوز جاودانی گردیده آیین استقبال و مراسم تسلیمات آنرا بتقدیم رسانید و امتثال
امر عالی در باب پرداخت جاگیرهای سرکار دولتمدار باعث مزید عزت و افتخار اندیشیده بسرانجام خدمت
مأموره قیام ورزید ان شاء الله العزیز در انصرام مهمات و انتظام معاملات و عزل و نصب عمال آن محال
بمقتضای وقت و حال سعی موفوره خواهد نمود و برای طلب خزانه و دیگر امور واجب الانجام کمال
اهتمام بکار برده کیفیت محال مذکوره بعرض التماس خواهد آورد و بالفعل بعضی حقایق پرگنات که بجاجی قلی
دیوان سرکار نگاشته بعرض عالی خواهد رسید سایه بلند پایهٔ مرحمت و مکرمت و احسان بر مفارق جمیع
بندگان مبسوط و ممدود باد بجناب نواب بائی صاحبه جیو خیر اندیش عقیدت کیش ذره وار
بموقف حاجبان علیه رفیعه منیعه نواب فلک احتجاب منزه القاب میرساند خلعت فاخره که بمقتضای
بنده نوازی از پیشگاه تفضل و مکرمت علیه از بهر سرفرازی احقر مرحمت شده بود بورود
سعادت آمود افگنده فرق عزت و افتخار فدوی باوج علیین برافراخت آداب تسلیمات آنرا
بآداب بندهای ارادت آما بتقدیم رسانیده و جبین عقیدت بسجدهٔ شکر عنایت ملکه دوران ادام
الله برکاتها نورآگین ساخت از آنجا که بسعادت بخت یاوری پیش از خدمت دیوانی سرکار عالم مدار
عالی متعال شاهی باعتصام حبل المتین بندگی شاد روان اقبال مفتخر و مباهی بود و درینولا که بالتزام دوام
خدمت آستان سپهر توامان دولت الاشرف اندوز است امیدوار توجهات سینه بسینه بیش از ایام
پیشین میباشد سایهٔ دولت پیرایه سرادق عز و اجلال فراوان سال ممدود و مبسوط باد بحق رب العباد
باب دوم مراسلات بعمدة الملک اسدخان و محمدخان سندجاه دبلال میامن
وجود مسعود فیض آمود نواب مستطاب معلی القاب رفیع جناب ظهیر الامرا امیر الوزرا افتخار خواقین عظیم
الشان صاحب مهربان خدایگان مجلق الملکی مدار المهامی فراوان سال زینت پذیر باد بعد ادای مدح ابلاغ
دعوات عقیدت طراز و اظهار مراسم آداب و نیاز مکشوف خدمت سامی گرامی مینماید که حسب الحکم
ارفع اعلی اقدس متضمن انیکه اگر شجاعت دستگاه بادشاه قلیخان در جاگیر خود باشد مبلغ یک لک روپیه
خزانهٔ سرکار بادشاهی که باهتمام بنده درگاه خلایق پناه مقرر است نزد ایشان موعی الیه برساند و الا پیشتر
خود نگاهداشته هرگاه نواب قدسی القاب شاهزادهٔ جهان و جهانیان بنالاب تشریف بیارند مبلغ مذکور
بدیوان فوج آن نامدار کامگار والا گهر سپرده قبض بگیرد روز شنبه ششم ماه ذی حجه سنه ۲۴ بورود نشید

اندرین باب نحوے که یرلیغ گیتی منقاد شرف ایراد یافته انشاء الله تعالی بعمل سعی آورده بعد از انکه زر
مسطوره بر وفق حکم قدر توام حواله رود صورت حال معروض میدارد ایام دولت و اقبال و زمان بهجت
و اجلال جاودانی باد و لوای عافیت بر دوام و جمعیت مسرت التزام پیوسته خاطر افروز خان مهربان
مشفق دوستان باد بعد ابلاغ سلام محبت پیام و اظهار شوق و غرام به دریافت ملاقات بهجت
التیام مکشوف رای رزین مینماید که درین ایام میمنت فرجام خدمت استیفای ابواب الحال
صوبه تابعیان از پیشگاه جاه و جلال بسیادت مآب مرتضوی انتساب میر محمد نصیر مرحمت شده موعی الیه
بجهت تنقیح محاسبات و تنظیم امور مضافه خدمات مامور روانهٔ راه دار الخلافت گردیده از انجا
که سید واجب الاحترام مستعد ارتباط و انتظام صحبت شریف ست اگر نگاه عاطفت بحال شامل
حال مشار الیه گردد و بدل نوازی و مهربانی اختصاص پذیرد بهر آئینه از مکارم اخلاق فطری ذات
خجسته صفات بعید نخواهد بود بعهده مند خان خان عالیشان مشفق دوستان سلامت بعد
از ابلاغ دعوات بهجت سمات مشهود رای رزین میگرداند که حسب الحکم والا متضمن انیکه
بنده درگاه خلائق پناه بهرجا رسیده باشد همان جا توقف نماید غره روز دخشید مطابق یرلیغ گیتی
منقاد بشرف اقدام کرد ولیکن توجه گرامی مرعی شود که رخصت کوچ زود بحصول پیوندد و الله تعالی وسیله
ادراک مواصلت سامی عنقریب الایام نصیب گرداناد ایام بهجت و کامرانی مدام باد بعبد الرحیم خان
مینگرداند که این محب نسم شهر ذی حجه بمنزل مقصود رسید باستان بوس قدسی شرف اندوختند
مشمول مراحم و الطاف عالی متعالی گردید الحمد لله علی ذلک و چون سیادت و معالی پناه سید
نور محمد مرحوم با مرحوم برادری در یاسداری خزانه شبانه روز حاضر بوده لوازم حفظ و هوشیاری
بجا آورده و در اثنای راه سید ابراهیم تهانه دار مستعد کار و دولت سنگه با جماعت تابینان بر تهانه
خود سرگرم خدمت بنظر آمد لازم نمود که صورت حال بخدمت سامی اعلام نماید تا هنگام حصول مواصلت
مسرت بهجت و حصول صحائف شریفه را همیشه منتظر خواهد بود ایام کامرانی بر دوام باد با مانت خان
خان عالیشان بلند قدر سمو المکان مهربان دوستان مخدوم مخلصان سلامت حالت شوق
شرح ناپذیر البیان است و ذکر بهجت و نشاط ایام مواصلت که نظیران طراوت باغ و بوستان ذات
همیشه در زبان اکثر بسبب دوری صوری شکایت ملال باشد سبب دریافت قرب معنوی
بشکر اتصال است سببی که وسیله حصول گرامی ملاقات گردد بفضل و کرم ایزد متعال سلطه اسیع المجال
از نشیمن تقدیر بعرصه امکان خرام کناد پنجم ماه صفر المظفر مخلص مشتاق از دریای نربده عبور نموده وان

پیش گردید بعنایت الهی درین چند روز بعسکر فیروزی اثر پادشاهی خواهد رسید اعلام کار و خدمت
فرموده رود نامه سراسر مسرت شرح صدر از زیاده اشتیاق است و بس ایضاً در جواب بعد از ابلاغ دعوات
مصادقت آئین و اظهار فراوان اشتیاق گرامی ملازمت بهجت قرین مکشوف خاطر محبت ناظر میگرداند
که سامی صحیفهٔ یگانگی طراز مرقومهٔ کلک نادره پرداز که از شگفتگی عبارات رنگین و برجستگی مضامین حسب
برگ و ساز دلکشای و ساز و سامان جان افزا است در بهترین داشت در زمان خجسته نشان ورود نموده جیب
و دامان آرزو بهزاران گل نشاط مالامال ساخت و طلسم مشکل کشاده چون نامهات گوئی کلید باب
گلستان دلکشای بود آنچه از شعبده سنجی روزگار جدید بنابر خلاف خواهش دل [illegible] کالی الیولی
نوک ریزهٔ خامه گوهر رقم شده بود الحق و هر غلطی که خاطر آزار ارباب مودت و صفا است میگذارد
که اتحاد گزینان عالم دوستی از صحبت هم مسرت و سروری حاصل نمایند چون بمقتضای تالف ارواح
و تجانس معنوی صفحهٔ باطن مصادقت مواطن محبت بیان نقوش شوق و اشتیاق ارتسام پذیر است
که در دل حقیقت منزل خان عالیشان جلوه ظهور داده لهذا داستان سرا نگه در شرح و بیان آن معنی
تکلف میداند توقع که عنقریب حجاب دوری از میان برخیزد و بادراک دیدار شریف ارباب کامیابی فراهم
آید به محسن خان ملاذ محب مشتاق کریم الاخلاق عمیم الاشفاق خان اتحاد نشان محمد هاشم دوستان
سلامت مکشوف ضمیر منیر و خاطر خطیر میگرداند که هر گاه خامه بدست میگیرد و فکر میکند که در نامهٔ ایشان باید نوشت
میشود اگر آیات محبت و داد بشرح در آرد هر چه هست هر آئینه باطن ایشان روشن و هویدا است
و اگر حدیث شوق و اشتیاق که مکشوف دل مودت منزل است سر کند بپایان نمیرسد و اگر شکایت
جدائی اضطراری داستان پردازی نماید ملال خاطر از گذارش و نگارش آن کم نمیشود و خواندنش بجز
کدورت طبع لطیف میگردد و در نیصورت تکلف در عبارت آرای شایستهٔ مرتبهٔ یگانگی نمیداند ناچار
باختصار پرداخته باعلام مطلب تصدیعه میدهد که بیچم ماه صفر المظفر محب بیمار از دریا عبور نموده
[illegible] عرضداشتی متضمن تهنیتی بدرگاه عالم پناه نگاشته ارسال داشته از نظر اشرف اعلی گذرانند
و به تحریر چگونگی احوال فرخنده مآل مسرت پذیر گردانند والسلام به جانی خان [illegible] و دل [illegible] نگاشته [illegible]
نامهات خاصیت وزیدن باد بهار داشت رقیمهٔ دلپذیر مرقوم کلک [illegible] عالیشان بلند
مکان ملاذ محبان استفسار دوستان در فرخنده زمان جلوه ظهور بصد فور السرور داده خاطر دوستی آگین را
قرین بهجت و شادمانی ساخت شرح داستان کلفت دوری ضروری از اندازهٔ بیان افزون است
و جوش اشتیاق و شوق ادراک ملاقات مسرت سمات از احاطه ترجمان بیرون است انچه سبحانه

و تعالی علی اسرع الحال بمواصلت سامی شادکام کناد توقع آنست که تا هنگام مفارقت جسمانی که انشاء الله
العزیز چون خیال است و معانی نصیب شود بارسال نامهٔ نامی بهمین آئین دل شاد و نشاط پذیر میفرموده
باشند زیاده عمر و جمعیت باد والسلام ایضاً بنام الشفق خان زمان رفیع الشان شهامت نشان ملاذ معاذ مخلصان
سلامت فرط شوق و وفور اشتیاق دریافت ملاقات بهجت آیات را بزبان کوتاه خامه بر سنجی تا بدور
میدان تنگ نامه چندان فسحت نمی یابد که اندکی از آن داستان در معرض اظهار در آید ناچار بیان آنرا
بوجدان ضمیر منیر که مصفا آئینهٔ درستی نما است حواله میسازد گرامی نامهٔ بهجت افزود در حین انتظار رسید
و خاطر مشتاق را نوید عافیت ذات فرخنده صفات رسانید الحمد لله علی ذلک حسب مدعا بتوفیق ایزد
متعال و میامن اقبال جاوید اتصال حضرت ظل اللهی بست یکم ماه صفر ختم الله بالخیر والظفر بلشکر فتح اثر پادشاهی
ملحق گردیده بادراک سعادت ملازمت که سرمایهٔ فخر و مباهات جاودانی اندوخت بالفعل ملتزم رکاب
نصرت انتساب است بعد ازین آنچه روی نماید بمعرض اعلان در می آید وصول نامهٔ مراسلات سا
منتظر دانسته کار و خدمت را منتظر است والسلام ایضاً بنام محسن خان بعد از اظهار فراوان شوق
مشهود ضمیر اتحاد پذیر میگرداند که حسب صافی الولا در ایام سابق نوشته بود که بظهور امر ناملائم که نشده
التزام خدمت و بندگی پیر و مرشد حقیقی را که کیمیای سعادت جاودانی انگارند که عواقب امور مقرون
بخیر و خوبی شود کوکب مسعود مقصود عنقریب بر اوج جاه ببهجه در می آید الحمد لله تعالی که درین هنگام آنچه
بار خاطر بود بالفعل از میان برخاسته دلها با نشاط گرائید و مخلص قدری از عهدهٔ نگاشتهٔ خویش
برآمد امید که خبر مبارکی نیز در زمان اندک شیرازه بند جمعیت دل خاطر گردد و آنچه بزبان قلم محبت
رقم رفته بکلی صورت وقوع پذیرد والله بکاشتی قدیر نعم المولی و نعم النصیر دیگر منت خدا را عز اسمه که
این معروفت سرنوشت را هم برفع کدورت باطن در هم آرا یافت نعمت عظمی تحصیل شرف
تقبیل آستان سپهر نشان و بعد از آن ادراک گرامی ملاقات ملاذ مخلصان که انشاء الله العزیز بهمین
آوان دست بهم بهجت اندوخته از این رهگذر چندان مسرت و شادمانی روی نمود که اگر همه
سر زبان شود و هر زبان هزار داستان سراید از عهدهٔ شکرش نتواند برآمد والیه یرجع بیننا و
بینکم والسلام ایضاً بنام جمالی خان [illegible] شوق آخر در گذار وصل که شمع [illegible] سکینه
گلدستهٔ بهارستان محبت و [illegible] افضال [illegible] دل انشان معنوی اتحاد نسیم عنبر شمیم بکتوبی بمشام
مودت مقام میرساند درین هنگام بهجت التیام رسید و نوید عافیت ذات ستوده صفات شگفتگی خاطر
مشتاق را سرانجام داد الحمد لله والمنه که مخلص حسب مدعا بمیامن اقبال جاوید آل والا بست یکم ماه صفر المظفر

بکسب سعادت مطلق گردیده شرف ملازمت سعادت کیمیا که سعادت دوجهانی ست دریافت وصول گرامی مراسلة
را که در ایام جدائی جمعیت بخش دلهای احباب بهانت همیشه متصد است و اعلام کار و مطلب را منتظر توقع
که تا زمان حصول مواصلت مسرت آئین یاد آوری میامن و سطور مرعی و مسلوک میشده باشد زیاده
شوق دیدار فرحت آثار است ایضاً شوق ملاقات گرامی که از اندازه بیان افزون ست و کدورت
جدائی از احاطه ترجمان بیرون امید که توسط نامه و پیغام نه و از میان برخیزد و حصول مواصلت بهجت
پیرا که هم وقت دلخواه دوستان است بوجه احسن رو دهد تا اید ایام بسیار گذشت که وصول نامه نامی
سرور افزای خاطر مشتاق نگشت شاید که بمدلول مقوله مشهوره هر که از چشم دور از دل دور برباد کرده
حسب پیراره قلم نسیان کشیده باشند حالا که تا رفع حجاب مباعدت ابواب صحائف دوستی مفتوح بوده
مواد یکجهتی مے افزوده باشند و اعلام کار و خدمت که مستلزم قاعده اتحاد و یگانگی ست باعث افزایش
ارتباط محبت و اختصاص گردد زیاده چه تصدیع رود ایضاً به میر محمد مهدی بعد از اظهار مراتب یکجهتی و یگانگی مکشوف ضمیر
منیر میگرداند که صحیفه خلت انتما مشحون بکمال محبت و ولا در هنگام مسعود رسید و مضمون آن که مشعر به
شمول عنایات حضرت خلافت و جهانبانی نسبت بذات شریف بود نشاط افزای خاطر دوستی آگین
گردید ایزد متعال ایشان را کامیاب مقاصد ارجمند دارد ازانجا که از دیر باز شوق ملاقات گرامی دامنگیر
دل سعادت منزل میگردیده در بنولا حسن اتفاق چنین رو دهد که مخلص برکاب نصرت انتساب
عنقریب بدار السرور برهانپور میرسد لهذا غایت خوشی وقتی دست داد که انشاء الله العزیز اوقات
مواصلت ساعی بحسب دلخواه چهره افروز بهجت و شادمانی خواهد شد ایضاً بعزیزی نوشته بعد از اظهار لوازم محبت
و وداد مکشوف ضمیر باد که نتیجه الوداد در زمان مسعود رسید و مضمون بهجت مقرون آنکه
متضمن بیان شوق و اشتیاق دیدار و دید بهجت گرد بود مواد مودت و وفاق را افزود و الحق درین عالم
اتحاد هنگام وقوع قرب مسافت از هم التیامی بے اختیار از دلهای احباب سر بر میزند لیکن
بمقتضای مفهوم الامور مرهونة باوقاتها در وقتیکه مشیت قادر مطلق مقدر و مقرر شده باشد
چهره ظهور مینماید نظر بر خلوص دوستی جانبین انعوال منزلت را نادیده بجای دیده انگاشته میشود
و خیریت ظاهر و جمعیت باطن ایشان خواسته مے آید اینجانب نیز بسیار مشتاق است و حصول
ملاقات وابسته بحسن اتفاق زیاده عمر و عافیت باد والسلام علی من تبع الهدی ایضاً خان
بلند مکان نجابت نشان ملاذ مشفق دوستان پیوسته کامیاب مقاصد صوری و معنوی باشند
بعد اظهار شوق و شسنام بلا تجشم هم بدیافت گرامی ملاقات مسرت التیام مشعر خاطر اتحاد

تا اثر میگرداند که سامی صحیفهٔ موالات مضمون محبت مشحون مشعر قابلیت و کاردانی خان در زمان رسید
و ورود نموده مواد بهجت و سرور برافزود خان مهربان سلامت هنگام ذکر تغییر سعی الیه اگر این
نسبت بسعادت حضور فیض گنجور شرف پذیر میبود از آنجا که اختصاص ما بتبار مشار الیه بخان عالیشان
میدانست بتوفیق آلهی سعی بلیغ نموده بدستور سابق بحال میداشت اکنون که بر طبق تحقیقه انجام خدمتی دیگر
برای او تجویز باید کرد و دوستدار همیشه خواهان اینست که مردم کار آمدنی را معطل نگذارد و درین صورت
پاس خاطر شریف الله مرعی میشود ولیکن بر ضمیر مهر دان پیداست که تا ورود خدمات در میان نیاید
این قسم مطالب صورت انصرام نمیگیرد و بدین تقدیر هر وقت خدمتی در خور لیاقت و استعدادش
رو نماید انشاء الله تعالی بنام موصی الیه مقرر کرده می آید ایضاً به افراسیاب خان ابد اقبال و دوام آمالی و آمال فروغ
نامیابیت و اقبال طراز کسوت عز و اجلال امارت و ایالت پناه حشمت و شوکت دستگاه رفیع مرتبت
منیع منزلت خان عالیشان ملاذ مهربان محبان مستظهار دوستان را همیشه بحصول مقاصد بایند تا رب
ارجمند بهره مند داراد بعد از ادای لوازم فراوان شوق و کمال اشتیاق بدریافت ملاقات مسرت
آیات که گل همیشه بهار این چمن محبت و وفاق است مشهود ضمیر مهر اشراق میگرداند که صحیفهٔ شریفه
دلنواز مرقوم قلم یگانگی طراز که از هر سطرش نقوش الفت پیدا و از هر نقطش معانی خلعت هویدا بود
در عین انتظار که دل صداقت منزل از بهر خبر فرحت اثر عافیت و سلامتی ذات فرخنده صفات همزبان
راه پیمای دریچه گوش میشد ورود سعادت آمود ارزانی فرمود خاطر تودد آگین را قرین انواع شادمانی
ساخت و در دل هزار گل شگفانیده تا مدت خاصیت وزیدن باد بهار داشت از آنجا
که آمدن خود بالنفسه دولت نهضت کرده اند که دیدار گرامی انشاء الله تعالی عنقریب چهره افروز کامیابی
خواهد گشت مغتنم شمرده می آید لهذا بفوز بهجت و سرور قطع منازل مینماید عرضداشتی که بجناب لازم الاطاعت
صاحب و قبله جهان و جهانیان سمت ارسال یافته بود چه آنکه مخلص اطلاع یابد از نظر مشفق گذشته نشان
عالیشان فرخنده عنوان در جواب آن شرف صدور میباید لیکن قدم دوستی جانبین چنان اقتضا
میکرد که بانصرام اینگونه امور دوستی انبساط میباید اینمرتبه کام دل میسر نیامد بعد ازین مرضیات
گذشت همه مکتوب اخلاص قرین رجوع کرده تا بعون باری عز اسمه صورت مقصود بآئین شایسته
منصهٔ ظهور رساند ایام دولت و کامرانی جاودانی باد ایضاً به شیخ عبد الخالق نوشته هیچگونه بر ضمیر مهر پیوستم که
نخواند چمن حرف آشنائی را چون سالکان طریق محبت و ولا طالبان بساط مودت و یا بیرایه الیه اخلاص
مشحون که بیکدیگر باشد وگاهی شکرایی بمیان نیاید از الیقی باطل و از نقصان عاری میدانند

اگر وقتے از منظر یار شتابی ملالی رو نماید بنظر اسپند دفع چشم زخم بعین الکمال چهرهٔ اتحاد ست انکار ندارد لهذا
مرقوم کلک تودد سلک میگردد که وصول صحیفهٔ شریفه که چون صحائف ضمائر عرفا ست روزگار رقوم فیض بیوند
شامل بیان حقائق روزگار مراتب کدورت و صفای احوال بود خاطر را قرین انشراح و ابتهاج ساخت
چه آنکه کلیات سلوک مقرر است وضع خیرخواه خلائق آنست که بعد از انتظام سررشتهٔ سواد الاتحاد
که منافی آئین دوستی باشد پیرامون ضمیر راه نمیباید بلکه سر رشته را از دست باید داد سواد وداد میگردد لهذا
هرگاه بمه جست احوال و اقوال مشاهده میبرد و از آغاز ارتباط سلسلهٔ مؤالفت تا زمان
حال نسبت بآن سلاله دودمان مجد و کمال غیر از موافقت مشهود و معاین نمیشود و غیر صورت وحشت
کلام دوستانه بکدام وقت آویزه راز شده باشد بحق اخلاص منده پیداوارست که سررشتهٔ یگانگی
دراز دلی بوده و استرضای ایشان مقدم بر استرضای خویش تصور نموده لیکن از راه پیشین بیهودگی
ادای شکایت خارج از قانون یکتائی است که از آن آهنگ شناس مقام محبت در هیچ حال
روزنه جدائی سر برزده و این دوستدار میخواست که شکوه آن نوای مخالف قاعدهٔ یکدلی سیا
بدستان سرای بی قلم راستی رقم حواله سازد و اگر بر خلاف عزیزان حق دوست حقیقتا اتفاقا
پرده بافت چشم انصاف گردیده ره سپرداد هی شکایت شده باشد گنجایش داده و دوان فی نفس الامر
جواب خطاب شریف انیست هم جانا سخن از زبان من میگوئی والسلام ایضاً مکشوف خدمت گرامی
مینماید که چون همه وقت تمنای باطن خیراندیش متعلق بدین بود که بالتزام دوام ملازمت سامی مشتاق
بامدوانی اند دز بنابر اوضاع روزگار که خلاف خواهش آرزومندان عالم محبت راه میرود حصول آن
درجهٔ تاخیر و تراخی می افتاد درین ایام خجسته فرجام بمقتضای زبان صدق ارادت حسن اتفاق
چنان افتاد که اخوی میرزا فلان اصالتاً از جانب خود و وکالتاً از عموا خواه شرف پذیر دائمی خدمت باشد
بعد از آنکه بادراک این سعادت کامیاب گردد و تفقد مواد مهربانی با سه جان نواز ایشان خواهد شد
و این دوستدار همه حال در زمرهٔ عقیدتمندان خیرسگال محسوب خواهد گردید زیاده عمر و دولت و اقبال
باد ایضاً بعزیزی نوشته شد فضائل و کمالات بنیاد محبت و صداقت دستگاه مکتوب محبت اسلوب مشحون
دلاویزش موجب انبساط خاطر گردید آنچه از کمال اتحاد و خان عالیشان و باعث تاخیر تحریر مکاتبات
از جانب ایشان رقم زدهٔ کلک بیان شده بود بوضوح انجامید بمقتضای قدیم محبت و دوستی طرفین که
به ثبوت و وثوق آن دلها گواه است اگر ظاهری رسمی که نزد ارباب حقیقت عدم و وجودش
مساوات دارد بنابر موانع مستوفی شده باشد چه گنجایش که شکوه از میان درآید ایند مثال بهر حال

و در اینچه حسن معاش و خیر معاد باشد مقدور بسیر گردانا و اشتیاق اینجانب بسیار از بسیار ظاهر نماید و خطاوقایع
عنوان این دستور بیشتر باشد الیضاً چه نجابت جان گرامی بیضه بهارین سواد مرقوم کلک اتحاد که در طبع پیدا از می
دیگار ستان محبت و وداد برنگ آمیزی نقطه غنچی از کارنامه مانی نگارستان سواد نشان پیدا در زبان
سعید جلوه ایجاد و نمود فراوان بهجت و شادمانی را متکفل گشت سلمه این نامه چه نامه بود گلزار لطف سخن
ارمغانست شگفته همچو گل در گلشن و چون مضمون مولات مشعر بشیرش صحت و عافیت ذات خجسته
صفات بود برگ و ساز جمعیت باطن را سرانجام داد امید که بحصول الافات سامی که سرمایه انتعاش روحانی
است عنقریب الایام چهره کامیابی برافروزد و جواب نامه و پیغام از میان برخیزد و چشم مشتاق از دیدار
مسرت آثار روشنی پذیرد و بعد چنین که در باب کارسازی میرزا محمد نعیم و خواجه لال چند منشی لنظیر متعلق
ایشان بحسب مرام در صدد شده باعث از دیاد مواد دوستی و یگانگی گردید آری دوستان
جانی را بمقتضای یکدلی که مستلزم اتحاد مودت و صفا است در امور جهانی نیز آئین یکرنگی و یکجهتی
نصب العین میباشد همه وقت عنوان پیرایه صحیفه یکجهتی بوده حرف دوئی هرگز نمیخواند اینده دستعال در همه
حال مقتضی المرام دوستکام دارا دالیضاً شوق زنجیر گسل که متقیم خلوت کده دل محبت منزل است بتکلف
طرازی خامه برگ و ساز بیان سکی پذیرد و اشتیاق بافراط ملاقات سراسر انبساط که سفینه تاب و توان
در گرداب اضطراب انداخته بعبارت پردازی نامه رنگ و الایش ترجمان نمیگردد لاجرم وجدان آنرا
به ضمیر صافی شما که مرآت سراسر اتحاد است حواله مینماید ظهور سببی که باعث حصول گرامی مواصلت
بوده باشد از حضرت واهب النعم میخواهد امید که شما هم با معدل بوجه احسن از نشیمن تقدیر بعرصه امکان جلوه خرام
گشاده قیمته الوداد ی متضمن رسیدن خود بعسکر فیروزی اثر حضرت پیرا و ادراک سعادت ملازمت اقدس
اعلی پیش ازین چند روز ارسال داشته و کیفیت مقرر شدن پرگنات سرکار قنوج از انتقال نالصه شریفه
من ابتدای فصل ربیع بجاگیر وکلای سرکار عالی متعالی شاهی بر نگاشته تحقیق بمقتضای رسوخ عقیدت
جناب جاه و جلال بعمال آن محال در باب بیباقی مال واجب فصل مذکور و فوریت تاکید نا دیده پیوسته باشند
و بکمال توجه در ضبط و ربط جمعیت و رفاهیت رعایا محال مسطوره جهرمی خواهد بود و جواب صحیفه الشوق
را منتظر و اعلام کار و خدمت را متنظر است ایام بهجت و کامرانی جاودانی باد الیضاً به امیرخان نسیم عنبر شمیم بهارستان
مکارم اخلاق و محاسن اشفاق نواب مستطاب معلی القاب صدر آرای سیادت و اقبال پایه افزای
صفوت و اجلال استظهار خوانین بلندمکان افتخار امرای عظیم الشان امیدگاه مهربان همیشه تازگی بخش روح
و روان نیکخواهان صمیمی باد بعد از ابلاغ ادعیه وافیه و اثنیه زاکیه که مستلزم آئین ادب و اخلاص و اختصاص

بسته بمقتضای موافقت قلبی همه وقت یاد می آیند و اصلا از دل بیرون نمیروند چه بگوییم که چه مقدار بدل
نزدیکی و چشم بد دور که بسیار بدل نزدیکی و ما را بجهت مشتاق دانند و مراسلات بهجت انگیز بهمین نمط می نگاشته
باشند **ایضاً بامیر خان** نگیر واند در زمانے که بنده درگاه خلائق پناه از پیشگاه خلافت و جهانداری دستوری
یافته در رکاب نصرت انتساب عالی بود و منافع سامی گرامی رسیادت پناه میر غلام محمد رسانیده از مضمون
عطوفت مقرون آن صحیفهٔ واجب الاعزاز معلوم گردید که فقیر حقیر در باب اضافهٔ منصب شجاعت دستگاه امام الدین
منصبدار که از منتسبان جناب فلک اقتدار است سعی نماید لهذا بعد وصول بموکب مسعود ظفر آمود حقیقت
موی الیه بآیینے که مناسب بود معروض شرف اندوزان انجمن اعتلا و اجلال گردید چنانچه مشارٌ الیه
باضافه یکصدی سرفرازی یافت از آنجا که این نیازمند بمقتضای رسوخ عقیدت و صدق محبت همه وقت
منتظر و مترصد اعلام کار و خدمت سرکار خداوندی میباشد متوقع است که بهمین نمط بواسطهٔ انصرام امرے
از امور که باعث ازدیاد مواد امیدواری ها است نشاط پذیر گردد زیاده چه جسارت رود **ایضاً**
به محمد علی خان بعد ابلاغ دعوات مصافات آیین و اظهار اشتیاق ملاقات بهجت آگین بکشوف
خاطر عطوفت مآثر میگرداند گرامی صحیفهٔ شفقت طراز که بنا بر تشفع واقعهٔ هایله نواب مغفرت قباب
برای دلداری محب بیریا مرقوم قلم اتحاد رقم شده بود ورود نموده بهبود که خاطر غم آمود و سینهٔ درد
آلود که از رهگذر ارتحال والد ماجد و برادر و برادرزاده داغ بر داغ داشت ازین قضیهٔ دل خراش
چه مقدار کلفت و چه پایه کدورت اندوخت تا که زمانه داغ غم بر جگر نهد و یکداغ نیک ناشده
داغ دگر نهد لیکن چون در وقوع اینگونه امور که متعلق بمشیت قادر مطلق است بدون صبر و شکیب
چاره دیگر بدست نمی افتد لاعلاج طریق اصطبار اختیار کرده می آید رضینا بقضاء الله تعالی انا لله
وانا الیه راجعون زیاده عمر و دولت نواب نامدار باد **ایضاً به محسن خان** گرامی نامهٔ واجب الاکرام
در خجسته هنگام بهجت ورود آورده رفع کدورت انتظار نمود بشگفت دلم چو نامه بدست رسید
چون غنچه که بشگفتد ز باد سحری و الحمد لله علی ذلک که ذات فرخنده صفات بصحت و شادکامی کامروای
احباست اشتیاق ملاقات سامی از آن پایه گذشته که در قید قلم در آید الله تعالی حصول این تمنا را
بوجه احسن چهره افروز نماید آنچه از عدم وصول صحائف دوستی رقم زده کلک اتحاد ساخته ظهور خصوصیت
از رهگذر نقصان محبت تصور فرموده اند حاشا که در اصل و اساس یگانگی از وجهی من الوجوه قصور
و فتورے راه یافته باشد بلکه مواد یکجهتی بتوفیق ایزدی روز افزون است معهذا مکاتبات محبت
طرازانه مکرر بخدمت شریف ارسال نموده و از احوال سعادت اشتمال برخورداران ارجمند همه وقت

خیریاب بوده نامه و قاصد اگر بنابر مخاطره راه یا وقوع امر دیگر در عقدهٔ تعویق افتاده باشد عذر خواهی
مخلص محض تکلف است محنت و تعب این سفر عافیت اثر انشاء الله تعالی اسرع الحال بفتح و ظفر اختتام
پذیرفته باعث کامیابی شواد و فضل و کرم او جل شانه دیدار مسرت آثار را هرچه زودتر بمحبان مشتاق
روزی گرداناد مخلص هرچند از التزام رکاب نصرت فرجام بحرانی موسوم ست لیکن در تقدیم
خدمات مامورهٔ مساعی موفوره بجا آورده در بارهٔ جهاندار بادشاهی بقاعده و دستور قیام دارد
زیاده چه نگارد الیضاً بشیخ عبدالخالق جامع مراتب فضل و کمال دوست عدیم المثال از تکرر حادثات
زمان در حفظ و امان باد مکتوب مودت اسلوب رسید و بر واقعهٔ همشیره زاده غم خوار ایشان امتداد
کلفت والم و انبوه اندوه و غم ازین رهگذر بر خاطر عزیز دوستان خبر داده دل دوستی منزل را
متاسف و متاثر گردانید آری صاف ازین بزم گاه درد آلود است و نوش بنیش آمود درین حدیقه
بهار و خزان هم آغوش است زمانه جام بدست و جنازه بر دوش ست از انجا که کارکنان قضا درین
سپنجی سرای حکم بقا بهزاران سینه را بزنگ برگهای لاله بهرین یکداغ مبتلا ساخته جگری که ازین زخم جان
آشوب نخورده باشد در عرصهٔ دنیا نگذاشته و هنگام وقوع چنین حوادث بی اختیار چاره کار بدون
شکیب و اصطبار بدست نمی افتد برین تقدیر یقین است که آن حقیقت و آن عالم کون و فساد به
مقتضای دانش خداداد و اقتضای عالم معاش و معاد سر بر خط رضا و تسلیم نهاده خود را از بیطاقتی و بیتابی
باز خواهند داشت و محب بسیار مستجیز احوال خیر مآل دانسته ارسال نامه و پیغام را همیشه مستلزم طریق
محبت خواهند انگاشت و در سفارش سوداگر نوشته بود چون زبدة التاجرین محمد کاظم برای کارسازی
خویش روانهٔ معسکر فیروزی اثر بود و استدعا ارجیان می نمود که بذریعه سفارش از دوستان ملاذ الاحباب
بهره اندوز خدمت سامی گردد و لهذا قلم محبت رقم که هرچه با آن دوست مهربان بنویسد به خود میبالد
به تحریر این رقیمه اقدام ورزید تا موصی الیه بتوسط مودت نامه کامیاب ادراک خدمت شریف شود
از نسیم عنبر شمیم گلشن خلق همیشه بهار حسن الزمان مشام خاطر برافروزد والسلام الیضاً حدیقه آمانی
و آمال ملاذ بان رفیع المکان مخدوم و ملاذ محبان اعتضاد و استظهار مخلصان خان عالیشان مغفرت
نشان صاحب مهربان همواره با بیاری سحاب مکرمت و افضال ایزد متعال سرسبز و ریان باد
اظهار شوق و اشتیاق ملاقات مسرت آیات که مستلزم قاعدهٔ محبت و وفاق است چون از اندازهٔ
بیان و احاطهٔ ترجمان متجاوز میباشد و از بهر شرح و بسط آن عبارتی وافی در کارخانهٔ لوح و قلم نمیباید
لهذا دوست ازان باز داشته بکشف رای و شعور نمیخواهد گزین میگرداند که از سنوح داعیه

مغفرت نشان غیاث الدین خان مرحوم اگرچه خاطر گرامی بغایت اندوهگین شده باشد لیکن بمقتضاے اتحاد
حقیقی کلفت والمی که بدل دوست یکرنگ رسیده سوزش باطن بے اختیار در تنگناے حزن و ملال کشیده اگر
بتفهیم در آید احتمال دارد که در نظر همگنان تکلف گراید بریں تقدیر نیست که طول عمر و بقاے دولت آن عمده دودمان
عز و علا از حضرت ربانی خواسته آید خبر تهنیت عید گذشته و آینده چه نگارد امید که پیوسته انواع مسرت و مبارکی
قرین حال رفق مآل آن عظیم الشان باشد و محب بیریا از تشویش جدائی رهائی یافته دیدار سامی را در عین جمعیت
و شادکامی مشاهده نماید از توجهات ظاهر و باطن مراعات حفظ الغیب ارسال مراسلات و ارجاع مهمات و مقدمات
را منتظر و متوقع است ایام بکام باد **ایضاً** ذات خجسته صفات نواب امارت و ایالت مرتبت ابهت و بسالت
منزلت خان عالی شان رفیع مکان اعتضاد مخلصان ملاذ محبان همیشه مسند نشین دولت و اقبال باد بعد اظهار
جهان جهان شوق و عالم عالم آرزومندی باد راک خدمت گرامی که عنوان بهجت و سرور دلهاے مشتاقان همان
است مکشوف ضمیر منیر مهر تنویر میگرداند که گلدسته وداد یگانگی در خجسته هنگام مسرت ورود بخشید نسیم عنبر شمیم تکلم بهجتی
بمشام محبت تمام رسانید آنچه از مراتب خلت و مهربانی مرقوم کلک گوهر سلک شده بود باعث ازدیاد مواد و تشیید
گردید از وقتیکه بمقتضاے حسن اتفاق ورود مسعود فیض آمود لشکر فیروزی اثر نصرت قرین باین سرزمین
بهشت آئین روے نموده همیشه تمناے خاطر حصول دیدار فیض بار که تا بایید ایزدی صحبت صوری رو دهد بوده است
بهم بود لیکن بموجب مفهوم الامور مرهونة باوقاتها چندے در دریافت این نعمت توقف شده انشاء الله تعالی
بزودی و خوبی کام دل دوستان حاصل آید و فیض یاب صحبت موفور البهجت لازم المسرت گردد
سه بشوق بزم وصالت دویده ایم که ز بهر دیدن رویت دو دیده می آیم زیاده از اشتیاق
که متجاوز از حد بیانست چه نگارد ایام نشاط و انبساط علی الدوام باد **ایضاً** سبب لامع جلیل القدر مرقوم
کلک محبت مینماید که چون درین ایام میمنت التزام بمیامن فضل و کرم ربانی که همیشه قرین حال سعادت
اشتمال اولیاے سلطنت جاودانی طراز است در خانه سعادت کاشانه نواب قدسی القاب ثمره شجره دولت
و اقبال غره ناصیه عظمت و جلال شاهزاده معز الدین فرزند متولد شده و نذر تولد بقاعده دستور نظر انور
بعلے معلی باید گذرانید لازم آنست که نه صد مهر طلا منجمله جاگیر سرکار شاهزاده والا گوهر بجهت نذر خاصه کیهان خدیو
گیتی داور بسرعت و استعجال سرانجام نموده موجود و مهیا دارند که هرگاه عرضداشت بدرگاه عرش اشتباه برسد
از نظر اقدس و اشرف بگذرد **ایضاً** شهامت و معالی پناه رفعت و عوالی دستگاه محبت و مودت انتباه
پیوسته مورد عنایات حضرت خاقانی باشند بعد اظهار مراسم محبت و وداد مکشوف ضمیر اتحاد پذیر مینماید که
درین نجابت پناه شیخ احمد عرب ملازم سرکار دولت مدار بجهت خرید اسپان عربی از جناب جاه و جلال

دستوری یافته روانهٔ ملک یمن است و می‌باید که در بندر سورت بر جهاز نشسته اول رهگرای منزل مقصود
گردد و درین صورت شایسته آنست که هرگاه در بندر مذکور برسد امداد و اعانتی که در مادهٔ کارسازی مشارالیه
باید نمود از قوت بفعل آورده میان جهاز برای موحی الیه و زاد سفر که همراه دارد مکان مناسب مقرر نمایند که
بر وقت و هنگام با تصویب روانه شود و تعطل نماند زیاده چه مبالغه رود ایضاً بخان عالیشان ملاذ جهان مخدوم
دوستان سلامت گرامی صحیفهٔ یگانگی طراز در خجسته هنگام ورود نموده از مضمون محبت مشحون که مشعر صحت و عافیت
ذات بابرکات بود جمعیت خاطر دوستدار برافزود و ملالی که در رقعه که بنا بر ظهور امور ناملایم طبیعت بر باطن
شریف راه یافته اگر بمقتضای نشاء بشریت از مشاهدهٔ انقلاب اوضاع روزگار خصوص در وقتیکه زمانه بمقام تحجیج
و ملال آمده حوصله از ما میسیکند و دید و شنید امثال این حالات در مذاق انسان ناگوار و ناخوش می‌آید اما
در بنیان عرصهٔ شهود که گل و خار این چمن خسروان و بهار این گلشن را دوش بدوش هم می‌باید بنا امعان نظر نگاه
بر وجه حقیقت هیچ برعاقبت کار سیگانه زند ه هرچه بصورت نگری بد نماید هست بمعنی همه تن جان فزا
همی که لعود تلخ رطیم از اثر جوهر غنیمت نگر باید حلوای تر شود درین صورت مستلزم حال فرخنده مآل آنست که ازین
رهگذر کلفت پذیر نشوند و متوسل بلطیفهٔ غیبی بوده در خدمت صاحب و قبلهٔ دین و دنیا بنحوی که دل بسته‌اند
بهمین دستور فرش آستان عقیدت و اخلاص باشند که انشاء الله تعالی بهمین صدق نیت و صفای ارادت
عنقریب فتح الباب مقصود و تهیهٔ اسباب بهبود بوجه احسن رو می‌نماید صاحب بی‌ریا در لوازم دوستی و خیرخواهی
بهیچ گونه کوتاهی نکرده و نمیکنند و حتی المقدور سعی موفوره بجا آورده و می‌آورد خاطر سامی ازین طرف مطمئن
دارند و در رنج و راحت شریک انگارند بالقابه چون در مقولا از رو صحیفهٔ شریفه که بشرافت و رفعت
پناه حاجی عبد الله قلمی شده بود معلوم نمود که نقص در پاس مراتب دوستی و حفظ الغیب نسبت بحاجی موحی الیه
در خاطر گرامی خطور کرده و آنچه منافی نشاء محبت و وفاق توان دانست بمشار الیه الحاق پذیرفته لهذا باستیلام
خیرجبلت که در اظهار کلمة الحق با یار و اغیار بی‌اختیار است بمقتضای عنصر طبیعت که در گزارش نفس الامر
با آشنا و بیگانه یکسان است و صدق این مقال بران خلاصهٔ دودمان مجد و کمال مختفی نه منصدع میشود که حاجی
در عالم مودت و صفا از خوبان روزگار است و در شهرستان یگانگی صدق و سنخ دور از رسم و آیین بیگانگی
خدمات سرکار عالی مقدار مثل بنده‌های نمک حلال بکمال خوبی بجا می‌آورد در مراسم خیرجوئی و دولتخواهی
خان عالیشان استظهار زیاده از آنچه بزبان قلم رود و در ظرف حرف گنجد از دل و جان قیام دارد چنانچه التماس
که متضمن حال خیر مآل آن عالیشان بهنگام شایسته از نظر اشرف انور اقدس اظهر گذرانیده بود حضرت گیتی خداوند بمطالعه
آن منبسط شده تبسم فیض توام عرصهٔ زمین و زمان را شکرستان ساختند غالباً که نقلش بمطالعهٔ سامی درآمده باشد

درین صورت بی گواه و بینه و براهین عقلیه ارباب فطنت مبرهن میگردد که در جناب بادشاهان عظیم الشان که از
عظمت و جلال این گروه فلک شکوه زهرهٔ شیر الشیر لخت لخت میشود بدون دولت دلسوز آشنا سه ... را
بجا نیز کرد که مصدر این قسم جرأت و دلیری تواند شد برین تقدیر مسلم هم قانون انصاف آنست که طالب والا جناب از
چنین همدم اخلاص مند امید رضا داشته باشد و از پیشگاه اعتلا و اجلال مجرا ها نمایند با آنکه فدوی قبل ازین در تاریخ
نامهٔ نامی مرقوم گردانیده که اکثر دربار جهان مدار بعنایت الهی در خیرخواهی و خدمتگزاری سرکار والا شاهی بانهایت
فدویت نشان یکجهت و یکزبان اند بالفرض اگر منافقی هم درمیان باشد در بودن این عقیدت شعار تحقیق به
کرامت گنجور ساطع النور کرا یارا که بخلاف نفس تواند زد و درین زمان سعادت اقتران هرگاه بیگانگان در بندگی
درگاه عالم پناه با بندگان عبودیت سرشت یکرنگ و هم آهنگ باشند فدویان راسخ الاعتقاد که لاف جانسپاری
میزنند و امور مضاف خان مخلصان اعتضاد را منوط و متعلق گزین خدمات سرکار والا میدانند چگونه نه
نوع دیگر سلوک خواهند نمود اگرچه صحبت دربار معلی یکسر ربانی صاف است و هرچه بسمع شریف خواهند آورد اکثری را
از اکثر بزرگان معلوم خواهند کرد اما چون از فحوای صحیفهٔ انیقه افسردگی طبع همیشه بهار ذات ستوده صفات مستنبط
میگشت بنابر دفع ملالت خاطر عاطر تطویل کلام اقدام رفت ایام بکام باد و جمعیت بردوام انشاء الله المتعال علی
اسرع الحال روزی شود ایضاً اشتیاق ملاقات گرامی متجاوز البیان است و شوق دید ... آثار افزون
از احاطهٔ ترجمان ایزد متعال حجاب مباعدت بزودی از میان بردارد و خاطر مشتاق را از کلفت جدائی برآرد
از عنایت الهی در بار جهان مدار چه نگارد که بمقتضای صدق عبودیت و رسوخ بندگی جناب جاه و جلال که
سرمایهٔ سعادت دینی جهان سی ... بقدر طاقت بشری در تقدیم خدمات سرکار عالی متعالی کوشیده نفسی
بآسایش بسر نمی آرد السعی منی و الاتمام علی الله درینولا بتقریب عرضداشت امیرخان که متضمن بازدی طلب سپاه
متعینهٔ دارالملک کابل بدرگاه معلی نوشته بود پرگنه جالندهر پرگنه شمس آباد و نکسار تابع صوبهٔ پنجاب از جاگیر
وکلای سرکار برآمده بخالصهٔ شریفه تعلق یافت و اندرین باب هرچند تردد و تلاش نمود پیش نرفت
بالفعل هفت کرور و هفت لک دام سوای دو لک دام مقرری عوض مدعا به طلب وکلای سرکار والا
شاهی در سرکار بادشاهی هست و دیوانیان عظام حسب الحکم مقدس متعلق پرگنات صوبهٔ بهار وغیره بموجب افراد
علیحده دول جاگیر نوشته فرستاده که رضانامه نوشته بدهند و اگر حکمی تن بنده درگاه جواب داد که ... سه سکه
جاگیر بر طبق رضامندی بندهای درگاه والا شاهی هست در چکله اتاوه بدهند و اگر حکمی تن میشود در رضانامه چه
درکار است باز پیام فرستادند که اگر همه را نمیگیرند هرچه خوب دانند بگیرند بالفرض بعد تفحص تحقیق بعض
ازان پرگنات موافق فرد جداگانه انتخاب نموده داد چون تا این زمان که نصف ماه آبان گذشته و هنوز

دخل جاگیر نامشخص است تا مقرر شدن پرگنات کل جاگیر و حصول سند درکار است و تجویز عاملان سرکار عالی
متعالی و رسیدن آنها در آن محال احتمال که ایام فصل خریف نزدیک بانجام رسیده و در بعد و ایام گرداوری
مال متعذر بهم نماید و درین صورت صلاح دولت درین دیده که این فصل دفع الوقت نموده بر هیچ موقوف دارد
که شاید چیزی ازین بهتر بدست افتد چنانچه امیمنی بعرض اشرف اعلی رسیده و تنخواه از هیچ منظور گردیده لیکن
خلل بخاطر می افتد که شاید مردم کار ناآشنا این مقدمه را در لباسی که معمول به تعطیل و تعویق می شده باشند
ظاهر نمایند یا بعد ازین حکم جهان مطاع صادر گردد و خواه مخواه از خریف تنخواه بگیرند لهذا نخواهم که بدون ذات
شریف ایشان را بحکم خلوص و دوستی دیگری استشمام نشنوان کرد و تصدیع میدهد که کیفیت مرقومه را بعنوان
مناسب معروض قدسی گردانند و استمزاج مبارک نموده اگر خاطر حقایق مظاهر متوجه تعیین عمال در همین فصل
خریف شناسند زود اعلام بخشند که موافق مرضی مقدس صاحب و قبله دین و دنیا بعمل آید و اما تا تشخیص
پرگنات جاگیر و طیار شدن دخل و سند تنخواه و روان گشتن عاملان و رسیدن آنان بمکان مقصود که
اواخر فصل وقت منقضی شده چیزی بدست نخواهد آمد بشیمه تفوت و فروگذاشت خواهد پیوست ارسال
جواب را بسرعت و استعجال مترصد است **ایضاً** از ایام جدائی اگرچه زیاده از دو سه روز نگذشته اما حجت
آگاه است که مراتب خواهش دریافت صحبت شریفه بچه مرتبه انجامیده بهر تقدیر معاودت باسعادت
مع الخیر والبرکة از حضرت آلهی مسألت میرود و دیگر کیفیت معامله محمد هاشم امین معزول پرگنه دارد که
اینست که اکثر کاغذ و اسناد خود را رجوع نموده و طلب محصول موافق تعهد که هرگز از هیچ عامل بعمل در نیامده
و متصدیان سرکار شاهزادهای عالی نسب والا تبار از وی بازخواست مینماید صورت حساب ندارد
موافق حساب و ضابطه و دستور خالصه شریفه و سرکار عالی متعالی با او محاسبه خواهد شد تا هنگام خاطرنشان این
مطلب بمتصدیان سرکار شاهزادهای والا گوهر زمانی متمادی باید و پریشانی او بنحوی مسموع گشته که قادر
بسواری نیست که به دفترخانه عالی بیاید درین صورت اگر چیزی هم بر ذمه او برآید چه قسم بازیافت خواهد شد اگر
حقیقت مشارالیه در زمان شایسته بعرض اشرف صاحب و قبله دین و دنیا برسد بالفعل معروض الیه
بمنصب متصدی که در خور حال اوست سرافرازی یابد و بنده درگاه خدمتی مناسب از خدمات سرکار
والا مقدار باو رجوع نماید اقرب اصول است و منافاتی بمحاسبه سرکار والا شاهزادهای عالی نسب بحسب
پندار ندارد از انرو که هرگاه متصدیان سرکار فرصت مقتضای وقت باشد و تنقیح حساب نموده چیزی به
ذمه او ظاهر سازند موافق حساب از عهده او جواب خواهد برآمد و امیمنی را بنوعی که در خاطر شریف موجه در آید
معروض انجمن فیض نشیمن گردانید جواب تلمی نمایند که مطابق امر جلیل القدر عمل نموده شود زیاده چه تصدیع رود

ایضاً سیادت و نقابت مرتبت شہامت و معالی منزلت اخوی میرزا علی ہموارہ محفوظ حفظ حافظ حقیقی بودہ کامیاب
دارین باشند بعد اہدائے دعوات وافیہ و اظہار شوق بلانہایت مکشوف ضمیر خلّت پذیر باد کہ در نیشا روجود
بنا بر حدوث امور نامرغوب و ظہور وقائع نامطبوع ہر چند مقتضائے علاقہ جسمانی زنگ کدورت بر صفحۂ
دلہائے نشیند لیکن دوربینان عرصۂ شہود و نظر معنی شناس بر بیوفائے ناپایدار گماشتہ ازین رہگذر غبار
کلفت در خاطر نمے آرند بمفہوم انا للہ و انا الیہ راجعون خود را از اوضاع دل بستگان رسم و عادت باز میدارند
درینصورت یقین حاصل است کہ آن گرامی برادر از مجرد وقوع امر ناملایم ناخوشی را بدل راہ ندادہ در مقام
استقامت تسکین پذیر خواہند بود و اشتیاق دیدار مسرت آثار زیادہ از انست کہ بہ تحریر در آید ایزد متعال
عنقریب بادراک مواصلت یکدیگر نشاط خاطر بیفزاید ایضاً خانصاحب مہربان والا منزلت رفیع المکان
فیض بخش فیضرسان امیدگاہ عالیجاہ سلامت بعد ابراز لوازم بندگی و نیاز معروض رائے عالم آرا میگرداند
کہ بر خردمندان ہویداست کہ ہر چہ کہ در عالم کون و فساد صورت ایجاد پذیرد ظہور آن بحکم یزدان بود
و ہر چہ از خدا بہ بندہ برسد خیر و مصلحت اندران بود و عقل جزوے بحسب ظاہر ہر چند در تحسین و تقبیح اشیا
مجال تصرف دارد و لیکن نظر بحقیقت نمیتواند کہ در دائرہ ادراک پائے جرأت بگذارد و بس عبد ضعیف را
بہمہ حالت در حضرت قادر مطلق سپاس گزار باید بود و اقلیم و ہر شش روزگار چنین برابر و بنا باید نمود
ایضاً ذات جامع الکمالات خادمان سیادت و نقابت پناہ صفوت و نجابت دستگاہ مسند آرائے
فضل و افضال صدر پیرائے صفحۂ مجد و جلال مقتدائے زمان پیشوائے حق طلبان مخدومی مولوی سیدی سندی
استظہار شہود تجلیات ربانی و ظہور مکاشفات عیانی لذت پذیر جاودانی باد بعد از ابلاغ دعوات عقیدت
آیات کہ مستلزم عقیدت اخلاص خالص و محبت صادق است مکشوف ضمیر مرآت نظیر حقائق تصویر میگرداند
کہ گرامی صحیفہ واجب الاعزاز مرقوم کلک شفقت طراز کہ در دلکشائی و جانفزائی حکم اعجاز مسیحائی داشت
در ہنگام مسعود و بہجت آمود فیض ورود و عطا فرمود آنچہ از صرف توجہ باطن در حق صدیقان ارادت مند
نقش پذیر خامہ حقیقت پیوند شدہ بود در رسوخ مودت و حسن اعتقاد بر افزود الحق ارباب کمال و خداوند
وجد و حال را نسبت بمحبان و مخصوصان ہمین طریقۂ انیقہ مرعی و مسلوک بودہ است کہ ہرگاہ زنگ
کدورت و غبار ملال از انقلاب اوضاع روزگار بر صفحۂ دلہائے آنان راہ یافتہ از سیاس ہفت آسمان
گرائے آلی دوستان در طرفۃ العین بیکدست مرتفع و محو گردیدہ حمایت راکین دامان و دو لیش
نہ صد سد سکندر نہ قوتش بشکند ❁ از انجا کہ بمفہوم الفقر فخری بہرہ موفور از فقر خدائی بتوفیق ایزد
بآن عمدہ خاندان مرتضوی رسیدہ است بدین تقدیر یقین حاصل است کہ باندک توجہ خاطر حق پژوہ

خرام مقصود در حرام سعادت انجمنیان علی الدوام بوجه احسن چهره کشا خواهد شد تعویذ مرسوله که حرز بازوی
اهل سعادت بود با نامهٔ نامی بنسق آنهم فی الحقیقت هیکل گردن اخلاص پرستان شایسته می‌نمود حرزی
معامله با اوست فرستاده آمد که بر طبق امر شریف کاربند گردد و پیدا است که معاضدت و مساعدت ظاهر و باطن
آن برگزیده جناب ربانی بجمیع وجوه حفیظ و نصیر محبت ورزان بوده معین و مددگار خواهد گشت اشتیاق ادراک
صحبت بابرکت که در زعم دوستان نسخهٔ بهشت برین همانست از اندازه گذشته لیکن چون بمقتضای
وقت پاس هیچ در میان نمیگذارد ناچار خاطر زخمهٔ شوق خورده راه رکن ناشکیبائی سپرده کارساز حقیقی
سببی بر فرازه پیدا می‌آرد که بحصول این تمنا کامیاب شود زیاده چه تصدیع دهد ایضاً جارباش فضل و
افضال تبائیات ایزد متعال بمیامن وجه مسعود فیض آمود خدمات سیادت و نقابت مرتبت فضائل
و کمالات منزلت عمدهٔ خاندان مصطفوی نقاوهٔ دودمان مرتضوی جبهه افروز ملت و دین پایه اندوز
کشف و یقین مخدومی مولوی بسیار سال زینت پذیر باد بعد از آداب ادعیهٔ وافیه و اثنیهٔ زاکیه که مستلزم
معروضات راسخ است مکشوف ضمیر منیر حقائق تصویر میگرداند که مفاوضهٔ واجب التعظیم لازم التکریم که عبارتش کلکشائی
از محبت ایمانی و فرط مهربانی نشان میداد و معنی جانفزا باب الابواب گلستان بهجت و سرور بر خاطر دوستی
گنجور میگشاد در هنگام سعادت التیام جلوه ورود فرمود و نسیم عنبرشمیم خلت و وفاق بمشام موالات
مقام رسانید و مضمون عطوفت مقرون نقش اساس یکجهتی و اختصاص بر دل صداقت منزل می‌نهاد و فراوان
گل نشاط و شگفت امال در آمیز و ساخت الحمد لله علی ذلک از استیلای شوق گرامی ملاقات فائض البرکات
چه نویسد که تکلیف طرازی خامه و داستان پردازی نامه برگ و ساز شرح و بیان نمی‌پذیرد
در درون سینه ام چندان بهار شوق در جوش است که با یک غنچهٔ دل صد هزاران گل هم آغوش ست
باینکه آمدن خود و مسکر فیض موری از این جهت که انشاء الله العزیز درین معدوده ایام وسیله حصول استفاضهٔ
صحبت سراسر مسرت میشود از مغتنمات شمرده می‌آید توقع که عنقریب شاهد مقصود بوجه احسن چهره ظهور برافروزد
بالفعل دیدار شریف فروغ ناصیه سیادت و اجتبا نور باصره نجابت و اصطفا جامع فضائل صوری و معنوی مخدوم زاده
کریم الذات ستوده صفات که بهم نقد وقت دست بهم داده فقط البدل مواصلت سامی بعنایت محفوظ
و سرمه راست حق جل و علا این تازه نهال مجد و اجلال را از عین الکمال محروس و محفوظ دارد ذوق
مشاهدهٔ حضور حضرت نور الانوار و حلاوت مکاشفهٔ شهود رب المعبود که لیس فی الدارین غیره دیار وصف خاص
اوست بر مدام باد بالنون والصاد ایضاً وساده افادت و افضال بذات جامع الکمالات شریعت و فضیلت
پناه افاضت و نجابت دستگاه مولوی استظهاری زینت پذیر باد و انی باد بعد از ابلاغ دعوات اختصاص آیات

مکشوف ضمیر فیض گستر میگرداند که صحیفهٔ انیقه بهنگام مسعود و زمان محمود بهجت در رسید و آورده و سواد اتحاد و دوستی
برافزود و نغمهٔ محبت افزاے بر زبان رسیدن مکاتبات اخلاص بیان در طول زمان و امتداد آوان شعار
محمود الحق و نشان تعلق و عالم اسباب بین الاحباب حفظ رسوم ظاهری و پاس مراتب عرفی مستلزم بود و نشانه
معنویت و نظر بر انقلاب اوضاع روزگار و اختلاف اطوار لیل و نهار و عدم اعتبار برگ و ساز دنیاے زود
گذر و فناے نشو و نماے دهر کم فرصت مے باید که وصول صحائف مضافات پیام که نعم البدل ملاقات
و گزین عرض کلمه و کلام دوستانه است اخبار و استعلام بر حال عافیت اشتمال هم میکرده باشد لیکن چون
در ایام سابق صحیفهٔ گرامی متضمن استدعار انصرام بعرض مطالب بهم رسیده و بعد معروض حقیقت بجناب سپهر
جاه و جلال پایه پذیرائی نیافته بود و نگارش جواب بے حصول مقصود مقرون ابلیت صواب نمی نمود
الحمد لله که درین چندگاه کارسازی عزیزی که سفارش او بکمال مبالغه قلمی گردیده بود بصورت سرانجام
پذیرفت و بخدمت عمال سائر آن ضلع منسوب شد چنانچه کیفیت در بارهٔ عالم مدار زبانی ظاهر خواهد ساخت
زیاده جمعیت ظاهر و باطن باد تعزیت ذات جامع الکمالات فضائل و شرافت پناه افادت و افاضت
دستگاه مشفقی مولوی استظهاری پیوسته از معرفت آلهی و دوام آگاهی مسرور و شاد باد بعد ابلاغ دعوات
وافیه منهیت از صورت معنویه مکشوف ضمیر حقائق تصویر میگرداند که گرامی نامه کلفت تضمین مشعر احوالات
مرحوم سید غلام محی الدین و کیفیت واقعه شهادت سید مغفور در وجود بد تیرگی روزگار جفاکار اشتباه
پذیر ساخت از غدر اهل دنیا و تیره درباطن ظاهرآرایان ظاهرانند که در کسوت پارسائی جلادی مینمایند پناه بخدا
باید برد و از فریب دل آشوب طبیعت کوب تیره درونان بے بهره از حقیقت ایمان امان باید خواست
کاش وجود بے سود ایشان از ملک عدم بعالم شهود نیامدے تا خلق از مضرت و آزار این مردیان
بازرستی برین تقدیر ماجراے مرقومه معروض جناب عالی مآب گردید از آنجا که انفصال چنین قضایا [illegible]
بحکم شریعت مسطوره است امر عالیقدار شرف ظهور یافت که بموافق احکام شرعیه بر ذمه هرکدام خون
مقتول باثبات رسد بقصاص خواهد رسید و متصدی آنجا در صورتے که اجراے این عمل شنیع خواهد بود بعد
تحقیق بعتاب زمانه سوز خسروانی شفقت اندوز خواهد شد درین صورت بغیر از آنکه رضا بقضا داده سر بر
خط تسلیم و رضا نهاده آید گریز نیست بر آن عارف اسرار [illegible] واقف حال باقی و فانی
منکشف است که لباس حیات مستعار ثبات و قرار ندارد و اساس خانهٔ آب و گل از قرار دوام [illegible]
است ناچار ازین خاکدان باید گذشت و این چار دیوار عناصر باید گذاشت [illegible]
باید دانست و دل ازین رباط ناپایدار برکنده بخدا باید پیوست والله ولی التوفیق و دستان [illegible]

خیر معاش و حسن معاد مولوی میخواهند و بوصول نامه و پیام دلشاد میشوند ایزد تعالی بمفرق ایمانی و شاهدات حقانی دائما محفوظ دارادو ایضاً چون در نیولا از درگاه مقدس معلی بعض پرگنات تابع صوبه پنجاب حرقوم به فرد علحده بجاگیر وکلاے سرکار دولتمدار تنخواه گشت و این محب معروض پیشگاه اعتلا و اجلال گردانیده که چه دانست جاگیرها سے صوبه مذکوره اگر به آن معالی منزلت مفوض خواهد شد هر آئینه باعث افزائش مال و پیش آمد آن محال میگردد و از جناب فضل و کرم صدور نشان عالیشان و عطاے خلعت فاخره براے آن عوالی حضرت حکم شده و امر جلیل القدر شرف ظهور یافت که بنده درگاه خلائق پناه با آن جانب سند گاه بزرگوار که مدار و اختیار و نسق و نظام و عزل و نصب عمال جاگیر سابق و لاحق آن صوبه متعلق بخود شناخته در باب افزونی محصول و تردد کشتکار و خاص کامله و تحصیل مال واجب بوقت هرگونه تاکیدی که بعاملان باید نمود بکنند چون بعنایت الهی سال و ماه موافق تسخیر عامه بمرتبه کمال است بحقیقت موجودات مزروعات ده بده نظاره رسیده و نظر به نرخ در شده و تشخیص بنحوے پردازند که نصف سالم برعایا و نصف بلا خرچ بسرکار عالی مقدار برسد و تغلب در تحت متغلبان نماند و از حسن و قبح عمل و سلوک عاملان خبرگیران باشند که قانع بحق التحصیل بوده بر افزودن ابواب ممنوعه درگاه گیتی پناه اقدام ننمایند یقین که در هر باب بموجب امر لازم الانقیاد عمل آورده به تحریر جواب بر سر انجام معاملات و دیگر خصوصیات آن محال کما ینبغی اطلاع خواهند داد و نقل اسناد درگاه هے بابت تنخواه پرگنات مذکوره فرستاده آمد زیاده جمعیت ظاهر و باطن باد ایضاً سپکر واند که صحیفه لوداد و سلک اتحاد و خجسته هنگام رسید و مضمون محبت مقرون شق که اشعار بر مراسم یکجهتی میگردید سواد دوستی برافزوده از آنجا که او ارکب ملاقات بمقتضیب الزمان متوقع است انشاء الله العزیز از دیده و ابتهاط دلها نیز سے افزود و در شکر درود نشان مرحمت عنوان عرضداشتی بجناب فیض انتساب عالی ارسال داشته اما زبان عقیدت بیان درادا سے سپاس مکرمتها سے حاص افزون از قیاس معترف بعجز و قصور میشد مکرر آن نقاد کرده و مال مجد و اقبال تحسین آداے از جانب این ارادت آئین بنحو سے که موجه دانسته شکر گزار توانند گردید و دیگر مبلغ این مقدار که ببیست تا رسیدن قبض الوصول بمهر متصدیان خزانه عامره و کن دیوانیان عظام از جمله طلب نقدی وکلاے سرکار عالی خویش عطا لیه وضع نموده بودند چون ضابطه چنان ست که هر چه عوض مطالبه بسرکار معلی میگیرند مستردنمیشود و بعد رسیدن قبض الوصول مذکوره معروض مقدس گردید حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که در قسط آینده تخفیف نمایند چنانچه فرد کیفیت تخفیف قسط و فرد وجه طلب لغایت ماه شهر لویه و سیزده هزار روپیه بابت موقوفات وکن داخل الواسعه عرض پیشگاه جلالة الملکی مدار المهامی است پس عرض اشرف بهر چه حکم میشود نگاشته می آید اندرین باب

فدوی والا پایگاه آنچه لازمهٔ اخلاص است بجا آورده فلان وکیل نیز در سعی و تلاش مقصر نبوده بلکه در تقدیم
خدمات مأموره احتیاج ترغیب و تحریک نداشته که سرانجام کار حسب المدعاے دولتخواهان صورت پذیر
نشود ایضاً بعد از ابراز لوازم غم پرستی مکشوف گردانیده می‌آید که از استماع قضایاے نامرضیه شورش
و ملول گشت چون از مشیت ایزدی چاره و گزیر نیست و هرکه بعرصهٔ وجود آمده بحکم عدم خواهد شتافت
یقین که آن داناے عالم کون و فساد برضا بقضا داده در مقام اصطبار خواهند آمد که این جراحت بدون مرهم
شکیب علاج و مرهم ندارد زیاده زیاده رست ایضاً مخفی و مستور نماند که چون در بنولا خبر کلفت اثر از وطن
رسید که بقضاے ربانی و سرنوشت آسمانی اولاً واقعهٔ جانسوز و قضیهٔ دلخراش برادر عزیز میرزا معین الدین علی
روے نمود و ثانیاً بفاصلهٔ چند روز خلف آن برادر گرامی از عالم درگذشت غنچهٔ مرادش از شاخسار تمنا ناشگفته
فرو ریخت بعده والد ماجد علیه الغفران غالباً از غم ایشان رخت هستی ازین سپنجی سراے بربست پس از آن
پسر میرزا مرحوم نیز با پدر سفر گزین نزهتگاه روحانی شد چه گوید و چه نویسد که باستماع این مصیبتهاے
جگرگداز طبیعت بشری و قالب عنصری چه مقدار پے سپر شورش و سوگواری گشت و چه صعب حالتے
و سخت اندوهی بر دل ناتوان بیطاقتی آورد و هرچند در عالم دیدها تاریک شود و آه سرد بر لب گره
بست لیکن چون این درد لا دوا درمان پذیر نبود لاعلاج سر بر خط تسلیم حکم ایزدی نهاده آمد
اگرچه شورش این ماتمهاے جانکاه آن اخوت پناه را بے اختیار اضطراب و انکدار خواهد انداخت
و کدورت و الم پایان ناپذیر بخاطر غم نادیده ایشان را محزون و ملول خواهد ساخت اما چه توان کرد که
بقاے دائمی ذات واجب تعالی را مسلم است ممکن الوجود را ازین خاکدان ظلمانی باید گذشت درینصورت
چاره کار بدون اصطبار نمیتوان یافت بهمین تقدیر میباید که آن نور دیده که با خلاق پسندیده اتصاف
دارد بمشورت خرد حقیقت اندیش خود را از تکاوات عوام الناس باز داشته در تحصیل مرضیات الهی
که مستلزم سعادت و آگاهی است بکوشند و از بهر ترویح ارواح آن رهگرایان جهان بقا و دوانی انجاح
فاتحه تمسک جویند حق عز اسمه با ایشان از فرق عمر گرامی کناد دیگر داستان گله دوستان دراز است
و طول و عرض صفحهٔ کاغذ کوتاه قلمی درین باب اگر برود ازین راه خواهد بود نه از راه فقدان بیم حد
گواه بیهات چه میگوییم و از کجا میگوییم طریق سرپا خرابه فتاده اینجا هم که میچیم که کار با دلیری افتاده
که مصداق حقیقی این شعر ملک الکلام است ؎ قربان آن تغافل و آن پرسشم که دوش ؎ فریاد من
شنیدی و گفتی فغان کیست ؎ هرچه حکیم علی الاطلاق جل شانه و عز برهانه بر اعیان و اعراض وارد
میسازد با ضافات و جبلیات و نسبیات و اعتبارات بجز و گواره باید ساخت و بقیل و قال بلا اثر

نباید پرداخت از کلمات حکمت سمات ارسطاطالیس است دوستی که بخواهش تو راه رود اگر راست خواهی حکم
کبریت احمر دارد و اگر تو بخواهش او راه روی تمام عالم دوست تست حق تعالی دوستان را انصافی دهاد و
رحم الله علی من انصف والسلام **جواب** ای همنشینم با تو بر سر عهد قدیم خویشیم تا کنم نکرده ایم ره مستقیم خویش
گرامی صحیفهٔ بدیع رقم که صفای ذاتی و کدورت عارضی را شامل بود در زمان مسعود بهجت آمود ضیافت فرمود تحقیق
محبت بیریا که از آغاز انتظام سلسلهٔ دوستی تا زمان حال امری که منافی طریقهٔ اتحاد باشد هرگز پیرامون
خاطر راه نیافته و اگر شایبه ناگزیر نشان تعلق نفسانی صدور یافته برخلاف مرضی شریف بمنصهٔ ظهور نشتافته و جهه نقصان
او از قلیل تمتع و قال نباشد چه گنجایش که در استان گله دوستان دراز نشود و بر تقدیر عکس تصور و پندار
اگر اندوه حیص بیص الوجوه غباری بر صفحهٔ ضمیر صافی نشسته فی الواقع رشتهٔ شکایت بر تطویل انجامیده پی قیام
گواه و بینه بیک سخن می توان کوتاه ساخت که عزیزی گفته یار اگر موافق است و محب صادق از هیچ رهگذر
ملالی و شکر آبی بمیان نمی آید بلکه از هر دری که در آئی و بهر آئینی که جلوه خرام نمائی مواد مودت می افزاید
و اگر چنین نیست دوست دل گزین نیست بیگانهٔ آشنا رو نما او را با تو پیمان وفا و نه ترا با او موافقت و ولا
زیاده ازین بجز شوق مجالست نشاط آمیز و اظهار خواهش خرق حجاب مباعدت کلفت انگیز چه نگارد
دیگر صد لذت صلح از تو بیک جنگ توان برد بیش سم ازان دم که دگر جنگ نماند نگارستان بدیع
سخن آرائی که عرایس الفاظش در پرده بجلوهای شوخی داد دلربائی داده بداد مشتاقان گوش آواز
اخبار عافیت ذات ستوده صفات رسید فصل بفصل سخنان دلاویز نمک نیز بجاذبهٔ معنوی از دل
بیریا فرا گرفته بزبان تحریر و عرضهٔ تقریر آورده مصرع حیا تا سخن از زبان من میگوئی صفوت
وقوع غبار ملال و عدم آن بمقتضای القلب یهدی الی القلب بر مرآت صفوت آیات خاطر رافت
مظاهر آشکار و نمودار خواهد بود اطناب کلام و تحقیق المرام تطویل لاطائل و تحصیل حاصل ست عزیزی که
کیفیت محب صادق و صفت یار موافق از و نقل کرده اند همانا از سلسلهٔ کاشف کش که در وحدت وجود
از ملاحده بجز اصل پیش قدم اند بوده باشد و اگر نه آن رندی منصور از شبلی که هر دو از کبار اولیاء الله اند
بروز کلی مخالف این مقوله است و ثبت مدعی والسلام در باب جاگیر محب مشفق که مشافهه وعده فرموده اند
یقین که بمقتضای الکریم اذا وعد وفی توجه خواهند نمود **جواب** گلدستهٔ بهارستان فضل و کمال که برنگینی عبارت
و تازگی طرز هزاران برگ و ساز نشاط و رونق دامان آرزو سبد ساخت و زیبا نیکه خاطر محبت ناظر خواهان
مژده عافیت و سلامت حال فرخنده مآل بود پرتو وصول انداخته انجمن افروز یگانگی گشت و از انجا که
دلنشیمن راز و اداسی صافی بهر گر عکس انداز است الحمد لله که وجه و صورت ملال و عدم آن از باطن

آئینه مثال توام یافته سرمایهٔ شگفتگی فرا اندوخت آرے فرو سینه صافان را غبارے که بود بهره است نه زنگ دردرون
سینهٔ آئینه راه گرد نیست بود و در باب جاگیر ملاذ الاحباب انشاء الله العزیز حتی المقدور سعی موفوره بظهور خواهد پیوست
خاطر شریف ازین وادی مطمئن باد دیگر از نگارش نقل محب صادق و یار موافق آنچه در حسن ظن ایشان نقش
مطابق واقع نیست از ان رو که چنانچه در صحیفهٔ انیقه اولی مقولهٔ دوست و دوستی منسوب بکلمات حکمت سمات
حکیم ارسطا طالیس ست نقل مذکور بحسب سماع از سخنان بوعلی سیناست معهذا برسم مطارحه عرضه شدن بعد از
جواب پرداخت زیرا که خلاصه مدلول کلام مولوی عبدالرحمن جامی که در دیباچهٔ نفحات شده نوید اینست که
جوانے با درویشی از در بحث درآمد و بسخن درویش اعتراض بیجا کرد و درویش بروبر آشفت و جلیس تمام
شد عارفے بدین حال وقوف یافت و گفت اگر آن مرد کامل بودے دوست را بهمان جلوه مشاهده نمودے و که
در هرگز نیاشفتی هرگاه آزرده شدن اولیا از بیگانه ناروا باشد آزردگی منصور از زدن دل با وجود مرتبهٔ ولایت
کبری برائے بر سر زدن گل از شبلی بغایت ناسزا بود بلکه چنانچه عمل شبلی منجر بپاس آداب شریعت بود
قول منصور مشعر به رعایت اطوار طریقت باشد شبلی را بدون حرف زبانی آزردگی و گرانی بدل راه نیابد
بالقطع و بر تقدیرے که راه یابد بجا نا نیز و مشائخ صوفیه منصور از اولیای کبار نباشد فتح ابواب مناظرهٔ علمی که
خاصهٔ علمای فارغ التحصیل ست و در جهان مثل خویش پیدا کن که تا سوال ترا جواب دهد و درازنفسی
را چشم عفو ست و بس والسلام علی من انصف جواب شرافت و افادت پناه فضیلت و کمالات دستگاه
سلالهٔ دودمان افضال نقاوهٔ خاندان کمال پیوسته تازگی بخش چمنستان افادت باد فوادان دعوات محبت
سمات اهدا نموده مکشوف رائے صواب نما میگرداند گلدستهٔ بلاغت با هزاران طراوت معانی که از گلستان
طبع گلریز و گلستان خاطر بهار انگیز سمت ارسال پذیرفته بود و بخجسته هنگام مشام افروز مسرت و انشا از گذشته
کلک بدیع رقم چنان نقش پیرائے صفحهٔ بیان گردیده که اگر بدستور سابق پاس مراتب کم‌تنی ابلاغ رقیمهٔ الوداد
بمیان نمی آید بارے بتقریب ایجا کاری و مطلبی رسم یادآوری مرعی گردد و بحق آفریدگار لوح و قلم که از اولین
روز جدائی تا اینوقت که دست تجربه پاسخ نمیقهٔ انیقهٔ آشنا ست بے یاد آن چهره آرائے محبت و اتحاد
نبوده و نخواهد بود بدین یاد دل شاد یافته تعداد مکارم اخلاق ذات ستوده صفات بر زبان در رشتهٔ سند
و نگارش صحائف دوستی نیز کوتاهی ننموده احتمال که مکاتبات مرسله تا این زمان بمطالعهٔ گرامی نیامده باشد
در ایامی که ذکر جمیل از تجلیل انقلاب اوضاع روزگار در دیده باریکبینان مدا بعنوان دیگر بمیان آمده و در مراعات
حفظ الغیب که مستلزم قانون یگانگی ست تقصیر نرفته اما چه توان کرد که وضع زمانه قسمے بنظر مے آید که تفصیل
و اجمالش صرفه ننماید امید که شاید مقصود بتقریب جلوه نما مے شود مشتاق توایم آنقدرها که مپرس

چون جناب مستطاب جلالت مآب بہ این ذات عالی درجات آداب مستطاب رفیع جناب رکن السلطنت عضد الخلافت
عمدۃ الملک فراوان سال آراسته باد بعد از دعوات محبت سمات عرضه میدارد که مفاوضۀ واجب الاعزاز والاکرام در زمان
میمنت التزام بہجت دررود بخشید باعث از دیاد مواد اعتقاد گردید در باب محمد شفیع امین پرگنه کسرونج عرقوم
قلم زبدہ نگار رقم شده بود که اگر معزی الیه از مطالبه والا سرکار عالی بری الذمه باشد پوشیده نگوید که نگاه داشته آید
والا بہ ایراسے حضور پرنور گردد از آنجا که نگاشته کلک قاعده سنج سرا پا مفهوم حق شناسی بود در این صورت اگر پرگنه
مذکور ملحق بجاگیر شریفه میبافت این مراتب معروض پیشگاه دولت و اقبال صاحب جهانیان گردانیده او را
بخدمت گرامی میسپرد چون پیش از وصول نامۀ نامی آن پرگنه بدستور سابق بسرکار عالی متعلق مسلم مانده و
بنام امین مشار الیه رقم شده که با آئین پیشین بسرانجام معاملات پردازد بدین تقدیر معذور است بہ مبارز خان
اصحاب الله که عنایات والا بر بنگال شامل حال آن جلادت نشان است و دوستان همیشه دربی خواهند
چنانچه عهد ربط و رسائی و دانائی آن شهامت منزلت بعنوان شایسته معروض محفل اقبال خواهد شد و فوجداری
پرگنات قریب جوار بہ رسم نو اتفیضیه بحال سابق میگردد بدین تقدیر از مهمات مالی پہلو تہی بودن و خود را از معاملات
جاگیر بیعلاقه وانمودن از آئین صدق و اخلاص جناب عالی آ ببیدا پیداست بہ سرگاه شرع و انتظام آن ضلع بجمیع
وجوه وابسته باعتقاد و اهتمام آن معالی مرتبت بوده باشد در این صورت چگونه پیش کرده میشد تا عمال جاگیر
بعمل سرکار عالی متعلق که در فوجداری آن اعتقاد بصاحبان تعمیر اطلاع نرود و از دفع و انطباع آنان
این مراتب را اعلام بہمیان نمیاید لازم بلکه الزم است که از وقوف و سلوک هر کدام کما ینبغی مطلع گردیده
هرکرا دولتخواه و دیانت دار در کار آگاهی داشته خواسته که در خدمت و نیکو بندگی از درگاه عالم پناه
پذیرفته مشمول شود و هرکرا خیانت پیشه و بد چہ دارد و ناکاره بیند بہ نگارند که در مقام عتاب آید و دیگری
بجایش منصوب گردد و از آنجا که آن نقابت دستگاه از بندهاے واخر الاعتقاد کامل الاعتماد والا درگاه اند
بہ فراوانی منفعت سرکار و پنج خواهی سرکار و دولتمدار از هر باب مخبر ایشان بوده و بہیچ یک
بیان نخواهند آورد و کیفیت احوال و وقایع هر یک بکم و کاست قلمی خواهند شد و با باشرف خان
از روے وقایع دار السلطنت لاهور بگمیرد عرض جناب جاه و جلال گردید که فیلبانان بہ بیره رعیت را
آزار میرسانند و رعایا از جور و جفاے آنان جوق جوق نزد آن فرارت پناه بفریاد میآیند لهذا امر
جلیل القدر شرف صدور یافته است که بہ تقدیر وقوع در خور تقصیر هر کدام تنبیه و تادیب بکنند و هرکرا نابہنجار و در
اضرار خلق الله پیشقدم آن جماعت دانند از نوکری برطرف سازند و آنچنان نمایند که من بعد از این جماعت
خلاف شیوه بحال و عقوبت بحال رعیت و دستان نرسد مفاوضه واجب الاعزاز لازم التکریم نگاشته کلک عطوفت طراز

خاوندان سیادت نجابت مرتبت شیخیت و شرافت منزلت حقائق و معارف مرتبت هدایت و ارشاد منقبت
زبدهٔ مشایخ کرام عمدهٔ اولیای عظام در خجسته هنگام بهجت ورود بخشید باعث ازدیاد مواد ارادت و اعتقاد
گردید آنچه با آئین مبارکباد خدمت والدانی سرکار دارالانشای سلطانی از روی شفقت و مهربانی نقش پذیر
خامهٔ فیض نگار شده بود انبساط بی‌اندازه از مضامین توجه باطن الهام مواطن بزرگان دین و اهل کشف و یقین که حقیقت
این گروه والا شکوه و ایما دل نشین دانسته می‌آید امید که به توفیق او سبحانه جل جلاله مهر و محبت
خداوندستان تا دم حیات دل افروزی نماید کار و خدمتی که از خادمان آن سلسلهٔ علیه را هیچ باین نگار
در مقدار بوده باشد بانها و اعلام آن شادمان گردانند و همیشه از سپندان وافر الاخلاص تصور فرموده
از گوشهٔ خاطر حقیقت ذخائر فراموش نسازند به شیخ محمد یوسف کمترین هی مفاوضهٔ لازم التعظیم
واجب الاعزاز نگاشتهٔ قلم عطوفت طراز خاوندان سیادت و نجابت مرتبت شیخیت و شرافت
منزلت حقائق و معارف مرتبت هدایت و ارشاد منقبت زبدهٔ مشایخ کرام عمدهٔ اولیای عظام
در خجسته هنگام بهجت ورود بخشیده باعث مزید حسن ارادت و اعتقاد گردید آنچه از روی مهر و محبت
برقم درآمده بود انبساط بی‌اندازه از توجه باطن حقیقت مواطن دانسته می‌آید و مواد شوق و عقیدت به توفیقات
ایزدی دایما می‌افزاید انشاء الله تعالی بنحوی که دل می‌خواهد دریافت صحبت گرامی دست بهم دهد
بالفعل اکثر وقت بیاد حضرت سید مدار و مکارم اخلاق ذات ملهم حسنات صرف می‌شود و مقرب حضرت
خاقانی جامع شرائف انسانی قاضی محمد میر نیز پیوسته بسخنان اخلاص و مقالات عقیدت تر زبان اند
بهر تقدیر به ذکر کمالات صوری و معنوی در محفل اقبال بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان بعنوان شایسته بمیان
می‌آید چنانچه درین ایام سعادت انجام تشریف شریف مع نشان عالیشان از روی عنایت وافیه بنام
مخدومی شرف اصدار پذیرفته بود اگر کیفیت [illegible] که در میان نمی‌بود احتمال که ایمای خاص به آمدن در
حضور پرنور بهم می‌رسید الحال [illegible] مشغول بفاتحهٔ دولت افزا باید بود
و احباب صدق نصاب را بیاد آوری کامیاب پاینده داشت زیاده چه ابرام رود والسلام دلیر خان
نواب مستطاب والاجناب رکن السلطنة العظمی عمدة الخلافة الکبری عظیم المرتبت جلیل المنزلت امیدگاه
حقیقی سلامت والا مفاوضه واجب الاعزاز مرحمت طراز مرقوم قلم منشیان عطارد رقم در هنگام خجسته فرجام
سعادت ورود بخشید باعث دلفروزی و دل افروزی گردید مامور شده بود که متصدیان پرگنه [illegible]
[illegible] آباد کرده فصل گذشته متعلق جاگیر سرکار نواب نامدار فلک اقتدار بوده بنویسد که با اتفاق فلان چودهریان
و قانونگویان بوزارت پناه شیخ ابوالحسن دیوان بادشاهی رجوع سازند تا معامله‌ای باید برآید عاملان

فصل مذکور منقح شود سرانجام این کار شرف روزگار خود تصور نموده بمقصدی آنجا نوشت که اندرین باب
سعی بلیغ بجا آرد چنانچه وکیل سرکار که بدربار جهان مدار قیام دارد بخدمت گرامی معروض خواهد داشت دیگر
از رهگذر عدم تقدیم آداب وداع که بنابر اضطرار باوجود خواهش بسیار بے اختیار بمیان آمده هرچند پای
در دامن اعتذار کشیده مے آید آستین شرمساری بر رو میفزاید امیدوار است که چشم لطف و کرم نواب خداوند
بنگاه عاطفت بر ارادت باطن انداخته عذرخواه این هوادار خواهد شد و همین دستور بانصرام کار و خدمت
سرکار انبساط و افتخار خواهد یافت زیاده چه مبادرت رود ایام دولت و اقبال جاودانی باد بهرامانت لنگا
در بنولا بموقف عرض عالی متعالی رسید که در میان زمینداران پرگنه هت پور متعلق سرکار فیض آثار و پرگنه
سلاولا پور متعلقهٔ جاگیرداران از مدتی نزاع سر نموده و باهم جنگ و جدل بمیان آمده جانبین بدرگاه
جهان پناه داد خواه اند در قطع خصومت سعی نمایند بنابران حسب الامر جلیل القدر نگارش می یابد
که بر کیفیت این قضیه کماینبغی وارسیده بنحوی که رفع مواد مخالفت طرفین صورت بندد و هر کدام
تسلی پذیرفته در جا و مقام خود آباد شود سعی بلیغ بتقدیم رسانند و آنچنان کنند که بار دیگر بجناب جاه و جلال
بفریاد نیایند درین باب تاکید دانند بحضرت اقا قاسم مکتوب صداقت اسلوب در خجسته هنگام
رسید و از فحوای آن خواهش خدمت پرگنه جلال پور بر ذات جاگیر وکلای سرکار نواب
قدسی القاب ثمرهٔ شجرهٔ عظمت و جلال نونهال گلشن ابهت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ ملت و دین شاهزاده
محمد معز الدین معلوم گردید اگرچه این جانب در همه حال بیش و بهبود آن سلالهٔ خاندان مجد و کمال میخواهد
اما چون مراتب انتقال عمال بمیان می آید بمسامع حقائق مجامع حضرت شاهنشاهی مے شود و ایشان در
کیفیت کاربرداری و کفایتی که در بودن آن سیادت پناه صورت بندد و اصلا تقلیم نیاورده بودند
که بچه عنوان خواهند پرداخت و سرانجام معاملات و افزودنی مال چگونه خواهد ساخت لهذا انگاشته
می آید که این همه را بطریق اجمال بنحوی که قابل عرض مقدس معلی تواند بود بنگارند که معروض مظهر گردانیده
انشاء الله تعالی سند فرستاده آید زیاده زیاده است بعنایت خان خان عالیشان بلند مکان ملاذ
جهان معاذ دوستان همواره مسند نشین وزارت و اقبال بوده کامیاب مطالب کونین باشند بعد
از ابراز لوازم دوستی و یکجهتی مکشوف ضمیر اصابت پذیر گردانیده می آید که در بنولا چنان معلوم شد که خدمت
امینی و فوجداری پرگنه نگینه از تغیر میرزا علی بمحمد ناجی مقرر گشته و از سررشتهٔ دفتر والا بظهور انجامید که
میرزا علی از سال گذشته مبلغ جمع باضافه مقرر و مشخص کرده اما واجب سال تمام بیباق ساخته و حاصل
جمع سال باضافه نوشت انسب بنظر رسید بود ارسال داشته درین صورت پیداست که تغیر موجی الیه بی سبب

بشار الیه بحال مانده و چون خواجه مذکور را از خدمت دیوانی و زمین اقطاع سرکار دولتمدار استعفا نموده آن ملاذ دوستان خواجه نجم الدین را بجاست سوی الیه مقرر کرده اعز جلیل القدر شرف صدور یافت که چون در بودن دو متصدی معاملات مالی بوجه احسن سرانجام نمی یابد اگر خواجه مذکور را از وجهی متوهم شده باشد بهتر آنست که از خاطر مومی الیه رفع وهم نموده بدستور سابق بحال دارند و در صورتی که تسلی پذیر نشود می باید که جمیع خدمات بگذارند به دیگری حواله رود و از آنجا که خواجه نجم الدین خورد سال است و نسق و انتظام کارها به تجربه کار از خوردان بیش محال بدین تقدیر از مردم کاردان معامله فهم و تجربه رسیده هر که را شایسته این خدمت دانند و بنمایند و بنیت آن محال و گردآوری مال قرار واقع تواند نمود منصوب ساخته بر نگارند که بعرض والا برسد و چون محمد صادق از همراهان مشیخت پناه شیخ حسن وکیل که پیشتر از این برطرف شده بود و دیوان بحال حکم شده خدمتی درخور حالش با و مفوض سازند یقین که در هر باب مطابق امر جلیل القدر عمل خواهد آمد بخواجه محمد مکتوب محبت اسلوب متضمن بیباقی محصول پرگنات دارمسال نزد در سرشته کاغذ بدار الخلافت در خجسته هنگام رسید و آنچه از صدور حکم اقدس اعلی بنام عالیشان عنایت خان در باره تجویز دیوان و آئین دیگر که حسب التماس آن نجابت مرتبت قلمی شده بود معلوم گردید چون این مراتب معروض جاه و جلال گشت سرانجام تحصیل مال و ایصال زر و کاغذ بدار الخلافت مذکور به درجه استحسان پیوست و در باب استعفا از خدمت بزبان فیض ترجمان کرامت عیان پذیرفت که استعفا از خدمت سرکار دولتمدار بصدق بندگی و رسوخ عقیدت ایشان هیچ نسبت ندارد بهتر آنست که بدستور سابق در نسق و انتظام معاملات دیوانی و امینی قیام ورزیده در پیش آمد جمیع آن محال مساعی برکمال تقدیم رسانند و خلاف آنرا پسندیده معروض پیشگاه عز و علا ندانند از آنجا که بسعادت عقل مال اندیش معامله فهم در حسب اینگونه عنایات عالم افروز عالمیان نواز بندگان عقیدت آرا را همراه جان فدا باید ساخت درین صورت یقین حاصل که آن زبده خاندان شرف و کمال امتثال امر واجب الانقیاد را مقدمه سعادت اقبال خود دانسته پهلو تهی نخواهند نمود و جوابی که شایسته معروض والا خواهد بود خواهند نگاشت

باب سوم در انجاب معاملات رفعت و جلالت پناه شجاعت و معالی دستگاه لعل محمد همواره در حفظ الهی باشند مخفی و مستور نماناد که مکتوب محبت اسلوب در بلده خجسته بنیاد اورنگ آباد رسیده و آنچه از استقامت خود در چکله اسلام آباد به نیابت امارت و ایالت مرتبت خان عالیشان حسن علی خان حسب الحکم جهان مطاع گیتی منقاد و حسن سعی در حصول مالواجب جاگیر و کلای سرکار دولتمدار بطریق اظهار مطیع و تنبیه مفسدان نکوهیده اطوار در رعایت رعایا و گذارد و رسوخ محبت و ولا باین قاعده شناس ادب با صدق و صفا نگاشته بودند معلوم گردید الحق در عالم وسائط و اسباب مردم درست فهم نیک سرشت که بر حرف سعیر شناخت اکنان همین سعادت است بهمین آئین در دولت جاگیر شده کامیاب انشار تعلق می آید خاطر اخلاص پسند از متعلق بخوبی

احوال خیرمآل خویش دانسته در هر چند گاه بخصوصیت و کیفیت آن محال اطلاع میداده باشند و یک لکه روپیه بیشتر از جمعبندی
سال گذشته در پرگنهٔ کول و سیلنی و محال دیگر باقی مانده مقید شده و مساعی جمیله بکار برده چنان کنند که زود بوصول رسید
تا دام آخر سیاه باقی نشود و تهدید و تادیب تمرد پیشگان و امداد و اعانت عاملان هر قسم که باید نمود و از قوه بفعل آورده
از تحصیل محصول سال حال خبردار بوده نوعی نمایند که مال سرکار سال تمام بر وقت هنگام بوصول انجامد و دامی
و درمی در هیچ محال باقی نماند **ایضاً** امانت پناه رفعت و شجاعت دستگاه مهرگان امید عافیت باشند مخفی نماند که دو
قطعه خط متضمن تقید در تشخیص سال حال و تحصیل محصول فصل خریف رسید مضمون معلوم گردید تا این وقت که ایام
فصل مذکور بانقضا پیوسته یقینیکه مال واجب بکمال اهتمام بانتمام تقید وصول آورده تحویل فوطه دار عاید یافته
باشد و تشخیص جمیع آن روی جزو رسی بمقتضای کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بانجام پذیر گردیده خواهد بود
برین تقدیر سررشتهٔ سال مذکور با جمع واصل باقی خریف بلا توقف و اهمال بدفترخانه والا ارسال دارند و زری
که در فوطه خانه پرگنات موجود باشد در هر چند گاه فراهم آید بسرعت و استعجال بخزانه واقعه دار السلطنت لاهور
برسانند و در محال متعلقه ایشان فوجداری خود قدغن بسیار بکار برند که از رسوم تعانه داری و پته داری و محصول اخراجات
زاید الحال از قسم بیست و فصلانه و فرمایش و غیره ذلک مخالف حکم جهان مطاع عالم مطیع هرگز بعمل نیاید و رسیده
رعیت مرفه الحال و جمع خاطر بوده در کسب و پیشه خود اشتغال نمایند بپرداخته و عملی و اظهار دولتخواهی و افزونی
مال در ابتدای سال حال و برگردانیدن ورق در آخر سال نحوی که در سال گذشته از آن رفعت پناه بظهور آمده
از صفحهٔ خاطر خویش بمطالعه در آورده امثال میباید که برخلاف ماضی از جمیع وجوه خبردار و هوشیار بوده طریقه
راستی و درستی و کارگزاری و آوری مال و کارپردازی آنچنان پیش نهاد سازند که تلافی مافات صورت بندد و مجری
حسن خدمت آن شجاعت دستگاه معروض جناب جاه و جلال گردد **ایضاً** خطی که در نیرو اشعار سعی و تلاش
بر کمال در افزونی کشتکاری و کیفیت صورت حال ارسال داشته بودند بمطالعه در آمد مضمون بوضوح
پیوست رسم آئین عمال و دولتخواه کارآگاه آنست که در همه وقت طریقه جزو رسی و کارپردازی و کفایت
سرکار و رفاهیت رعیت پیش نهاد ساخته در گرد آوری مال و سرانجام معاملات راضی بکمی و کوتاهی نمیشوند
برین تقدیر میباید که در تشخیص و تحصیل محصول فصل خریف مساعی جمیله بکار برده مال واجب فصل مذکور از قرار
واقع تقید ضبط در آرند و برای عمده جات ربیع چنانچه نگاشته اند در شد و بست جاری نمودن بارسته
پخته و خام تاکید تمام نموده آنچنان کنند که بتوفیق الهی و افزونی مال سرکار والا شاهی رو نماید در قرار داد جاها
مذکوره اکتفای برسه بکاسه رعایا مذکوره ناکرده و خود بجا و اسپ رسیده فکری پرداخت نمایند که موافق قبولیت
از هر فرد و قرار معه فراغ بعمل آید و صورتیکه کار ناساخته و بجای افتاده ماند و ثانی الحال بحجت قبولیت بر رعایا مواخذه

صورت حال اعلام نماید لازم چنان ست که آن معالی دستگاه راضی بظهور حق و نفس الامر بوده تعصب نفسانی را که چنین
سلوک عالم افروز دین مسلمانی دور است هرگز میان نخواهند آورد و در آنچه کارهای سرکار دولت مدار نظام
سرانجام پذیرد در زیاده بیرون این دو آگونه بلند نشود سعی موفور بکار خواهند برد ایضاً مخفی نماند که چون شکوه
و شکایت مردم و حق آنوزارت پناه فریاد و تظلم از بابت تنخواه از بدسلوکی عمله و فعله خزانه و عدم وصول زر و
باز پس آمدن اسناد و قاصدان سپاه و سوداگران بی حصول مقصود از حد گذشت و آنچه از فرستادن و وصل جمع
اسال با اضافه نمایان و بیباقی مال واجب فصل خریف تا نهایت ماه رمضان پیش ازین بخدمتگاه نوشته بودند
تا اینوقت که ماه ذی قعده میگذرد اثری بران مترتب نگشت معهذا قاصدی و خطی از مدت سه ماه از انجا
نیامده و هرچه از اینجا رسم موعظت و نصیحت در برآمد کار و گرد آوری مال سرکار نگارش پذیر گردید جواب
متضمن چگونگی حال نرسید و گفتگوی نزاع و نقاران رفعت دستگاه با فوجدار و میان اعزه درباره عالم
مدار بطول انجامید و هنگام تفویض خدمت دیوانی بآن معالی پناه هرچه از فهمیدگی و کاردانی ایشان
متصور شده بود که نسق و نظام معاملات قرار واقعی برقرار سید الی آمده از بند و بسبب آن صلاح جمعیت
خاطر خواهد افزود قضیه برعکس بظهور پیوسته نسبت باطن و زیادتی تصدیع روی نمود بالفعل فضیلت
و رفعت پناه را که بر دین و دیانت او اعتماد میرود و ظن غالب اینست که از حق و نفس الامر در نگذرد
بجهت تحقیق مقدمات مرقومه فرستاده آمد تا در انجا رسیده کماینبغی دریافت نماید و عمل و سلوک ایشان
و فوجدار و عاملان پرگنات و کیفیت تشخیص جمع و تحصیل مال در سرانجام معاملات اسال و حقیقت
آفت سال گذشته و دیگر خصوصیات آن محال چگونه است و در میان فوجداران وزارت دستگاه ماده
نزاع چیست و فریاد مردم تنخواه دار نیز و جمع صدق دار دیانه میباید که بترقب حسن عاقبت که رستگاری
دنیا و آخرت بدون راستی و راستکاری نمیتوان حاصل کرد بی تعصب حرف حق و کلمه نفس الامر بمشار الیه
ظاهر سازند و در آنچه موصی الیه بمراتب مسطوره کماحقه اطلاع پذیرد و آنرا بیکم وکاست بحضور نویسد
موافقت و معاونت نمایند که اگر حق بطرف ایشان راجع است و دامن حال آلایش اغراض نفسانی ندارد
زر خالص هرقدر بر محک امتحان کشیده آید همان قدر در قدر و قیمت می افزاید و الا من یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من
یعمل مثقال ذرة شراً یره هرچه از نیک و بد آنهمه بحضور کبریا پوشیده نماند که درینولا جمعی کثیر از ارباب
تنخواه که پروانجات خود را بمصحوب قاصدان فرستاده بودند اسناد مذکوره باز پس آورده استغاثه نمودند
که در انجا زر نمیرسد و سه صد پانزده روپیه میخواهند اینمعنی که موجب تفرقه احوال مردم است از جزیم و شکایت
آنوزارت پناه بعید بود لهذا فلان سوار ملازم سرکار عالیمقدار را بطریق سزاولی تعیین کرده شد وجه تنخواه

اہل طلب بلا مزاحمت دستگاہا درینوقت که پرگنات نزدیک بیباقی رسیده اگر مردم زر نیابند کدام وقت
پرگنات خواہند یافت میباید که الحال برخلاف گذشته شود و تقید بر کمال ورزیده وجه طلب مردم از تحویل
خزانچی و فوطه داران بنام ہرکه تنخواه شده باشد بدہانند و تاکید بلیغ بکار برند که از مردم طلبگار یکدام
بخزانه نرود اگر احیاناً این مرتبه احدے اظہار نمود که در وصول تنخواه تعلل و تعطل راه یافت باطمع
و توقع در میان آید داروغه و مشرف و خزانچی از خدمات معزول خواہند شد و بجاے آنها دیگران
منصوب خواہند گشت درین باب قدغن تمام دانسته آنچنان کنند که اینگونه گفتگوے بار دیگر بر زبان
نرود ایضاً درینولا خبر رسید که خزانه در قریه شہر بیجہت بار بردار تا حال معطل است لهذا نگاشته
می آید که چون اسناد سه ہزار روپیه بدو دفعه از سابق و حال تنخواه بر خزانه بادشاہی نزد آن سیادت دستگاه
فرستاده شده کار ازین جمله سیصد روپیه برائے کرایه در کار شود بخرچ داده باقی را برائے ضروریات ابتیاع خانه
بطریق امانت نگاهدارند میباید که باربردار از بلده دارالسرور برہانپور یا حوالی شہر یا از جائے دیگر بهر جا که
دستیاب بهم رسد زود سرانجام پذیر ساخته باتفاق فلان بقریه مذکوره بفرستند که خزانه را از آنجا برداشته
بیارند بحضور رسیدن در برہانپور مقرر نمایند که منزل بمنزل طے مسافت نموده بخیر و خوبی فیض گنجور رسانند
درینباب نهایت تاکید دانسته در تحریر جواب بر صورت حال اطلاع دہند پروانه خطے که در جواب
پروانه حضور مع افراد حقیقت جمع ده ساله پرگنه شمس آباد و نقل دول جمع مجملی سال گذشته و افراد دستور
ضمیمه عریضه فرستاده مشتمل سعی و تلاش در گرد آوری مال واجب ارسال داشته بودند بمطالعه در آمد اضافه
جمع سال گذشته از جمع سال پیوسته مشخص افتاده باعث خرسندی آن امانت دستگاه شد و مطالب دیگر که شرح
و بسط نوشته بودند بوضوح انجامید رسم و آئین عمل کارشناس عاقبت بین اینست که در نظام مهمات
و سرانجام معاملات حکمت عملی و میانه روے و حسن تدبیر که نتیجه صلاح حال و مثمر خوبی مال بوده باشد پیش نهاد
ساخته کفایت سرکار و رفاہیت رعایا نصب العین داشته بنحوے که مطالب و مقصود فوت نشود در
انجام کار بوجه احسن کرده بمعاشرت پیمایند که بر تقدیر در افتادگی با گروه اشوده پیشرفت معامله متعذر
نشود میباید که آن رفعت پناه نوعے که فرو گذاشتی بحق سرکار راه نیابد و رعایت معامله بحسن
پرداخت باشد بجمعیت خاطر و کمال استقلال در تقدیم خدمت قیام نمایند و چون درباب رجوع نمودن
گذارش زمیندار پرگنه نکهاله چودهریان و فساد پیشگان پرگنه دهولکی مواضع پرگنه شمس آباد تاخته اند آنچه
باید بجهت سمت نواب امارت و ایالت مرتبت حشمت و نجابت منزلت خان عالیشان سیادت و معالی
پناه فوجدار بادشاہی در باده امداد و اعانت آن امانت دستگاه بوزارت پناه میرزا محمد نعیم دیوان منصوبیا

خواهند بود و چودهریان و قانونگویان و زمینداران و مقدمان و رعایا و سایر سکنهٔ پرگنه بهوکپور رفعت و امانت‌پناه
محمد مومی الیه را آیین مستقل آنجا دانسته مال واجب سرکار به تحصیل او جواب‌گفته باشند و از سخن و صلاح حسابی او که
هر آینه مقرون بکفایت سرکار دولت‌مدار و رفاهیت رعایا مال‌گذار بوده باشد بیرون نروند حسب المسطور بعمل
آورده تخلف نورزند در این باب تاکید شناسند ایضاً مجموعهٔ اخلاص مخالصت اساس خواجه کاستوری این بعافیت باشند
مکتوبی که مرسل داشته بودند رسید و مضمون مودت مشحون که از اخبار گنج عافیت اعلام نموده مفهوم گردید
اگرچه امن و آسایش ارباب عقیدت باعث خوشوقتی میشود لیکن بمقتضای تعلق باطن دوام حضور آن
وافر الاعتقاد پیوسته مطبوع ضمیر یکتاشناس است از شکرگذاری حسن اتفاق بدیع مینماید که عنقریب عید و او بهجره
نشاط برافزود و مهربانی بسیار شامل حال خویش دانسته ارسال مراسلات مشتمل آیین محبت شناسند بیمنی لم
مرد فقیر بر وفق نگارش آن حقیقت پیوند توجه وافی مرعی خواهد شد ایضاً مخفی نماند چون موسم فراهم آمدن
هنود یا بنوده تمام وارد و هام عام برکنار دریای گنگ که بزبان هندوی مشهور بگنگا است و ابد چندین سال
جمع مینماید نزدیک رسیده و درین هنگام میباید که محصول کلی از محال سایر آنجا بضبط درآید و خود زمیندار
واقف کار بسیار از کارها از مسالک و معابر مردم خبردار شود و فوتی و فروگذاشتی در مال سرکار راه نیابد لهذا
عزت‌مآب فلان حسب الامر عالیقدر که زمینداری پرگنه مذکور حسب سند علیحده بدستور پیشین بمومی الیه مقرر است
تعهد افزونی جمع بذمه والا سپرده از جناب جاه و جلال دستوری یافته که در گردآوری مال واجب و ضبط
محصول محال مذکور و جمعبندی ایشان پیشکاران امانت‌پناه بوده آثار دولتخواهی بمنصهٔ ظهور آرد و در مهلت
میباید که باتفاق مشارٌ الیه بند و بست معاملات حضور مع [illegible] حاصلات محال حر قرمه قرار واقع نمایند و تشخیص جمع سال
تمام بعنوان شایسته سرانجام داده کیفیت حال برنگارند که معروض پیشگاه عظمت و اقبال گردد زیاده چه تاکید بود
ایضاً مخفی نماند که فلان مقدم موضع فلان ظاهر نمود که عمل موضع مذکور را از قدیم غله بخشی است [illegible] برای جمعیت
خاطر رعایا سند مقصود میباید که از دیاد آبادی بعمل آید لهذا قلمی میگردد که چون عمل تباهی بشرطی که محافظت نمند
قرار واقع میشده باشد بعمل بین معمولها است بدین تقید برگرده بدستور قدیم عمل تباهی داشته باشند و رعایا
بقدر استطاعت در سرانجام زراعت از روی راستی و زرنگاه باقی غله کوتاهی و خیانت پیشگی نمیکنند باید
که موافق شد آید عمل نموده مزارعان را سرگرم کار دارند و افزونی مال و رفاهیت خلق الله بهمه حال ملحوظ نظر
داشته باشند ایضاً خطی که ارسال داشته بودند بمطالعه درآمد آنچه از کمال سعی در افزونی مزروعات سال
حال و سرانجام مع غله سه پیچ سال گذشته و تاکید تحصیل قلمی بود بوضوح انجامید الحمدلله که چنان برکار پردازی
آن سیادت‌پناه اعتماد بود بوضوح انجامید و آنچه از حسن عمل آن امانت و دستگاه خان جلادت نشان

سه صد تنکمی بود که وقت روپیه شاهجهانی در پرگنه پتی هیبت پور سه صد و دو روپیه و چهار آنه و در پرگنه فیروزپور دو
پنجم روپیه معمول و مقرر است و در خزانه پادشاهی دستور قصور روپیه شاهجهانی زیاده از وقت مقرر مداست
فوطه داران در عمل سالهٔ شریفه روپیه شاهجهانی را تبدیل نموده عالمگیری بخزانه میدادند بوقت مسطور خود متصرف
می شدند تا کنون قرار یافته که روپیه شاهجهانی ابواب جمع شود و جنس بجنس داخل خزانه گردد در این باب فوطه داران
سند میخواهند که ثانی الحال بضابطه دستور جنس زر پادشاهی با نهایت حرمت نرسد وزارت پناه حسبی که در فوطه خانه
پرگنات به تحصیل در آید و آنرا موافق معمول گرفته ابواب جمع نمایند که مستوفیان عظام بعلت ضابطه پادشاهی
بفوطه داران فراهم نخواهند شد و آنچه در باب جمع نمودن روپیه سکه مبارک بلاقید و تنخواه آن سپاه و وضع
قصور تمام و زر نقد نموده را بازگردانید و چه صرف بابت اخلاص جنس نوشته بودند مقدوم گردید میباید
که روپیه از هر جنس که فوطه داران آید جنس وار داخل سیاهه می شده قصور آن موافق دستور معهود بعمل می آید
بر هر تقدیر آنچه در ایام سابق بعمل آمده آنرا بحال گذاشته آینده جنس وار داخل جمع نمایند و بعد و ...
از عدم سپاه که سند بازگردانیده و چه صرف از بابت تنخواه اخلاف جنس برده اند آنرا بجاهه هر چه
زیاده از دستور و ضابطه گرفته باشند از ... حساب باز پس داده قبض الوصول از خزانچی بدهانند
و بی سند یکدام از خزانهٔ عالی تجویز نکنند در این باب مبالغه شناسند باب چهارم از صفحه سوم اسناد
و ... مطابق نشانهای عالیه رسالهٔ دار المهامی و موافق پروانجات دستور
و ضابطه دیوانی اول مسودات نشانهای عالیه مسوده خدمت فوجداری چون
درین ایام خجسته فرجام از جناب عالیات آیات شاهی خدمت فوجداری محال متعلقه تیول سرکار دولتدار
واقع قنوج تابع صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد و اثنیه طاهر خان شجاعت شعار دیانت بیگ مرحمت گردیده
لهذا امر جلیل القدر ... شرف صدور یافت که اشرا و متصدیان مهمات و محال و کروریان و زمینداران و چودهریان
و کافه رعایا و سکنه محال مذکور شجاعت شعار مذکور را فوجدار مستقل آنجا دانسته ورشته تصدی او را در جمیع امور
متعلقه فوجداری قوی ... شناسند ... که آینده ... به صلاح دولت و متضمن ضبط و ربط مهمات و گرد آوری
مال سرکار و رفاهیت رعایا ... باشد ... طریق معزی الیه آنکه در تقدیم خدمت مرجوعه هیچ
دقیقه از دقایق حزم و احتیاط فوت و فرو گذاشت نکرده در باب نظم و نسق و قلع و قمع مفسدان و دفع قطاع
الطریق و محافظت راه ها ... و امنیت شوارع مساعی موفوره بجا آورده چنان سعی نماید که کافه رعایا و زیردستان
مرفه الحال و فارغ البال مشغول بکشتکاری باشند و با جهت اینکه متردین و مسافرین و سایر برایا ساکنه آنجا از ... نقصانی
نرسد و قضایا و معاملات را باتفاق ارباب عدالت آنجا بطریق شریعت غرا فیصل میداده باشند و در تحصیل

سرکار عالی متعالی شاهی معلوم نمایند که چون بموجب نشان عالیشان سعادت عنوان فلان از پیشگاه جاه و جلال
بجهت دریافت حقیقت و تحقیق عمل و کیفیت سلوک عمل مقرر گشته که بتشخیص جمع و تحصیل مال و دیگر خصوصیات
کلی و جزئی محال اطلاع یافته صورت حال را کما ینبغی بشرف اندوزان حضور فیض گنجور معروض دارد و در ارسال نقشه
فصل خریف انتائیل و محصول ربیع سیکوئیل سال تمام و سررشتهٔ کاغذ لازمهٔ دفتر دیوانی بکمال اهتمام بجا آورده که درین
چکله و در هر محال که موصی الیه برسد سررشتهٔ مذکوره بمشار الیه بدهند که اطلاع رکاب فیروزی انتساب نماید
درینباب موافق امر واجب الانقیاد بعمل آرند و درباب حکم دستور چون درین ایام سعادت فرجام
بذریعهٔ مستفیضان آستان سپهر توامان بعرض عالی متعالی شاهی رسید که صلاح آثار محمد صالح قریشی از بنا بر قدوة الواصلین
عمدة الکاملین شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی بموجب اسناد منشیان سرکار عالیمقدار مقرری یکهزار و پانصد بیگهه
زمین بنجر خارج جمع بدستور سرکب بیگه نیم و پیمه استمراری مقرر و مع ساخته التماس دارد که هر قدر زمین بنجر بدستور
اراضی سابق آباد سازد و حاصل آنرا موافق معمول پرگنهٔ مذکور جواب بیگفته باشند و از پیشگاه فضل و کرم امیدوار
عطا رنشان عالیشان فرخنده عنوان است امر جلیل القدر شرف ظهور یافت که اراضی سابقه شیخ موصی الیه
بدستور سابق بحال فرموده نیم و هر قدر زمین دیگر جنگل بر سه نموده مزارعان غیر جمعی آباد سازد تحصیل آنرا موافق
نمایند و معمول آن پرگنه جواب گوید میباید که عاملان حال و استقبال پرگنهٔ مذکور بر وفق امر واجب الانقیاد
عمل نموده زیاده طلبی نکنند که بخاطر جمع بوظائف دعای بقای دولت روزافزون قیام و اقدام نموده باشند
درینباب تاکید تمام دانند درباب معموری زمین بنجر فلان بالقابه بدانند که چون درین زمان سعادت
نشان از روی موازنه رقیمهٔ بندهی معروض پیشگاه خلافت جاه و جلال گردید که در محال تعلق وکلای سرکار
ولتحار زمین لائق زراعت بسبب عدم پرداخت عمل ناخر وضع میباید لهذا باقتضای نیت موالات
نذر که همگی مصروف بر آبادی ملک و نظام حال رعیت است امر جلیل القدر شرف صدور یافت که
زمین بنجر پرگنات متعلقهٔ فوجداری آن لائق العنایت بهر دستوری که شروع شود مقرر ساخته اهتمام تمام
بجا آورده که یک بسوه افتاده نماند و در هر محلی که این مشترین یا وقوف بوده باشند خدمت کروری بندی
زیاده سپرده موافق قاعدهٔ چکله نگیرند که سرانجام معاملات بوقت و هنگام نماند و چنین در مکانی که کروری
دیانت کاردان ظاهر شود به تقدیر لیاقت خدمت امینی باو حواله کنند و از هر پرگنه امین و کروری
دیانت دار باسلوک دیه تقدیم خدمت باهم موافقت داشته باشند و گرد آوری مال سرکار و رفاهیت
رعایا چنانچه باید بعمل درآید بدستور سابق بحال دارد و اگر هر دو قابل خدمت نباشند بجای آنها دیگری
تعین سازند و در هر باب قبض و بسط امور کلی و جزوی بجز بی نمایند که آبادانی و حصول محال مرقومه بمرتبهٔ کمال انجامیده

باعث خوشی آن قابل المرحمت در بارگاه دولت و اقبال گردد در باب تحمل سیادت و نجابت پناه شجاعت
و شهامت دستگاه مورد مراحم نمایان مورد عواطف بی پایان فلان مشمول عواطف والاشاهی بوده بدانند که چون
بخشی محال جاگیر دکلاه سرکار دولتمدار در صوبه الهآباد واقع است لهذا نظر بر مراتب رسوخ اخلاص و اختصاص آن
سیادت و نجابت پناه از روی عنایت والا امر جلیل القدر عز ورود مییابد که در تقدیم لوازم آبادی و پیش آمد
آن محال مساعی موفوره بر ذمه همت خود لازم شناسد و در آن باب هر چه وزارت پناه فلان دیوان سرکار عالی
متعالی بآن مورد مراحم نمایان بنویسد آنرا متضمن کفایت و دولتخواهی سرکار دانسته معتبر انگارند و مقتضای تقدیم
شئون پرستی بین از خوف و دیانت و دیگر مراتب عمال آن محال هر چه بر آن مزید عواطف بی پایان تحقیق
گردد از روی دولتخواهی معروض عز و اقبال نموده باشند تا عواطف جلیله را دربارهٔ خود روز افزون
شناسند ایضاً فلان بالقابه بدانند که چون در ینولا معتمد الدوله فلان از جناب فیض انتساب والاشاهی بخدمت
فوجداری پرگنه بهار و غیره محال جاگیر سرکار عالی متعالی سرفرازی یافته که در آنجا رسیده در ضبط و ربط و تعاقب
و امنیت طریق و شوارع و رفاهیت مقیمان و مسافران و تنبیه و تادیب متمردین کاشکان مساعی موفوره تقدیم
رساند لهذا امر جلیل القدر شرف نفاذ مییابد که آن لایق العنایت والاحسان در جمیع امور محاره و معاون او بوده
ناکاره بوده هر چه از مهمات آن محال اظهار نماید بآئین پسندیده مهیاسی ساخته باشد و عنایات عالم افروز
مارا شامل حال عقیدت اشتمال خود شناسد در باب بازخواست اسدخان بالقابه بدانند که چون در ینولا
معروض محفل عز و اقبال گردید که سلطان قلی فوجدار چکله اسلام آباد لهذا ازانکه حقیقت بد عملی او در محال جاگیر
سرکار دولتمدار بعرض اشرف اعلی رسید از خدمت معزول گردید لهذا خدمت دیوانی محال مذکور بمعتمد
محمد مقیم که از قدیم بندهای سرکار والا است مقرر فرمودیم که سر سال در آن محال رسیده پرداخت معاملات
نماید و مال سرکار از فوجدار سلطان موافق تعهدی که بخشی و کرامت گنجور سپرده است در کچهری معلی بعرض بازخواست
در آورده و در صورت برای تحقیق تصرفات موعی الیه و گماشتگان قاضی اسدالله اصفهانی را تعیین کنند که بمواجهه
رعایا آنچه از روی نفس الامر با ثبات رسد نموداری بر آید موافق دستور و قاعده درست نموده بیارد و آنچه موافق
حساب بر ذمه او لازم الادا شود مقرر نمایند که بموقت دیوان منصوب بخزانه سرکار عالی متعالی عاید گردد و مثالهم
براهداران حکام ممالک نظام و متصدیان کفایت فرجام و ناظمان مهمات و ناسقان معاملات و متحفظان
شوارع و مراحل از اردوی معلی تا سرحد دارالملک قابل العنایت والاسر افراز بوده بدانند که چون باقی بیگ
تاجر بجهت آوردن اجناس توران دیار برای سرکار فیض آثار والاشاهی از حضور لامع النور مرخص گردیده
لهذا امر جلیل القدر شرف صدور مییابد که موعی الیه از متصدیان آستان فیض نشان دانسته از طرق مخوفه

دعا به منشکله سلامت بگذرانند و هرچه از نفائس آن دیار برای سرکار عالیان بار بیارد و طومار تفصیل آنرا خود با
نموده بحضور فائض النور ارسال دارند درینباب قدغن دانند باب مسوده پروانجات متصدیان مهمات پرگنه
دریا بادمن مضافات سرکار و صوبه اوده متعلق بتول وکلای سرکار عالیمقدار معلوم نمایند که چون حسب الحکم
اقدس الاعلی بموجب سند صدر الصدور قلیچ خان خدمت قضائی پرگنه مذکوره موازی یکصد و پنجاه بیگه زمین
از پرگنه مسطور به شیخ فلان ولد قاضی فلان متوفی مقرر شده و موعی الیه بر طبق پروانه درگاهی سند صدارت
و شرافت پناه حاجی یسین صدر سرکار عالی متعالی نیز حاصل کرده میباید که مطابق یرلیغ جهان مطاع عالم
مطیع خدمت قضائی پرگنه مرقوم با اراضی مزبوره بموعی الیه متعلق دانسته و دست تصدی مشار الیه در اجرای
امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و دیگری را سهیم و شریک موعی الیه ندانند تا کما ینبغی به لوازم
و مراسم این خدمت قیام نموده در قطع و فیصل قضایا و معاملات و رفع و دفع دعاوی و خصومات جهد نموده
انکحه بلا ولی و قسمات و ترکات و کتابت سکوک و سجلات و مقید احکام شرعیه مساعی موفوره بتقدیم رسانیده
سرموی از منهاج شریعت غرا و ملت بیضا انحراف جائز ندارد و طریق [illegible] پرگنه مذکور آنکه تمامی محاضر
و قبالات و سکوک و سجلات را بخط و مهر موعی الیه معتبر شمرند درینباب تاکید دانسته حسب المسطور
بعمل آرند. خدمت داروغگی عدالت متصدیان مهمات و کارکنان معاملات دار العدالت پرگنات
چکله [illegible] متعلق وکلای سرکار دولتمدار معلوم نمایند که چون خدمت داروغگی محکمه عدالت و صدارت پرگنات
چکله مذکوره حسب الضمن مشیخت پناه فلان مقرر و مفوض شد که به لوازم و مراسم خدمات مذکوره از روی
راستی و درستی کما ینبغی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری مهمل و نامرعی نگذارد و در احکام شریعت
غرا و امضای امور ملت بیضا مساعی جمیله بتقدیم رساند و در احقاق حق و انفصال معاملات و رفع خاصمات
و قطع قضایا و دعاوی شرعیه کمال احتیاط بعمل آورده توجه نماید که سرموی خلاف شرع انور بعمل نیاید و در
تصحیح اسناد ارباب مدد معاش و تحقیق حیات و قیام اشخاص نهایت مقدور و دارسی بکار برد باید که مشار الیه را
داروغه عدالت و صدر آن محال دانسته امور مضافه این خدمت را بموعی الیه متعلق شناسند و اتفاق مشار الیه
در قطع و فیصل مقدمات شرعیه لازم دانند. ایضاً متصدیان مهمات پرگنه [illegible] پرگنه [illegible] محال [illegible] سرکار
عالی متعالی شاهی معلوم نمایند که چون حسب الحکم جهان مطاع عالم مطیع بموجب سند سیادت و نجابت پناه
صفوت و ایالت دستگاه صدر رفیع القدر رضوی خان خدمت قضائی مذکوره به مشیخت و فضیلت ماب
شیخ فلان مقرر و مفوض گشته باید که تا وصول فرمان عالی شان سعادت عنوان که متعاقب از دفاتر
معلی درست شده و در انجام رسد بر طبق یرلیغ گیتی منقاد عمل نموده مشار الیه را قاضی آن محال دانند

ودست تصدی مشارالیه دراجرای امور مضافهٔ این خدمت قوی مطلق دانسته دیگری را سهیم و شریک
نگردانند و درین باب تاکید بلیغ شناسند ایضاً متکفلان مهمات دارالعدالت پرگنات جاگیر وکلای سرکار عالی متعالی
شاهی مضاف سرکار شاه آباد قنوج معلوم نمایند که چون داروغگی محکمهٔ عدالت پرگنات مذکوره بدستور عمل
خالصهٔ شریفه بخان عالیشان بلند مکان سزاوار خان مقرر و مفوض گشته میباید که انفصال معاملات و قطع
قضایا و دعاوی شرعیه باتفاق نایب خان مشارالیه نموده در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور
ملت بیضا مساعی جمیله بتقدیم میرسانیده باشند و در احقاق حق و رفع مخاصمات کمال احتیاط بکار برده آنچنان
کنند که سرموی خلاف شرع انور بعمل نیاید درین باب زیاده چه مبالغه رود دستک فوجداری درینولا بموجب
امر جلیل القدر خدمت فوجداری پرگنه فلان از تغیر فلان بفلان تفویض یافته تا به لوازم و مراسم این
خدمت از روی دیانت و راستی قیام نماید و در بند و بست و ضبط و ربط و قلع و قمع مفسدان و تنبیه و
تادیب متمردان و حفظ و حراست راهگذاران و زیردستان و امنیت طرق و شوارع پرگنهٔ مذکور سعی موفور
بکار برد میباید که زمینداران و چودهریان و قانونگویان پرگنهٔ مذکور شجاعت دستگاه مشارالیه را فوجدار
مستقل دانسته دست تصدی موی الیه در اجرای امور مضافهٔ این خدمت قوی مطلق دانند و از صلاح
و صواب دید مشارالیه که هرآئینه متضمن نسق و نظام محال مذکوره بوده باشد بیرون نروند و هرکه را
از مفسدان نخوت پناه و متمردان بیجا سازند و اخراج نماید در محال متعلقهٔ خود جا ندهند و حمایت ننمایند درین باب
تاکید دانند دستک خدمت دیوانی چون حسب الامر جلیل القدر خدمت دیوانی پرگنات متعلقهٔ صوبهٔ
اله آباد بعده قوم فی الضمیر من ابتدای فلان لوزارت و رفعت پناه فلان مقرر و مفوض گشته که از روی
کمال دیانت و راستی به لوازم و مراسم خدمت مذکوره کما ینبغی پرداخته در باب تشخیص جمع بوقت
وگرد آوری مال واجبی بهنگام و ازدیاد آبادانی و استمالت رعیت باعتنا کرده در بیان تاکید بلیغ نموده و از
خصوصیات پرگنات و کیفیت عمل عمال و تعلل و تغلب عمال بوجه احسن خبردار بوده آنچنان کنند
که در مال سرکار دولتمدار از وجهی من الوجوه فتوری و فرو گذاشتی راه نیابد و رعایا و مالگذاران از آسیب
و آزار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال و بکسب و پیشهٔ خود قیام نمایند و جمع آن محال سال بسال
میباید که محصول پرگنات بالتمام بوصول پیوسته دام و درمی باقی نماند و در کوته خزانه بمهر فوجدار نگاهداشته
نگذارد که یک دام بی سند بمصرف خرج رود و در احتیاط و اهتمام بجا آرد که عاملان و گماشتگان آنها به
اخذ ابواب ممنوعه مقرره درگاه خلائق پناه و تپه و اخراجات زائد المال و برداشت بالادستی اقدام ننموده
کرده و سررشتهٔ کاغذ موافق قاعده و دستور فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده با نسخهٔ دیوانی بدفترخانهٔ والا

ارسال

ارسال میداشته باشد میباید که جمیع امنا و عمال و چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان و جمهور سکنهٔ
آن محال موما الیه را دیوان باستقلال دانسته دست تصدی مشار الیه در اجرای امور مضافهٔ این خدمت
قوی شناسند و در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن و صلاح موما الیه که متضمن کفایت سرکار و رفاهیت
خلق الله بوده باشد بیرون نروند درینباب تاکید دانند خدمت امینی چون خدمت امینی و تهانه داری
پرگنه شاه آباد عرف لکهنو تابع صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد من ابتدای فلان از تغیر فلان حسب الضمن
بفلان مقرر و مفوض گشته که در تشخیص جمع بوقت دگرداوری ال بهنگام وازدیاد آبادانی و مزید معموری و استمالت
رعایا مالگزار کماینبغی پرداخته و در موسم تخم ریزی قطعه بقطعه رسیده اهتمام تمام بجا آرد که زمین لایق زراعت افتاده
نماند و در ضبط محال مزروعات جد و سعی بکار برده از تغلبات متغلبان گنجایشها برآورده و زیره رعیت را
بحق رسانیده آنچنان کند که جمع پرگنه سال بسال افزایش پذیرد و در امنیت طرق و شوارع و تنبیه و تادیب
دزد و راهزن کار سعی موفور بجا آورده نوعی نماید که رهرو و تهانه داری او مقیم و مسافر بجمعیت من الوجوه گذرند
و آسیبی نرسد و تفحص از سکنه آنجا بموجب حق و حساب و برخلاف شرع انور اطهر آزار بدو افرا نسازد و دست تعرض
کروری و فوطه دار را از بهر داشت بالادستی و رسمیت و اخراجات سوار و پیاده کوتاه داشته قدغن کند
که ابواب ممنوعه معقوده درگاه خلایق پناه اصلا و مطلقا بعمل در نیاید و کوته خزانه را بمهر خود و مهر کروری و قفل فوطه دار
محافظت نگاه داشته نگذارد که یکدام بی سند معتبر مصور بخرج رود و باز خواست باقی بر ذمه فوطه دار بعهده
خود شناخته محاسبه موجودات فوطه خانه نحوی نماید که دامی و درمی از آن مصرف قفشود و طومار جمع و خرج
سررشته کاغذ لوازمه دفترخانه را موافق ضابطه فصل بفصل مرتب ساخته و بر جمع و خرج تحویل فوطه دار بمهر
دستخط خود نموده بدفترخانه عالی متعالی ارسال میداشته باشد و در عدم تبه و اخراجات زاید المال که باعث آسودگی
حال رعایاست کمال تاکید بجا آورده با جمهور سکنه حسن سلوک دارد میباید که چودهریان و قانونگویان و
زمینداران و مقدمان و سایر مزارعان پرگنه مذکور مشار الیه را امین و تهانه دار مستقل دانسته دست تصدی
موما الیه در اجرای امور مضافه این خدمت که مستلزم کفایت سرکار و رفاهیت خلق الله و نظم و نسق معاملات
بوده باشد قوی دانند و شکر و شکایت او موثر شناخته از سخن و صلاح حسابی مشار الیه بیرون نروند درینباب
تاکید دانند خدمت امینی چون حسب الامر والاقدر خدمت امینی پرگنه فلان من ابتدای فلان
برفعت پناه فلان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته که بلوازم و مراسم خدمت مذکوره کماینبغی پرداخته و امور
مضافه این خدمت از روی راستی و دیانت سرانجام پذیر ساخته در تشخیص جمع بوقت دگرداوری ال
بهنگام وازدیاد آبادانی و معموری و استمالت و رفاهیت رعایای مالگزار ساعی جمیله بتقدیم رسانده در موسم

تخم ریزی فصل تمام را رسیده و بالت و استطاعت هر فرد مزارع دیده نوشته تاکید نماید و اهتمام بجا آرد که زمین
لائق زراعت افتاده نماند و جمع پرگنه مذکور سال بسال بیفزاید و در اخذ خراج مزروعات رسیده رعیت را لحوق
رسانیده گنجایش کس که در تعلقات متغلبان باشد نگذارد و جمهور سکنهٔ محال حسن سلوک ورزیده کشاورزان را آلوده
من الوجوه نیازارد و دست تصرف عامل فوطه داران برداشت بالا دستی و نیابت و خرچ سوار و پیاده
باز دارد و سررشته ابواب ممنوعه معفوه درگاه خلائق پناه اصلاً مطلقاً بعمل در نیاید و بازیافت باقی ذمهٔ فوطه دار
بعهده خود دانسته کوته خزانه زیر مهر خود نگاهداشته نگذارد که یکدام بی سند مثبت بخرچ رود و طومار جمع و
سررشته کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل مرتب ساخته جمع و خرچ تحویل فوطه دار مطلع شده و تحقیق نموده
بدفترخانه والا ارسال میداشته باشد میباید که چودهریان و قانونگویان و زمینداران و سائر متوطنان
پرگنه مسطور مشار الیه را امین باستقلال دانسته دست تصدی معزی الیه در اجرای امور متعلقه این خدمت
قوی دانسته از سخن و صلاح حسابی او که هر آینه مستلزم کفایت سرکار و برآمد کار و رفاهیت خلق الله بوده باشد
بیرون نروند و درین باب تاکید بلیغ شناسند و تخلف نورزند خدمت کروری چون حسب الامر
جلیل القدر خدمت کروری پرگنه فلان تابع سرکار و صوبه فلان من ابتدای فلان به تجویز امارت پناه فلان
امین پرگنه مذکور بشرط تابعی فلان مطابق مقابله ضمن مقرر و مفوض گشته که در مزید آبادانی و افزونی معموری
بکوشد و در ... مال و رفاهیت رعایا سعی بلیغ بکار برده آنچنان کند که از حسن عمل کارپردازی او زمین لائق
زراعت بالتمام مزروع شود و محصول پرگنه مذکور سال بسال افزایش پذیرفته رعیت بر رفاه حال مالگذاری
نماید و تحصیل مال واجب بوقت و هنگام پرداخته موافق تشخیص امین بوصول رساند و یکدام باقی نگذارد که ثانی الحال
بازخواست آن بعهده او ست و احتیاط نماید که وجهی با تلبیس بصیغه تقاوی تعلق نیابد که تمسک لباسی رعایا
درین ماده منظور نخواهد شد و زر آن و بمصرف بازخواست خواهد آمد و از سببیت و بالادستی و بلیه و اخراجات
و دیگر ابواب ممنوعه معفوه درگاه خلائق پناه اجتناب و احتراز لازم دانسته بوجهی من الوجوه برخلاف حکم
اشرف اقدس اقدام ننماید و تحصیل هر روزه تحویل فوطه دار نموده کوته خزانه بمهر امین و مهر خود و قفل فوطه دار
نگاهدارد و بست و گشاد آن باتفاق یکدیگر بعمل آورده اهتمام تمام بجا آرد که یکدام بی سند مثبت حضور بخرچ نرود
و در تقدیم خدمت مامور راستی و درستی و دیانت واجب شناخته چیزی از هیچ کس طمع و توقع ننماید
و از سلوک ناپسندیده جمهور سکنه اجتناب [illegible] داشته سررشته کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل و جمع و اصل باقی مال و تتمه
تحویل فوطه داران ماه بماه بدفترخانه والا ارسال داشته باشد میباید که چودهریان و قانونگویان و مقدمان و مزارعان
و سائر متوطنان پرگنه مسطور مشار الیه را کروری باستقلال دانسته از سخن و صلاح حسابی او که موجب کفایت سرکار

در برآمد کار و رفاهیت رعایا بوده باشد بیرون نروند و مال واجبی و حقوق دیوانی از قرار واقع بتحصیل مفوضه الیه
جواب میگفته باشند درین باب تاکید دانند خدمت فوطه داری متصدیان مهمات علاقه فعله پرگنه فلان
صوبه فلان معلوم نمایند که چون خدمت فوطه داری پرگنه مذکور درین ابتدا باستعفای فلان بموجب تجویز [illegible] پناه
فلان حسب الضمن از تغیر فلان بفلان مقرر و مفوض گشته میباید که موصی الیه را فوطه دار مستقل دانسته آنچه
از مال و سائر جهت تحصیل در آید بوده بتحویل او نموده یکدام علاوه نگاه ندارند بتحصیل فوطه دار مسطور
آنکه خدمت مرجوعه کمال راستی و دیانت بتقدیم رساند و به بهترین الوجوه از کیسه [illegible] توقع نماید و در کوته
نشستانند [illegible] و کم و زیادی و تفاوت نمود نگاه داشته یکدام [illegible] مستوفی [illegible] جمع و خرج تحویل
خود روزنامچه [illegible] فوطه [illegible] موافق ضابطه دستخط میکرده باشد درین باب ایجاد [illegible] تخلف
نورزند خدمت واقعه نویسی چون حسب الامر والا قدر خدمت واقعه نویسی پرگنه [illegible] صوبه دار الخلافت
شاهجهان آباد برفعت دستگاه سعد الله خان حسب الضمن مقرر گشته که از روی راستی و درستی
بتقدیم خدمت مزبوره پرداخته حقائق و سوانح آن محال و کیفیت عمل عمال از قرار واقع داخل روزنامچه
نموده بحضور پرنور ارسال میداشته باشد و مقدمات مالی از قسم تشخیص جمع و تحصیل مال سائر و باقیات
مطالبه پیشکش و غیره ابواب جمع را بالمشافهه عاملان آنجا داخل واقعه نماید و با جمهور سکنه آنجا حسن سلوک
سلوک دارد باید که عمله و فعله پرگنه مذکور موصی الیه را واقعه نگار باستقلال دانسته امور متعلقه این خدمت
بمشار الیه متعلق شناسند ایضاً دستک باسم رفعت مآب آنکه چون خدمت واقعه نویسی کچهری دیوان
واقعه دار السلطنت لاهور بعهده او مقرر شده باید که بلوازم و مراسم خدمت مذکوره از روی راستی
و درستی پرداخته سوانح و حقائق روزانه کچهری مسطوره را از قرار واقع داخل سیاهه وقائع نموده بدفتر عالی
دا لا فرستاده باشد و احتیاط نماید که در تحریر سوانح واجب الاعلام کم و کاست بمیان نیاید درین باب
تاکید داند ایضاً چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نگاری محال متعلقه چکله اسلام آباد مضاف
بصوبه مستقر الخلافت اکبرآباد بدستور سابق حسب الضمن برفعت پناه فلان مقرر و بحال شده که بلوازم
و مراسم خدمت مأموره کماینبغی پرداخته حقیقت عمل سلوک تهانه داران و عاملان پرگنات و تشخیص
جمع و تحصیل مال و محصول ابواب سائر و موجودات خزانه و کیفیت مزروعات و دیگر خصوصیات
و مقدمات واجب الاعلام داخل روزنامچه وقائع نموده بدفتر والا ارسال میداشته باشد و در ثبت قضایا
طریقه حق و راستی مسلوک داشته از حقائق و سوانح آنچه رو نماید بیکم و زیاده قلم آورد میباید که متصدیان
مهمات و معاملات و چودهریان و قانونگویان و زمینداران و سائر عمله و فعله چکله مذکوره مشار الیه را واقعه نگار دانسته

در ابواب مسطوره کرده را بحضور پرنور باید نوشت اطلاع میداده باشند ایضاً چون حسب الامر جلیل القدر
خدمت واقعه نویسی و بخشیگری پرگنه فلان مطابق ضمن بعهده فلان مقرر شده که در تقدیم لوازم خدمت مامور
از روے راستی و درستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و سوانح و اخبار پرگنه مذکور را
بصورت سرانجام امور بے کم و زیاده داخل واقعه نموده روزنامچه وقائع را موافق ضابطه هفته بهفته بدفترخانه
والا میفرستاده باشد و افراد وقائع موافق و ستخط گماشتهٔ عامل کنانیده و بر سیاهه عامل دستخط خود مینموده باشد
و بقیه سپاهیان و سلاح هردم تشخیص آنجا بموسم موافق ضابطه سرکار والا دیده تصحیح نامه را بمهر خود میداده باشد
باید که کماشتهاے عاملان و چودهریان و قانون گویان عمله فعله آنجا امور مضافه این خدمات متعلق بمشار الیه
دانند ایضاً چون حسب الامر جلیل القدر خدمت واقعه نویسی چکله و داروغگی خزانه حسب الضمن بعهده
رفعت پناه فلان مقرر شده که بتقدیم لوازم خدمت از روے راستی و درستی پرداخته دقیقه و سوانح محال
آن چکله و کیفیت عمل عمال از قرار واقع داخل روزنامچه نموده بحضور پرنور ارسال میداشته باشد و مقدمات
مالی از قسم تشخیص جمع و تحصیل مال و سائر و بازیافت مطالبه و پیشکش وغیره را بالمشافهه عاملان آنجا داخل واقعه
نماید و در کوتهٔ خزانه را بمهر خود و قفل تحویلدار باحتیاط تمام نگاهداشته تحویلدار بے سند معتبر حضور صرف نماید و
سررشتهٔ کاغذ موافق ضابطه بدفترخانه والا میفرستاده باشد و چیزے از کسے طمع و توقع ننماید میباید که عمله و فعله
خزانه و چودهریان و قانون گویان و رعایاے آن محال مومی الیه را سوانح نگار و داروغهٔ خزانه مستقل شناخته
امور مضافه این خدمات بمشار الیه متعلق شناسند دریناب تاکید دانند ایضاً چون حسب الامر جلیل القدر خدمت
واقعه نویسی پرگنه کره وغیره و داروغگی خزانه محال سائر از تغیر فلان وغیره حسب الضمن بفلان مقرر و مفوض
شده که بلوازم و مهام خدمت مذکوره کما ینبغی پرداخته حقیقت عمل عمال و تشخیص جمع و تحصیل مال و موجودات
خزانه و کیفیت مزروعات و دیگر خصوصیات و معاملات واجب الاعلام داخل روزنامچه وقائع نموده بدفتر
عالی ارسال میداشته باشد و هرچه بخزانه مذکوره آمدنی شود موافق ضابطه مقرره و قاعده معین داخل جمع میشده
باشد و چیزے بے سند معتبر خرج نشود و محصول سائر را بدستور معمول در عمل آورده بکافهٔ رعیت و سوداگران
و بقالان و مسافران حسن سلوک مسلوک دارد و در ضبط مال احتیاط تمام بکار برده سعی نماید که سال بسال افزونی
جمع محال مسطور صورت بندد و دامے و درمے از میان فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه
درگاه جهان پناه بوجهے من الوجوه بعمل در نیارد و بغیر حق و خلاف حساب بتنفسے مزاحمت و آزار
نرسد و سررشتهٔ آمدنی محصول و اتفته جمع و خرج تحویلدار ماه بماه بدفتر والا ارسال میداشته باشد میباید
که عمله و فعله و چودهریان و قانون گویان و پتواریان آن محال مومی الیه را واقعه نویس و داروغه باستقلال

دانسته امور مضافه این خدمت را بموی الیه متعلق شناسند واز ابواب مسطوره مزبوره که موی الیه را بحضور والا میباید نوشت اطلاع میداده باشد واز سخن وصلاح حسابی او بیرون نروند وحصول سرکار فیض مدار را بتحصیل موی الیه جواب میگفته باشند دریندباب تاکید دانند **خدمت خزانچی گری** چون خدمت خزانچی گری چکله فلان از ابتدای سنه فلان حسب الضمن بتقرر ومفوض شده که بلوازم ومراسم خدمت مذکوره کما ینبغی پرداخته طریقهٔ احتیاط وراستی از دست ندهد وآنچه از پرگنات ومحال سائر آمدنی شود موافق ضابطه معین داخل کوتهه خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد وبی سند معتبر حضور یکدام خرج ننماید میباید که عمله وفعله خزانه مزبوره موی الیه را خزانچی باستقلال دانسته وجوه آمدنی بهمه جهت جواب او میگفته باشند وکوتهه خزانه بمهر دیوان ومهر داروغه وقفل خزانچی نگاهداشته بست وکشاد باتفاق هم بعمل آرند ونگذارند که واسطه ودرمی خلاف قاعده بهیچ رو رود درین باب تاکید دانند **خدمت سزاولی چکله** چون خدمت سزاولی ارسال کاغذ چکله قنوج بتحویل وکلای سرکار عالیمقدار حشمت پناه فلان منصبدار حسب الضمن متقرر شده که بلوازم این خدمت براستی ودرستی کما ینبغی پرداخته سررشته کاغذ را موافق ضابطه ودستور از متصدیان وعاملان آن محال گرفته مطابق قاعده ومعمول بدفترخانهٔ والا میفرستاده باشد باید که عمله وفعله پرگنات مذکوره موی الیه را سزاول مستقل دانسته امور مضافه این خدمت متعلق باو شناسند **خدمت داروغگی محال** چون حسب الامر جلیل القدر خدمت داروغگی محال سائر پرگنه کتره وغیره وداروغگی خزانه پرگنات چکله صوبه الهآباد مرقوم فی الضمن بفلان متقرر گشته که بلوازم ومراسم خدمات مذکوره کما ینبغی پرداخته دقیقه از دقایق نامرعی نگذارد ودر ضبط محصول محال مسطوره وحسن سلوک با سوداگران وبیوپاریان اهتمام تمام بکار برده آنچنان کند که واسطه ودرمی در مال سرکار فوت وفروگذاشت راه نیابد وابواب ممنوعه درگاه خلائق پناه اصلاً ومطلقاً بعمل در نیاید ودر سررشته آمدنی محصول آن محال وروزنامچه جمع وخرج تحویل تحویلدار ماه بماه ودیگر کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل بدفتر عالی میرسانیده باشد ودر کوتهه خزانه بمهر دیوان ومهر خود وقفل خزانچی نگاهداشته یکدام بی سند معتبر حضور خرج ننماید میباید که چودهریان وقانونگویان وسوداگران وبیوپاریان محال مرقومه عمله وفعله خزانه امور مضافه خدمات مذکوره متعلق بموی الیه شناخته از سخن وصلاح او که متضمن کفایت سرکار وبرآمد کار باشد بیرون نروند **خدمت مشرفی** چون خدمت مشرفی محال سائر وچبوتره کوتوالی قصبه مذکوره مع مکانپور متعلقه صوبه الهآباد بعزت آثار فلان حسب الضمن متقرر ومفوض گشته میباید که چودهریان وقانونگویان وعمله وفعله آنجا مشار الیه را مشرف مستقل محال مذکوره دانسته لوازم ومراسم خدمت مسطوره بمشار الیه راجع گردانند سبیل موی الیه آنکه خدمت مرجوعه را از روی راستی ودرستی ودیانت بتقدیم رسانیده دقیقه

از دقائق حزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و جمع و خرج و روزنامچه وغیره سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول
بدفتر خانه والا میرسانیده باشند درین باب تاکید تمام شناسند خدمت کوتوالی چون خدمت کوتوالی
قصبه اسلام آباد از انتقال مرتضی خان برفعت پناه فلان حسب الضمن مقرر و مفوض گشته که از روی
دیانت و راستی بلوازم و مراسم خدمت مسطوره پرداخته بنوعی که آنجا را از حسن سلوک راضی دارد و در محافظت
و محارست قلعه مذکوره چوکی و پاسبانی کمال تیقظ و هوشیاری بجا آورده آنچنان کند که اثری از دزد
و دغا نماند و متوطنان آنجا در امن و آسایش بوده بکسب و پیشه خود اشتغال نمایند و احیاناً اگر در زمانه احدی
از سکان قصبه مذکوره دزدی واقع شود مال مسروقه بهم رسانیده بمالک مسترد گرداند والا از عهده جواب برآید
و هیچ کرامت گناه گرفتار شوند زیاده تنبیه داشتن وگذاشتن آنها بموجب دستخط قاضی بعمل آرد و بدون شارق
بهنود و نیز بدان دیگری بطور خود جسارت نکنند و احتیاط بکار برد که زبردستی بر ناتوانی تعدی نتواند کرد
میباید که متصدیان مهمات چبوتره کوتوالی قصبه مذکور مشار الیه را کوتوال آنجا دانسته از سخن و صلاح حسابی او
بیرون نروند کار در رفاهیت خلق الله بوده باشد بیرون نروند درین باب تاکید دانند خدمت بر آمد نویسی
چون خدمت بر آمد نویسی پرگنه کوره بفلان حسب الضمن مقرر گشته که ابواب بر آمد عاملان معزول پرگنه
مذکوره از روی کاغذ خام اصلی بمراه فرشته تلبیس بتحقیق آورده لوامیر بر آید موافق ضابطه و دستور
بنوعی که هیچ سرکاری پوشیده و پنهان نماند و بر عامل مبلغ حیف نرود و مرتب وطیار ساخته بدفتر خانه
والا ارسال دارد و میباید که متصدیان مهمات پرگنه مذکوره و چودهریان و قانون گویان
و نیز ... در ارجاع کاغذ خام اصلی و سیاهه مشار الیه ممد و معاون بوده آنچنان کنند که در معدود
ایام سرانجام نموده لوامیر مذکوره بحضور رسانند و از امور مضافه این خدمت هرچه ظاهر نماید در انصرام
آن موقوف و معطل نماند خدمت کارکنی چودهریان و قانون گویان و مقدمان و مزارعان محال
... مضاف صوبه ... بدانند که چون خدمت کارکنی محال مذکور بموجب رفعت و امانت پناه محمد مقیم
متصدی ... آن محال حسب الضمن ... فلان بفلان مقرر شده که به لوازم و مراسم خدمت مسطوره
از روی دیانت و راستی کماینبغی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و احتیاط نامرعی نگذارد و سررشته کاغذ
موافق ضابطه بدفتر خانه والا میرسانیده باشد که موعی الیه را کارکن مستقل دانسته امور مضافه این خدمت
متعلق باو شناسند درین باب تاکید دانند خدمت قانون گوئی متصدیان مهمات حال
و استقبال پرگنه کوره مضاف صوبه اله آباد محال جاگیر و کلاسه سرکار عالی متعالی شاهی معلوم نمایند که چون
درینولا حسب الحکم مقدس معلی بموجب سند درگاهی خدمت قانون گوئی پرگنه مذکور و به نسبت نصفه

بدستور سابق و نصف دیگر از تغیر داد و عرف و مود رنو مسلم از ابتدای فلان مقرر و مفوض گشته که با تبیعی
بلوازم و مراسم خدمت پرداخته و دولتخواهی سرکار و رفاهیت رعایا بالگزار و افزونی مزروعات و تشخیص
آن پرگنه مساعی جمیله بکار برده و موازنه و دستورالعمل مال و سایر و دیگر سررشته کاغذ موافق ضابطه معمول بدفترخانه
والا میرسانیده باشند و رعایا و برایا را از حسن سلوک خود راضی داشته پیرامون تغلب و تعدی و یا چه
نگردد و بدعتی احداث نکند و بر طمع و توقع و اخذ ابواب ممنوعه اقدام ننماید میباید که بموجب یرلیغ عالم مطیع
مشارالیه را قانون گوی در و بست پرگنه مسطور دانسته دست تعدی او در امور مضافه این خدمت
قوی شناخته دیگری را شریک و سهیم نگردانند و نگذارند که از قانون گویان معزول امده دخل توانند کرد
و سخن و صلاح حسابی او را که بر آئینه متضمن کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد اعتبار نمایند درین باب
تاکید دانند سند مدد معاش متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان بدانند که چون بموجب
فرمان عالیشان قضا جریان موازی یکصد بیگه زمین افتاده لائق زراعت خارج جمع از پرگنه مذکوره
در وجه مدد معاش فلان وغیره از ابتدای فلان حسب الضمن مقرر گردیده میباید که اراضی مسطوره را
مطابق حکم مقدس بعد از رقبه پیموده و چک بسته بتصرف موی الیهم واگذارند که حاصلات آنرا
صرف مایحتاج خود ساخته بدعای دوام دولت ابد مدت اشتغال ورزیده باشند و چلکا بگیرند
که سند سرکار عالیمقدار نیز حاصل نماید ایضاً متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه [illegible] مضافات
چکله اسلام آباد معلوم نمایند چون درینولا بظهور پیوست که مطابق سند امارت و ایالت حشمت
و شوکت منزلت فلان موازی دو صد بیگه زمین بنجر خارج جمع در وجه مدد معاش فلان از پرگنه مذکوره
ابتدا تصدق فرق مبارک اراضی مسطوره بدستور سابق او از محل قدیم حسب الضمن در وجه مدد معاش موی الیه بحال
داشته شد میباید که زمین مذکور را بتصرف مشارالیه واگذارند که حاصلات آنرا صرف مایحتاج خود نموده بدعای
دوام دولت ابد مدت اشتغال ورزیده باشد و چلکا بگیرند که سند صدر سرکار عالیمقدار نیز حاصل نماید و
ثانی الحال مطابق سند حضور پر نور اعتبار کنند سند جاگیر چودهریان و قانون گویان و مقدمان و مزارعان
پرگنه دیلوالپور متعلقه چکله فتوح بدانند که چون بموجب امر جلیل القدر پرگنه مذکور از ابتدای فصل خریف
[illegible] بجاگیر سیادت و نجابت پناه شهامت و معالی دستگاه میر محمد مع برادری حسب الضمن مقرر شده باید
که مال واجب و حقوق دیوانی از قرار حق و راستی بگماشته میر مشارالیه جواب میگفته باشند و از سخن و صلاح
و حرف حسابی او تخلف نورزند و سبیل گماشته مسطور آنکه با رعایا و برایا بحسن سلوک ورزیده بمعمول
بطریق معمول قیام نماید و ابواب ممنوعه معفوه درگاه خلائق پناه هرگز بعمل نیارد و پرگنه مرقومه را آباد [illegible]

نگاهدارد سند بعوض نقد دیسمکهیان و دیسپاندیان و مقدمان و مزارعان دیه کنوری و قصبه
کولنکال و عمال تیول و کلاسے سرکار والا بدانند که چون مواضع مذکوره من ابتدای فلان حسب الضمن عوض
نقدی بجاگیر سیادت و رفعت پناه فلان وغیره مقرر گشته میباید که مشار الیه را جاگیردار خود دانسته مال واجبی
و حقوق دیوانی از قرار واقع و راستی بگماشته موجی الیهم جواب میگفته باشند و سبیل مشار الیهم آنکه محصول
قریات مسطوره موافق دستور معمول از رعایا بازیافت نموده دهات هر قوبه را آباد و معمور نگاهدارند و
بر اخذ ابواب ممنوعه معفوه درگاه خلائق پناه اصلاً و مطلقاً اقدام ننمایند درینباب تاکید دانند ایضاً چون
حسب الامر جلیل القدر موضع فلان مبلغ اینقدر سالتمام از ابتدای فلان عوض نقد حسب الضمن در جاگیر
فلان ملازم سرکار دولتمدار مقرر شده میباید که چودهریان و قانونگویان و متصدیان و مزارعان و سایر
رعایا موضع مذکور موجی الیه را جاگیردار دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی موافق ضابطه و معمول جواب میگفته
باشند سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و کافه برایا را از حسن سلوک و معاش پسندیده راضی و شاکر داشته
در معموریت آن فضله ساعی مالم بر رعایا برسد معاملت نماید و اصلاً و مطلقاً مرتکب ابواب ممنوعه معفوه درگاه جهان پناه
نگردیده بدعت تازه احداث نکند درین باب تاکید دانسته تخلف نورزند ایضاً متصدیان مهمات و معاملات
پرگنه فلان معلوم نمایند که چون مبلغ اینقدر حسب الضمن از بابت اضافه منصب فلان من ابتدای فصل
فلان منجمله محصول مذکور تن گشته میباید که موضع فلان وغیره که جمع اینقدر سابق در اجاره مقرر است یا یک
موضع دیگر که اینقدر جمع داشته باشد جنسی علیحده کرده حواله گماشته مشار الیه نمایند که دهات مسطوره را بآئین
سلوک آباد داشته مال واجب آن محال موافق معمول از رعایا بازیافت می نموده باشند ایضاً فلان فوجدار
پرگنه فلان بداند که چون مبلغ یکهزار روپیه در ماهه فلان در عوض جاگیر نقدی حسب الضمن از تحویل او تنخواه
گشته میباید که وجه مواجب مشار الیه از ابتدای خریف او دائیل موافق ضابطه سرکار والا بعد از چهار ماه ماهه
از تحویل خود تنخواه داده قبض الوصول میگرفته باشند که ثانی الحال مطابق آن موجب این پروانه مجرا و
مجری و محسوب خواهد شد درین باب تاکید دانند چٹھی جاگیر وزارت پناه فلان در حفظ الهی باشند چون
حسب الامر جلیل القدر مبلغ جاگیر از پرگنه تتی بجهت پورس من ابتدای فلان عوض نقدی حسب الضمن در طلب
فلان وغیره مقرر شده میباید که آنوزارت پناه دهات نیک اندر بد که از قرار سراسری ده ساله مبلغ مذکور
جمع داشته باشد تقسیم نموده چٹھی موافق ضابطه علیحده کرده حواله گماشته مشار الیه نمایند که پرداخت و استمالت
نموده مال واجب را موافق دستور معمول از رعایا بازخواست می نموده باشند پروانه تنخواه جاگیر امارت پناه
فلان محفوظ باشند چون در ینولا عوض نقدی من ابتدای فصل فلان بشجاعت شعار فلان در جاگیر مقرر شده

دز زوائد سرکار بعهده موی الیه متعلق گشته که فصل بفصل عاید فوطه‌خانه آن پرگنه میکرده باشد بنابرآن نگاشته
می آید که هرچه کروری انجا از محصول خریف ازان موضع تحصیل درآورده باشند ابتدا موافق ضابطه سرکار بعد
وضع وجزو زوائد جاگیر بازگردانیده نموده بگماشته جاگیردار سپرده گردانند وقبض الوصول بعامل بدهانند که صرف
آن بموجب پروانه مجری خواهد شد دریناباب تاکید دانند وحقیقت برنگارند تنخواه نقدی وزارت پناه
فلان در خزانه الهی باشند چون مبلغ بیست وسه هزار ونهصد ونود روپیه سالتمام بابت طلب تتمه منصب
وسه‌بندی فلان فوجدار از ابتدای فلان بر خزانه دارالسلطنت لاهور تنخواه شده میباید که طلب منصب
بعد الاطلاع دافشا مهر تصحیحه نامه بمهر بخشی وطلب سه‌بندی بالقطع حسب الضمن موافق ضابطه سرکار بادشاهی و سیاهه
چهارمرتبه از تحویل خزانچی تنخواه میداده باشند وقبض الوصول مطابق قاعده بخزانچی مذکور بدهانند دریناباب تاکید دانند
پروانه بازیافت جاگیر ریاست پناه فلان بعافیت باشند چون موضع فلان دروجه مواجب تهور دستگاه
شیخ نعمت الله منصبدار سرکار دولتمدار بجاگیر موی الیه تنخواه بود درینولا من ابتدای فصل فلان از مشارالیه تغیر شده
لهذا اولی میگردد که آن امانت دستگاه از ابتدای مسطور موضع مذکور را بسرکار عالی متعالی ضبط کرده وتشخیص جمع
محصول آن موضع از قرار واقع خواهند پرداخت وتحصیل مال واجب بوقت وبنگام احوال آورده در استمالت رعایا
حسن سلوک ظاهر خواهند ساخت تا بجمعیت خاطر بکسب وپیشه خود اشتغال نموده باشند پروانه فوجداری
فوطه‌دار خنوار بداند که چون مبلغ بیست هزار روپیه باقصد سال تمام بابت سه‌بندی فوجداری پرگنه مذکور
من ابتدای فصل فلان اشتراطیه باقی مال حسب الضمن بسیادت وشجاعت پناه فوجدار منصوب آن پرگنه بدستور
سه‌بندی فوجدار معزول موافق ضابطه ودستور از تحویل او تنخواه شده میباید که مبلغ مذکور از تحویل خود بمشارالیه
تنخواه داده قبض الوصول ستاند که تا فی الحال محرران دفاتر در حساب بمطابق این پروانه وقبض موی الیه
بخرج او مجری خواهند داشت سند دیوانی خزانچی چکله حصار بداند که چون بموجب یادداشت واقعه که بتاریخ
ماه جمادی الثانی بعرض عالی متعالی رسیده مبلغ ده هزار روپیه سال تمام موافق ضابطه مواجب مددکاران ومحرران
همراهی ایالت پناه فلان من ابتدای فصل خریف بخدمت دیوانی وامینی چکله مذکوره از تغیر خواجه هاشم انتخار
یافته از ابتدای غره ماه مسطور حسب الضمن مقرر شده که از انجمله مبلغ سه هزار وششصد روپیه بدستور عمل خواجه
موی الیه از حق التحصیل کروریان وتتمه از سرکار والا تنخواه میگرفته باشند میباید که مبلغ مذکور بعد وضع ضوابط انچه
تتمه بماند از انجمله سه هزار وششصد روپیه حصولی بدستور سابق بعلت حق التحصیل کروریان اقتباس نموده مابقی از تحویل
خود رسانند وقبض الوصول ستانند که تا فی الحال بخرج او مجری ومحسوب خواهد شد دریناباب تاکید دانند سند
مددکاران دیوان فلان خزانچی چکله فلان بداند که چون مبلغ در ماه قصور بالقطع حسب الضمن از بابت

سواران سه بندی همراهی وزارت پناه دیوان چکله مذکور من ابتدای شروع خدمت از تحویل او تنخواه شده
میباید که مبلغ مذکور بدیوان مشارالیه رسانیده قبض الوصول میگرفته باشد که ثانی الحال بموجب این پروانه و قبض مومی الیه
محرران دفترخانه والا بخرچ مجری و محسوب خواهند داشت **الوفه مشرف خزانه** فلان خزانچی چکله فلان بدانند
که چون مبلغ پنجاه روپیه بلاقصور ماهیانه الوفه برای مشرف خزانه مذکور از ابتدای شروع خدمت بدستور گذشته
حسب الضمن از تحویل او تنخواه گشته میباید که مبلغ مذکور موافق ضابطه سرکار دولتمدار بمومی الیه رسانیده قبض الوصول
میگرفته باشد که ثانی الحال محرران دفترخانه والا بموجب این پروانه و قبض مشرف مسطور بخرچ او مجری و محسوب
خواهند داشت **سند مددگاران امین** فلان فوطه دار پرگنه فلان بدانند که چون مبلغ پنجاه روپیه درماهه
مددگاران سیادت پناه امین منصوب پرگنه مذکوره موافق ضابطه حسب الضمن از ابتدای شروع خدمت
بدستور مواجب فلان امین معزول پرگنه مسطور از تحویل او تنخواه گشته میباید که مبلغ مذکور برطبق ضابطه و دستور
از تحویل خود بمشارالیه تنخواه میداده باشد و قبض الوصول بمهر امین مومی الیه حاصل نماید که ثانی الحال محرران دفتر والا
بموجب این پروانه و قبض امین مذکور از روی حساب بخرچ او مجری و محسوب خواهند داشت **سند تحصیل**
کروری فلان فوطه دار پرگنه فلان بدانند که چون حق التحصیل کروری پرگنه مذکور یکصد روپیه بال بعد
وضع سایر یکصد بست وهشت روپیه فیج وغیره ابواب هفت روپیه مقرراست درینولا که خدمت
کروری گری آن پرگنه بعزت آثار فلان مفوض گشته وجه حق التحصیل حسب الضمن از تحویل او تنخواه شده باید
که موافق ضابطه سرکار عالیمقدار بر یکصد روپیه بر کل تحصیل یک روپیه برآید علی الحساب موقوف داشته
تنخواه باقی مطابق ضابطه خالصه شریفه منجمله تحصیل بقایا سنوات که برصد پنج روپیه بر جمیع حال مقرراست اعتبار
نماید واگر درپرگنه مذکوره باقی سنواتی نباشد یا از تحصیل بقایا وجه حق التحصیل کروری کفایت نکند تتمه را از
تحصیل محصول سال حال از تحویل خود داده قبض الوصول ستاند که ثانی الحال محرران دفتر والا از روی حساب
بخرچ او مجری خواهند داشت **سند فوطه داری** متصدیان مهمات پرگنه کول تابع چکله اسلام آباد معلوم نمایند
که چون رسوم فوطه دار پرگنه مذکور بر یکصد شش نیم روپیه بال بعد وضع سایر بر یکصد وهفده روپیه و فیج وغیره
ابواب شش آنه مقرراست درینولا که خدمت فوطه داری پرگنه مذکوره از تغیر فلان بفلان مفوض شده باید
که رسوم فوطه دار مسطور مطابق ضابطه حسب الضمن از تحویل او تنخواه میداده باشند که ثانی الحال محرران دفتر والا
موافق حساب بخرچ فوطه دار مذکور مجری خواهند داشت **سند مددگاران واقعه نویس** فلان کروری
پرگنه فلان بدانند که چون موافق ضابطه سرکار عالی متعالی مواجب مددگاران واقعه نویس پرگنه مذکوره
مبلغ چهار ده نیم روپیه درماهه از حق التحصیل کروری مقرراست درینولا که خدمت واقعه نویسی آنجا از تغیر فلان

بفلان مفوض شده و مبلغ مذکور در وجه مواجب مددگاران موعی الیه مطابق ضمن از جملهٔ حق التحصیل او بدستور سابق
تنخواه گشته باید که از ابتدای شروع خدمت بمشار الیه میرسانیده باشد درین باب تاکید دانند ایضاً کروری
پرگنه فلان وغیره بدانند که چون موافق ضابطهٔ سرکار عالی متعالی شاهی مبلغ چهارده و نیم روپیه درماهه مواجب مددگاران
واقعه نویس از حق التحصیل کروری مقرر است درینولا که خدمت واقعه نویسی پرگنه مذکوره بفلان مفوض شده وجه
درماهه مطابق ضمن از جمله حق التحصیل آنجا تنخواه گشته باید که مبلغ مذکور بموجب حصه رسد از ابتدای شروع خدمت
بمشار الیه میرسانیده باشند درین باب تاکید دانند ایضاً کروری پرگنه فلان وفلان معلوم نمایند که چون خدمت
برآمد نویسی پرگنات مذکوره از ابتدای فصل فلان عمل امینی فلان وکروری فلان بعهده فلان مقرر شده و
مبلغ چهارده و نیم روپیه درماهه مددگاران همراهی موعی الیه موافق ضابطه از جمله حق التحصیل تنخواه گشته میباید که آید
پرگنه را که مشار الیه شروع نماید تا درست شدن طومار برآمد مبلغ مرقومه را کروری آن پرگنه از حق التحصیل خود به
موعی الیه داده قبض الوصول میگرفته باشد درین باب تاکید دانند سند مواجب خزانچی متصدیان مهمات
خزانه چکله حصار معلوم نمایند که چون خدمت خزانچی گری خزانه مذکوره بموجب سند علیحده از تغیر فلان بفلان مقرر شده و مبلغ
چهل و یک روپیه ده آنه وصولی موافق ضابطه بدستور علاوه خزانچی سابق در وجه مواجب موعی الیه از تحویل او تنخواه گشته میباید
که مواجب مرقومه حسب الضمن بقاعده و ضابطهٔ معهوده تنخواه میداده باشند که ثانی الحال محرران دفتر عالی مطابق حساب
بحیث خزانچی مذکور مجرا خواهند داشت سند مواجب خزانچی خزانه واقع دارالخلافت شاهجهان آباد
بدانند که چون حسب الامر جلیل القدر مبلغ سی روپیه درماهه بالمقطع بابت مواجب قاصدان همراهی شرافت
و معالی پناه دیوان بیوتات متعلقهٔ دارالخلافت حسب الضمن از تحویل او تنخواه گشته میباید که مبلغ مذکور را بیان
ورود پروانه بعد از انقضای چهار ماه سه ماهه موافق ضابطه از تحویل خود میرسانیده باشند و قبض الوصول
ستانند که ثانی الحال مطابق این پروانه و قبض مذکور محرران دفتر والا مجری و محسوب خواهند داشت سند
پیاده وزارت پناه فلان بالقابه بعافیت باشند چون بموجب پروانگی حسب الامر جلیل القدر که بمهر
صداقت و معالی مرتبت فلان بدفتر والا رسیده مبلغ بیست و سه هزار و دو صد روپیه بابت مواجب یکساله
پیشکی سوار و پیاده تعینهٔ همراهی سیادت و معالی پناه میرک فلان که از جناب جاه و جلال به صاحبت بلخ
دستوری یافته روانهٔ آن صوب است بر طبق تفصیلی که با شرح پروانگی در ضمن رقم کرده بر خزانه واقع دارالسلطنت
لاهور تنخواه شده میباید که التصدیق حاضری جماعهٔ مرقومه بمهر سیادت پناه موعی الیه گرفته و تمسک بمهر خود
بنام خزانچی بدهند که وجه تنخواه بمیرک مشار الیه حواله کرده قبض الوصول بگیرد که ثانی الحال میرک موعی الیه
موثق طلب بمهر که ... از انجا عه تنخواه خواهند داد و قبض الوصول موافق ضابطه گرفته باب ...

سوم دستکات خدمات دستک دیوانی دستک باسم سیادت پناه رفعت دستگاه فلان آنکه چون
بموجب امر جلیل القدر خدمت دیوانی فوج سفینه رکاب نصرت مآب نواب قدسی القاب تازه نهال گلشن ابهت
و اجلال ثمرهٔ شجرهٔ عظمت و اقبال غرهٔ ناصیهٔ ملت و دین شاهزاده محمد معزالدین بآن سیادت پناه مقرر گشته
میباید که به لوازم و مراسم خدمت ماموره کماینبغی پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و سررشتهٔ کاغذ دیوانی
موافق ضابطه و دستور نگاهداشته بقاعدهٔ معهوده بدفتر والا ارسال دارد و درین باب تاکید داند بتاریخ فلان
قلمی شد خدمت استیفا دستک باسم سیادت و رفعت پناه محمد نصیر ملازم سرکار عالی مقدار آنکه چون خدمت
استیفا ابواب آن مال بحال متعلقه حصه تابینان از تغیر شیخ فلان بآن نجابت انتساب مقرر گشته میباید که به
لوازم و مراسم خدمات ماموره کماینبغی پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و در تنقیح محاسبات و تشخیص
معاملات و دیگر امور مضافه خدمت مذکوره کمال جد و جهد بجا آرد و درین باب تاکید تمام شناسد خدمت
ملاحظه داغ دستک باسم رفعت مآب فلان آنکه چون خدمت ملاحظه داغ و تصحیحه اسپان و سلاح تابینان هکله
فلان بعهده آن رفعت پناه مقرر گشته میباید که بموجب موافق ضابطه و دستور تصحیح آن بجا میرسیده باشد و سررشته
آنرا مطابق قاعده معین ارسال دارند درین باب حسب المسطور بعمل آرند خدمت داروغگی خزانه دستک
باسم سعادت نصاب خواجه انور برای آنکه چون حسب الامر جلیل القدر خدمت داروغگی خزانه انعام از تغییر
دوست بیگ چیله بآن سعادت آثار مقرر شده باید که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره کماینبغی پرداخته دقیقه از دقائق
نامرعی نگذارد و زرے که از تحصیل خزانچی خزانه مسطوره ابواب جمع شود با احتیاط تمام زیر مهر نگاهداشته بحکم
سند مهر بخرج نرساند درین باب تاکید بلیغ شناخته بعهده داند مشرفی خزانه فوج دستک باسم فلان
ولد فلان آنکه چون خدمت مشرفی خزانه مرحوم سفینه بجهون حسب الحکم بعهده او مقرر گشته میباید که در تقدیم
لوازم و مراسم خدمت از روی راستی و درستی و دیانت پرداخته دقیقه از دقائق احتیاط و خبرداری
نامرعی نگذارد و دیگر امر از کسے طمع و توقع نکند و سررشتهٔ کاغذ را مطابق ضابطه درست کرده بدفترخانهٔ والا
میفرستاده باشد میباید که عمله و فعله خزانه موصی الیه را مشرف آنجا دانسته ابواب مضافه این خدمت
باو متعلق دانند درین باب تاکید شناسند داروغگی محال بیوتات دستک باسم سیادت و رفعت پناه سید
قطب الملک منصبدار سرکار عالی مقدار آنکه چون خدمت داروغگی محال ساکن شدوی شاه گنج و غیره مرقوم فی الذیل متعلقه
اسلام آباد از تغییر فلان باو مفوض و مقرر شده که به لوازم و مراسم خدمت مذکوره از روی راستی و درستی
پرداخته دقیقه از دقائق احتیاط و خبرداری نامرعی نگذارد و مأخذ محصول مسطوره بدستور سابق معمول بعمل آورده
بکافه رعایا و سوداگران از مقیم و مسافر حسن سلوک مسلوک دارد و زر ضبط مال بسرکار بسعی بلیغ بکار برده آنچه از

کنند که جمع آن محال بسال بسال بیفزاید و واصلی و رسیدی از میان فرد گذاشت نشود و ابواب ممنوعه درگاه جهان پناه
بوجهی من الوجوه در عمل نیاید و سررشتهٔ آمدنی محصول موافق ضابطه بدفتر والا میرسانیده باشند میباید که چودهریان
و قانونگویان و بیوپاریان و عمله و فعلهٔ محال مذکور بسیر موعی الیه را داروغه باستقلال دانسته از سخن و صلاح حسابی
مشارالیه که متضمن کفایت سرکار و رفاهیت سوداگران باگذاره بوده باشد بیرون نروند و امور مضافه این خدمت
متعلقه موعی الیه دانند خدمت امینی چبوتره کوتوالی دستک باسم رفعت پناه فلان بیگ آنکه چون حسب الامر
جلیل القدر خدمت امینی چبوترهٔ کوتوالی واقع لشکر اقبال والاشاهی بآن شجاعت دستگاه مفوض گشته باید که
بلوازم و مراسم خدمت ماموره کما ینبغی پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و باتفاق متصدیان مهمات چبوترهٔ مذکوره
عمله و فعله حسن سلوک ورزیده احتیاط نماید که بر احدی از توابع و لواحق آن محال جور و تعدی نرود و درین باب
حسب المسطور بعمل آرد خدمت دستک باسم فلان آنکه چون خدمت چودهرائی منڈوی شاهگنج واقع دارالخلافه
بر ساهوی متعلقه جاگیر وکلای سرکار عالی متعالی از تغییر فلان باو مقرر گشته میباید که در امور مضافه متعلقه این خدمت
مذکوره از روی راستی و درستی قیام ورزیده آنچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار بعمل آید و رفاهیت
سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک بانجماعه مسلوک دارد و واصلی و رسیدی از احدی
بوجهی من الوجوه طمع نماید درین باب تاکید داند دربارهٔ پایمالی زراعت دستک باسم متصدیان
پرگنات ذیل آنکه چون عبور موکب والا در حدود پرگنات مذکوره واقع میشود و زراعتی که سر راه خواهد بود
در پایمالی خواهد آمد لهذا نگارش میرود که سرزمین مخیم سرادقات جاه و جلال گردد خود با عمله و فعله در انجا رسیده
رهگذرگاه و اطراف لشکر ظفر اثر ملاحظه کرده قطعات زراعت هرچه پایمال شده باشد در نموده خبر آن
فیلان و فیلخانه سرکار دولت مدار رسانند و زمین را قدم پیمایش نموده سررشته آن را بدفتر والا بفرستند تا ثانی الحال
داروغه پایمالی مساحت نموده رعایا را بحق خواهد رسانید خدمت دستک باسم متصدیان خزائن محروسه ذیل
آنکه چون بموجب فرد حقیقت که بمهر سیادت و بسالت پناه تن بخشی بدفتر والا رسیده حسب الامر جلیل القدر
مقرر شده که از بابت بخبر حاضری مردم منصبداران چوکی سائر و سخن خاص چوکی و تعیناتیان غسلخانه و گرد محل
و غوربرداران و بیساولان و برق اندازان و احدیان و غیره ابواب وضعی آنچه از قبوض هر کدام وضع شده و در
خزانه جرمانه داخل نمایند میباید که موافق حکم والا بعمل آورده از ابواب مذکوره تحویل خزانچی جرمانه نموده
قبض الوصول میگرفته باشند درین باب تاکید تمام دانند دربارهٔ اجاره چون فلان در پرگنه فلان وغیره
اجاره میخواهد لهذا قلمی میگردد که اگر در پرگنه مذکوره دهات عمارت طلب از پا افتاده بوده باشد بعنوان
مناسب جمع مشخص کرده بدهند که در دو سه سال بجمع کامل برسد و زمین بر رقبه دو مساوی داشته هر سال

مقرر نمایند که سه افزوده باشد و بعد تشخیص و گرفتن قبولیت و مال ضامن موافق قاعده معهوده [illegible] بعمل آرند که [illegible]
سرانجام آبادانی و استمالت رعیت بوقت و عمل آرد و عمل حاصل مال واجب مطابق قبولیت اجاره در هنگام بیباقی نماید
به تقدیر دیگر بجواب اطلاع دهند استغاثه رعیتولا فلان زمیندار موضع فلان علاقه پرگنه فلان استغاثه نموده که پاره
زمینی زرعی ده مسطور دریا برده و بدون عمل بنای آبادانی آن ده امکان ندارد و لهذا نگاشته می آید [illegible] بر حقیقت دریافته
بر تقدیر وقوع اگر آن امانت پناه آبادانی آنجا منحصر در عمل بنا دانند بشرطیکه رعایا در سرانجام زراعت بقدر
استطاعت کوتاهی نکنند و در نگاهبانی غله راستی ورزیده خیانت پیشگی نخواهند عمل بنا قرار داده بطریقه
که نصف برعایا و نصف سالم بسرکار دولتمدار برسد معاملت نمایند و افزونی مال سرکار و رفاهیت خلق الله همه وقت
نصب العین داشته باشند و اگر حقیقت بعنوان دیگر ظاهر شود بنگارند در باب محصول باغات
رعیتولا وکیل خواجه یاقوت ظاهر ساخت که باغ موکل در پرگنه [illegible] نگر واقع است و عاملان بعلت سر درختی
مزاحم میشوند و سوای آن انواع آزار بحال باغبانان میرسانند بنابر آن نوشته میشود که چون بموجب امر جلیل القدر
مقرر شده که بساتینی که در آن مقابر باشد و حاصلش با خمس برابر یا کمتر از آن باشد حاصلش معاف شناسند و
باغاتی که در آن مقابر باشد و حاصلش از خمس زیاده باشد از قرار واقع ششم حصه از مسلمین و پنجم حصه از
هنود بگیرند میباید که درین باب مطابق امر جلیل القدر بعمل آرند و محصول سر درختی را موافق ضابطه مقرره ستانند
و ورای آن بهیچگونه مجوز آزار باغبانان مذکور نشوند و بوجهی من الوجوه مزاحمت نرسانند استغاثه فلان
بوسیله باریافتگان محفل فیض منزل قدسی بعرض والا رسانید که سلیم ساکن آنجا از راه تعدی متقدمی آن ده که آباد
اجداد واقع تعلق دارد متصرف شده لهذا حسب الامر جلیل القدر نگاشته می آید آن رفعت پناه بتحقیقت این
مقدمه وارسیده و بصورت صدق معروض و مالک مالگذار بودن رافع و برآمدنش از عهده سرانجام زراعت
بوقت و ادای مال واجب بهنگام و عدم فروخت بسبب [illegible] مذکوره یا حواله کردن حکام سابق آنجا
بدیگری بنابر تمرد و بی استطاعتی مستغیث متقدمی قریه مذکوره از تحت تصرف متعدی برآورده بمالک
متعلق گردانند تا مگر ازین جهت بجناب عالمیان مآب تظلم ننماید ایضاً فلان ساکن موضع فلان ظاهر نمود
که عمل آنجا جمع بستی شخصی میباید لهذا اعلامی میگردد که بر تقدیر وقوع اگر مزارعان آن ده باوجود استطاعت
از راه حیله سازی کوتاهی در زراعت میکنند و طریقه رعیت گری و مالگذاری در پیش دارند بطریقه که نصف
برعیت و نصف سالم بسرکار عاید شود معاملت نمایند و اگر نوع دیگر باشد حقیقت بنگارند در باب
پل بستن [illegible] همگی همت حق طویت و همت والا نیت مصروف بر آن است که کافه رعایا و جمهور برایا
از مقیم و مسافر و کاسب و تاجر که بجهت حصول وجه معاش از شهری بشهری میروند و از ممر کسب قوت حلال

هجران اوطان مالوفه و قطع منازل مخوفه اختیار میکنند همیشه در مقام امن و آسایش باشند و هنگام طی مسافت
در راه تغلب نکشند بنابران امر جلیل القدر جلوهٔ ظهور یافت که امنا و عمال تیول سرکار فیض آثار کیفیت جمیع معابر و
مسالک محال مذکوره دریافته هر جا که آب دشوار گذار در راه عبور باشد در آن برای رفاهیت عباد الله
بهر ناله پل باید بست و راه وسیع باید ساخت صورت حال از شرح و بسط معروض پیشگاه اقبال گردانند تا بمقتضای
لطف جهان افروز احکام کرامت مظهر شرف صدور یابد درین باب تاکید تمام شناسند **فرمایش سوت**
چون موازی [illegible] من سوت [illegible] از حضور پرنور فرمایش ابتدا فصل [illegible] میگردد که موازی مرقومه را حسب الضمن
زود دستیاب سرانجام داده بتحویل تحویلدار علاقه [illegible] نمایند و قبض الوصول بستانند که ثانی الحال مجرای
دفتر والا بموجب این پروانه و قبض مسطور مجری و محسوب خواهند داشت **فرمایش قالی** بموجب
ضروریات بمتصدیان قالیخانه واقعه سرکار والا که به تنخواه متصدیان دیوان بیوتات رسیده منظر گردیده
که موازی یکصد و پنجاه شطرنجی دوازده درعی یا هفت ذرعی در مستقر الخلافت اکبرآباد سرانجام پذیرد میباید
که موازی مذکوره از جنس اول مطابق از [illegible] وقت باحتیاط تمام ابتیاع نموده تحویل تحویلدار قالیخانه نمایند
برآورد قیمت آن نوشته بفرستند که تنخواه نموده آید درین باب تاکید تمام دانسته حسب المسطور بعمل آرند
تنخواه مخفی نماند که فلان و غیره ملازمان سرکار دولتمدار که اسم هر کدام هر فرد علیحده مسطور است بمبلغ مطابق
اسناد حضور در ماه مقرری بجمله مواجب خود ها از تحویل فوطه دار پرگنه فلان تنخواه دارند و در [illegible]
من ابتدای فصل خریف عوض نقدی جاگیر یافته اند بنابران نگارش میرود که در ساعت وصول این پروانه
در ماه مقرری آنها از ابتدای [illegible] که طلب مانده باشد متوقف نگاهدارند و آینده یکدام تنخواه نکنند و هر چه وصول
یافته آنرا بمهر خود و دستخط فوطه دار آنجا نوشته زود بفرستند درین باب تاکید دانند **طلب کاغذ**
مخفی نماند که چون طومار جمل و جمعبندی و جمع خرچ تحویل فوطه دار و دیگر کاغذ لوازمه میباید که فصل بفصل بدفترخانه
والا برسد و حال آنکه ایام سال منقضی گشته و کاغذ مذکور بحضور پرنور نرسیده بنابران نگاشته می آید که بمجرد
وصول این پروانه کاغذ مجملی از تشخیص و تحصیل و انچه جمع و خرچ تحویل فوطه دار بلا توقف و اجمال ارسال دارند
و کاغذ مفصلی بعد انقضای موسم برشکال باحتیاط تمام بسرعت و استعجال برکاب نصرت انتساب رسانند
درین باب تاکید دانند **دستور العمل دیوانیان حضور** و متصدیان پانزده دفعه اول عاملان و چودهریان
و قانونگویان و تعلقه داران را در خلوت راه ندهند و مقرر کنند که سر دیوان حاضر میشده باشند و زمرهٔ رعایا
و غربا که برای عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا راه داده بخود آشنا سازند تا در اظهار حاجت محتاج بتوسط
کسی نباشند و هم با ملاقات قدغن نمایند که هر سال دو بار ده هزار [illegible] بتعداد قلبه و شکست والا رسیده اگر

رعایا بحال باشند اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت در ازدیاد تخم ریزی کوشیده نسبت بسال گذشته افزونی
مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی بجنس اعلی پرداخته تا توانند زمین لایق زراعت افتاده نگذارند و اگر احدی از
کارندها بسبب فراری شده باشد موجب آنرا دریافته در دلاسا و معاودت او بمکان مالوف جهد بلیغ بکار برند که همچنین در
فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور و استمالت و دلاسای موفور بجا آرند و زمین بنجر بسر شود
که قدر جمع شود بتقریب سازند سوم با مناسب پرگنه تاکید نماید که هر سال موجودات مزروعات ده بده اسامیوار
دریافته جمع را از روی خبرگیری باقتضای کفایت سرکار و رفاهیت رعایا تشخیص نمایند و دول جمع بلا اهمال
بدفترخانه والا ارسال دارند چهارم چون بعد تشخیص جمع مقرره معهود است که در هر پرگنه اقساط وصول مال واجب قرار
مییابد درین باب بکروریان تاکید نماید که تحصیل محصول هر فصل برمحال شروع نموده بازخواست آن مطابق
میعاد بعمل آرند و نیز در هنگام ... تاکید نماید که از قسط معین چیزی باقی نگذارند و احیاناً اگر از قسط اول
چیزی بسبب ... فرو گذاشته باشد در قسط دوم بقید وصول درآورند و در قسط سوم باهتمام بیباق نماید پنجم
باقی سنوات را اقساط مناسب بقدر حالت و طاقت رعایا قرار داده بکروریان تاکید نماید که موافق وعده
بتحصیل درآرند و خود از سرانجام وصول آن خبردار باشد که از غفلت و مساهلت عمل در تعویق نیفتد
ششم هرگاه خود برای دریافت حقیقت پرگنات برآید در هر دهی که عبور نماید صورت مزروعات
در هیچ آن ... قدر جمع منظور دارد و اگر در تفریق جمع ... حق و حساب بعمل آمده باشد
ببیند و اگر چودهری یا مقدم یا پتواری ... شریکی نموده باشد فرار واقعی را ... ساخته بحق رسانند گنجایش از جهت
متغلبان برآورده بالفعل ... سال حال و تفریق موجودات از روی خبرگیری پرداخته مفصل بنویسد
تا حقیقت کار ... پرداخت وزارت پناه ظاهر شود هفتم ناتکار و انعام موافق معمول عمل سرکار
خالصه شریفه بحال ... عاملان سرکار عالی متعالی افزوده باشند دریافته که کجا از ابتدا تنخواه جاگیر تا
حال چه قدر باقی نگاه داشته ... آفت قحط اگر رفت نظر باین مراتب گذاشته را بازیافت نماید
و آینده موقوف دارد که هرگاه آنها پرگنه آنجا بحالت اصلی خود خواهند داد و جمعیت بعرض والا خواهد رسید
در ... هر کدام رعایت خواهد شد هشتم در فوطه‌خانه مقرر کنند که فوطه‌داران روپیه سکه مبارک
عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی و جلوس حضرت رایج بازار گرفته صرف سکه ابواب
جمع نمایند ... که رایج بازار نباشد هرگز داخل فوطه‌خانه نکنند و اگر بدانند که در بازار گردانیدن جنس
ناقص تحصیل و تنقیح ... موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل آنرا روبرو بعمل آرد
... نماید با مناسب عمال تاکید بلیغ کند که موجودات مزروعات

را قرار واقعی بکمال احتیاط نگاهبانی نمایند و بزراعت وا رسیده جمع از روی فرد رسمی موافق هست بوده شخص
سازند آفت برسته که تفریق آن باختیار چودهری و قانون گوئی و مقدم و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا بهرهٔ
رعیت بحق رسیده از آسیب نقصان ایمن ماند و متغلبان تغلب نتوانند کرد دویم در باب عدم ملبه و رفع اخراجات
زائد المال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقهٔ حال رعایا است بامنا و عمال و چودهریان و قانون گویان و مقدمان
تاکید بلیغ نموده مچلکات بگیرد که زیادتی ملبه و اخذ ابواب ممنوعه معفوه درگاه خلائق پناه هرگز بعمل نیاید و خود هم
همیشه خبردار باشد و اگر احدی بدین اقدام نماید و بتاکید بلیغ و تهدید باز نیاید حقیقت بحضور بنویسد تا از خدمت
معزول شود و بجای او دیگری منصوب گردد و یازدهم برای تحقیق برآمد کاغذ خام اصلی به برآمد نویسی
که از حضور باین خدمت منصوب شده باشد رجوع نماید و چون آئین تحقیق برآمد اینست که برآمد نویس بهنگام جمع
کاغذهای سفارشی جمعیت باجه و برهی مال و اخراجات و بروات اسامی وار وا رسیده هر چه بهمه جهت
از خانهٔ رعیت برآمده باشد و اصلات فوطه خانه محسوب ساخته باقی تصرف امین و عامل و زمینداران وغیره ذلک
نام بنام منبعه ببیند و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دیهات پرگنه فراهم آورده ترجمه نماید و اگر بسبب عدم وجه پتواری
یا دیگر کاغذ مواضع بسند و بدست نیاید آن جزو را از روی برآمد دیهات کلیه سراسری کرده داخل
طومار کند دیوان را میباید که بعد تیار شدن نسخه اگر موافق دستور بقلم آورده باشد وجه تصرف عاملان موافق
ضابطه و تصرف چودهری و قانونگوئی و مقدم و پتواری که زیاده از رسوم مقرر گرفته باشند بعرض بازخواست درآرد و واقعهم
از جماعهٔ امنا و کروریان و فوطه داران هر کس براستی و درستی و دولتخواهی بتقدیم خدمت قیام نماید و موافق
دستوری که بقلم آمده در هر باب اقدام ورزیده مراسم نیکو خدمتی بجا آورد او را مشتمال ساخته بنویسد که در کفایت
اندیشی و دیانت داری به نتیجه بهره مند شود و اگر خلاف آن عمل حقیقت بحضور بنگارد که از خدمت معزول و از نوکری
برطرف شده و در باب بازخواست مواخذه آمده سزای کردار ناهنجار در کنار خویش بیند تا دیگران
عبرت پذیرند سیزدهم گرداوری سررشته کاغذ تاکید تمام بوقت و هنگام نماید و در محلی که خود اقامت داشته
باشد روزنامچه که تحصیل مال و سایر و نرخنامه روز بروز از پرگنات دیگر روزنامچه تحصیل و موجودات خزانه
پانزده روزه و اتهته تحویل فوطه دار و جمع واصلباقی ماه بماه و طومار جمع و مجمل و جمعبندی و جمع خرچ تحویل فوطه دار
فصل بفصل از عاملان بقید تحصیل درآرد و آنرا ملاحظه نموده و آنچه نه واید از حساب متفرق شده باشد بعرض باز
خواست آورده بدفترخانه کوالا ارسال دارد و کاغذ خریف با ربیع و ربیع با خریف موقوف نگذارد چهاردهم
آئین و عامل و فوطه دار که از خدمت معزول شود کاغذ از انها بتاکید تمام گرفته بر حساب آمد و ابواب بازیافت
از روی بدرنویسی موافق قاعدهٔ دیوانی بمعرض بازخواست آورده کاغذ را با سررشتهٔ وصول ابواب بازیافتی

وسائل دفتر دیوان کچهری والا تحریر شده که از محاسبه فراغ ذمه حاصل نماید با نقد و هم نسخهٔ دیوانی مطابق قاعدهٔ معهود و فصل
بفصل مرتب ساخته بمهر تصدیق خود بدفترخانهٔ والا ارسال میداشته باشند فقط چهارم از دفتر اول خطوط
و مکاتبات کمینه بنده منشی از جانب خود بتکلیف بغرض عزیزان تسوید نموده به امانت
در مبارکباد اضافهٔ ذره دار به موقف عرض متوسلان جناب وزارت و امارت مرتبت رکن السلطنت
اعتماد الخلافت منظور است بعد تقدیم مراسم خلق عظیم و تقدیم آداب میرساند که افزایش جاه و جلال بکرم ایزد متعال و عنایت
خاقان جهان افیان که در چشم خرد مستقدمه رتبهٔ اعلای دیوانی پیش آهنگ کوکبهٔ اعظم وارث حضرت خلیفة الرحمن
است پیشینیان جناب امارت مبارکباد ازان باز که این نوید فرخ فال ابواب بهجت و سرور بر دلهای
دعاگویان عقیدت سگال برگشوده این ذره حقیر که بود و وجود خویش به یمن بخشایش آن آفتاب بر فیض نوال
میداند نیز چه پیامی رسید که فلک که جان گرامی است پا لغزی خورده از دست بازار زنگشتان
دست گرفتار باند بود که سر ناخن قدرت بر گره است قلم بند است والا همان زبان نگارش تهنیت
سراپا تهنیت که از تنها پیش چمنستان باطن هزاران شگفتگی میباید نفس سعادت بر صفحهٔ چنین می نگاشت
دریغ فنت قوت دست فی الجمله دست بهمراده باد اسے دعا جاودانی و دولت قوی دست بیشود
باشد تا آفتاب جلوه کند * که این هنر از نتایج سحر است * امید که حسن معانی خجسته تاریخی که غلام درگاه بالقای
ربانی منظوم ساخته در هنگام ملازمت از نظر کیمیا اثر گذرانیده بود بصورت شایسته جلوهٔ ظهور گیرد و مسند
دیوانی اعلی تر و دی و محفل از وجود مسعود فیض آمود آرایش پذیرد حقیقت احوال غلام خانه زاد هیچ چند
که سایهٔ تقشین فرمانفرما عنایت و رعایت برکمال است بموقف عرض خواهد آورد و ما صنع الله فهو خیر رگتا چهره
گشای صور معانی رنگ سپیر است بر قلم همدانی قدسی پیکر نورانی منظر دستنا و فیض نهاد پیوسته تربیت با
ارباب استعداد و راقم قیمة الوداد هرچند از دیده در یافت آن منظر نور ایزدی مهجور و بی‌بهره بود اما
از بسکه مکارم اخلاق فطری ذات خجسته صفات می شنید و در نهان خانهٔ باطن محبت آن محبوب الاحباب
میورزید در عالم حقیقت خود را از فیض پذیران صحبت شریف تصور نموده متر حسن اتفاق میداند که دیده
از دیدار سامی اره روشن ساز و در میولا که بمقتضای آنچه رسیده دار الخلافت واقع شده اند نیرنگی ذلک فی قر
که بیانکامی و در دمند السنت که وجود مسعود درین شهر صفائی نیافت داغ حسرت و ناکامی بر دل سوخت
بهر تقدیر چون استقامت مزاج وهاج و خیریت احوال فرخنده مآل سامعه افروز میشود راه تسلی بر خاطر پر اضطراب
گشوده پیشانی نیاز بر جناب قادر مطلق گذاشته می آید که بعون او جل قدرته و اعظم شانه ورود و سعادت آمود
باین حدود در ایام مسعود بصورت شایسته رو نماید تا این تشنه لب بادیهٔ شوق از ملاقات آن خضر لقا

فیض جاودانی اندوزد و چشم عقیدت از مشاهدهٔ نورانی طلعت آن عزیز مصر معنی برافروزد امید که این محب را
یکی از ارادت گزینان انگاشته باشند و توجهی که در تربیت مخلص زاده جهت چند مرعی فرموده اند چون بر وفق
نتیجهٔ فطرت بلند الشان این سلوک دلپذیر ورد آنجا با جمیع مستفیدان و تربیت طلبان مسلوک بوده و اعمال
حسنه و امور خیر که از آن یگانهٔ زمانه سر بر میزند هیچ وقت معلل بعلل اغراض نگردیده در هر صورت این هواخواه
منت بر خود مینهد و جزای عظیم از بهر آن فرزانهٔ کار آگاه الٰهی مسالت مینماید زیاده عمر باد و در تعزیت
درین حدیقه بهار و خزان هم آغوش ست زمانه جام بدست و غباره بر دوش ست اگرچه از سنوح واقعه های
جانکاه تهکامی بهیه عنایت چند آمد و کلفت بر سینهٔ کمال بر صفحهٔ خاطر گرامی رسیده باعث کدورت و ملال حال
گردیده باشد اما از آنجا که دانایان حق شناس و فرزانگان حقیقت اساس بر ناپایداری و زوال اوضاع عالم بی ثبات
سریع الانقلاب حالت بنی آدم محویت دارند یقین که با استصواب خرد و بینش و استطلاع فکر صواب گزین در
مقام رضا و تسلیم در آمده چهرهٔ صبر و شکیبائی برافروخته باشند معاذ الله این نامه خوان ورق تحقیق را چه یارا که در خدمت
افلاطون زمانه و استاد از علم الٰهی بمیان آورده لب باندرز گشاید یا در حضرت همه دان فضلی از بیان
معاش و معاملتی از عالم معاد ارسال نموده در موعظت درآید لیکن بمقتضای رسم ارباب عرف و وابستگان سلسلهٔ
مجاز و صورت که ترک رسمیات عیب و تمهید عرفیات هنر میدانند این دو کلمه بهمت نگارش یافت ایزد تعالی
ذات شریف را بکمال عمر طبعی رساناد بجههٔ حال صالح بیگم داند که این هواخواه بخیر و خوبی در وطن رسیده گزارش
سخن آشنایان تمهید مکارم اخلاق آن مجمع مواج فضل و کمال گهر آمود کرده اینجا در سفر سرمایهٔ نعمت که سعادت
ادراک ملازمت گرامی بوده روزی چند که در خدمت شریف صرف شد به بدل ثمرهٔ حیات تصور
نمود افسوس از ایامی که بحضور موفور السرور میگذرد دیگر بخت مدتها بود و نیست که درین نزدیکی چنین
عقیدت پژوهان آستان اقبال نشان بیاید و از برکات انفاس شریفه بار دیگر سرمایهٔ سعادت جاودانی
فراندوزد درین عهد و زمان آثار مروت و مردمی معدوم است الحمد لله که درمیان جهان مثل حضرت
بزرگان هستند که از راه جوهرشناسی ما از پا افتادگان را دستگیری مینمایند و اگر نه چنین سخن نمود علامت
زندگانی بر هر دو هم ناتوان مفقود میگشت هر یا بنیا سپاران چمن طراز معانی در سینهٔ دل مستمند آن قدر
کار کرده است که منتها اید بهر حالت از بهره پذیران خدمت سامی گردد و بوسیلهٔ جمیله اسباب کامیابی فراهم
آرد زیاده ازین از مراتب اعتقاد چه نگارد و تعزیت رقیمه که دلاویز هر قوم قلم جواهر ریز جیب و دامان آرزو گوهر
گردان از دوستی مالامال ساخت درین عهد و زمان که در میان اهل عالم صورت پرستی محمود و معنی شناسی
مقصود است وجود مسعود مثل شما عزیزان ناقد البصر از جملهٔ مغتنمات باید دانست توجهی که در نگارش خط سپارش

بجناب نواب عمدة الملک بکار برده اند مورد محبت و اخلاص برافزوده الحمد لله که بندهٔ منشی بآن سخندان
سنجیده بیان چون معنی بیگانه شد و از قطعهٔ زمین وطن که به نسبت گرمی مهر ورزان در رنگ زمین
سخن سرسبز ساخته برای الفاظ گذاشته آمده است مجموع بال گشت که حسن معاونت لطف مرافقت
پیرایهٔ گلشن اتحاد بدستور معمول بحال خواهد ماند و خلل در انبای زمیداران موروثی نخواهد یافت
بعضی نیز نوشته میرساند اگرچه بمقتضای رسم و عادت انبای زمان گنجایش داشت که مراسم
بندگی و لوازم خیرخواهی بنحوی که در گنج باطن صدق مواطن است بتوسط قلم عقیدت رقم بر صفحهٔ اظهار
در آید لیکن چون مسند نشینان اقبال این گروه فلک شکوه بنور معنی منور است خوبی گفتار بی حسن کردار
منظور نظر اعتبار نمیفرمایند بنا بر آن از حضرت قادر مطلق توفیق میخواهد که این مراتب بزبان معلی ادا سازد و پس از حصول
گرامی ملازمت کرده همه وقت به تسبیح آرنده با معتقدم بوده بوسیلهٔ استرضای خداوندی اسباب
کامیابی فراهم آرد ایضاً بوده و اقبال آمود پروانهٔ واجب الاعزاز عز ورود خامهٔ مرحمت طراز که بمعانی
لطیف و عبارت کریم حاشیهٔ نخل عبودیت مضمون را رشک فرمائی متن صد کتاب بدیع بیان ساخته بود
سرمایهٔ هوش ارادت سعادت تازه یافت و بوصول خلعت شریفه که از راه نواخته پروری و پرورده
نوازی عطا شده بود سر دوش عقیدت کرامت بی اندازه اندوخت جبین غلامی بسجود شکر زمین
عنایات هر زمان بهر زمین نیایش گذاشته طول حیات و رفع درجات نواب خداوندی را کما از
جناب الهی بصد آرزومندی میخواهد امید که مجیب الدعوات دعای بی ریای این سراپا نیاز را در پذیره دو فرخنده
اندیش بر جهانیان جلوهٔ ظهور گیرد چه شاهزاده عرضداشت حقیرترین دعاگویان بعد از ادای آداب
ادب و انکسار ذره وار بموقف عرض باریافتگان محفل قدس منزل میرساند که انفاس شبانروزی
بدعای بقای دولت جاوید بهار و اعتلای اعلام اقبال پایدار صرف میشود و آرزوی صدق
عقیدت و رسوخ ارادت از حضرت الهی مسألت مینماید که گلشن جهان از جویبار عدل و انصاف سلطانی
سرسبز و شاداب و ساحت گیتی از پرتو آفتاب فیض و عطای خسروانی دائما نوریاب باد اگرچه این دعاگو
موروثی بوسیلهٔ اعتقاد باطن خود را در حلقهٔ بهره اندوزان حضور سراسر نور منتظم می نگارد ولیکن شرف
ملازمت والا که متکای ارباب سعادت است بهزاران نیاز میخواهد امیدوار است که بیاوری
ایزدی عنایت بحصول این دولت بی بدل سرمایهٔ مفاخرت ابدی اندوزد ایضاً میرساند که نوید
مبارک فال صعود کوکبهٔ جاه و جلال سلطان جهان اقبال که انشاء الله المتعال تا اتصال بدرجهٔ کمال همین
منوال اوج پذیر باد ابواب بهجت و سرور بر دلهای دعاگویان عقیدت سگال برگشوده و از [illegible]

دولت جاوید مآل اسباب کامیابی و کامرانی فراهم نمود الحمد لله والمنة که نخل آمال بیار امید و غنچه آرزو شگفتن
آغاز نهاد زمانه فیروزی گرفت روزگار بهروزی گزید پیش ازین مژده که جان فشانم روا است چو که این مژده
آسایش جان ما است و از انجا که شرف ذاتی و کمال فطری حضرت بادشاهزاده عالمیان مقتضی شکوه و والا و مستعد
رتبه علیا است بکرم سبحانی و تائید آسمانی اختصاص عنایات خاقانی در پایه افزائی حشمت سلطانی روز افزون
خواهد بود چون این پیر غلام علی الدوام بدعای طول حیات و رفع درجات صاحب جهانیان اشتغال
دارد امیدوار است که در زمره حواشی بساط فیض انبساط بحساب خواهد آورد و ایضاً دعاگوی دولتی
ذره وار بموقف عرض باریافتگان جناب فیض مآب صاحب جهان بادشاهزاده عالم و عالمیان میرساند که
درهنگامی که چهره اقبال پایدار با انقلاب اوضاع روزگار در نقاب عین الکمال نهفتگی پذیرفته بود و بدین
دعاگوی در نورستان سحری دست مناجات بدرگاه برازنده حاجات برافراشته طلوع آفتاب جهانتاب
جاه و دولت سلطانی مسألت مینمود الحمد لله والمنة که دعای بیریای اخلاص با جابت پیوست و نوید جان
فزای وصول کوکبه والا بدار الخلافت و شمول عنایات حضرت خلیفه الهی در استقلال مسند جاه و جلال شاهی
سامعه افروز خواهندگان این روز گشت ایزد جل شانه و عظم برهانه بیمن ذات قدسی برکات صاحب
آفاق ساحت گیتی علی الدوام گلشن چشم جهانیان تا انقراض زمان روشن دارد و صاحب عالمیان سلامت
فقیر حقیر بیمان وسیله که در دار الامان ملتان از حاشیه نشینی درگاه سلطانی سربلندی داشت بتفضل و کرم
خسروانی بمنصب و صدی و خدمت صدارت و عدالت افتخار یافته بدار الامان مذکور قیام دارد و در
اجرای احکام شریعت مطهره سر انجام مهام و امور بمضافه خدمات مذکوره بموجب حکم مقدس اعلیا تمام
بجا می آرد الحال که بقدم سعادت توام کامروائی ارباب عقیدت گردیده این فدوی که از چندین سال
آرزو چنین ایام مبارک فال بود خوش بادی بخت خویش تصور نموده امیدوار است که بآن دولت
خواه از بارینه سرا پیشت مفاخرت ابدی اندوخته بمرتبه کامیابی حاصل نماید بجانب دیگر آداب
عجز و انکسار بجا آورده ذره وار بموقف عرض جناب خلافت تقدس انتساب بادشاهزاده جهان و جهانیان صاحب
عالم و عالمیان میرساند که بورود مسعود کرامت آمود نشان عالیشان مرحمت عنوان احراز سعادات ابدی
دارد راکب مباهات سربلندی نموده فرق ادب و اعتقاد بفرقدان عزت و افتخار سوده بتقدیم سپاس
خدای جل و علا و ادای شکر الطاف صاحبان سده علیه تر زبان گردیده بدعای دوام دولت قاهره
و بقاء و ظهور خلافت باهره و سلامتی ذات قدسی القاب الله تعالی زیاده از آنچه سابق بوده است اشتغال
ورزید امیدوار است که انشاء الله العزیز همیشه مورد عنایات عالیه و مشمول مراحم متعالیه خواهد بود و در زمره که

در صورت آن معنی نگار میباید محاکات نمیقه گرامی را چون حکایات ملاقات صورت تصور میکنند ناگاه اگر رسیدن نامجات
فرح بخش از سبب موانع روزگار ناهنجار در حیز تراخی می افتند از شدت انتظار حوصله ارباب وقار و تمکین خرد
میبرد و دست آرزو مضطرب و مطلب دل پرده نشین و تا بیکی حوصله پیرامن تمکین گردد و اگر راست میخواهی
انهمه اضطراب برای حصول نامه صلاح انجام مع کمالات از استحکام اساس مودت باطن است مصرعه
کز ظاهر نیست جز عنوان باطن لاجرم ✽ در هنگامی که پاره از شغل امور اولی فراغ دست دهد بدو کلمه حقائق آمیز
مسرت پیرایه و راحت افزای خاطر دوستان شده باشد ایضا ایزد تعالے آن دو شیفته سر چمن خلت
و آشنا سینه باغچه اتحاد و یکتائی بلبل بوستان فضیلت گو گرد سرخ و لعل سپیدکان معنی را بر حسب خواهش
خیر اندیشان دارد فقیر جان علی را زیاده از حد و بحد اشتیاق و اهتمام تصور نماید متاع خوشی نمائی ولایت سخن
که به دست قاصد صبا آثار فرستاده بود در رسید خانه هوش و مکان عقل از نزول آن چون از رنگ
مانی صورت نگار پرنگار گردید الحمد لله علی ذلک مشفقا از کثرت فرستادن اخلاص نامه مسطور بود پوشیده
نماند گردش این دائره مینا رنگ و تخطه احدی را بر حالت خود نمیگزارد و پیوست از حوادث افشانی
سبک می سازد تا سوخته دلی بهم نشینی بخاطر جمع دو کلمه از پریشانی خود یا از استقلال استفصال دست
حقیقی ارقام نماید و اگر نه خدا آگاه است که هیچگاه در مراتب حفظ الغیب فتور سر واقع نیست و یک
دو نامه اخلاص نگار رسال داشته ام اما این هم از وضع پاستانی روزگار است و آنجا رسیده بر آرنده
حاجات قطع وسایط نامه و پیغام میخواهد تا بزم مجالست صوری آراسته آید شوقیه میگرداند که نهال اشتیاق
ملاقات گرامی چندان بالیده است که با حاطه ترجمان در نمی آید و کدورت جدائی چنان کلفت انگیز گردیده
که در قالب بیان نمیگنجد؎ گر آشکار کنم در جهان نمیگنجد ✽ حدیثی که مرا با تو در دل تنگ است ✽ ولهذا سے
اهل مودت و صفا در شرح داستان محبت و ولا باقتضاے القلب یهدی الی القلب هرچند محتاج زبان
قلم نیستند لیکن استیلاے شوق مواصلت جان افزاے اختیار از دست می آرد که خامه بنامه آشنا شده و
قفلی از باب الابواب دوستی بدیباچه اعلان رود و مشکل اینست که آنچه در دل است بزبان نمی آید و هرچه
بزبان می آید اظهار مراتب شوق را نمی شاید فلان جرم از جناب ایزدی میخواهد که عنقریب شاهد
مقصود را بوجه احسن چهره افروز کامیابی سازد و سینه محبت گنجینه را از اندوه هجران وا پرداز د ایضا
اشتیاق گرامی ملاقات افزون از اندازه شرح و بیان ست و قاعده محبت ناظر او رآگ آن را همه تو
خواهان تنبیه انشوق را که بر رسم ابنای زمان در کسوت عبارت متعارف می آرد صورت مدعا از
نقاب چهره بر نمی دارد و اگر بطور معنی پرستان مجادت کده باز میگزارد و استیلاے تمنای وصول محبت

سامی حوصله را بی‌پایانی سپاس دانا حاکم مطلق را سپاس که دلهای دوستان کامل الاتحاد را که از غایت
صفا حکم آئینه میگیرد در اظهار اسرار محبت بداستان طرازی محتاج نمی سازد و ضمایر احباب صافی الولا را که
از کمال استجلا خاصیت جام جهان نمائی پذیرد در انکشاف تصور صفحهٔ باطن زنگ آلودهٔ نقش و نگار خامه
نمیگرداند بدین تقدیر کدام هنر و صحیفهٔ اشتیاق تواند بود که بر خاطر مهر اشراق آن یگانهٔ عالم وفاق پرتو انداز
نشده باشد از حضرت مسبب حقیقی مسألت چنان میرود که عنقریب ایام جدائی بسر آید و شاهد مقصود که چشم
مشتاقان باز بستهٔ جلوهٔ ظهور اوست بوجه احسن رو نماید تا بهنگام مواصلت بهجت پیرا وصول مراسلات
را منتظر صدور اعلام کار و خدمت را منتظر است ایضاً میگرداند که اهل مودت و صفا که دلهای ایشان
از غایت استجلا که حکم آئینه میگیرد اگرچه در میان مراتب دوستی محتاج بنامه و پیغام نیستند لیکن تکلف
شوق مفرط که بنا بر ادراک ملاقات بهجت آیات خاطر مشتاق را همیشه در اضطراب میدارد و سطری
چند می نگارد که از تاثیر عهد اول و وحشت تنهائی چه نویسد و تا کجا تواند نوشت که هرچه بر دل میگذرد
بر زبان قلم نمی آید و آنچه در عبارت می آید از مقصود نمینماید محبت گواه است که از مفارقت
آن ملاذ مهربان چندان کدورت و ملال دارد که تحمل آن را اکثر از کوه الوند نمی شمارد آری دلی که خو کرده
صحبت روح بخش دوستان یکدل است در شهرستان غربت که از متاع نشاط خیال است چگونه کلفت
پذیر نباشد امید که مدت هجران و ایام حرمان زیاده برین امتداد نکشد و این سفر عافیت اثر بفتح و فیروزی
لشکر اقبال پیکر سپری گشته دریافت مواصلت گرامی بخیریت و بهروزی روزی زیاده شوق است
ایضاً هجران و آشوب کاش در عالم امکان ظهور نمودی تا جان و صلت دوست از قید کلفت
آزاد بودی روی عزیزان که بر دو اهم مهمانند از نظر غائب است و آنچه دیدن را نمی شاید پیش روان
حاضر آری وضع فرسوده روزگار همین است که دو همنشین را یک نفس بحال خود نمیگذارد و خبر صدورت
برعکس بر قرار پیدائی نمی آرد مصرعه من در چه خیالم و فلک در چه خیال باری بهر حال از حضرت ایزد
متعال مسألت میرود که حجاب دوری بر داشته ملاقات گرامی بوجه احسن چهره افروز سازد و دلها
مهجور را از کدورت جدائی رهائی داده در مقام مقارنت نشاط اندوز گرداند ایضاً بهارستان
دولت و جاه شرافت و معالی پناه نجابت و شهامت دستگاه نقاوهٔ خاندان عز و علا صفاده دودمان مجد
اعتلا دایماً شگفته و خندان و سر سبز و ریان باد بعد از ابلاغ دعوات مهادوت آیات مرفوع خاطر
خطیر و باطن منیر میگرداند که نگارین صحیفهٔ یگانگی و رنگین نسخهٔ یکجهتی که مصحوب فلان ارسال یافته بود رسیده
موجب فزونی موالات و دوداد و مستوجب افزونی مصافات و اتحاد گردید بمقتضای یکرنگی و یکتائی

ایابے از استقامت واستعداد واشاره درباره اعانت وامداد رفته بود ازانجا که نظام حال ومحصول
استقلال آنعمده ارباب شرف وکمال در سررشته نصیب العین ضمیر مودت تخمیر است آنچه بایستی بوقوع
آمده وهرچه باید انشاء الله بفعل خواهد آمد لازم آنست که بشناخت قدر مهربانی و دریافت مرتبهٔ قدردانی
جذب مزید جمعیت وجلب زیادتی طمانیت نمایند وگذارش اخبار وآثار احوال عافیت اشتمال که ناگزیر
نشار محبت است واجب شناخته درهرچندگاه رقیمهٔ الوداد مشتمل چگونگی اوضاع قرین مسرت داده باشند
سفارش شجاعت شعار فلان باراده بندگی درگاه عالم پناه در معسکر فیروزی اثر میرسد ازانجا که انتظام
سلسلهٔ حشم وسپاه متعلق بصواب دید ذات خجسته صفات است چشم آن دارد که بوسیله خدام از نظر منور
بگذرد و درین صورت یقین حاصل که چنانچه صلاح دولت روزافزون خواهد بود توجه ومهربانی بحال
مومی الیه مرعی خواهند فرمود زیاده بهجت وکامرانی باد ایضاً چون بظهور پیوست که فلان از مردم غربت خواه است
وبے علاقه زراعت بآئین مردم خوش نشین دران محال سکونت دارد لهذا اقامی میگیرد وکه اگر در مواد حساب وامور
مقرون بصواب بان مشتمل تاب رجوع آرد مضمانه میکرده باشند که در جا ومکان مالوف برفاهیت بگذراند ایضاً چون
جاگیر اینجانب در پرگنهٔ فلان تنخواه شده وظهور این حسن اتفاق در خاطر دوستی دوست ذریعهٔ ا...
مواد قدم مودت متصور گردیده درین صورت یقین حاصل است که هر بابے چه در قسم دهات
سائر امور مرجوعه عامل آنجا متوجه وملتفت بوده ومراتب حفظ الغیب زیاده از حضور منظور داشته
لوازم محبت وموالات خواهند بود زیاده زیاده است ایضاً چون این ازجاگیر دستدار پرگنهٔ فلان تنخو...
ازمقتضیات حسن اخلاق ذات شریف وخصوصیات محبت ووفاق که فیما بین متحقق است ترصد چنان دارد
که در امور مرجوعه گماشته حسب مراعات لوازم دوستی بهمه وقت نصب العین خاطر گرامی خواهد بود وآنچه
مواد موالات خواهد افزود شقه قیمه تمهید کلفات عرفیه که طریقه ظاهرپرستان است مغایر مقتضیات خاطر
دوستی دولت انگاشته وشرح مراتب شوق مواصلت نشاط افزا که چون تعداد مکارم اخلاق آن عنوان
صحیفهٔ محبت ووفاق زیاده ازاندازه وبیان است توجه آن ضمیر مصفا که سراسر اتحاد است واگذاشته
نگارش مدعا که ناگزیر انشاے تعلق است تصدیع میدهد ایضاً خان مهربان من زبان قلم در گذارش
داستان درازهجران کوتهی می پذیرد وپیمانهٔ نامه در نگارش ترجمهٔ الشوق بے پایان تنگی مینماید شگرف
حالتے ورنگین صحبتے که راقم میخواهد ماجراے ایام جدائی بر طراز وداکات کار از عالے که خاصهٔ آنهاست
پهلو تهی میسازد درینصورت ناچار میباید وزن این بر گردانید وادراک آن بوجدان ضمیر نهفته دان
سپرده باظهار مدعا که مستلزم انشاء تعلق است واپرداخت فقط دوره و نامه گلدستهٔ تازه طراز

آراستهٔ کلک نادره پرداز که از جوشش بهار معانی نکته زیب سخن فشان بود و آب و رنگ الفاظ نکته سنجان
را دلفروزی مینمود در زمان شگفته تر از صبح عید مسرت اندوز و سامعه فرخنده تر از روز نوروز نشاط پیرای
خاطر احباب گردید ایضاً گلدستهٔ گلشن یگانگی در خجسته هنگام رسید نسیم عنبر شمیم محبت و یکجهتی که از مطاوی
مجاری آن مجموعهٔ دوستی میوزید نکهت عشرت در انبساط مشام مودت مقام رسانید اخلاق آنعزیز مصر
یکدلی در نظر اخلاص منظر ورایا جلوه گر است و خوبیهای فطری ذات شریف همه وقت پیش چشم خاطر
اتحاد پیرو حاضر در اظهار توجه گرامی که شامل حال دوستان است چه توان نوشت ایضاً نامهٔ شریف
که شرف نامهٔ احباب بود رسید در نیولات که دولت متوجه شما است و اقبال رو بشما دارد مقتضای خرد
دوربین آنست که هر کس بمطلب و غرض خود بتکلف حرفی مذکور کنند از روی فهمیدگی بغور آن رسیده
آنچه نزد عقل صواب اندیش مستحسن باشد بعمل آرند و عنان اختیار بدست ارباب غرض نسپارند ایضاً
صحیفهٔ انیقه نگاشتهٔ کلک مودت سلک که سراپا بعبارت دلاویز بیان مراتب یگانگی و یکجهتی رنگین تر از
نسخهٔ ارژنگ و از آغاز نگارخانهٔ چین معطرتر بود در زمانی که زبان از آن کسب سعادت مینمود
بهجت ورود ارزانی فرمود خاطر بود و تاثر از مشاهدهٔ آن دستمایهٔ جانفزای و بهین پیرایهٔ دلکشای اسباب
جمعیت ظاهر و مواد شگفتگی باطن برا اندوخت ایضاً در دل هزار گل شگفانید نامه‌ات که خاصیت وزیدن
باد بهار داشت چهره پرداز صور افلاک و نقش طراز صفحات خاک که بقلم ابداع هزاران رقم بدیع
بر صفحهٔ اوراق کائنات اختراع نموده باشد تعلیقه نویس سرخط دولت و اقبال و عنوان پیرای صحیفهٔ
عز و اجلال مسندنشین امارت و ایالت پایه افروز شوکت و جلالت عارج معارج ابهت و کامرانی صاعد مصاعد
شوکت عظیم الشان خان بلند مکان عالیجاه مخلصان الله گاه باد بعد از اظهار مراتب خیراندیشی و نیکوخواهی
که مستلزم طریقهٔ اخلاص خاص متضمن وظیفهٔ صداقت و اختصاص است مکشوف رای مهر نشان و مشهود
خاطر صبح توامان میگرداند که مفاوضهٔ واجب الاعزاز لازم التکریم در زمان مسعود و هنگام محمود بهجت آمود ورود
ارزانی فرموده باعث ازدیاد مواد محبت و اعتقاد گردید ایضاً خاطر تمام وفاق از جوشش اشتیاق گرامی
ملاقات مالامال است و توقع انجام ایام دوری با دیجران و ابتسام بهار مواصلت جان افزا عنقریب
از زبان پیام رسان حصول آمانی و آمال ایزد متعال فتح الباب مقصود دلبوده بهبود آئین سراپا سعود روزی
گرداناد و محب مشتاق را بهره‌ور ز ادراک لذت صحبت لازم المسرت بکام دل رساناد ایضاً
شوق و پیوند ملاقات گرامی بافراط اتحاد انجامیده و تمنای ادراک دیدار بهجت آثار خاطر مشتاق را
مضطرب گردانیده حق جل و علا حجاب جدائی از میان رفع نماید تا دلهای بیتاب از بیطاقتی برآید

ایضاً شوق را پایان نیست و هجران را درمان نه دل مشتاق را خواهش دیدار است و شاهد مقصود در کنار
طرفه حالتست که آنچه خاطر میخواهد بدست نمی آید و هر چه میخواهد رو نماید فقره استفسار شیخ فلان مرد بسیطی
کارآگهی و معامله رس است و اراده خدمت ایشان دارد و یقین که بحضور رسا نمود پیرایهٔ اقبال و قبول
خواهد یافت مشوقیه گزارش شوق و آرزومندی اگر محمول به پیمایش نباشد شمه از آن در حیز بیان نتوان آورد
بصفحهٔ نیاز صورت طراز میگرفت از آنجا که مراتب اخلاص و اعتقاد قلبی بر وجدان نانوشته خان
مخدوم مهربان ظاهر است اولیٰ آنکه از بیان بیفزایانی اولی دانسته بتحریر مدعا میپردازد الحق
مراتب شوق و اشتیاق متجاوز از حد بیان ست و انتعاش و انبساط خاطر محبت ناظر ازین بیشتر که ملاقات
گرامی ان شاء الله العزیز عنقریب الزمان چهره افروز کامیابی میشود زیاده از احاطهٔ ترجمان است
لهذا شرح این داستان مقصود الانتها بوجدان ضمیر نانوشته خان ملاذ الاحبا حواله نموده بتحریر مطلب
واجب الاداعی میپردازد محمد حسین منشی ابتسام صبح دولت و اقبال و اهتزاز عز و اجلال عمده دودمان
مجد و کمال نقاوهٔ خاندان فضل و افضال رنگ افروز گلشن سخن بدیع رقم نادره فن سنجیده جاد و نظام
مخدومی تبایند ایزد متعال بسیار سال با هزاران فرخی و فیروزی و سعادت و بهروزی مقرون بوده
تهنیت این جز ذات مصدر حسنات و اجداد این دوستان و هواخواهان ایشان مبارک و میمون
و خجسته و همایون باد فراوان دعوات محبت سمات اهدا نموده مکشوف خاطر خطیر و ضمیر منیر میگرداند که
چون پیش ازین بظهور پیوست که خدمت دار الانشاء حضور ساطع النور از پیشگاه عظمت و جاه و بانی
جامع الکمالات صوریه و معنویه اختصاص پذیرفته میخواست که تهنیت نامه برسم اخلاص مندان صداقت
آیین ارسال خدمت شریف نماید لیکن تا بهنوز نامنقح اقدام در سواد می دورانه قاعده شناسی نسبت
در نبود لاکه از مردم معتبر تحقیق انجامیده و خاطر دوستدار نشاط اندوز گردید لاجرم عذر تقصیر مافات از خلق
وسیع ملاذ الاحباب میخواهد که بمضمون صدق مشحون القلب یهدی الی القلب صحیفهٔ مودت محتاج بدیباچه
اظهار ندیده دران باب رجوع بقلب سلیم و لوح ضمیر مستقیم می آید که عزیزی گفته ع دلها همه در نشیمن
رازند بهم یکدگر اند بی‌نوا اند ازین رهگذر الفاظ بیعت و سررشته از دست داده که در بیان نمیگنجد باجمله
اوقات بذکر جمیل حضرت ایشان میگذرد و از جهات ظاهری خدام امیدوار حفظ الغیب میباشد
یقین که پاس مراتب و مراعات حق صحبت و معرفت نصب العین خاطر حق پرست خواهد بود و به امانت خانه
ذره وار بموقف عرض منتسبان جناب جاه و جلال مسندنشین امارت و اقبال صاحب دو جهان
خدایگانی میرساند که پروانه واجب الاکرام در جهت ارتسام در جواب عریضه بیر غلام به خجسته شهنگام ظفر

ورود دبخشید فرق مفاخرت فدوی باوج فرقدان رسانید و سفارشی که درحق خانه زاد صحیح چند به نواب مدارالمهامی حرفوم قلم فیض رقم شده بود باعث مزید عزت و اعتبار گردیده کارسازی خانه زاد بمیامن لطف وکرم خداوندی بوجه احسن رونمود و نواب فرخنده نهاد که هم بارث و هم باستعداد شائسته منصب وزارت است کمال مهربانی حرعی نمبند و دل فرمود و آئینده نیز امیدوار است که بوسیلهٔ جمیلهٔ نگاشتهٔ شریف رعایتی و مزید عنایتی شامل حال دعاگویان دایمی خواهد شد ایزد تعالے سعادت قدمبوس گرامی باین نیازمندان عقیدت کیش بزودی و خوبی روزی کناد شیخ ابونصر نیازمند منشی بذریعهٔ رسوخ اعتقاد بعرض منسوبان جناب فیضمآب دولت و اقبال خداداد مصدر اخلاق الٰهی بتقرب حضرت والا شاهی قبله گاهی میرساند که چون سنة الله برین جاری شده که مهمات عالم تعلق بسبب ساخته شود تا قاعده افاده و استفاده بهم رساند برین تقدیر بالقاے او سبحانه و تعالے عزیزے در زمان پیشین بعلاقه رابطه موروثی حال پرداز این جزو ضعیف گردیده اکنون بمقتضاے انقلاب اوضاع ایام پاے آلعمه بیرد رمیان نمانده و بیرنگی که از کمال فطری و حوصله سخن شناسی کام بخش مستعدان نکته سنج تواند بود آن ذات عالی در ریاست مشهود و معائن نمی شود لهذا پناه بقبله برو احسان خداوندی آورده معروض میدارد که چون درین زمان چراغ فضل و علم بلمعات انوار افاضت حضرت ایشان روشن است و دو دیدبان بلند قدرت را از اختیار کردن امور دنیوی که سراسر خارستان است پاے آرام ننگاف غیر از پاسبانی دلها و انتظام احوال جهانیان پیش نهاد همت نمیباشد درین صورت اگر خاطر مهر آگین که شخص دانش را جان و جان خرد را توان است نظرے که آفتاب بخاک بین کند برین ذره ناچیز می انداخته باشد هر آئینه که تخم احسان را زمینی قابل تربیت و الله یحب المحسنین پیشگاه میرسید از واسطه آداب ادب و انکسار ذره وار بموقف عرض منسوبان جناب حقائق مآب مقتداے علماے ملت و دین پیشواے عظماے کشف و یقین عمده ارباب العلم والعین حاج الحرمین الشریفین عالم عامل ربانی مورد تجلیات سبحانی صاحب و قبله خداآگاه میرساند که از هنگام مبارک مقدم سعادت توام بدارالسرور برهانپور اگرچه از رهگذر عدم حصول ابواب عرائض عبودیت آئین خاطر عقیدت آگین سے اندیشهاے حیرت قرین بوده در علم آن غیر ازین که فدویت سرشت نیز در گروه کافرنعمتان ناسپاس محسوب شده باشد بیرامون خیال نمیگشت لیکن درین ایام خجسته فرجام که درمیان مکتوب مخدومی مولوی محمد تقی سلمه نه تحقیق نمائے بشرحات سحاب قلم افاضت رقم از بهر توقیر تکریم این جزو محقر مانند آب حیات از ظلمات دوات لطافت جریان پذیرفته کلبهٔ احزان اخلاص نشان را شاداب گلستان بهجت و شادمانی گردانید

زمان جدائی از خدمت بابرکت و کلفتهای جور و جفای سفرهای بیمروت بالتمام محو و منسی گردیده
نور از روز برین اقبال در افتاد هراه که از آن خانهٔ دل شد طرب آباد هراه الحمد لله علی ذلک که چنانچه سوابق
ایام استشمام روائح فوائح طیبات انفاس علوی خرام و نتایج کلام حقیقت نظام باطن افروز رشتهٔ قدم
بندگی را بکمال استحکام بخشیده بود درینولا مشاهدهٔ تمیق افادت تنسیق که بعینه از مطالعه شاه عالم پناه مد الله ظلال العالی
مشرف اندوز شده فرق عزت و افتخار ذرهٔ خاکسار بذروهٔ علیین رسانید مواد رسوخ اعتقاد بدرجهٔ استقصی
افزوده و حصر شمهٔ ز نهایات تو آید و چنین با تو کنی ۞ باز از عنایت بیکران که زیاده از حوصلهٔ استعداد جمعیت
نهاد و بدون آنکه جان و دل را قربان خاک آستان فیض مکان سازد و هر چیز دیگر دست قدرت نیافت
و تفضل بمعارف که قائل بوحدت وجود بوده در تحفة الاحرار درج فرموده کثرت صورت ز بقا تست
و بس ۞ اصل همه وحدت ذاتست و بس ۞ بالیقین معلوم نمود که تباین عنصری قالب و تنوع دین
و مذهب در دیدهٔ اهل یقین مانع یگانگی نمیگردد و چشم حق شناس متحقق در شهود تکوین و ایجاد اگر از پایهٔ
انجمن فرق و امتیاز گذر نا کرده بمرتبهٔ خلوت کدهٔ جمع و اتحاد بقید کار مشکل ما ابجد خوانان لوح تعلیم بدین
نحو صورت نمی بندد و الله تعالی این و تحفه را علی الدوام سایه نشین ظلال بر احسان خداوندی و ارادو
و عنان توجه سامی را و ثریا بطرف معطوف گرداناد سخنوری جز سخن چیزی ندارد و که پیش اهل معنی
هدیه آرد ۞ تاریخ حج میمنت پیوند میخواست که وقت ادراک ملازمت گرامی از نظر کیمیا اثر بگذراند منظوری
درین رقیمه ارسال داشت گذارش احوال دولت اشتمال اگر مطابق واقعه خواهد بود و خاطر معارف آگاه از
واردات نورانیه ساویه تصدیر خواهند فرمود و الا از خیالات ظلمانیه دل بستگان هواجس نفسانیه با لقا به
میرساند که سابقا خط جمعیت نمط متضمن تهنیت مقدم گرامی بوساطت مخدومی مولوی محمد تقی صنیو ارسال
خدمت سامی نموده بود و ثانی الحال از مولوی معز الیه ظاهر شد که خط مذکور شرف پذیر مطالعهٔ خداوندی
نگردیده اما جوابش نرسیده پیداست که درین هنگام خاطر حقائق مظاهر بنابر سنوح قضیهٔ غم اندوز پرده نشین
ستر مغفرت نصیبهٔ قدسیه مکدر و ملول خواهد بود که بیان مبارک به تحریر پاسخ آن التفات ننمود خدا گواه
است و دلها نیز آگاه که سینهٔ عقیدت گنجینهٔ غلام درگاه ازین راه چه کلفت و الم کشیده خاطر اشک ریز خواهد
بعضیه منقولات که در تسکین اوجاع درونی واقعه است درین سانحهٔ جگر خراش بر نگارد لیکن چون بیند
ارباب باکیست میداند که حاصل گفتگو غیر تحصیل حاصل نیست چه آیاتی که در شان صبر کنندگان نازل است
و پیش نظر دوربین مخدومی الانامی حاضر حق تعالی صبر جمیل عطا فرماید که مقتضای مشیت زوال
مال ملکی لازم بنایه لبید گفته و بیب میداند شعر و ما المال و الاهلون الا ودیعة ۞ و لا بد یوما ان ترد الودائع

به توفیق ایزد سبحانه و عز اسمه رفته رفته از رفتن سبب رستگاری و بازماندگان را وسیلهٔ آگاهی و بیداری باد مسرور سازان
عالم سلامت باقی اظهار شوق پابوس که فوق هیچ آرزوها است و بیش ترمیمه ترک ادب شناخته و شهادت آنرا بضمیر شگفته دوران
حواله ساخته بعد عاید داشت ساخته سایه‌شان کم مباد از سر باد بسید الله تعالی کم ابداً و بشاهزاده زاویه نشین کنج گمنامی
که بداغ غلامی درگاه عالم پناه جبین افروز است فرق عبودیت بزیور عجز و انکسار نهاده و ناصیهٔ عقیدت را بسجود خاک آستانه
سپهر توامان جلای جاودانی داده بآئین فدویان که نثار جان و سبیل بندگی تسلیم شمارند و تصمیم قلب در لوازم
فدویت رکن ایمان را واسطهٔ نماز دانند و طواف آستان قدس نشان پیر و مرشد را کعبهٔ مناسک حج اکبر
خوانند بموقف عرض فیض پایان انجمن جلا نشیمن شرف اندوزان محفل ملائک منزل که بهین نمونهٔ حضرت واهب
الانعام و گزین قرینهٔ عرش معظم است میرساند که در فرخنده ساعتی و خجسته زمانی که سعادت بر خویش می بالید
و میمنت شگفتگی میورزید و دولت چهرهٔ حضور می افروخت و اقبال سامان ظهور می اندوخت منشور
ساطع النور لامع السطور مشحون اقدسی بتحریر خامهٔ خاص ید بیضا خواص که جان عبودیت اقتباس فدای
هر حرف نورانی لباس باد فاخرهٔ هر جهت طراز که برگ و ساز بلند اختری و فیروزبختی در بر داشت
سایه ورود مکرمت آمود افگند فرق عزت و افتخار ذرهٔ ناچیز باوج فرقدان بر افراخت و مضامین ارمغانات
مشحونش که چون فیضان فضل کریم بر دوام ایزد و جهان آرا و انعام عام رحمت پیام اجل و اعلا
افزون از اندازهٔ ادراک عقول و افهام بیرون از احاطهٔ افکار و اوهام است جان ناتوان را که از
بیماری‌های گوناگون گرانشکایت میشد و مطلب سپاس بیقیاس عنایات بی غایات عالم افروز گردانیده بتقدیم مراسم
استقبال و آداب تسلیمات کامیاب سعادت جاودانی ساخت خاطر عقیدت سرشت که بمقتضای سرنوشت
الم هجر و مهجوری حضور فیض گنجور مثل برگ خزان دیده زار و نزار و برنگ آئینه پریشان کار شاخ در شاخ بود از
ورزش نسیم بهار چمن زار عنایات حضرت والا شاهی در سبب دستی نوازشهای بیمنتهای جناب عالم پناهی
چون سبزهٔ نودمیده شاداب و تازه و چون غنچهٔ آفتاب گلدسته بر بسته گردید و برابر گوناگون شگفته
و هر اختم قدسی قلم کار دست اقبال که هر نقطش بهزاران معنی چون دم عیسوی شخص افسرده را روح پروری
میکرد و هر نقشش چون ارشاد معنوی دل مستمند می بخشید هر چند که در انداز لوح و قلم گشت عبارتی دانی که حق
شکر نعمتهای بیدریغ بر گذارده و در عالم حق گذاری آنچه شاید بجا آرد و نیافت ناچار تن بعجز داده و سر بپای
نارسائی نهاده زبان قاصر البیان را بهره یاب دعا گردانیدن لازم شناخت که شعشعهٔ مهر انور و فروغ
چهرهٔ سپهر است و طلیعهٔ صبح صادق کوکبه آرای مهر ساحت اقلیم فسحت روی زمین از انوار چراغ
دولت و اقبال جاوید تا آل گیتی پناهی روشن و فروزان باد و در جواب بستهٔ سر غنچه نمط نامه رسید

پیچیده چون گره غنچه و مضامین در هم کشیده چون گیسوی سنبل بصیرت می پذیرد و خوبصورت بهتر آنست که بمتانت حرف باید ساخت که متانت در کلام بمنزله جوهر و محسنات بدیعی بمشابه اعراض ست. از متقدمین آئین گزین حکیم نصیر طوسی صاحب اخلاق ناصری و استاد جاوید منیر مصنف تاریخ روضة الصفا و از متاخرین طرز نشین شیخ شرف الدین علی یزدی مولف ظفرنامه و شیخ ابوالفضل مطبوع ابنای روزگار است و لیکن انیان جهانگیر نوشته تر عبارت جهانگیر نامه دیده شد که بغایت قریب الفهم و شیرین ادا ست بهر جانب که طبیعت رغبت نماید پس روی باید کرد که فائده تام خواهد داد. امید که این جرأت ناشی از اخلاص و دلیل پایه صداقت دانند. بعد ازین اگر وقت مساعدت نمود بر شیحهٔ ریزی قلم یگانگی رقم چمنستان یکرنگی دا[illegible] پذیره خواهد بود. و از فراوان مشغله که تا گزیر علاقه نوکریست بعبارت آرائی نمی توانند پرداخت. برین تقدیر در پاسخ دوستی نامه ادای مقصود کافی و النسب مسوده هر سله در خور ادراک خویش درست کرده فرستاده آمد. منظر نگذرانند که خوبیست تهنیت قضا حضرت با عظمت شریعت مرتبت افادت منزلت عمده علما ملت و دین قدوة فضلا و شیخ متین رکن الاسلام مخدوم الانام علی الدوام مسند آرای عدل و داد باد. بعد ادای ادب تهنیت و مبارکباد منصب جلیل باب القضای دار السلطنت که بیاوری بخت و مساعد طالع ساکنان آن خطه شریفه صورت ظهور پذیرفته معروض خدمت سامی گرامی مینماید که چون و رود لاز [illegible] خطا فرزندی هرچند نوید دل افروز بمقدم سعادت توأم دار السلطنت و استخبار احوال احقر از مشار الیه هنگام ادراک ملازمت فیض منقبت معلوم گردید شکر مواهب ایزدی بتقدیم رسانید که بمیامن معدلت و انصاف ذات ملائک صفات باشندهای شهر مذکوره که بنده زاد و بوم نیز در آنجا است داخل اند در عهد امن و عافیت خواهند آسود. المنة لله علی ذلک. دیگر در ایام سابق این خیر و مختفر اگرچه جمال مبارک نورانی سیمانه دیده اما از بنده زاده میگم راج که بر رهبری دولت در دار الامان ملتان شرف اندوز قدمبوس گردیده محامد دین و دیانت و مناقب فضل و کمال حضرت شنیده حلقهٔ ارادت و اخلاص در گوش جان کشیده آرزومند است که بدریافت خدمت با برکت بساط کامرانی در اندوزد و خوشا زمانی که حصول این تمنا سے چهره انبساط برافروزد که بعلاقه بندگی درگاه عالمیان پناه پادشاهزاده جهانیان آلفاق قا[illegible] بدربار معلی واقع ست و بعضی اعیان دولت و ارکان سلطنت معرفت و آشنائی دست بهم داده اگر حضرت بحسن اعتقاد اخلاص اعتماد آورده بسر انجام کاری و خدمتی که از دیگری پیش نرود نامور سازند امید است که مقتضای خلوص عقیدت باتفاق و اطلاع و کیل نوعی بانصرام خواهد پیوست که بهی نوسیله نقش صدق بندگی بر لوح خاطر حقائق مآثر درست خواهد نشست. زیاده ترک ادب است.

عمر و دولت روز افزون باد از جانب عزیزی نوشته تا سحاب نیسان قلم گهربار معانی نو آئین
و صفحهٔ قرطاس نقش پذیر عبارات رنگین است ذوات مجسمهٔ صفات مصدر حسنات ملازمان رفیع الشان سیادت
و امارت مرتبت صفوت و ایالت منزلت عظمت و جلالت منقبت ملاذ الاحبا مخدوم الاماجد [illegible] خان بلند مکانا
پیوسته رنگین پیرای گلشن دولت و بهار افروز حدیقهٔ اقبال بوده باد و فور بهجت و سرور [illegible] جمعیت و اسباب
کامیابی جاودانی باد اگر منطق باظهار مراتب اشتیاق برگشاید با نهایت روزگار که دل پر غبار و زبان پر
نگار دارند منتهی نمیشوند و نسبت اتحاد و یکجهتی که بتوفیق ایزدی بین الجانبین متحقق است حاشا که اقتصار
رسمی نماید و اگر دست از نهایت کوتاه داشته بنگارش مطلبی در آید کدام مطلب فائق تر از بیان شوق
و اشتیاق است که زبان قلم موقت رقم آنرا بآئین دلگزین بسر آید و در صورتیکه در مقام خاموشی گراید
جوشش اخلاص و اختصاص درونی که در داستان طرازی و بیتی آهنگ رنگارنگ دارد باختیار خود نمیگذارد
تعجب حالتیست و طرفه مقالیکه در عالم محبت نه از بهر سکوت حوصله فراخ می بخشد و نه رخصت حرف
زدن میدهد درینصورت بمدلول قول عزیزی که گفته است ه دوستان را نهم از صفحهٔ دل خوانده اند
گویا ام چنان [illegible] چون خط بکتاب اندر ه ناچار معاش باید کرد و بمدارجه و مقالهٔ شیرین مقالات
یگانگی حواله بدلها محبت باید نمود و فقرهٔ یگانگیست بهر حال گلدستهٔ بهارستان خلت و وداد که مضمونش باد
از صد هزار طراوت و دلکشائی پیدا و در زمان سعادت اقتران جلوه ایراد ارزانی فرموده باعث گوناگون
مسرت و شادمانی گردید الحمد لله علی ذلک که خاطر حق پرست حقیقت نصاب بیاد کرد احباب
متوجه و ملتفت است و دل مخلص چنان که وا ایجا بذکر جمیل اشتغال دارد در هر آنست باطن فیض مواطن بوجه
احسن پرتو می اندازد امید که تا هنگام انجام ایام جدائی از خدمت گرامی نسیم عنبر شمیم یکرنگی [illegible] مشام
افروز دوستان [illegible] مقام می شده باشد زیاده عمر و دولت و جمعیت و عافیت باد بحق الحق و اهله الامجاد
[illegible] بعد از ابلاغ تحف دعوات اخلاص آیات مکشوف رای مهر انجلای عطوفت اقتضا میگرداند
که الحمد لله والمنة که درین ایام میمنت فرجام نوید فرخنده فال فتح و ظفر آن طرازندهٔ مسند شوکت و اجلال
مسامع افروز گردیده دلها را احباب صدق نصاب را لامال مسرت و شادمانی گردانیده و ظهور عنایات
بیکران حضرت خاقانی جهانبانی نسبت بحال خجسته مآل ابواب کامیابی و کامرانی بروی [illegible]
خیر سگال مفتوح ساخته امید که این فتح نامدار که فاتحهٔ فتوحات روزگار و عنوان صحائف لیل و نهار است
بر ذات رفیع الدرجات مبارک و میمون باد و حسن تدبیر و تجلد خان عالیشان که مفتاح مقاصد بلند و وسیلهٔ
[illegible] ارجمند مانست بتائید ربانی و نصرت آسمانی استیصال کرده شقاوت پژوه و بال را

عنقریب الزمان سرانجام پذیر گشاده باش تا آفتاب جلوه کند که این هنوز از نتایج سحر است چه خیر اندیش
همیی ازین عطیهٔ ایزدی چندان بهجت و سرور اندوخته که در اندازهٔ بیان و احاطهٔ ترجمان نمی‌گنجد و میزان عبارت
و معانی نمی‌تواند که مقدار آن را برسنجد لهذا ایجاز کلام اولی دانسته اختتام بدعا می‌نماید که ایام دولت و اقبال و
آوان نصرت و فیروزی جاوید و دائمی الاتصال باد ایضاً مدح و ثناگستران پیرایهٔ قبلهٔ دین و دنیا مالک ملک
صورت و معنی نزهت افزای ریاض جهانبانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی بهین گوهر تاج خلافت عظمی
بهین اختر ادج سلطنت کبری پیرایهٔ ده شعاع انور چهره افروز ملت اطهر مورد الهام الهی منبع فیض نامتناهی
مظهر اسم رحیم مصدر خلق عظیم کامل خرد فیروزبخت سزاوار افسر شایستهٔ تخت عدل مصور عقل مجسم کعبه معراج جود
و کرم پادشاهزاده مظفر لواء عدو بند کشور کشای که افزون تر است از اندازهٔ ادراک و ادیان بشریه احاطه
عقول و افهام مختصر سیر آنکه بشکر نگاری اقبال لایزال و پایداری دولت جاوید و دائمی الاتصال آوازه عدل به
دوام و صیت عطا و انعام بیدریغش در بلاد عرب و عجم رسیده و خط نشینان برنامهٔ عدالت کبرای
[illegible] ایشان بر نسخهٔ سخاوت حاتم کشیده و تیزی تیغ آبدارش در میدان مصاف کلهٔ دشمنان بریده
چون گوی چوگان بر خاک هلاک غلطان بنده خصوص درین ایام میمنت فرجام باعتلای اعلام نصرت
نظام در عرصهٔ بوم دار الحرب ساحل دریای شور که بنابر تنگنای عبور و مسافت دراز و دور
دریا [illegible] زمان نعل فرسای لشکر اسلام نشده بود و شور محشر و غلغل نعرهٔ الله اکبر افگنده چندین حصار
اهل بغی باز گشاده خاک دمار اشرار به باد فنا داده طنطنهٔ فتح نامدار در اقصای هفت اقلیم انداخته
کارنامهٔ سکندری در عرصهٔ روزگار نمایان ساخته معهذا بخت بلندش در جمیع اسباب جهانگشای همعنان
پیش کار است و فکر آسمان پیوندش در تهیهٔ برگ و ساز ملک آرای همیشه همکار ابر نوبهار چنانچه
هیچ یکی از سخن آفرینان این جزو زمان را مجال نیست که محررت طراز محامد اخلاق فطری و ثنا پرداز
شمائل کمالات ذات قدسی صفاتش تواند شد مگر دبیر سخن قادر الکلام که بنقش و نگار عبارات
خاطر فریب روی ورق را چون رخسار خوبان حور وش بپیراید و آب و رنگ معانی والا و نیز صحیفه
حقیقه را چون قطعهٔ بهشت برین فرا نماید و به صورت مثل من بندهٔ تیره ادراک که پایهٔ استعداد را چه سزد که مقصد
این کار دشوار به تقدیم رساند و این مرحلهٔ مشکل گذار گردد ولیکن برسم دعای بقای دولت روز افزون
و امتداد ایام سلطنت ابد مقرون بایراد رباعیات رابعه که چون اربعهٔ متناسبه باهم اتحاد معنوی دارد
[illegible] چنان میشود تا که جهد المقل این قلیل البضاعت در نظر جوهریان بارگاه خسروانی
حسن قبول یابد و بدین وسیله سرمایهٔ کیمیای سعادات دو جهانی اندوزد شاهی که زوال علم از ره زده است

۱۶۱

اول خط فرمان والاشان صورت بست ❋ از اسم معظمش نگین یافت شرف ❋ بر خاتم انگشت سلیمان صدیست ❋
شاهی که بود جبین نور آمایش ❋ روشن همه تن چو رای ملک آرایش ❋ شایستهٔ تاج خسروانیست
سرش ❋ شایان سریر شد مبارک پایش ❋ شاهی که خدایش ملک و دین توام داد ❋ چون خضر حیات جاودانش
هم داد ❋ در گلشن سلطنت باقبال بلند ❋ سرویست که از آسیب خزانست آزاد ❋ شاهی که ثنایش چه
بتحریر کشید ❋ چون سرو سرافراز قلم بر بالید ❋ از جوش بهار گلشن اقبالش ❋ در چشم مخالف مژه چون خار
خلید ❋ درگاه عالم پناه شاهی جلّ الله و اعظم سجده گاه سلاطین آفاق باد بحق الحق و اهل الامجاد قصه و هم
متضمن منشآت دیگر بسیار نگاشته منشی پنج صفحهٔ اول نامهای بادشاهی
و فرامین مطالعه و دیگر ارسال و فاتحه شد فرمان بنام مرزا راجه دلاوران
خلاصهٔ جان نثاران دولتخواهان نقاوهٔ مخلصان ارادت اندیش قدوهٔ خیر اندیشان عقیدت کیش
عمدهٔ راجهای اخلاص شعار مطیع الاسلام مرزا راجه جی سنگه بتوجهات بادشاهی مخصوص و مباهی بوده
بداند عرضداشتی که درین هنگام فیض ارتسام در جواب فرمان عالیشان بآستان فلک نشان ارسال
داشته بود از نظر اشرف گذشت موقوف داشتن انتزاع محال تلکوکن نظام الملک مثل بیدر و چیول
وغیره از شیوای شقاوت نگرای نظر بمصلحت ملکی بسال آینده مقرر گردانیدن داود خان و راجه
رای سنگه و دیگر بندگان عبودیت شعار با شش هزار سوار بتاخت و تاراج محال الوالی یا کرچه و نگاه داشتن
قطب الدین خان ولد دیخان برای تخریب حوالی لوهگره و دیگر تهانجات آنصوب و التماس رسانیدن
جهازات و غرابات از سمت احمدآباد بسر بنادر آن شقی معلوم رای عالم آرا گشت و اینمعانی در جناب خلافت
و جهانبانی پسندیده آمد از آنجا که قبل ازین بموجب ملتمس آن سزاوار عاطفت نمایان با امارت و ایالت
پناه مهابت خان ناظم آنجا و غیاث الدین خان متصدی سرکار صورت فرامین سعادت آئین گرامیست
صدور یافته که بسلیقه و مهارت تجربی بسیار کوکه نموده و اده استعمال مراحم بادشاهی ساخته تا هر قدر
غراب جنگی که سامان توان داد بسر بنادر محال آن بدمآل بفرستند یقین که مشار الیهما حسب فرمان بجا آورده
با امیدوار عنایت معلی گردانیده و زری که برای سرانجام علوفهٔ غرابهای مذکور درکار باشد داده
بتخریب بنادر محال و نهب و غارت مال و منال آن نکوهیده افعال خواهند فرستاد و اظهار ملاحظه هم
فرستاده عادل خان در جواب حکم انتزاع بنادر تلکوکن بیجاپور از غنیم مقهور بموجب نوشته خان مذکور
اینمعنی را که از جملهٔ پیشکش بادشاهی معاف شود و مقرر گردد که در تهانه مرزا جمعیت خان معزی الیه بوده
باشد خان مسطور را بجهت گرفتن تلکوکن و بیجاپور رفع ترتیب داده بپایین میفرستد و باسیواجی

مردود ازصمیم قلب اتفاق مینماید مفصل زینت وضوح اقدس پذیرفت وجوابهاے که آن زبده ولاوه ران
در پاسخ اینمقدمات بملاحظه و برداده نگاهداشتن او تا تنقیح معامله پیش خود داشته وانچه در جواب نگاشته بهان
مستعد هر تو هم گردانیده نقل آنرا بحضور پرنور مرسل ساخته و مقدمات که بتقریب محمد ابراهیم وگوبند پندت
حوالکرده آنهارا با یکے از برهمنان نوکر خود بآنجا فرستاده و در حضرت خلافت درجه استحسان یافت
حکم جهان مطاع صادر میشود که چون از پیشگاه سلطنت بآن شایسته اقسام حرمت فرمان شده که بخان مشارالیه
بنویسید که هر جاے راکه آن مفسد متصرف گشته اند و انتزاع کنند خصوصا بنادر تلنکوکن بیجاپور راگهر چنانچه خان مذکور
آن محال را از ان شقی هر دو متصرف تواند شد فبها والا سال آینده بتائیدات ربانی و برکات عون
آسمانی آن محیط الالطاف بے پایان بحسن سعی و کوشش بحیطهٔ تصرف در آید و مقدمه فرستادن قطب الملک
شیخ محمد وکیل خود با برخے جواهر آلات براے آن شایسته خراج بیکران و قصد ارسال جواهر باشاه
سپهر نشان واضح رایے مهر انجلا گردیده بموقف عرض اقدس رسانیده که از ضمیر ایشان مانکگ پانکے
وکیل سیواے در میان ... آن سپیده ... اطاعت و انقیاد آنها نموده ... ناهموار
که او فرستاده بعد ازین آنچه قرار خواهد یافت عرضداشت خواهد نمود و بعضی سخن افتاده باید که آنهارا
استمالت و امیدوار مراحم پادشاهانه گردانیده آنچنان کنند که خدمتگار و فرمان بردار باشند و لوازم دولتخواهی
بجا آرند و ایضا عرضداشتے که در حین زمان سعادت اقتران در جواب فرمان والا شان باستمالت ملازمت
پاسبان ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت و تاخت نمودن داؤد خان و راجه راے سنگه
قبل ازین آنهارا یا چندی از بندگان درگاه دولت و جاه بجهت تخریب ملک غنیم تعیین نموده به
محال نواحی قلعه راجگده و کدایه و سوختن و بتاراج براے ساختن بسیارے از توابع مضافات
حصون مزبوره و بدست آوردن اسیران و مواشی از ان سرزمین و نهب و غارت پرداختن
قطب الدین خان و بعض محال متعلقه آن هر دو و ملاقی گشتن بداؤد خان و براے و سواری کردن
خان مذکور بموجب نوشته آن زبده متصدیان بر سر جمعے از مردم سیواے شقی که در محال پائین
چهار قلعه که یکے از انها لوهگده است اقامت داشتند و بجنگ پیش آمدن آن جمع واجب القمع و طعمهٔ صمصام
خون آشام گردیدن جمعے کثیر از ان مخاذیل در روے انفرار نهادن بقیة السیف بسمت لوهگده
و تعاقب نمودن بندهاے اخلاص شعار و پناه بردن هر دو دان بقلعه مذکور و مصدر ترددات
نمایان شدن خان سعی الیه و همراهان او معلوم راے عالم آرا گشت و چهرا حسن خدمت
خدمت و نمائش و سعی خان ساعی در حضرت خلافت شد از راه عنایت و بنده نوازی مثال اشرف

تمثال محتوی بر مرحمت والا بنام خان مذکور کرامت صدور یافته و تردد آن سزاوار مراحم مرسل گردیده
خان مذکور را بارسال آن مفتخر و مباهی سازد و از آنکه خانه زاد لائق العنایت کنور رام سنگه بموجب نوشته
آن خلاصهٔ هواخواهان جان نثار در باب خان مرقوم بعرض معلی رسانید و قبل ازین جملة الملکی جعفر خان نیز بعرض
اقدس گردانیده بود از روی بنده پروری بآن عمدهٔ وزرای رفیع الشان حکم نمودیم که عوض محال
صوبه مالوه پرگنه جنید و دیگر پرگنات متعلق چکله حصار که متوطن اوست من ابتدای فصل خریف ایل ئیل
تن نماید میباید که خان مذکور را بر عواطف والا مطلع و آگاه ساخته پیشتر از پیشتر سرگرم خدمات پادشاهی گرداند
بموقف عرض ارفع در آورده که آن هدایت و ارشاد بجواب مقدمه مشار الیه بسربلندی یافته و عرضداشت
کمترین که بطریق تجارت باینجا رفته اند تا حال نیامده و قول و فعل اهل دکهن شایستهٔ اعتماد نیست انجمنی نیست
وضوح پذیرفت حکم جهان مطاع صادر میشود که چون درین مدت عادل خان توفیق امتثال احکام مطاعه نیافته
با رعایت احوال لازم و متحتم باشد اگر آن عمده را جانب دولتخواه میداند که قلعه انجا بدست آید سعی و کوشش
که در کشایش آن باید کرد بمنصهٔ ظهور رسانیده بعنایات الهی سخر کنند مر و نمودار شده که از حضور پرنور رخصت
فرمان شده بود که چون موسم گرم زیاده بر شش ماه بیشت میباید که خود را بسرکار برساند و فدوی
مجامع حقائق مجامع رسانیده بود که هرگاه جا و مکان مناسب برای اقامت اختیار کرده شود در تمام سال
تردد می توان نمود الحال مطابق معروض هم قلعه در محاصره است و هم تاخت و تاراج محال غنیم بدال
بالفعل می آید معلوم آن شایستهٔ مراحم بی پایان باد که چون لشکر شهرستان فیض نشان در موسم
برسات دست از کار باز میکشد و چاره نی اختیار مینماید لهذا نظر برین مراتب در شتصد پنجم معروض
متکفلان عتبهٔ سپهر مرتبه گردانیده حکم اشرف صادر شده بود لیکن با بدولت و اقبال در عین بنگال
قلعه ظفرآباد و گلستان را مفتوح گردانیده ایم پیدا است که آن سزاوار اطراف بیکراین نیز در سه هر دو
آنچه لازمهٔ سرانجام کار خواهد بود بمقتضای تدبیر صائب و اندیشهٔ درست از قوه بفعل خواهد آورد
و مردم را معطل و بیکاره نخواهد گذاشت **فرمان قلعه داری** شجاعت شعار سلطان علی بنیابت
پادشاهی امیدوار بوده بداند که درینولا حفظ و حراست قلعه کلیان از تغییر عبد النبی باو مفوض فرمودیم
حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع بصدور می پیوندد که بعد وصول مکرمت موصول این مثال
کرامت تمثال باینجا شتافته در محافظت و حراست قلعه مزبور که سرحد بیجاپور است کمال آگاهی و
هوشیاری بکار برده دقیقه از دقائق نا مرعی نداشته در استحکام قلعه تدبیر کند تا تمام نگاهدارد و از انواع
آنچه از غله و سائر اجناس نقد ذخیره کند و کفه را بر وفق مایلیه مقرر در مصارف صرف نماید و احتیاج

کنند که در قلعه ذخیره کم از خرچ یکساله نباشد درین باب تاکید تمام دانند فرمان قضا در نیوقت فرمان
والاشان صادر شد که خدمت قضاے منگل پور وغیره من اعمال سرکار سهارنپور و فرح آباد مضاف صوبه
دار الخلافت شاهجهان آباد از انتقال قاضی محمد حسین به شیخ عبد الحفیظ ولد شیخ عبد السبحان مقرر باشد
که کما ینبغی بلوازم آن بپردازد و در نشر شرعیات و قطع و فیصل قضا و معاملات و رفع و دفع دعاوی
خصومات و عقود و انکحه بلا ولی و قسمت ترکات و کتابت و سجلات و تحریص و ترغیب مردم بطاعات
و عبادات و اقامت جمعه و جماعات و اجراے حدود و تعزیرات و تحقیق اموال غیب و ایتام و تعیین اوصیا
و نصب قوام مساعی موفوره بتقدیم رساند باید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال امور
قاضی آنجا و انند و اراضی مذکوره را بتصرف معزی الیه واگذارند و اصلا و مطلقا تغیر و تبدیل بدان راه ندهند
و طلب بالوجهات و اخراجات مثل قنلغه و پیشکش و جریبانه و ضابطانه و محصلانه و داروغگانه و بیگار و مقدمی
و قانون گوئی و ضبطی هر ساله و تکرار زراعت و کل تکالیف دیوانی و مطالبات سلطانی مزاحم نشوند و درین
باب هر سال سند مجدد نه طلبند و اگر در محلے دیگر چیزے داشته باشد آنرا اعتبار نکنند طریق جمهور سکنه
و متوطنین آنجا آنکه خطوط و قبالات و سجلات را بخط و مهر او معتبر شمرند فرمان براجه عمده راجهاے دولتخواه
زبده مخلصان کار آگاه راجه جے سنگه بتوجهات خاص اختصاص یافته بدانند که عرضداشتے که از سبب دیر ارسال
داشته بودند در فتحپور از نظر اقدس گذشت یقینیکه تا حال از احمدآباد روانه پیش شده باشد باید که از راهی
که مناسب دانند بسرعت تمام رفته در دستگیر ساختن آن آواره دشت ادبار مساعی جمیله بتقدیم رساند
و موجب مجراے عظیم خویش دانند بتاریخ هشتم شهر شوال بنواحی دار الخلافت شاهجهان آباد خواهم رسید
از عرضداشت فرزند عزیز بجان پیوند محمد سلطان بهادر که در پانزدهم از راج محل رسیده ظاهر شد
که بیشتر دهم رجب در میان کوهستان جمع راجپوتیه سواے راجه سجان سنگه بندیله برخصت آن فرزند
ترک همراهی لشکر ظفر اثر نموده روانه اینطرف شدند نمیدانم که کنور راجه شد که باغواے عاقبت
نیندیشان و اطلاع بر اخلاص درست آن عمده راجهاے زمان چنین اراده نامناسب کرده بر تقدیریکه
از جانب فرزند سعادتمند حرمان و عنایت نمیدید بایستی که بآن عمده دولتخواهان چیزے مینوشت
یا بتجویز ماه عرضداشت میکرد تا آنچه منظور مودیم بعمل می آورد بهر حال کنور خود خانه زاد است و خاطر
آن دولتخواه بلا اشتباه که بیش از بیش بالبساره نحو راست در صیانت تربیت و ارشاد وے که باید خواهم کرد
اما آن عمده راجهاے که در صدق اخلاص و بندگی او هیچ شبهه نیست جواب بخاطر آورده عرضداشت نماید
که هرگاه در وقت کار چنین حرکتے از بنده می شده باشد تا چند بگذریم و بالفعل با انها چه سلوک کنیم عمده

غلامان

مخلصان خلیل الله خان بست و یکم از ملتان روانه بهکر شده شاید که تا حال که هفتم شعبان است بآنجا رسیده
باشند ایضاً کفایت شعار مطیع الاسلام سکداس بمرحمت بادشاهانه امیدوار بوده بداند که از انجا که همگی
همت والا و تمامی نهمت فلک اعتلا بر ازدیاد آبادانی و معموری مملکت و استرفاه حال کافه رعایا و عامه برایا
بدایع حضرت آفریدگار جل ذکره اند مصروف است و درینولا بعد استفسار حقیقت عمل پرگنات خالصه شریفه
و تیولداران از کارپردازان پیشگاه خلافت و جهانبانی بموقف عرض اشرف اعلی رسیده که اکثر
پرگنات ممالک محروسه جمع اکثر مواضع پرگنات را در آغاز سال نظر بر حاصل سال کامل و سال متصل و
رقبه قابل زراعت و حالت استطاعت رعایا و دیگر خصوصیات داشته تشخیص مینمایند و اگر رعیت
بعضی از دهها باین عمل راضی نمیشوند آنرا بهنگام رسیدن مزروعات بعمل جریب با انکوت تشخیص مینمایند و در
بعضی از قریات که مزارعان آشنا و زران آنجا را پریشان حال کم استطاعت مییابند عمل غله بخشی بقرار نصف
یا سوم حصه [illegible] و دیبا که بر پیشه مقرری سازند و در آخر سال طوامیر جمع نقدی موافق ضابطه و محصول
[illegible] خود و قبولیت کروریان و دستخط قانونگویان و چودهریان بدفترخانه معلی ارسال مینمایند لیکن
سررشته اراضی هر پرگنه از پرگنات با قید مزروع و تفصیل اجناس خریف و ربیع بدین نحو که در سال گذشته
چه قدر جنس کامل بوده و ناقص چند و در سال حال نسبت بگذشته بزیادتی و کمی چه تفاوت شده و تعداد مزارعان
[illegible] تفریق مستاجران و رعایا و غیره بدفترخانه معلی نمیرسد تا کیفیت هر محل بپرداخت متصدیان
آنجا که پس از تشخیص جمع مجرا میدهند از قرار واقع ظاهر شود و اگر انها بحقیقت مزارعان و مزروعات هر قریه
وا رسیده و از راه جزو رسی عمل نمایند و سعی در مزروعه ساختن اراضی لائق زراعت و مزروعی کشتکاری
کامل بکار برند پرگنات آباد و معمور و رعایا مرفه الحال خواهد شد و زیادتی در محصول پدید خواهد آمد
و درینصورت اگر آفتی از آفات رو دهد از راه کثرت زراعت نقصان فاحش در حاصل راه نخواهد یافت
حکم جهان مطاع عالم مطیع بشرف صدور می پیوندد که بحقیقت هر ده از دهات پرگنات متعلق بدیوانی
[illegible] خویش وارسد که اراضی لائق زراعت دران چه قدر است و از انجمله مزروع چه مقدار و نامزروع
چند و جنس کامل در هر سال چه مقدار میشود و موجب مزروع نشدن اراضی مذکور چیست و نیز دریابد
که در زمان سعادت نشان بادشاه غفران پناه خلد آرامگاه علیین مکان عرش آشیان در عمل دیوانی
راجه تودرمل دستور اخذ محصول چه بوده و وجوه سائر موافق ضابطه قدیم است یا از سال جلوس مبارک زیاده
بران قرار یافته و مواضع آباد چه قدر و ویران چند و باعث ویرانی چیست و پس از دریافت کیفیت
این مراتب سعی در ازدیاد آبادانی دهات ویران و مزروع ساختن اراضی قابل زراعت بعمل

درست و قرار مناسب و افزونی جنس کامل بکار برده هر جا چاهها معطل باشند در مرمت آن و احداث دیگر چاهها
بکوشند و جمع آنرا بنوعی تشخیص دهد که کافهٔ رعایا بحق خود برسند و مال واجب بهنگام تحصیل درآید و هیچکس از رعایا تعدی
نبرده و هر ساله نسخهٔ چاهها مشتمل بر قبه و تعداد مزارعان هر موضع و اراضی مزروع و غیر مزروع و چاهها و بارانی و
اجناس کامل و ناقص و سرانجام مزروع ساختن زمین لائق زراعت و افزونی جنس کامل و آباد شدن دهاتی که از
سنوات ویران بوده درست نموده با دستور العمل و آنچه الحال بواسطهٔ افزونی معموری تجویز کنند بفرستند و ابواب سائر
هرچه از سال جلوس میمنت مانوس بر دستور سابق زیاده مقرر شده تفصیل آنرا با مقدار مبلغی که در هر سال فراهم
آمده باشد مصرح صادر ده و این پرداخت را از ابتدای خریف ایلان ئیل ششم جلوس والا مقرر دانسته بدین
موجب عمل نمایند و بعاملان محال جاگیرداران هم تاکید کنند که بدین نمط کار بند شوند نامهٔ حضرت صاحبقران
ثانی شاهجهان بنذر محمد والی توران نگاشتهٔ عمدة الملک سعد الله خان نتائج ضمائر بینش بنیان
پذیرای انتقاش صور محبت ست و صفحات صوابیهٔ آگهی نشان مستعد ارتسام نقوش مودت و اضافه انوار عدل و
انصاف بلیغ زبان فصیح البیان سلاطین نصفت آئین مشعوف است و از آثار جور و اعتساف بزبان تیغ خواقین
جهاد تمکین مرابط بهار دولت و ربیع سلطنت نقاوهٔ خاندان عالیجاه صفاده دودمان والا دستگاه جهان آرای
شوکت بساط پیرای حشمت برآرندهٔ وسادهٔ معدلت فرازندهٔ مسند نصفت درّهٔ سیمای بزرگی و بزرگواری
دره دریای سعادتگاری و نامداری شگفته و خندان و سرسبز و ریان باد نگارین صحیفهٔ یگانگی و رنگین نسخهٔ یکجهتی که
مصحوب ... بیک سمت ارسال یافته بود رسید موجب افزونی موالات و وداد و مستوجب مصافات
و اتحاد گردید چه بنابر اقتضای یکرنگی و یکتائی ایما باستعانت و استمداد در بارهٔ آغا
داده او رفته بود و خاطر ظاهر و باطن ... از همه وجه جمع باشد که همگی همت والا و تمامی نهمت علیا بر انتظام حال و حصول
استقبال ... فلک ابهت بدرسیمای عظمت مصروف ست و در هر وقت آنچه بایستی بوقوع آمده و
هرچه باید انشاء الله تعالی بفعل خواهد آمد بالفعل یکصد ... از اشیای سرکار والاشان کیوان مکان که در
دار الملک کابل و بعضی دیگر که در دار السلطنت لاهور و مستقر الخلافت اکبرآباد بود فرستاده آمد شناخت
قدر مهربانی و دریافت رتبهٔ قدردانی جذب مزید محبت و جلب زیادتی طمانیت نمایند که بجز تحصیل نیکنامی
و استحصال ذکر جاودانی امری بخاطر حقیقت ناظر نیست و از انجا که گذارش احوال اخبار و آثار این
درگاه فلک اقتدار بالکل مقتضای صداقت است نگاشته میشود که چون والی نادان عاقبت نیندیش ایران
فرصت ایام ... را غنیمت شمرده مصدر حرکتی ناپسندیده مخالف دعوی یگانگی گشته بود و چون
لشکر گران ... بیپایان در خدمت چراغ خاندان اقبال فروغ دودمان جلال قرة العین خلافت ... الصدر

و دیری را از جا در آورده و نه واقفت رندگان باد نخوت در مغز همت نهاده بودند و تمام توپخانه را بتصرف اولیای
این دولت ابد مدت در آورده ناموس پرستان و غیرت دوستان بکجای دقت تعاقب پرداختند و چون
روز زاد بار شهریاران بنشان هزیمت رسید و تاریک ولی اینان نطفایت شب قرین گردیده روزگار بزبان اجلال
آمان بقیة السیف طلبید مجاهدان نصرت منار و دلیران سعادت پیوند دو فرسنگ تعاقب کرده بعسکر فیروزی مراجعت
نموده بند و پس از آنکه مبشیان اقبال نوید فتح و حقیقت حال بمسامع سامی مجامع رسانیدند نیایش قادر بیکمال و
ستایش معبود متعال بتقدیم رسید و بنا بر تقاضای تأثیر سیرداری اقبال و سعادت نشان صادر گردید که چون
بفضل و کرم قادر نصرت بخش چنین فتح عظیم نصیب این نیازمند ایزد بی نیاز و ستمدیده دادار بی انباز
گردیده و کار بادگیر و وقت است و زمستان نزدیک رسیده باید که آنفرزند اقبال مند وزیر با تدبیر قرب
از تسخیر قلعه باز دارند لیکن کار بهم کارساز بنده نواز امیدوار است که آنچه امسال از قوت و قدرت سپاه فیروزی
درین فتح نمایان معلوم جهانیان گشته بتوفیق الله سبحانه در کشایش قلعه و دیگر فتوحات بآئین
وجهی و بهین طرزی جلوه ظهور یابد چون مقصود خواهد نواسیم که ابلاغ صحیفه الولا و تبلیغ آنچه باو مرسل گشته
کاری نداره و خاطر وداد مآثر خواهان دریافت حال خیریت مآل است بزودی اجازت انصرام یابد
والسلام ایضاً تا سحاب قلم از فیض جویبار عنایت ازلی بابراز مطالب و اظهار مآرب مترشح است
و لوح قرطاس نگار مقدمات محبت بار و کلمات صداقت آثار موشح ذات فرخنده صفات سلالة خوانین
بلند مکان علا و خواقین رفیع الشان نقاوه خاندان دولت عضاده دودمان شوکت قره باصره عظمت
غره ناصیه حشمت بدر سمای رفعت شمس فلک عزت مورد الطاف یزدان ثمره شجره گلشن چنگیزخان
حضرت نذر خان دام است ایام سلامته و عزته از ناشایست زمان محفوظ و از پالست دوران محفوظ باد
رقیمه الوداد و صحیفه الاتحاد که مصحوب نذر محمد ارسال یافته بود در حینیکه دار السلطنت لاهور را نیر مهچه
ماهچه رایات ظفر آیات فروغ تازه داشت رسید بمضمون خلت مشحون آن آگهی پدید آمد اما از
مطلب خالی بود زیرا که غیر از کیفیت جریان حال تحیه مآل واقعی نمید او بفرستادن نامه و نانوشتن
حقایق اوضاع و اطوار آن دیار و سبب راه شتابی فرقه ناسپاس حق ناشناس یگانگی و بیگانگی فراهم آمده بود
چه بنای اولین بر اتفاق است و اساس دومی بر عدم وفاق و حال آنکه امروز وقت مصادقت است
نه هنگام مجانبت به هر کیفیت چون متحقق شد که فرقه طاغیه و فئه باغیه از باز پرس روز جزا و سطوت و برگیر سخت
گیرنده یکبار اغماض کرده شیمه و دیده ایشان نموده و از حقوق ولی نعمت خویش چشم پوشیده سر بعصیان
بر آورده اند و نسبت بآنجناب از بیراهه روی بمسلک بی ادبی شتافته مصدر ادای ناهنجار

در پی اقتضای الهامی دور از کار شده و کار بر ولی نعمت خود بمرتبهٔ تنگ ساخته اند که هیچ قلعه و مسلح و مکانی بکمنی در
تصرف نمانده و شنعتهای آن اماکن و غرباء آن مساکن پامال حوادث و دستخوش وقایع گردیده و عرض
ناموس آنها بباد فنا رفته و امن و امان بالکل منعدم گشته و کار بجایی رسیده که از سادات که اهل بیت
نبوة و ذریهٔ امین رسالت اند و بحرمت بنی بطحا و عصمت بتول زهرا متصف و بجهت ایشان اجر تبلیغ اوامر و نواهی
و فرد ابلاغ احکام الهی است جمعی کثیر و جمعی غفیر بقتل رسیده تا بدیگران چه رسد بنابرآنچه بمقتضای رخالت
و مروت جانبین و فتوت و انهدام شائبه مناکرت فیمابین و چه بمقتضای حمیت دین و رعایت ملت متین
و ترحم بر حال مسلمین و چه از راه ادای شکر نعمت قدرت و استقلال که ایزد متعال وداود از بیشان بمحض
فضل شامل و الطاف کامل باین نیازمند درگاه خویش کرامت فرموده و از خواقین روزگار بعز و بکثت
و شوکت امتیاز بخشیده از دار السلطنت لاهور بدار الملک کابل نهضت نموده و هم چنانچه آن بلده طیبه بسیت و دوم
شهر ربیع الثانی مطابق بیست هم سمت ورود ماه معدود اعلام ظفر انجام و مستقر الویه نصرت آیت گشته و فدیه
انتاج سلطنت عظمی خلف الصدق خلافت کبری فروغ دودمان حشمت و نامداری چراغ خاندان شوکت
و بختیاری مؤید کامکار مظفر بختیار منصور نامدار شاهزاده مراد بخش را با لشکر بیپایان و حشم بیکران و
سامان بسیار و سرانجام افزون از شمار که لایق این دولت خداداد ابد بنیاد است رخصت نموده و حکم
کرده بود بدخشان درآمده اگر از این گروه پیرایه چشمی را در یابد بسزا رسانند و جزای سزای که دیده کردار و نابدیده
اطوار ایشان در کنار نهند و الا متوجه بلخ شده تنبیه جماعه فساد کیش و تادیب طبقه تباه اندیش چه از المانان بلخ و
بدخشان و چه از گروه کافر نعمتان که بر تعیین پوران سلاله دودمان چنگیزی فراهم آمده و نتیجه بیهوده خود را نمک خوارگی و
ولایت خود گشته اند پردازند و هرگونه امدادی که آن در درج دولت خواهش کند بانجام آن کما ینبغی
قیام نماید آن اختر برج کامگاری و دودمان ابهت تصوری و اتحاد را بجهت یکتا تصور نموده بجا با نهایت رواج
مطلب هنگامه آرای یکجهتی و با طلاع تاریب رونق افزای یکرنگی گردند که بادشاهزاده کامگار به
تجویز کرده بامداد اشاره رود بموجب حکم اقدس و ارشاد مقدس کارگذار است هرگاه سلاله دودمان
مجد و علا نقاوه خاندان عز و اعتلا ثمرهٔ شجره بختیاری شجره ثمره کامگاری خسرو گرامی خلف آن درة درج
دولت شایسته فرزندان کوکب سپهر سلطنت بمقتضای آل سگالی و عاقبت اندیشی بر یکجهتی و دل
که فیمابین است اعتماد نماید و از پیشگاه حقیقت انواع رأفت و اصناف عطوفت جلوه ظهور دهد و اعانت
آن صدرنشین محفل اعتلا که عقل دوربین و خرد صواب گزین دارند و سزاوار تراند با اعتماد چه منشأ آن
عاطفت و سبب این شفقت اند چون صورت بنده که دقیقه از دقایق رفاقت و صداقت غیر مرعی شود

پیوسته گلشن دوستی و ولا آبیاری وفا سرسبز باد نامهٔ شاهنشاهی حضرت صاحبقران ثانی به
شاه عباس والی ایران نوشته سعدالله خان هزاران ستایش و فراوان نیایش ذاتی را سزد که نه در کبریا
جلالش اوصاف را یاره و نه بالای جلالش پایه ادراک را کاره نه احسان جسیمش را ادایی و نه افضال عمیمش را حاوی گوناگون منت منعم
بیچون و متفضل بیچون را رسد که امتیاز بخشید نوع انسان را از هرچه پا بعرصهٔ وجود رسیده در بدو تکوین و ایجاد
که با فاضهٔ نعمت ادراک و استعداد ایشان برگزید جمعی را بتفاوت درجات بر وفق استعدادات بکرامت
فرمودن مرتبهٔ رسالت و عنایت نمودن منزلت سفارت برای بیان سبیل رشاد و تبیان طریق سداد
و عطا فرمودن سلاطین عدالت آیین و خواقین صواب گزین را خلعت خلافت و کسوت نیابت بجهت
اجرای ناموس اکبر نقل و امضای مقتضیات قرطاس اعدل عقل و ضبط و ربط بلاد و اصلاح
حال عباد و رفع فتنه و فساد و درود نامحدود و سلام غیر معدود از حضرت معبود بر نقطهٔ دایرهٔ وجود و دایرهٔ نقطهٔ
کرم و جود و صاحب حوض مورود و مالک مقام محمود مخصوص و متفرد از گروه قدسی شکوه انبیا و رسل برسالت کافه
و دعوت عامه و تقدس بدلایل متکاثره و معجزات متعدده و وافره و تجلی بفضایل علمیه فایقه از احصا و فضایل عملیه خارج
از استقصا قافله سالار رهنمایان رهنما سرقافله سالاران بهشت منسوب جامع جوامع نبوت پس آینده پیش
قدم موخر مقدم و بر آل اطهار او صلی الله علیه و سلم که سراپا سر حقایق معارف و منبع زوارف عوارف
مخزن اسرار شریعت و مظهر سرایر ولایت اند بموجب نص کتاب مستطاب انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ساخت حجاب ایشان از دنایت مبری و از لوث و ناشایست مبرا است و بر اصحاب
ابرار او که آبروی دین و سبب ایمان نور یقین و حافظان شریعت غرا و ناقلان طریقت بیضا
در افعال قواعد اسلام و نهادیان اساس کفر و ظلام اند خصوصاً خلفای راشدین حامیان که نامر ایشان
دین حنیف چهار رکن داشت و گرفتاریان لقای مطلق را فاده و تقدوه دستگاه کان حق را ساده بوده
بوده اند و هر کدام بموجب نصوص محکم تو علیه الله لا الله احادیث صحیحه منقیه الافاده متضمن روایت عدول از عدول
و دلالت ثقه از ثقه بسبب اختصاص به آنچه رضیه و شیمه مرضیه که بدان متفرد و متفقی بود لقب یافته که قدر ایشان
قدر ایشان قدر دانند مختار و تفضیل که فضل آن از اعدا و ندان فضل شناسند شناسند با دیرگاه دل امکال
حقیقت بینند و حق شناس هوشمند مخفی نیست که حقایق اشباح و بار سر ارواح را اهل شناخته
و تقدیم یافته در انتهای سیر تحلیه و دقایق حکم است که نظر در دیده بیدار را بادراک آن آشنا سعی نیست و در
ایجاد این جوهر لطایف مضامین است که هر شبچراغ خرد را در درک آن روشنایی نه پیدا است
که عالم حادث را بقدیم مجانستی و متناهی را بغیر متناهی مناسبتی نیست پس پیش آمد کرده تسلیم و رضا

اولی و استقبال مرغوب بشکر و سپاس اخری لهذا در واقعهٔ هایله و حادثهٔ نازله رحلت خسرو جمجاه جعل الله فی الجنة
مثواه از این دار بیمدار پر غبار بنزهت سرای بقا و قرار بمقتضای عدم استماع مواعظ بلند و نصایح سودمند
مندرج در نامهٔ مرسل مصحوب مصطفی خان که در معنی آبحیات جاودانی بود و از چشمه سار راستی و راست گفتاری
و غذاهای روحانی از شاخسار درستکرداری و خاطر حق بین حقیقت گزین را در افادهٔ آن جزو ضراعات نسبت
به فرزند رسید و محافظت قول نبی هادی که نص مشهور بحکمت الدین النصیحة میباشد غرضی منظور نظر قرار بر چاره
نه اتباع اقاویل نادانان دانا نما که بهنگامه جهد و سفیهان جهل انتما سعی نموده که همت پست این هیشان
به سر رشته گمرهی باز داده خویشتن است نه اندیشهٔ مآل کار ولی نعمت خویش با فراد و ارتکاب آنچه اجتناب از آن نتیجه
آگهی و هوشیاری در دنیا و ثمر فلاح و نجاح در عقبی است و تحرز از آن از همگنان خصوصا از طبقهٔ قربای دولت و ارباب عقد
انتقاد و صدر نشینان ارائک اعتلا کمال عنایت وجود این برگزیدهای چرخ دوار و بزرگ کردهای آفریدگار
انتظام سلسلهٔ کائنات محافظت و نگاهبانی مخلوقات است نه بالذات فانی پیوستن و نه در مستلذات جسمانی
فرو رفتن و محتاج به نگاهبانان گشتن وقوع یافته بر مقتضای مقدره و حسب تعلق تقدیرات مقدر بمثابهٔ عادت
حکم یزدان از تعصب هر نیشی بخوشی و هر دهار سکر انی و هر تبدیل بدلی بصبر مستتبع اجر و ثواب
مستوجب حسن جزا و اله بیرون دنیا بر بود دستار قبای خلعت مستعار کرد عالم اشباح ظل مرفت از عالم ارواح
است و میان خواقین خلافت قرین این دودمان و سلاطین نصفت آئین آن دودمان نسلاً بعد
نسل متوارث است مستحق بسیار کباد جلوس میمنت مانوس آن فرزند زاده برخوردار کامگار نامدار بلند مقدار
بمیمن گوهر بسیج دولت و عظمت و مهین افسر بسیج شوکت و سلطنت نقاوهٔ اسلاف طیبین سلالهٔ اسلاف
طاهرین پیرواخته شد ایزد متعال و قادر ذوالجلال این جلوس میمون را برای سلسلهٔ دودمان مصطفوی علاء الدین
خاندان مرتضوی مبارک و فرخنده گرداناد و از شناخت مقدار و ادای حقوق فرایض سپاس گزاری نعم موفقات
بارشاد و بهیان عظیم الشان الراحمون یرحمهم الرحمن ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء از ترکیه تعصبات
و اغماض عین از مآثم بر حسب اقتضای حکمت و اغراض و عفو از جرایم بر طبق تقاضای مصلحت و اتمام بامور راست
بهدایت اوامر الهی و از جادهٔ منهیات بدلالت کلمات نواهی حظی وافی و نصیبی کافی کرامت فرماید و از تقدیم
مراسم شبابی و اقدام بر لوازم پاسبانی که مقصود از سلطنت و فرمانروایست و معنی ابهت و کشورکشائی ست بهره
کامل عنایت کند و چون بموجب کلام بانظام صحیح اللفظ حسن المعنی منطوق سر دفتر اهل بیان اشرف بنی عدنان کلکم راع
و کلکم مسئول عن رعیته روز پاداش سوال بلاد رعیت شود و پرسش بانداز قدرت و دستکاری و سخط باری و اصلیه
بتقدیم حقوق آن مرعی باید داشت و رسیدن بر خود داری باقتضای مصدقه اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض بنیاد این مقوله باید

پوشیده نماند که چون از کمال وداد و اتحاد آن ملک منسوبان آن دولت را از خود میدانیم یقین که تحقیق اینمعنی از
انجناب بطریق اولی خواهد بود و بنابران نگارش می‌باید که مادام میر اقاصی و ادانی است که التجای یار وفادار
علی مردان خان امیر الامرا بدین درگاه آسمان جاه اضطراری بوده نه اختیاری چه از روی تجمیع احکام صادره
ازان شده و میدانند فرستادن پسر و عزیزان جز تتبع و اطاعت و انقیاد و اطاعت امری سرزنش و جای
آن بود که بدیدبانی شناسائی و بینائی رسای آفرین رفته و تحسین جلوه دار چون بخلاف آن
ازیافته سراسری مبرزه دارای دگرگون تر و برایت رنگارنگ تسویلات نو دولتان سرشته
خوش پرستانه که دماغ پندار گشا و عزت یافته‌های دیرینه قدیم شناسند خاصه چنین کسی که جد امجد آن قرة العین
که از ناموس سلسلهٔ صفویت و خلاصهٔ این طبقه علیه بوده‌اند با آبای عالی نژاد بوده و تحسین در مکان این
جزا سگالش باسراغ ازگرفت او اضطرار با اعتصام عهود و وفاهای این فکر صواب که این سلالت را ازان دولت
هیچگونه جدائی نیست پناه باین بارگاه که مامن عالمیان و ملجای جهانیان است آورده و این امر را سبب ظهور
عنایات نمایان و مراحم بی پایان در باره مشارالیه گشت اگرچه چار پسر خان مومی الیه از خدمت گزاران این
والا درگاه اند اما چون خواهش خواطر قدسی مظاهر آنست که حقیقت یگانگی و محبت فیمابین معلوم جهانیان گردد
و کالشمس فی رابعة النهار مشرح باید متوقع آنست که اینمعنی بر خصت فرزندی که در آن آستان دارد هر روزه روز
افزود دابیت یگانگی را روز بازار دیگر گردد و بنای یکجهتی و یکرنگی را استحکام و قوائم یکتا دلی و یکتائی را انتظام پدید
آید و جهات و نسبت سابقه را تاکیدی و تشییدی و موالات و مودت لاحقه را تاسیسی و تمهیدی شود ازانجا
که خاطر قدسی مظاهر بسبب تحقیق ابوت علیا نسبت بآن فرزند زادهٔ عالی و ساده تعلق تمامی باطلاع بر حال
خیر مآل دارد و شجاعت نشان جان نثار خان را که از خانه زادان معتمد فدوی است و پیوسته بر جمیع خدمات اعتماد
طلب سربلند و در اکثر اوقات مشرف اند و ز حضور پر سرور بوده رخصت آن صوب با صواب فرموده شد
که این سرفرازنامه حکمت و موعظت و هدایت و نصیحت و متضمن مقدمات محبت و کلمات صداقت آثار است بر آن جناب
مترقب آنست که او بعد از گذارش آنچه باداء آن مامور گشته منقضی المرام بسرعت تشریف رخصت انصراف
یابد که ضمیر مودت آئین محبت آگین را شوق تامی و اشتیاق تمامی بسوی آنست که بنده درگاه هرچه تمامتر و بیشتر
آنچه زیاده تر کیفیت احوال خجسته مآل و اوضاع و اطوار آن برخوردار نامدار را انکشاف یابد باید که هر گونه امری
که باعث زیادتی استقرار آن کامگار بختیار بر سریر سلطنت آن دیار باشد بجا یانند بدان اشارت رود
و هر نوع معاونت که لازمهٔ دوستی که بخاطر گرامی رسد بی تکلفانه اظهار آن جلوهٔ استحسان دارد که انشاء الله
در سرانجام آن مساعی مشکوره چنان بمنصهٔ ظهور خواهد بخشید که معنی دوستی و حقیقت دوستی بر جهانیان

واقع گردد و سپس مسالک انهای وقائع یومی و منهج ارسال رسل و رسائل بر سبیل تتابع و توالی مسلوک باشد
از بار حدائق آمال و آمانی بنسائم عنایت یزدانی شگفته و فرخنده باد ایضاً مشتمل بر فتح بلخ و بدخشان سپاس
عالی اساس و ستائش خارج از قیاس حکیمی را که انتظام سلسلهٔ کثرت بوحدت قهری مربوط ساخته و سررشتهٔ انجام
دار الملک جمعیت بعدالت جبری منوط تاج خلافت بر سر نهایت افسر مقتدرائی که بنده قبیلهٔ اوست و خلعت
نیابت در بر صاحب فرموده بمصلحت عمیق او مالک الملکی که نواختن یکی بکشورکشائی و برانداختن دیگری از عروج
بلندای غرای قدرت بکمال اوست و افراز سرارادت و اذلال مستحق نخوت بدون نیرنگ تعالی و اجلال او
باشد بیرون سرورانکار و نه در تقدیر ستایش نفوس را باری گزیدن سنت باقتضای فضل است و اگر برانداختن بهت نقاضای
عدل اسرار مبادی ستائش از ادراک عقول بیرون و رموز آثار عطایایش از حد تحویل افزون خرد از
احصای نعمائش قاصر و فهم از استقصای آلائش خاسر جهدش مقدور و شکرش میسر بهیهات بدین دیده
و دریافت کجا طاقت ستائیش و باین قوت و آلات کرا استطاعت نیایش لاجرم دست ازین بازداشته
باد اسے مطالب گرائید و بیشتر پوشیده نماند که چون دوستان از خبر نشاط انگیز انبساط آمیز یکدیگر بهجت گزین
و مسرت قرین گردند بنابر علیه نگذارش حالیه میمنت علیه فنگارش اتصال نیل و احسان جزیل که درین
زمانه فرخنده نشان از دهنده بیمنت و بخشنده بامنت یاد اداده و از رواح پرفتوح خاتم کتاب رسالت
فاتحهٔ نامهٔ نبوت شیخ سلطین معرج دریای قدم نایب وجود عالم و آدم واسطهٔ العقد آفرینش نتیجهٔ مجموعهٔ دانش
پیغمبر کشاف سر اکبر اسمائی و مفتاح خزائن معانی مرآت حقیقت اشیا صدر نشین محفل انبیا شهسوار عرصهٔ
قاب قوسین رتبه افزای نشاتین محرم خلوت سرای لی مع الله بیدار دل حقیقت آگاه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم نصیب این نیازمند درگاه بے نیاز شده فرحت افزای خاطر عاطر بثمرهٔ
شجرهٔ بختیاری شجرهٔ ثمرهٔ کامگاری صفوهٔ دودمان سفوی علاء خاندان مرتضوی قرة العین ابهت نوحدیقهٔ
سلطنت کوکب مستنیر سمای بسالت درّی برج عظمت فرزند زادهٔ کامگار بلند مقدار گردیده می آید
شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که چون درین هنگام سعادت انتظام بمسامع حقائق مجامع
رسید که فرقهٔ طاغیه و فئهٔ خاطیهٔ اوزبکیه که در بلخ و بدخشان سر از گریبان عصیان برآورده چشم از بار بیم
روز معاد و سطوت رب العباد پوشیده دست باطل پرستی از آستین جور و جفا کشیده پا از جادهٔ انقیاد
والی خود بیرون نهاده کار بر وی تنگ ساخته مصدر آوازهای ناهنجار و بی اعتدالیهای دور از کار گشته جانها
وضعفای آن اماکن و غربای آن مساکن پایمال حوادث و دستخوش وقائع گردیده و عرض و ناموس
مسلمین بباد فتنه بغفو و امن و امان بالکل منعدم گشته کار بجای رسیده که از سادات که اهل بیت نبوت

و قرة العین رسالت اند و بجمعه نبی بطحا و خلفای بتول زهرا و محبت ایشان اجر تتبع اوامر و نواهی و مرد ابلاغ احکام
الهی است جمعی کثیر و جمی غفیر بقتل رسیده تا بدیگران چه رسد از آنجا که باقتضای حمیت دین و حمایت
ملت متین و ترحم بحال مسلمین و زکوة نصاب مکنت و شکر نعمت قدرت که ایزد جهان مدار ما را همیشه بفضل کامل
و لطف شامل بآن مشمول عنایت خود ارزانی داشته داد دهی مظلومان و فریاد رسی ستم رسیدگان بر ذمه
همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است عنان غیرت حق طلب و عزیمت حقیقت سیرت هژدهم شهر صفر ختم الله
بالخیر و الظفر از نوزدهم سال جلوس میمنت مانوس ظفر همعنان و نصرت همرکاب از دار السلطنت لاهور بصوب
مستقر دولت و اقبال دار الملک مجد و جلال کابل معطوف و مصروف گشت و بیست و دوم ثانی ربیعین
بمبارکی و بهروزی قرین فتح و فیروزی دار الملک مسعود از پرتو رایات اعلام لامع و رایات ساطع فروغ
تازه یافت از آنجا لشکری گران و بیکران و حشمی عظیم بی پایان با اسباب و ادوات این دولت
روز افزون خداداد سرانجامی درخور این شوکت ابد پیوند ازل بنیاد و از توپخانه سنگین و خزانه خارج از قیاس
و تجهیز بسیاری فرزند سعادتمند کامگار مؤید منصور نخلبند قرهٔ باصره دولت غره ناصیه حشمت نور حدیقه
شوکت ثمره دوحه جلالت بادشاهزاده مرادبخش تعیین نمودیم با آنکه راه از کثرت نشیب و فراز جبال و تلال
صعب بجبال و فزونی دره و مغاک و سیاه سنگ و دره و مغاک دشوارگذار بود و بطول طول بهفته بیست
کوتل تنگ جهدیران کند که بده انبوه از بیلداران چابک دست و کلندزنان چالاک و چست و تسویه
راه و تصفیه آن از برف چند تا هم و کرکام داشتند مبارزان نصرت شعار جلادت کیش و مجاهدان غیور جهاد
و نشا سبقت اندیش که جانبازی در راه خدا و بندگی حقیقی و فدویت مجازی سرمایه حصول سعادت نشاتین میدانند
و شکر نزدهم و تقدیم خدمت ملی ملت محمول بزم می شناسند راستی که چون نظر بر یکسانیان و توفیق
بود شامل حال ایشان و بسبب آنکه شتند و بصر جد که [illegible] کنده بدست رسیده
بر داشتند و در گرامی خدمت آن رفیع قدر عالی نسب اوایل ماه جمادی الاول داخل ملک بدخشان
گشتند و خسرو سلطان خلف نذر محمد خان که در قلعه قندوز بجای که حاکم نشین بدخشان است بود و التجا باین درگاه
آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد و چنانچه امروز در این حضرت بانواع عنایات و اقسام تلطفات
کامیاب است بعد از آن جوقی از لشکر ظفر اثر اسلام قلعه کهمرد را بسرعت و سرسواری مفتوح کردانیده قلعه دار آنجا را
اسیر ساخته بعد از آن گرچه بطرفش خندقی است عریض و عمیق و آتش بهم انداختند سپاه شکست خندق بسرعت
و جسر بران بسته عبور نموده قلعه بیرون تکمیلی و چالاکی و جلدی و تیزدستی تسخیر ساختند مهمون تسخیر
قلعه درون پرداخت قباد میر آخور که از جانب نذر محمد خان قلعه دار آنجا بود و بمزید اعتبار و اقتدار موصوف

از نیرنگی اقبال یقین خذلان و نکال بر تقدیر عدم تسلیم قلعه بهواخواهان بارگاه جاه و جلال امان طلبیده
قلعه را تسلیم و تنخواهان نمودند و در سلک بندگان این آستان فلک نشان منتظم گشتند و بنا بر مدد ابدی و عون
سرمدی و دیگر قلاع و بقاع ممالک مسطوره نیز بتصرف اولیاے دولت قاهره و احباے سلطنت باهره
درآمد بادشاهزاده عالیمقدار بعد فتح ولایت بدخشان با افواج بحر امواج نصرت امتزاج بعزیمت تمام متوجه بلخ
گردید و فرقهٔ [illegible] از رسک تاب صدمات شیران بیشهٔ وغا نیاورده از جمیع اطراف و جوانب بلخ سر بصحراے
فرار گذاشتند و آن روے آب جیحون رفتند نذر محمد خان که نه پاے ستیز داشت و نه طاقت تحمّل در هنگامه
بادشاهزاده مؤید بخت بیدار با عساکر فیروزی شعار بنواحی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان پسران
خود را بمراسم پذیره آن نوبادهٔ بوستان سلطنت با مکتوب مشتمل بر خواهش طواف حرمین الشریفین که تا
والاقدر نگاشته بود پیشتر فرستاد هرچند آن عالی گهر با آئین پسندیده و طرز گزیده تملّق نمود که هرگاه از درگاه خواقین
خاقان والاشان در حضرت خلافت با حسن وجوه جلوهٔ ظهور خواهد یافت و دلدهی و دلداری کرده استمالت از [illegible]
پیش رسید اما فردوسگون حوالی شهر بلخ مقر سپاه نصرت پناه گردید خان از تشویش و وهم [illegible]
و اطفال و مال و منال اندوخته مدت العمر گذاشته سبحان قلی و سلطان قتلق پسران خود را که نزد او بودند همراه گرفته
و بهرام سلطان و عبدالرحمن سلطان دو پسر دیگر را بجهت عدم حضور ایشان در آنجا مانده سراسیمه وار
با معدودے از بلخ برآمده بسمت شبرغان سیر نمود و از آنجا با چند کس دیگر از راه جول و بیابان
بمرو شتافت پیداست که آن نقاوهٔ اصلاب سلاطین سلالهٔ اسلاف [illegible] بادشاهان [illegible]
را با عزم زیارت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً و جلالاً نموده بود [illegible] شفقت و [illegible]
را نیز که خواهان این سعادت است با عزم تمام و شعوری طواف اماکن [illegible] خواهند داد و [illegible]
شاکر کارساز بنده نوازاند که تأثیرات این نیازمند درگاه را بتقدیرات [illegible] موافقت بخشید [illegible]
و عنایت بی‌غایت و فضل و کرم بی‌نهایت که شامل حال این نیازمند احسان و افضال [illegible]
مطلب عظیم و مقصد جسیم که پیش نهاد همت علی و مکنون خاطر قدسی مآثر بود بصورت انجام و حسن اختتام
یافت و ولایت بلخ و بدخشان با جمیع توابع و مضافات که از هجوم فتنه و فساد اوزبکیه خذلان [illegible]
و انتشار داشت بورود مواکب نصرت قرین گلستان دولت و اقبال و بهارستان شوکت و جلال
گشت و از روز دخول لشکر اقبال بولایت بدخشان در عرض یکماه چنین فتوحات [illegible]
که زبان در اداے سپاسش قاصر است و دل از تصور شکرش عاجز [illegible] هرچند [illegible]
هرچند زیاده ترغیب این سر رشتهٔ ستایش و سپاس نیایش گردید الله تعالیٰ این فتح نمایان را که کارنامه

روزگار است بدین نیازمند درگاه خویش مبارک گردانیده فتح سمرقند و بخارا نیز نصیب گرداند آمین یا رب العالمین
این نامهٔ مهر عنوان و این صحیفهٔ نشاط بیان که بیاضش غرهٔ صبح فضل و افضال و سوادش خال رخسار دولت و اقبال است مصحوب
شجاعت شعار راسخ الاعتقاد ارسلان بیگ که از خانه زادان معتمد این درگاه آسمان جاه است فرستاده آمد و چون
مشار الیه بجز ابلاغ این کتاب مستطاب بامری دیگر مامور نیست تقیید که پس از تبلیغ بی توقف رخصت انصراف
خواهد یافت حدائق آمال و امانی بآبیاری جوی لطف رحمانی سرسبز و شاداب باد اسناد دفاتر پادشاهی
سند فوجداری چون بموجب حکم جهان مطاع عالم مطیع خدمت فوجداری سرکار کوره دیگره مضاف صوبه
اله آباد حسب الضمن شجاعت دستگاه محمد حیات فوجدار پرگنه کوره وغیره متعلق اقطاع نواب مستطاب قدسی
القاب عالیان مآب رفیع جناب بالقابه تفویض یافته که به لوازم و مراسم این خدمت از روی دیانت و
راستی پرداخته بآئین پسندیده بتقدیم رساند و در تنبیه و تادیب مفسدان و سرتابان و هدم قلعجات آن
فریق و در حفظ و حراست زیردستان و مالگزاران و امنیت طرق و شوارع و امداد و اعانت گماشتهای
جاگیرداران هنگام تحصیل زر واجب و وصول زر ذمه بر ذرطلبان محال خالصه مساعی جمیله بظهور رساند و به
آهنگران تاکید کند که بنادق نسازند و بدیگر کارهای آهنگری قیام نمایند و جمیعی از تهانه داران که بچاب محال
مذکوره بواسطهٔ ضبط معین نماید قدغن کند که در معاملات مالی داخل ننمایند و چیزی بصیغهٔ ابواب ممنوعه نگیرند
و تا گماشتهٔ جاگیردار یا عامل خالصه نوشته ندهد اقدام بر تاختن دهی از دهات متعلقهٔ فوجداری خود نکنند
و بعد از گرفتن نوشته چندی از مقدمان آن ده را که مواد فساد باشند بدست آورده در اصلاح بکوشند که
از تمرد و سرتابی نادم و پشیمان شده بمالگزاری و رعیتی تن در دهند و بر تقدیر اصلاح رضانامه از عامل بگیرد
و اگر از شقاوت جبلی باصلاح نیایند بران موضع بتاخته و تنبیه و تادیب مفسدان نماید و رعایا را آزار نرساند و غنیمتی
که از مواشی وغیره بدست آید بعامل تسلیم نماید و قبض الوصول ستاند و بنده نکنند مگر در دار الحرب باید که عاملان
و زمینداران و چودهریان و قانونگویان و رعایا و مزارعان محال مسطوره مشار الیه را فوجدار پرگنات مزبوره
دانسته دست تعدی موما الیه در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند و شکایت او را در باره
خود با ثبوت دانند و درین باب تاکید تمام شناسند سند دیوانی چون بموجب حکم جهان مطاع خدمت دیوانی
صوبه دار الخلافت از تغیر فلان من ابتدای فلان بفلان تفویض یافته که به لوازم و مراسم این خدمت کما ینبغی
پرداخته بتنقیح معاملات و بازخواست و بازیافت مطالبات توفیر نماید و در فزونی معموری و پرداخت
پرگنات مساعی جمیله بتقدیم رساند و محافظت خزانه بسزا خود دانسته نوعی احتیاط بکار برد که یک دام بی سند
متصدیان صرف نشود و وزر رسد که از تحویل خزانه داران و دیگر وجوه بخزانهٔ عامره آنجا عاید شود قبض الوصول آن به

گماشتهاے فوطه داران وغیره بدنمانند واز عمل عمال خبردار باشند که احدے ازان فریق جرأت بر اخذ ابواب ممنوعه
منهیه درگاه جهانبان پناه اقدام ننماید و اعتبار ما بعد انقضاے هر فصل تعیینات و تصرفات عمل از روے کاغذ
خام اصلی بتحقیق رسانیده هرچه بر ذمه هرکس برآید بسرکار اقدس رسانند واگر عامل خائن و بدعمل ظاهر شود حقیقت
بحضور بنویسند که بجاے ایشان دیگرے تعیین گردد با مشاورکروریان مقرر سازند که منجمله بقایا وتقاوی که از سنه [illegible] تا سال
بست و سوم نزد رعایا الطلب باشد از موضع باقی دار از جمع محال که آیین تشخیص آن نموده باشند بحساب [illegible] هر یکصد
صد روپیه پنج روپیه در هر فصل عمال هر محال از ابتداے مستورد بوصول رسانند و زرے که بعینه تقاوی در سال
گذشته در سرکار برایا تنخواه باشد در اوائل توزیع محصول سال حال بگیرند اگر درین امر اهمال بوقوع خواهد آمد باز
خواست از دیوان وامین خواهد شد و نسخهٔ دیوانی و دیگر کاغذ بقاعدهٔ مقرر درست نموده بدفتر خانهٔ معلی ارسال
دارند باید که متصدیان معاملات وچودهریان و قانونگویان وعمله و فعلهٔ صوبه خدمت مرجوعه موسی الیه متعلق
دانسته دست تصدی مشارالیه در اجراے امور مضافه آن قوی شناسند واز سخن وصلاح وصوابدید مشارالیه
بیرون نروند و شکر و شکایت موسی الیه دربارهٔ موثر پندارند درین باب تاکید دانند. فوجداری چون
بموجب حکم جهان مطاع خدمت فوجداری پرگنات سرکار فلان من اعمال صوبه فلان از تغیر فلان خان
بفلان تفویض یافت که به لوازم و مراسم این خدمت از روے دیانت و راستی قیام نماید و در بند و بست
و ضبط و ربط قلعه و قمع مفسدان و تنبیه و تادیب متمردان و حفظ و حراست زیردستان و مالگزاران و امنیت
طرق و شوارع پرگنات مذکوره و ارجاع روزطبان بامناے محال خالصهٔ شریفه براے تشخیص جمع و قطع جنگل
و هدم قلعجات و گرفتن بندوقها ازان فریق سعی فراوان بکار برده و آهنگران بندوق ساز مقرر کنند که بعد
ازین بندوق نسازند و بدیگر کارها آهنگری قیام نمایند میباید که عمال محال متبول داران زمینداران
وچودهریان و قانونگویان پرگنات مذکور شجاعت شعار مشارالیه را فوجدار مستقل آن محال دانسته دست
تصدی موسی الیه را در اجراے امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند و از صلاح و صوابدید حسابی او که آنچه
متضمن نسق و نظام معاملات محال مذبوره بوده باشد بیرون نروند و احدے از مفسدان را که جلادت اشتباه
هر قوم بیجا سازد در محال متعلقهٔ خود جا ندهد و حمایت ننماید درین باب قدغن تمام دانند از خلاف حکم والا محترز
باشند. سند امینی چون بموجب حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع خدمت امینی پرگنه فلان
تابع سرکار فلان مضاف صوبه فلان از تغیر فلان خان از ابتداے [illegible] فصل خریف تنکوزئیل سال چهارم
بجالسه والا تعلق پذیرفته از همان ابتداے بفلان تفویض یافت تا کماینبغی به لوازم و مراسم این خدمت
از روے دیانت و راستی قیام و اقدام نموده دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و باکافه برایا

و عامه رعایا باحسن سلوک و معاش نیک بعمل آورده در ازدیاد آبادانی و فزونی معموری و کثرت زراعت آن
محال فراوان سعی بکار برده سررشتهٔ کاغذهای خود را موافق معمول به دفترخانه والا میفرستاده باشد و زریکه حاصل
آن محال بتحصیل درآمده تحویل فوطه‌دار شود و محافظت آن و جواب مبلغی که از عین المال یا برداشت نزد فوطه‌دار
باقی بماند با یمن متصدی بعهده خود داند و بکروری تاکید کنند که زر واجب موافق تشخیص او تحصیل نموده تحویل فوطه‌دار
نماید و زریکه رعایا بفوطه‌خانه بیارند چیتهٔ آن بمهر خود و دستخط فوطه‌دار بآنها بدهد و هنگام سه باقی و اصلات را
موافق همان چیتها محسوب گردانند و سوای مال واجب چیزی بعلت ابواب و بالادستی و تحصیلداری و دیگر
ابواب طلبی که ممنوعه و مرفوعهٔ بارگاه والاست نگیرند و به چودهریان و قانون گویان نیز قدغن کنند که در باب
وجه مقرری چیزی نستانند و بر تقدیر اخذ و جبر حقیقت را بنویسند و آنچه گماشتگان مشارالیه از محصول
پنجسال خریف ... خالصه والا تحصیل نموده باشند آنرا باتفاق کروری بازیافت کرده تحویل فوطه‌دار نماید باید
که عاملان و زمینداران و چودهریان و قانونگویان و رعایا و مزارعان پرگنهٔ مذکوره خدمت مسطوره بمشارالیه
متعلق دانسته از سخن و صلاح و صوابدید صاحب او بیرون نروند و دست تصدی او را در اجرای امور مرقومه
این خدمت قوی مطلق شناسند و شکر و شکایت او در باره خود موثر پندارند ایضاً حسب الحکم الاشرف
از دست الامانت پرگنه فلان مضاف ... بجای ... از تغیر فلان سن ابتدای فصل خریف تنگوزئیل بفلان
حسب الضمن تفویض یافت که با کافهٔ رعایا و عامه برایا بحسن سلوک مرعی داشته سعی در ازدیاد آبادانی
و افزونی معموری نماید و کاغذ تشخیص را موافق ضابطه به دفتر والا رساند و زری که تحویل فوطه‌دار شود محافظت
آن و جواب مبلغی که از عین المال یا برداشت فوطه‌دار باقی بماند بعهده خود شناسد و بکروری تاکید کند
که زر واجب موافق تشخیص تحصیل درآورده مبلغی که رعایا بفوطه‌خانه داخل سازند چیتهٔ آن بمهر خود و دستخط فوطه‌دار برعایا
بدهد و سوای مال واجب بعلت بالادستی و ابواب و غیره چیزی نستانند و به چودهریان و قانون گویان
قدغن نماید که سوای رسوم مقرری چیزی نگیرند باید که عاملان و زمینداران و چودهریان و قانونگویان
و رعایا و مزارعان پرگنه مذکور خدمت مسطوره بمشارالیه متعلق شناخته از سخن و صلاح صاحب او بیرون نروند
و دست تصدی او را در اجرای امور متعلقه این خدمت قوی مطلق شناسند سند کروری گری
دیوانی حسب الحکم الاشرف الاعلی پرگنه فلان تابع صوبه دارالخلافت از تغیر اسلام خان از ابتدای سن خریف
تنگوزئیل بخالصه شریفه متعلق گردیده بنابر آن خدمت کروری پرگنه مذکور را از همان ابتدا به سعادت نصاب
فلان بدستور معمول ... که به لوازم و مراسم خدمت مامور از روی دیانت و راستی قیام نموده با کافهٔ
رعایا سلوک پسندیده بعمل آورد و مال واجب و حقوق دیوانی را فصل بفصل موافق تشخیص این وقت تحصیل نموده

نموده تحویل فوطه دار آنجا نماید و هر قدر از رعایا بفوطه خانه بیارند جهتے آنرا بمهر خود و دستخط فوطه دار رسیده دهد و
هنگام بیباقی و اصلاحات را بموجب همان جهتے ها مجری و محسوب گرداند و زر باستصواب فوطه دار و امین
باحتیاط تمام بخزانه عامره راجع گردانیده قبض الوصول فوطه دار بدهاند و آنچه گماشتگان عمال مشار الیه از محصول
پنج سدس خریف متعلق خالصه و الاتحصیل نموده باشند آنرا باتفاق امین از آنها بازیافت کرده تحویل فوطه دار
الواب جمع کنند و مجمل و جمع و خرج و دیگر سررشته کاغذ بضابطه مقرره درست کرده بدفترخانه معلی ارسال دارد
و سوای زر واجب بصیغه سبیت و تحصیلداری و دیگر ابواب مالیه که ممنوع درگاه آسمان جاه است چیزی نگیرد
که آنوجه در صورت اخذ از وی بازیافت خواهد شد و او به تغیر خدمت معاتب خواهد گشت باید که چودهریان و قانونگویان
و رعایا و مزارعان پرگنه مذکور مومی الیه را کروری مستقل آن محال دانسته دست تصدی او را و اجرای
امور مضافه این خدمت قوی و مطلق شناسند و مال واجب و حقوق دیوانی را از قرار واقع و راستی تحصیل او عواید
کرده چیزی از آن قاصر و منکسر نگردانند شکر و شکایت او در باره کم و بیش موثر پندارند درین باب تاکید دانند
فوطه داری چون بموجب حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع خدمت فوطه داری پرگنه مذکور
من اعمال صوبه اکبرآباد از تغیر فلان از ابتدای فصل خریف ایت ئیل حسب الضمن بفلان تفویض یافت باید که
به لوازم و مراسم خدمت مذکور از روی دیانت و راستی قیام و اقدام ورزیده دقیقه از دقایق حزم و
هوشیاری نامرعی نگذارد و زری که از محصول آن محال بتحصیل درآمده تحویل او شود آنرا باحتیاط تمام نگاه دارد
و چون محافظت و حراست زر مذکور و جواب مبلغی که از عین المال باید داشت نزد فوطه دار باقی بجا بوده
امین است و در فوطه خانه را بمهر مشار الیه و کروری پرگنه مذکور مقفل داشته باتفاق یکدیگر بست و گشاد نماید
و زر باستصواب امین و کروری بخزانه عامره راجع گردانیده قبض الوصول بستاند و یکدام بی سند معتبر دیوان
بسند صرف نکند باید که متصدیان مهمات پرگنه مذکور مشار الیه را فوطه دار پرگنه مسطور دانسته دست تصدی
او را و اجرای امور مضافه این خدمت قوی شناسند و آنچه بجهت از آن محال تحصیل درآید به او
تحویل او نمایند و دو اسی و درستی علاحده نگاه ندارند و درین باب تاکید دانسته شد داروغگی خزانه
و شنک باسم متصدیان مهمات محله فعله خزانه عامره سهرند چون بموجب حکم جهان مطاع عالم مطیع بدوغی
تجویز سیادت و وزارت پناه فلان خدمت داروغگی خزانه مذکور از روی دیانت و راستی و هشیاری
قیام و اقدام نموده دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارد و آنچنان کند که دراهمی از امور
آن محل فروگذاشتی بوقوع نیاید و چیزی بی سند معتبر دیوان به صرف نرود و آنچه از محصول پرگنات
و محال سایر و دیگر وجوه بخزانه مسطوره آمدنی شود موافق ضابطه مقرره و قاعده معین داخل جمع کرده باید که

را دار وغه محل مرقوم دانسته از نخن وصلاح حساب او بیرون نبرود و دست تصدی موجی الیه را در اجرای امور مضافه
این خدمت قوی ومطلق شناسند سند خزانچی گری منصدیان مهمات خزانهٔ عامره دار الخلافت شاهجهان آباد
بدانند که چون بموجب حکم گیتی مطاع خدمت خزانچی گری خزانهٔ مذکوره از تغیر فلان بفلان مقرر ومفوض گشت تا کماینبغی
به لوازم ومراسم خدمت مامور ه از روی دیانت وراستی قیام نموده دقیقه از دقایق حزم وهوشیاری نامرعی
نگذارد و زری که از حاصل پرگنات خالصه شریفه وتحصیل مطالبات و دیگر وجوه بخزانهٔ عامره مسطوره عاید شود آنرا
باتفاق داروغه ومشرف مطابق ضابطه ومعمول در حجره‌های خزانهٔ مذکوره بمهر دیوان صوبه و داروغه نگاهداشته
کشادن وبستن آن باتفاق هم نموده باشد ویکدام بی سند معتبر دیوان پسند صرف نماید میباید که خدمت مزبوره
بموجی الیه متعلق دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی شناسند ودرین باب تاکید دانند

تحویلداری چون بموجب حکم گیهان مطاع خدمت تحویلداری منڈوی نمک سانبهر وشوره واقع مستقر الخلافت
اکبرآباد بفلان مقرر شده تا به لوازم ومراسم خدمت مامور ه از روی دیانت وراستی پرداخته دقیقه از دقایق
حزم وهوشیاری غیر مرعی نگذارد وهرچه از منڈوی مزبوره تحویل او شود آنرا باتفاق دیوان صوبه داروغه و
مشرف باحتیاط تمام نگاهدارد ویکدام بی سند معتبر دیوان پسند صرف نماید وزر بخزانهٔ عامره مستقر الخلافت راجع
ساخته از متصدیان خزانهٔ مزبوره قبض الوصول ستاند باید که متصدیان مهمات محل مرقوم مشار الیه را تحویلدار محال مزبور
دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی دانند وآنچه از حاصل مذکور فراهم آید همه را تحویل
او نمایند ویکدام علحده ندارند ایضی دستک باسم متصدیان نپه ونخاس دار الملک کابل چون بموجب حکم جهان مطاع
گیتی مطیع خدمت نپه ونخاس مزبور از تغیر فلان بفلان مفوض گشته تا به لوازم ومراسم این خدمت پرداخته از روی
دیانت وامانت وراستی ودرستی بتقدیم رساند با سوداگران ودیگر عمله وفعله سلوک پسندیده نماید ودر ضبط
حاصل بضابطه مقرر از ابتدای واقع بکوشد وزری که از محصول آن محال تحویلدار شود محافظت آن ودرآمدن از عهده
مبلغ که از عین المال باید برداشت نزد تحویلدار باقی ماند بر ذمه خود شناسد وزر باتفاق داروغه ومشرف بخزانهٔ
عامره عاید گرداند وتحویلدار قبض الوصول بدهد تا نگذارد که تحویلدار یکدام بیدون سند معتبر صرف تواند نمود باید که
مشار الیه را امین مستقل آنجا دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی دانسته
داروغگی دستک باسم متصدیان مهمات وتنکفلان معاملات محال بر صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد آنکه چون
بموجب حکم گیتی مطاع خدمت داروغگی محال مذکوره از تغیر فلان بفلان تفویض یافته تا کماینبغی به لوازم ومراسم
خدمت مامور ه بدیانت وراستی قیام نموده بیوپاریان ودیگر عمله وفعله را بحسن سلوک خود راضی دارد ودر ضبط
محصول بضابطه مقرر از ابتدای واقع بکوشد وزری که از محصول آن محال فراهم آید آنرا باتفاق امین بخزانهٔ عامره راجع

گردانیده قبض الوصول خزانچی خزانه مذکور بگیرید وجمع محال مزبور بدهانند باید که شما بالیه را داروغهٔ مستقل آنجا دانسته دست
تصدی او را در اجرای امور متعلقهٔ این خدمت قوی مطلق دانند و از صلاح و صوابدیدش بیرون نروند
دربن باب تاکید بلیغ دانند نوشته شد مشرفی وشنکت باسم متصدیان مهمات کارخانه فیلخانه و نخاس و دیگر محال واقع
بلده دار السلطنت لاهور آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت اشرفی محال مفصله ذیل از تغیر فلان بفلان
مفوض گشته تا کمالیتی بلوازم و مراسم خدمت مامورهٔ بدیانت و راستی کوشیده دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری
معطل و نامرعی نگذارد و واقعیاتی که در معامله از معاملات آن محال فوت و فروگذاشتی بوقوع نیاید و سررشته
کاغذ را بضابطهٔ مقرره و قاعدهٔ معین درست نموده بدفتر معلی میفرستاده باشد می باید که خدمت مسطوره را بشان الیه
مقرر دانسته دست تصدی او را در اجرای امور متعلقهٔ این خدمت قوی دانند دربن باب تاکید دانند
نوشته شد معافی فلان دیوان محفوظ باشند چون در پیشگاه العرض اقدس بعرض رسید که ذمی نادار که کسب او از
قوت او و قوت عیال او زیاده نباشد بموجب دستور شرعی از وجزیه نباید گرفت لهذا بیده رعایا که کسب
زراعت دارند و مدار قوت و تخم و کاه آنها همه بهمین است طلب جزیه موجب تفرقه آنها میشود اگر مطابق
شرع شریف بحکم صریح در باب عدم اخذ جزیه از ناداران صادر گردد تا بفراغ بال بکسب و پیشه خود که باعث آبادی
ملک و امان رعیت است مشغول باشند و از گشاشتهٔ سوار و پیاده فوجداران جزیه خلاص یابند حکم جهان مطاع
صادر شد که موافق شرع انور بمزارعان بعلت اخذ جزیه مزاحم نشوند و از تعلقه داران و چودهریان و قانون گویان
و طرفداران و اهل حرفه و دیگر ساکن قصبات و قریات مطابق شریعت مطهره جزیه بازخواست نمایند چنانچه درینباب
یادداشت واقعه درست شد شرح آن ... قلمی میگردد که آن وزارت پناه در تعلقهٔ دیوانی خود
موافق یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آورند و مزارعان بجهت اخذ جزیه متعرض نشوند و معاف شناسند چون دانه اعلام
وزارت و رفعت پناه شجاعت و کفایت دستگاه فلان بامانت باشند چون وکیل سرکار عالی نواب قدسی
القاب عالمیان مآب بلند جناب پادشاهزادهٔ نامدار کامکار والانسب عالی نسب منظور نظر حضرت آفریدگار
غرهٔ ناصیهٔ دین و دولت قرهٔ باصرهٔ ملک و ملت ... و وجه سلطنت عظمی واسطة العقد خلافت کبری مهبط
انوار عنایت الهی مطلع انوار رحمت حضرت شاهنشاهی جلیل القدر منیع الشان عظیم المرتبه رفیع المکان فروغ
دودمان مجد و کرم ظاهر نمود که عاملان پرگنهٔ فلان و دیگر محال اقطاع آن غرهٔ ناصیهٔ دین و دولت در سرانجام
معاملات و تشخیص جمع و گزارندی مال محتاج بامداد و اعانت آن وزارت پناه اند لهذا قلمی میگردد که مدد و معونت
عاملان محال مزبوره را برخود لازم و واجب دانسته بنوعی معاونت نماید که جمیع معاملات آن محال بوجه احسن
صورت سرانجام یابد و گزارندی مال بوقت شود و احدی را مجال تمرد و سرکشی نماند دربن باب تاکید دانسته

حسب المسطور عمل نماید پروانه قانون گویی دهنولا بعرض والا رسید که مقرر بودن قانون گویان در پرگنات
ممالک محروسه ازین جهت است که قانع برسوم مقرری بوده براستی و درستی و دولتخواهی در خدمت قیام نموده و مساعی
موفوره بکار برده در پیش آوردن پرگنات بجمع کامل واکمل بکوشند با وجود اینمعنی ازین جماعه اکثری از شومی نفس
اماره و عادت ذمیمه طریقه دولتخواهی و خیراندیشی را از دست داده عاملانی را که بهره از تدین و مآل اندیشی ندارند
یا از فریب و حیله آنها آگهی نیافته اند باقسام خدایع و انواع حیل بغض از برای حصول مطالب خویش متحرک باخذ و جر
بوده مشارک در اخذ حصه میشوند و اگر عاملی از عمال بتوفیق خدا داد از حرکت و تعلیم ایشان فریفته نمیگردد درین
صورت زمینداران متغلب را بدراه ساخته موری بغیر از حاضر ساختن از جمعیت و تساهل در ادای مال واجب و
فرستادن برای فریاد میشوند بعد ازین همین خیالات متغلب در میان عمال و رعایا مصالح گشته و بحسب ظاهر خود را
خیرخواه وانموده در جمع مبلغی کلی بعینه آفت و کمی در تعلقات خود و زمینداران متغلب بسبب تدبیر آنها جدا گرفته
در تتمه لازم الاداء اکثری باقی نگاه میدارند و هنگام طلب باقی نهگام بتقدیر میدارند و چون اخذ و جر عامل بصلاح
و سازش آنها پیش نمیرود و بجز نقصان مال سرکار نمیگردد و ازین رهگذران گروه فساد پژوه بغرض آموده بلا خطه
بازپرس و اندیشه تغییر و تبدیل ندارند و ترک وضع ناهموار نمیکنند درین باب بموجبی که ارشاد شود بعمل آید حکم
جهان مطاع عالم مطیع گرامی نفاذ یافت که هر عاملی بعلت تغلب معزول شود و قانون گویی آن محال در اخذ و جر
با او شریک باشد او را نیز در همان وقت تغییر نمایند تا عبرت دیگران گردد دستک تحصیل مطالبات چون
بموجب حکم ارفع اقدس اعلی خدمت تحصیل مطالبات سرکار والا که بذمه زمینداران و غیرهم پرگنه جهوبلی کوره و
دیگر پرگنات متعلق صوبه اکبرآباد لازم الاداء است بسیادت مآب سید عبدالواحد تفویض یافته تا به لوازم و مراسم
خدمت مامور از روی دیانت و راستی قیام و اقدام نموده مطالبات سرکار والا را موافق تفصیلی که در افراد
جداگانه مسطور است و باو حواله گردیده از جماعه مسطوره تحصیل در آورده بمعرفت دیوان صوبه بخزانه عامره صوبه
اکبرآباد عاید گرداند باید که عاملان و دیگر عمله و فعله پرگنات مذکوره خدمت مسطوره بمشارالیه متعلق دانسته در تحصیل
زر مذکوره از راه طریق امداد و اعانت سید مزبور بر وجه اتم نمایند درین باب تاکید دانند سند بخشی چون
بحکم جهان مطاع عالم مطیع لازم الانقیاد واجب الاتباع خدمت بخشیگری و واقعه نویسی پرگنات سرکار سوریت تابع
گجرات از تغییر فلان بفلان تفویض یافته بمشارالیه آنکه به لوازم و مراسم خدمات مامور از روی دیانت و راستی
پرداخته آنرا بوجه پسندیده بظهور رساند و تصحیح تابینان منصبداران تعینات آنجا از روی اوراق چهره
باستصواب ناظم معاملات آن سرکار ملاحظه نموده نقل را پیش نگاه داشته و اصل را بمهر خود و ناظم مذکور ارسال دارد و
همچنین وقایع و سوانح پرگنات سرکار مسطور را از قرار نوشته هفته بهفته بدرگاه والاجاه میفرستاده باشد طریقه منصبداران

تعیینات آنجا آنکه مشارالیه را بخشی و وقایع نگار آنجا دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه این خدمات
قوی مطلق شناسند سند کوتوالی چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت کوتوالی قصبه پرگنه محمد آباد عرف بنارس
و میربحری و گذرهای دریای گنگ متعلقه بقصبه مذکوره از تغیر محمد صالح بسعادت نصاب میرزا بیگ مقرر و مفوض گشته
که کماینبغی به لوازم و مراسم آن از روی راستی و دیانت قیام و اقدام نموده نوعی بند و بست و ضبط و ربط کند که در قصبه مذکور
دزدی واقع نشود و سکنه آنجا در امن و امان بوده بکسب و پیشه خود مشغول باشند و جمعی که بعلت خیانت گرفتار شوند
در باده محبوس داشتن و گذاشتن آنها بموجبی که قاضی آنجا بر افراد حقیقت آنها دستخط کند بعمل آورده درین باب بطور عهده
جسارت نماید و از عابران گذرهای مذکور چیزی بعنیه محصول که بموجب حکم اقدس معاف است نستانند و ملاحان را
هم نگذارد که زیاده از اجرت ملاحی از عابران توانند گرفت و احتیاط تمام بکار برد که مفسدان و متمردان از معابر مذکوره
عبور ننمایند باید که متصدیان مهمات و عمله و فعله محال مذکوره مشارالیه را کوتوال و میربحری آنجا دانسته دست تصدی او را
در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند درین باب قدغن دانند سند دیوانی چون حسب الحکم الاشرف
الاعلی خدمت دیوانی لشکر ظفر اثر که همراه بسالت و امارت پناه ایالت و شهامت دستگاه حسن علیخان ... بجهت
تنبیه مفسدان صوبه الهآباد تعیین گشته برفعت پناه محمد مومن تفویض یافت تا به لوازم و مراسم این خدمت
کماینبغی پرداخته آنرا از روی دیانت و راستی و آگاهی سامان و سرانجام دهد و طلب نقدی مردم مفوض
ضابطه مقرره و اسناد معتبر تنخواه نماید و سررشته کاغذ متعلق دیوانی را برطبق قاعده دستور به دفتر معلی برساند
باید که متصدیان مهمات و دیگر عمله و فعله لشکر مسطور مشارالیه را دیوان آنجا دانسته لوازم و لواحق خدمت
مزبوره را بمومی الیه متعلق شناسند و دست تصدی مشارالیه در اجرای امور مضافه آن قوی مطلق دانند
دستک مشرفی دستک باسم متصدیان مهمات عمله و فعله دارالضرب و گذر ... واقع دارالامان
ملتان آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت اشراف محال مذکوره موافق تجویز وزارت پناه
میر محمد رحیم دیوان صوبه از تغیر یگانگی بشیخت مآب شیخ مظفر مفوض شده که کماینبغی بلوازم و مراسم آن
خدمت از روی دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و احتیاط فرو گذاشت ننماید و بنوعی بندوبست
کند که احدی را مجال تغلب و تصرف نباشد و اشرفی و روپیه با وزن و عیار کامل مسکوک شود و آنچه بابت
از حاصلات آن محال آمدنی شود در روزنامچه داخل روزنامچه سیاهه باشد و سررشته کاغذ را موافق ضابطه
نموده به دفترخانه معلی مرسل گرداند و متمردین را بحسن سلوک خود راضی دارد میباید که مشارالیه را مشرف آن
محال دانسته لوازم و لواحق آن خدمت را باو متعلق شناسند و دست تصدی او را در اجرای امور مضافه
خدمت مزبوره قوی مطلق دانسته از سخن و صلاح و صوابدید مومی الیه که متضمن کفایت سرکار پادشاهی باشد بیرون نروند

دیگر دستک باسم متصدیان مهمات چبوتره کوتوالی نرخ منشدی تنباکو واقع دارالخلافت شاهجهان آباد آنکه
چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت واقعه نویسی چبوتره کوتوالی و امینی نرخ و منشدی تنباکو دارالخلافت مذکور
از تغییر فلان بفلان تفویض یافته سبیل موحی الیه آنکه کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمات ماموره پرداخته دقیقه از
دقائق حزم و هوشیاری غیر مرعی نگذارد و سوانح و وقائع آنجا را باستعداد واقعه نویسان هر روزه می نوشته باشد و در
تشخیص نرخ آنچنان احتیاط نماید که تفاوت دران واقع نشود و به بیوپاریان جبر و تعدی نه شود و زر بیکار تحصیل
تنباکو بضابطه مقرر بتحویل تحویلدار آنجا فراهم آید محافظت آن بقاعده معهود بعمده خود دانسته آنرا باتفاق
داروغه و مشرف بخزانه عامره راجع گرداینده قبض الوصول تحویلدار بهم رساند و نگذارد که تحویلدار یکدام بی سند
معتبر دیوان پسند صرف تواند نمود و اگر چیزی از عین المال بابر داشت شده تحویلدار باقی بماند بازخواست
و بازیافت آن بعهده اوست باید که خدمات مرقومه که مشار الیه مقرر و معین دانسته دست تصدی او را در
اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند درین باب تاکید دانند **دستک امینی** دستک
باسم متصدیان مهمات شاهدره آن روی آب دارالخلافت شاهجهان آباد آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی
خدمت امینی محال مذکوره از تغییر فلان بفلان تفویض یافت تا کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت ماموره از
روی دیانت و راستی قیام و اقدام نموده دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری نامرعی نگذارد و با بیوپاریان
و محله و فعله آنجا سلوک پسندیده و معاش گزیده بعمل آورده فراهم آوردن محصول بقاعده مقرر و ضابطه
معین فراوان سعی بکار برده محافظت زر بیکه از حاصل آن محال بتحویل تحویلدار جمع شود و برآمدن از عهده
آنچه از عین المال بابر داشت شده تحویلدار باقی مانده باشد بهم خود شناسد و زر را باستصواب داروغه و مشرف
بخزانه عامره محال ساکر دارالخلافت راجع گرداینده قبض الوصول تحویلدار بهم رساند و احتیاط تمام کند که در
معامله از معاملات آنجا فوت و فروگذاشت بوقوع نیاید و بر احدی جبر و تعدی نشود باید که مشار الیه
امین آن محال دانسته دست تصدی او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند درین باب
قدغن شناسند **دستک** باسم متصدیان مهمات محله و فعله قصبه وزیرآباد و دیگر محال متعلق
صوبه پنجاب که تفصیل آن در ذیل رقم یافته آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت تحویلداری محال مذکوره
بفلان مفوض شده که کما ینبغی بلوازم و مراسم این خدمت از روی دیانت و راستی و درستی پرداخته دقیقه
از دقائق حزم و هوشیاری و احتیاط فرو گذاشت ننماید و آنچه از حاصلات آن محال بتحویل او شود همه را در تحویل
خزانه نگاهداشته در آینده بمهر خود و امین آنجا که محافظت و نگهبانی از تحویل او و جواب مباشی که از عین المال بابر داشت
شده او باقی بماند موافق قاعده مقرر بعهده امین مذکور است مفصل دانسته باتفاق یکدیگر بست و کشاد نماید و یکدام

بے سند مقید دیوان پیشه صرف نکند و تمامی زر تحویل فوطه مطابق ضابطه باتفاق امین خزانهٔ عامرهٔ آن صوبه رسانیده
قبض الوصول بستاند و میباید که مشار الیه را تحویلدار محال مذکوره دانسته آنچه بابت از محصول آن محال بتحصیل در آید
در بر و تحویل او نموده یکدام علاحده نگاه ندارند و لوازم و لواحق آن خدمت را باو متعلق دانسته دست تصدی
او را در اجرای امور مضافه آن قوی مطلق شناسند درین باب تاکید دانسته سند داد و همچنین حسب الحکم
الاقدس خدمت داروغگی سلطان گنج وغیره متعلق بلده تلنبه تابع صوبه بهار از تغیر فلان بفلان مطابق تفصیل
مسطوره فی الضمن مقرر و مفوض گردیده که بلوازم و مراسم آن از راه دیانت و راستی قیام و اقدام نموده
محلات و مغله آن محال را از حسن سلوک و معاش نیک راضی دارد و محصول را بموافق ضابطه مقرره و قاعدهٔ معین
بضبط در آورده بخزانهٔ عامرهٔ آنجا راجع گرداند و احتیاط کند که معاملات محال مذکور فوت و فرو گذاشت
نیابد و در انجام خدمت مامور دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری و ضروریات خیر خواهی نگذارد و باید که متصدیان
مهمات و متکفلان معاملات محال مذکوره مشار الیه را داروغهٔ مستقل دانسته دست تصدی او را در اجرای
امور مضافه این خدمت قوی مطلق شناسند درین باب قدغن دانسته پروانه ضبط داخیا چون
حسب الحکم الاشرف الاعلی پرگنه فلان من مضافات سرکار فلان تابع صوبه فلان که تنخواه اکثر جاگیر است
از تغیر فلان خان از فصل فلان در عوض مطالبه ذمه خان مذکور حسب الضمن بخالصه والا تعلق پذیرفته و ضبط
آن بعهده و اهتمام آن وزارت پناه مقرر گردانیده لهذا نوشته میشود که بعد وصول این رقم که مدار
آبادان کار معامله فهم دیانت دار و فوطه دار است معامله را با آن محال پس از گرفتن ضامن معتمد تفویض نموده
در سر انجام معاملات آنجا و گرد آوری مال واجب بهنگام و ازدیاد آبادانی و تکثیر زراعت آن پرگنه مساعی جمیله
بتقدیم رسانند و تاکید تمام بکار برد که هیچ یکی از عاملان اخذ و جبر ننمایند و تا کافه رعایا آن محال از زمره آسوده
بوده و روز بروز در آبادی معمور و کثرت زراعت بکوشند و ترقی در حاصل پدید آید و اگر عمال خان مشار الیه
مبلغی از محصول فصل مذکور متعلق خالصه شریفه بتحصیل در آورده باشد آنرا بازیافت نموده تحویلدار
آنجا نمایند و حقیقت را بنگارند و تقسیم ده ساله و سررشته حاصل سال گذشته و دهنده الحال فوطه خانه
بدفتر والا ارسال دارند سند آبادی متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان بدانند که چون
درینولا فلان بجناب خلافت رسیده ظاهر نمود که در موضع فلان من اعمال فلان و بنهچاه افتاده
سفواقی واقع ست و نفعی از آن بسرکار والا نمیرسد اگر چاه های مذکوره بقرار حکم دستور ابادی حواله
بنده شود آنرا فرزند ساخته محصول را بدستوری که مقرر گردد واصل نموده باشد ازانجا که همگی همت والا
نهمت و نیت حق طویت خدیو زمین و زمان صرف او ندیکین و مکان سایه الهی پروردگار همت مصروف

آخر بکار مصروف و فاست که آسودگی خلایق و آبادانی ملک است حسب الحکم الاعلی نگارش می‌یابد که چاهها را
باراضی متعلقه آن تا مالک حاضر و قادر بر سرانجام نباشد برافع حواله نمایند و با مالک قدغن کنند که اراضی متعلقه چاهها را
خود مزروع ساخته مالگزاری نماید و اگر مالک حاضر نباشد و یا باوجود حاضر بودن قدرت بر سرانجام نداشته باشد
بشرط رضامندی مالک چاههای مسطور را برافع متعلق گردانند که بقدر استطاعت مزارعان فراهم آورده مزروع
سازد و در محصول مال واجب آنها باین قرار که در سال اول سر هر یک چاه ده روپیه و سال چهارم سی و چهار روپیه
بستانند و از آغاز سال پنجم پنجاه روپیه بجهت از مال و سایر تا ده سال بطریق استمرار فصل بفصل و سال بسال
میگرفته باشند و بعد انقضای سنین مذکوره موافق بدستور آنجا بازیافت نمایند و بعلت اخراجات دیگر
بهیچ وجه من الوجوه مزاحمت نرسانند و تاکید تمام بکار برند که مزارعان نسقی با نتفاع کم دستور اراضی متعلقه چاهها
خود را گذاشته در اراضی چاهها که برافع حواله شده کشتکاری نکنند و هرگاه ظاهر شود که مزارعان مسطور در آن
اراضی زراعت نموده اند حاصل را بهر عملی که نصف برعایا برسد و نصف بضبط در آید بگیرند درین باب قدغن
دانند فقط تصدیق تصدیق آنکه چون بموجب عرض اشرف اعلی رسید که دوست محمد صاحب عیار دار الضرب
و دار الفلوس بلده تلنبه که چهل و پنج روپیه ماهیانه داشت درگذشته و میر ابوالقاسم دیوان صوبه بهار خدمت
صاحب عیاری دار الضرب بلده مذکوره با خدمت تعین و امتحان عیار بادله و طلا و نقره به محمد صالح برادر
متوفی مقرر کرده در ایام حیاتش کارهای متعلقه متوفی مسطور به نیابت او سربراه می‌نمود بتقرر ماهیانه چهل و پنج
تجویز کرده درین باب هرچه فرمان رود و لهذا الحکم جهان مطاع کرامت صدور یافت که خدمت امتحان و
تعین عیار دار الضرب و دار الفلوس بلده مرقومه از انتقال دوست محمد متوفی و صاحب عیاری بادله طلا و
نقره بر وفق تجویز دیوان مشار الیه ماهانه چهل روپیه به محمد صالح مرحمت فرمودیم که بکمال راستی و دیانت
و جزورسی بتقدیم آن پرداخته در امتیاز و امتحان عیار طلا و نقره آنچه لازمه احتیاط و درستی است از قوه بفعل
آورد و تا اشرفیها و روپیه ها بوزن و عیار کامل بسکه مبارک مسکوک رسیده باشد وجه مقرره را موافق ضابطه و
دستور از تحویل خزانچی خزانه الصوبه بتصدیق دیوان متصرف بوده و توقع از مهیا پاریان و دیگر عمله و فعله نکنند
مقرری در ماه بماه سند دیوانی چون بموجب حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و واجب الاتباع خدمت دیوانی
و امینی پرگنه اورنگ آباد و دیگر محال متصله ضمن تابع صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد و غیره از انتقال عبدالغنی خان
من ابتدای ربیع تحاقوئیل بوزارت مآب محمد عسکری تفویض یافته بنابرآن قلمی میگردد که به لوازم و مراسم
این خدمات کما ینبغی پرداخته آنرا از روی دیانت و راستی و آگاهی سامان و سرانجام داده و باکافه رعایا
و عامه برایا سلوک پسندیده بعمل آورده و در بقای آبادانی و کثرت زراعت نصف فراوان سعی بکار برده

و نصف دیگر بر رعایا عاید گردد و تقلب و تحت متغلبان نماند و ستم بر رعایا کسی پیش نبرد و در تحقیق تشخیص کند و طوامیر
جمع دهی و زر تاجهات تحصیل و جمع‌بندی و مجمل جمع و خرچ پرگنات مذکوره فصل بفصل و سال بسال بدفتر معلی میرسانیده
باشد و عاملان پرگنات مذکوره تعیین نماید که زر واجب را مطابق تشخیص و کفایت شعاری بتحصیل در آورده
تحویل فوطه‌داران آنجا کنند و زر یکه از محصول محال آنجا شود محافظت آن و برآمدن از عهده آنچه نزد فوطه‌داران
از عین المال یا برداشت باقی بماند بخود متعلق دانسته نگذارند که فوطه‌داران مذکور بدون سند معتبر دیوان
پسندیده امر صرف نمایند و از احوال آنجا بواقعی خبردار باشد که از رعایا بعنوان بیست و بالادستی و تحصیلداری
و پته‌داری و جهت نامه و فصلانه و خشخاش صادر و وارد و دیگر ابواب که از پیشگاه خلافت و جهانبانی
بمقتضای کرم گستری و رعیت پروری بر رعایا معاف شده نستانند و اگر احدی از عاملان و چودهریان
و قانونگویان چیزی از ابواب مسطوره متصرف گردد حقیقت آنرا بنویسد تا وجه تصرف از عامل مذکور
بعرض باز خواست و باز یافت در آید و بجزای عمل گرفتار شود و سند داروغگی چون حسب الحکم الاشرف
الاعلی خدمت داروغگی معابر دریا بلده [illegible] و توابع آن که سابق بفلان تعلق داشت بفلان مقرر و
مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم آن پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری و خبرداری و خبرگیری
نگذارد و احتیاط تمام بکار برد که احدی از مفسدان و دزدان و قطاع الطریق از گذر [illegible] عبور
نکنند و با مترددین و مسافرین و قافله و غله سلوک پسندیده نماید و قباحت از محصول الابواب ممنوعه درگاه
خلایق پناه فراهم و متعرض احدی نشود و اجرت ملاحان آنچه مناسب باشد باتفاق دیوان قرار دهد که موافق
آن بگیرند و زیاده از ان نگیرند میباید که متصدیان مهمات حال و استقبال آنجا خدمت مذکوره را بمشار الیه
مقرر دانسته دست تصدی مومی الیه را در اجرای امور مضاف این خدمت قوی و مطلق دانند و از صلاح
و صوابدید او بیرون نروند درین باب قدغن دانند ایضاً پروانه بموجب حکم جهان مطاع خدمت داروغگی
عدالت پرگنات سرکار حصار بفلان مفوض گشته که بلوازم و مراسم این خدمت از روی راستی و دیانت
قیام و اقدام نماید و آنچه از قضایا و معاملات در آن محال رو دهد اجرا باستصواب متصدیان مه
قضات پرگنات مذکوره مطابق شرع شریف منقح و مشخص سازد و احتیاط تمام بکار برد که بر احدی جور و ستم
نرود باید که متصدیان مهمات پرگنات مذکوره این خدمت را بمشار الیه متعلق دانسته دست تصدی او را
در اجرای امور مضاف این خدمت مرقومه قوی و مطلق شناسند درین باب تاکید دانند و سند راهداری
باسم راهداران و گذربانان و محافظان طرق و شوارع از دار الخلافت شاهجهان آباد تا بندر سورت
آنکه چون از امرای حضور که بمهر و دستخط رفعت و معالی پناه حکمت و صداقت دستگاه صالح خان و معالی

مرتبت برهان الدین و دیگر مردم به نذر والا رسیده معروض رای عالم آرای خلافت پیرای گشت که محمد مفید نیروی
که از سمت ولایت ایران بهندوستان فیض نشان آمده بود نوکری تشخیص نکرده و داد و ستدی هم با کسی ندارد و الحال
عزم معاودت ولایت مذکور نموده و از پیشگاه سلطنت امیدوار است که دستک راه مرحمت شود لهذا حکم جهان مطاع
صادر شد که هنگام رفتن مشار الیه از راه بندر سورت بدیار ایران احدی سد راه نشود و بوجه من الوجوه مانع
و مزاحم نشوند و بگذارند درین باب تاکید دانند دستک مشرفی دستک باسم متصدیان مهمات پایگال
خرده عات واقعه در رکاب ظفر انتساب آنکه چون حسب الحکم معلی خدمت مشرفی پایگال خرده عات از تغیر فلان
بفلان مفوض گشته باید که او هم بمراسم خدمت مامور از روی دیانت و راستی قیام و اقدام نموده دقیقه از
دقایق مراسم هوشیاری نامرعی نگذارد و آنچه در هنگام عبور لشکر فیروزی اثر از پهلگذر پایگال خرده عات برعایا
نقصان برسد آنرا از تحویلداران دست بدست بجماعه رسانیده قبض الوصول حاصل نماید و شرحه
کاغذ را موافق ضابطه بدفتر معلی برساند باید که مشار الیه را مشرف پایگال خرده عات مذکور دانسته دست
تصدی او را در اجرای امور مضافه این خدمت قوی مطلق دانند درین باب تاکید دانند خدمت
مقوعی دستک باسم متصدیان مهمات و بیوپاریان دهله و فضا محال سایر بلده محمد آباد عرف بنارس تابع صوبه الله آباد
آنکه چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت مقوعی محال سایر بلده مسطوره بدستور تجویز فرزند ارجمند پناه سید محمد
صوبه دار الله آباد و شفقت مآب شیخ عبدالقدوس امین پرگنه محمد آباد بدری داس وغیره بمشارکت مفوض گشته مع
مطابق اسنادها شیخ مذکور مقرر شده که آنچه ابتدا خدمت مقوعی محال مزبوره سه صد ... برضامندی
بیوپاریان بعینه دلالی از بیوپاریان می یافته باشد و کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مسطوره از روی
دیانت و راستی پرداخته قیمت پارچه را از قرار واقعی نماید تا تفاوت در اخذ حاصل بوقوع نیاید که صورت
ملحوظ تفاوت از عهده آن خواهد برآمد و از بیوپاریان دهله و فضا سوای رسوم مقرره طمع و توقع ننمایند و وجه
دلالی را بشرط تقدیم خدمت مذکوره متصرف شوند باید که مشار الیهما را بخدمت مقوعی محال مسطوره مقرر شناسند
درین باب تاکید دانند دستک معافی دستک باسم متصدیان مهمات مندوی چوب پرگنه خضر آباد
بیوپاریان و گذربانان از پرگنه مذکور تا دار الخلافت شاهجهان آباد آنکه چون بعرض اشرف اعلی رسید
که وکیل امیر الامرا چوب پنجهزار روپیه از کوه کیدار کهربها برای عمارت حویلی آن عمدة الملک در دار الخلافت
طلب داشته التماس مینماید که دستک بنام آنها در باب عدم مزاحمت در آوردن آن مرحمت شود لهذا حکم
جهان مطاع لازم الاتباع شرف صدور یافت که کسان وکیل آن رکن السلطنت در آوردن چوب مذکور
که از کوه مزبور خریده بیاورند مزاحم نشوند و بعلت حاصل متعرض نگردند و طلب و طمع ننمایند درین باب

مهمات پرگنه فلان بدانند که بموجب فردی که بتصدیق متصدیان بیوتات سرکار فیض آثار بدفتر معلی رسیده
و نقل آن در ضمن رقم یافته بتقرر گشته که فلان در شانزده بیگه زمین موضع فلان خالیز تربوز برای
سرکار والا بکار والهذا انگاشته می آید که شانزده بیگه زمین از موضع مذبور بهر جا که مشار الیه خوش
نماید باو حواله کنند و هر چه لوازم کاشتن خالیز از قلبه و غیره آن در کار باشد بدستور پیشین سر
براه نمایند و اعانت متصدیان مهمات پرگنه فلان و غیره من مضاف سرکار مونگیر تابع صوبه
بهار بدانند که چون درینولا حسب الحکم الاعلی بتعمیر شکارگاه جهت گرفتن بچه سی بهر سند آمده ا
بدرگاه خلائق پناه بیاورند بنابران نوشته میشود که در گرفتن بچه های مسطور بتقدیم رسانند و کار احد
مانع و مزاحم نشود و در دامگاه دخل ننمایند تا موعی الیه هر قدر که تواند بچه های بدام آورده بحضور
سرا بظهور رساید و اندرین باب تاکید و قدغن تمام دانند پروانه راهداری معلوم عزت
آثار شجاعت شعار خدایار بیگ بوده باشد که چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت راهداری
راه از اکهنه تا بانگرمو که پیش ازین بعهده عزت آثار فاضل بیگ متعلق بوده بآن شجاعت شعار
تفویض یافته و یکصد و ده سوار بر منصب مرحمت شده که از اصل و اضافه دو صد و پنجاهی ذات
و یکصد و پنجاه سوار باشد میباید که شکر این موهبت بجا آورده در بند و بست راه مساعی موفوره
بظهور رساند و چنان کنند که در راه مسطور امن و امان بوده باشد و مسافرین و مترددین بجمعیت
خاطر آمد و شد میکرده باشند و در هیچ جا دزدی و رهزنی واقعه نشود و در هر جا دزدان
و قطاع الطریق ظاهر گردند سعی نموده آنها را دستگیری نماید و باتفاق قاضی علی وفق الشریعة الغرا
رسانند تا باعث عبرت دیگران شود و درین باب تاکید دانسته حسب المسطور بعمل آورده دسته اعتصام
چون بعرض مقدس معلی رسید که در پرگنه کیب و وابسنده ساکن مضاف صوبه فلان محتسب که در کار
داشته باشد نیست لهذا الحکم جهان مطاع واجب الاتباع صادر شد که خدمت احتساب پرگنه مذکور بفلان
مبلغ یک پاو روپیه با تصور یطلق یومیه از تحویل فوطه دار پرگنه فلان مضاف صوبه فلان بشرط خدمت در
وجه مدد معاش حسب الضمن مقرر باشد که بمانبغی بلوازم و مراسم آن خدمت اقدام نموده تنبیه و تادیب
ارباب فجور و منکرات و منع اصحاب ملاهی و مسکرات و تشخیص نرخ اجناس و تعدیل اوزان و ذراع
یکسان و مایکون من هذا المثال مساعی موفوره بتقدیم رسانند و مبلغ مذکور را صرف معیشت بدعای بقای دولت
روزافزون مواظبت می نموده باشد میباید که حکام و عمال و جاگیرداران و کروریان حال و استقبال این حکم والا
را مستمر و مستدام دانسته محتسب آنجا شناسند و مبلغ مزبور را از تحویل فوطه دار مذکور باو میرسانیده باشند و از انجمله چیزی قاصر

پنهان نگردانند. درین باب هر سال سند و حکم مجدد نطلبند. و اگر در محلی دیگر داشته باشد آنرا اعتبار نکنند. طریقه
جمعه بستن آن آنکه او را تحت آنجا دانند و لوازم خدمت خریده را با و منسوب شمرند چه پروانهٔ معافی دیوانی
بعرض اشرف اعلی رسید که عاملان محال خالصهٔ شریفه و جاگیرداران بجهت طلب وجه باقی سنوات مزاحم احوال
رعایا میشوند و حال آنکه فریقی کثیر از رعایا بر ذمهٔ آنها است کثیری از آنها درگذشته اند و طایفه فراری اند و جمعی
که مانده اند بی بضاعت و نادار اند و قادر بر ادای آن نیستند. بهر جهت فرمان رود و حکم جهان مطاع عالم مطیع بموجب
یادداشت واقعه مسطوره بتاریخ فلان شهر بتاریخ فلان مکرر بعرض مقدس رسیده بنفاذ پیوست که وجه باقی
سنوات در پرگنات خالصهٔ شریفه و محال جاگیرداران بر رعایا اگرچه حسب الضمن معاف و مرفوع القلم شناسند و
اصلا بعلت طلب آن متعرض آنجماعت نگردند و آنچه از سالگذشته نزد رعایا باقی مانده باشد هرکس از آنها حاضر
باشد و تواند از عهده باقی برآمد و باز خواست نموده از باقی دار فوتی و فراری و نادار طلب ننمایند
و متعرض احوال او نشوند. باید که درین باب در محال خالصهٔ شریفه متعلق دیوانی خود بر طبق حکم ارفع بعمل آرند
و باقی ذمه و طلبیان که از راه تمرد و ادای مال واجب ننموده باشند باز خواست نمایند. منع اجاره ازانجا
که حسب الحکم الاشرف الاعلی چنین مقرر شده که هیچیک از امنا و کروریان محال خالصهٔ شریفه قریات پرگنات
عهدهٔ خود را تا آنکه مالکان سرانجام معاملات آن بواقعی نموده مالگزاری نمایند اصلا باجاره ندهند و اراضی پادشاهی
و متعلقان خود و چودهریان و قانونگویان مقرر ننمایند و بدست اختیار و خبرداری بکار برده که این جماعه
بلباس خود و چه بتعیین اجاره و بنام دیگری که خود متصرف نشود و هرکس از چودهریان و غیره سوا صیغ [?]
ملکی داشته باشد باز قدغن نمایند که در از دیاد و باد افی کوشیده مال واجب را جواب گوید و در باقی که پرداخت
آن بسبب ویران بودن یا تقصیر احوال رعایا منحصر در اجاره باشد آنرا بدو نمایندهٔ مالک در اجاره شخصی که
غیر از بنده‌ها بادشاهی و چودهریان و غیرهم باشد متکفل آباد نمودن آن گردد و اورا دو تقاوی [?]
به رعایا شده بجمع مناسب مقرر کند و وجه اجاره را موافق قرارداد بگیرد و بمستاجر تاکید نماید که زیاده از نقد [?] از
رعایا نستاند باید که درین باب بطبق یرلیغ مطاع بعمل آرد و چه دانه [?] متصدیان گماشتها جاگیرداران
فوجداران و رسیداران پرگنات از دارالخلافت شاهجهان آباد تا پرگنه بازی آنکه چون از پیشگاه خلافت
و جهانداری شهباز و غیره قراولان تعیین شده اند که از راه پرگنه کامان و بهاری به پرگنه بارهی رفته بجهت
نزول موکب اقبال منازل در جاها مناسب که علف و آب فراوان باشد قرار داده هر جا اهتمام و محافظت
و جوش [?] و طیور [?] بر اسطهٔ شکار باید کرد و نشیب و فراز راه بندگی [?] هموار سازند و از راه باری براه [?] و پرگنه برنا [?]
معاودت نموده منازل و راه شکار به پیشنهاد [?] مقرر ساخته بدرگاه جهانبان پناه این حقیقت را معروض

اقدس گردانند لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور یافت که آنها رفاقت و همراهی قراولان مذکور در انجام
این مطلب بر وجه اتم نمایند و هر قدر مزدور برای تصفیه راه های مسطور درکار باشد سربراه کنند درین باب
قدغن دانند **پروانهٔ پل بندی** چون اعلام ظفر انجام به مبارکی و فیروزی و فرخندگی و بهروزی متوجه سیر و
شکار فیض آباد است و رفعت پناه امام قلی بیگ از پیشگاه سلطنت و جهانداری برای بستن پلها بر روی
نهرها حسب ضابطه شکار و جوش و طیور در حدود پرگنات واقعه بر دریا چون از دار الخلافت شاهجهان آباد
تا پرگنه اندری و خضرآباد و فیض آباد تعیین گشته لهذا نگاشته می آید که هرگاه مشار الیه در محال متعلقه فوجداری
و دیوانی آن وزارت پناه مثل پرگنه خضرآباد و غیر آن که بر کناره دریاست چون واقع است برسد آنچه مصالح
و مزدور بواسطه انجام این مطلب درکار داشته باشد آنرا بدستور سابق سربراه نمایند و امداد و اعانت
مشار الیه اندرین امر بر وجه اتم کنند درین باب از جناب سلطنت عظمی قدغن تمام دانند **پروانهٔ محافظت**
انبه چون عبدالفتاح میوه دار السلطنت عظمی به پرگنه حویلی شهر متعین گشته که محافظت انبهای انتخابی
که ڈالی آن در سنوات سابق به میوه خانه سرکار اقدس میرسیده است بر وجه اتم نموده از تاریخی که انبه برسد
ڈالی آن تا انقضای موسم متواتر و متوالی میوه خانه سرکار فیض آثار میفرستاده باشد و اگر سوای باغات
متعلق سرکار خالصه شریفه از باغ شخصی انبه قابل ارسال ڈالی باشد بهم رسند و وجه قیمت آنرا بمالک باغ
مسطور بدهاند و هرچه قیمت بهای انبه و اجوره کهاران و دیگر لوازم ارسال ڈالی درکار باشد آنرا بمستوفیان
آن وزارت پناه از تحویل فوطه دار آنجا صرف لهذا قلمی میگردد که هرگونه سعی که آن رفعت پناه را در محافظت
انبهای مرقومه و ارسال ڈالی آن به میوه خانه سرکار اقدس تا انقضای موسم باید نمود نمایند و آنچه
بواسطه انجام این امر درکار باشد آنرا از تحویل فوطه دار پرگنه مزبوره تنخواه دهند که ثانی الحال بر طبق تصدیق
آن وزارت پناه مجری و محسوب خواهد شد درین باب از جناب سلطنت عظمی قدغن شناسند
ضابطهٔ گرفتن حاصل بموجب حکم جهان مطاع آفتاب شعاع مقرر شده که حاصل دواب که قیمت
آن پنجاه و چهار روپیه و سه پاو و چهار سرخ نقره باشد از مسلم چهل و یک و از ذمی چهل دو و از حربی چهل
و چهار بشرط عقل و بلوغ و عدم تمسک و عذر شرعی در سال تمام فقط یک مرتبه در یک مکان بضبط در آید
و اگر حربی بدار الحرب رفته باز در همان سال بر تقدیر آن ضبط محصول بگذارد و از مکرر حاصل بستانند
و بر تقدیری که در ممالک محروسه بوده در یکسال مکرر بیاید بعلت اخذ محصول تکرار مزاحمت نرسانند
و جماعه سپاه از مسلم و هنود که خرید و فروخت اسپان و دیگر دواب نمایند بشرطیکه از بهر تجارت نباشد
بمستوفیین معاف شناسند و در باب چهل و یک و دیگر اجناس مقرر گشته که مالکان مسلم خود بقدر اقسمت

نمایند و بسبب اخذ آن در سرکار والا مزاحم نشوند لهذا قلمی میگردد که در صورت صدق معروض در باب اخذ
محصول دولاب و غله وغیره اجناس مال رافعان بموجب یرلیغ قضا تبلیغ بعمل آورده و احتیاط تمام بکار برند که
بیوپاریان بجهت عدم ادای حاصل مال خود را بتلبیس داخل مال مسلمین نسازند و بدفعات آورده نقصه رسانند
پروانهٔ دیوانی چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت دیوانی و بیوتاتی روضهٔ منوره مقدسه از انتقال
فلان بفلان سوای تولیت روضهٔ مطهره که بموجب سند جداگانه بمشارالیه تعلق دارد تفویض یافته باید لوازم و مراسم خدمت مامور
از روی دیانت و راستی پرداخته آنرا بوجه پسندیده بتقدیم رساند و دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری فرو نگذارد
و از تسلیه و استمالت رعایا و ازدیاد آبادانی و فزونی معموری قریات متعلق روضهٔ مقدسه و ضبط محصول محال
سایر که بروضهٔ مذکوره تعلق و بازخواست و بازیافت مطالبات ذمهٔ عاملان بضابطهٔ مقرر کماینبغی بکوشد
و زری که برای اخراجات روضه درکار باشد موافق معمول و مستمر تنخواه دهد باید که متصدیان مهمات و عمله
روضهٔ مطهره خدمات مسطوره بسیادت پناه مرقوم متعلق دانسته دست تصدی موما الیه را در اجرای امور
مضافهٔ این قوی مطلق شناسند و از سخن و صلاح و صوابدید مشارالیه که بهر آیینه متضمن سرانجام معاملات آنجا
بوده باشد بیرون نروند سند وکالت متصدیان مهمات و متکفلان معاملات صوبهٔ گجرات بدانند که چون
بعرض اشرف اعلی رسید که در صوبهٔ مذکور خدمت وکالت شرعی سرکار فیض آثار و داروغگی بیت المال
بکسی مقرر نیست لهذا حکم جهان مطاع واجب الاتباع شرف صدور یافت که خدمت وکالت شرعی سرکار
جهانمدار برای دعوی و جواب دعوی و خدمت داروغگی بیت المال صوبهٔ مذکوره به شریعت مآب فضیلت
انتساب شیخ عبدالحق خلف شریعت و فضیلت پناه افادت و افاضت دستگاه افضی القضات فلان مقرر شود
تا به لوازم و مراسم خدمت مامور از روی دیانت و راستی پرداخته دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری نامرعی
نگذارد و اموال متوفی لاوارث وغیر آن متعلقهٔ بیت المال را از قرار واقع و نفس الامر ضبط نموده آنچنان
احتیاط بکار برد که دانه و دره از اموال مذکوره فوت و فرو گذاشت نشود و بجهت کسی [illegible]
بیع صحهٔ شرعی بسرکار اعلی بهم رسانیده نگردد و میباید که خدمات مزبوره بشیخ مشارالیه متعلق دانسته دست تصدی
موما الیه را در اجرای امور مضافهٔ آن قوی مطلق شناسند و امداد و اعانت شیخ مسطور در تمشیت خدمات
مرقومه بجا آرند و درین باب قدغن دانند میر آبی عاملان و زمینداران و چودهریان و قانونگویان
و مقدمان و مزارعان پرگنات سرکار و صوبهٔ ملتان بدانند که چون حسب الحکم الاشرف الاعلی خدمت
میرآبی پرگنات مسطوره برفق تجدید فلان ناظم صوبهٔ مذکور برفعت پناه سلطان محمد [illegible]
یافت و بشرط خدمت مسطوره بموجب یادداشت واقعه که بعرض مکرر رسید دو پنج سوار اضافه مرحمت شده

تاکمال بیغی به لوازم و مراسم خدمت مامور ه از روی دیانت و راستی و هشیاری و خبرداری پرداخته در کندیدن
نالها و صاف کردن نالهای قدیم و بستن بند سیل باتفاق دیوان آنجا سعی موفور بکار برده و نوبت مقرر کنند
که هرکدام موافق نوبت آب بمزرعات خود میرسانیده باشند و احتیاط و تاکید نماید که احدی بی نوبت آب
دیگری را بمزرعات خود نتواند برد که مشار الیه را امیر آب با استقلال پرگنات مسطوره انگاشته هرگونه مدد و
سعی شایسته در کندیدن و صاف کردن ناله و بستن بند سیل و دیگر امور متعلقه این خدمت بموی الیه بایدکرد
از فرموده بعمل آورده درین باب قدغن شناسند پروانه عطای زمینداری در شهر ذی الحجه عرض اشرف
اعلی رسید که شجاعت وجلادت دستگاه حسن علیخان فوجدار چکله اسلام آباد عرضداشت که زمینداری ایستا و پنج قریه مسطوره
در ذیل تابع پرگنه سهار متعلق صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد که ساکن مفسدان است و بجاگیر شجاعت مآب قاسم
ولد دولت تعلقه دارد مشار الیه تجویز نموده والتماس کرده که از پیشگاه فضل و کرم فرمان عالیشان محتوی بتفویض
زمینداری آن قریات بموی الیه عطا کرده و حکم جهان مطاع عالم مطیع زینت صدور یافت که زمینداری دیهات
مذکوره بقاسم عنایت فرموده ایم تا مفسدان نکوهیده اطوار را جلا وطن نموده رعایا و مالگذاران را در آن دیهات
آباد ساخته و در ازدیاد آبادانی و فزونی معموری و بندوبست و ضبط و ربط آن موضع سعی موفور بظهور
رسانده و باب رعایا حسن سلوک مرعی داشته و احتیاط کند که دزدی و رهزنی در آن موضع بوقوع نیاید و بعلت
راهداری و دیگر ابواب ممنوعه درگاه جهان پناه مزاحم هیچ یکی نگردد تا آنکه آن قریات بجاگیر مشار الیه متعلق
باشد بالوجوب و حقوق دیوانی متصرف شود و پس از آنکه دیهات مذکوره بجاگیر دیگری تعلق پذیرد و حاصلش
بعامل آنجا جواب گوید درین باده فرمان فرخنده عنوان بابه بمنصه پروانه معافی متصدیان مهمات گیرد
امور حال و استقبال مضافات سرکار خیرآباد تابع صوبه اوده بدانند که دربینولا شیخ غلام محمد متوطن قصبه پرگنه مذکور
بپایه گاه فلک جاه رسیده بذریعه باریابندگان محفل عرش منزل ابجد اشرف اعلی رسانیده که تالاب آنجا بعلت اخذ
سروه یک قطعه باغ ملکی را فرع کرده موضع سلیمان پور تابع پرگنه مذکور واقع ست و فقیر رتبا کالش در آن سمت
فراهم میشوند و اقتضی باعث پریشانی مستغیث میگردد و از آنجا که حسب الحکم الاشرف مقرر شده که باغاتی که در آن
مقابر باشد حاصل آن بخرج برابر یا کمتر باشد حاصلش معاف شناسند که بساتینی که داخل آن از خرج زیاده باشد
از قرار ده یک ششم حصه از مسلمین و پنجم حصه از هنود بگیرند لهذا نگاشته می آید که بر تقدیر وقوع مقرر سازند که تا
انجام باب باغ مرقوم بموجب حکم بعمل آورند تا او بکرر تظلم ننماید پروانه تاکید ارسال سررشته
موجودات خزانه سیادت و وزارت پناه فلان بعافیت باشند چون سررشته موجودات خزانه
عامره صوبه بنگاله بنابر شهر محرم الحرام بحضور پرنور رسیده بعد از آن اصلا نرسیده و پرسش آنهمعنی اکثر اوقات

در محفل خلد آیین میشود لهذا احکام قضا جریان قدر توامان شرف صدور یافت که از انجا که از جمیع صوبه سررشتهٔ
موجودات در هر ماه دو مرتبه میرسد باعث نرسیدن سررشتهٔ موجودات بنگاله با وجود معین بودن ڈاک چوکی
برای ابلاغ کاغذهای ضروریه و احکام مطاعه چه باشد بهر حال آن وزارت پناه بخلاف گذشته در هر ماه
یک مرتبه سررشتهٔ موجودات خزانهٔ عامرهٔ انجا را با مکتوب خود که محتوی بر حقائق و کیفیات محال خالصهٔ شریفه
و دیگر خصوصیات بوده باشد ارسال میداشته باشند میباید که در نیمی از پیشگاه خلافت عظمی قدغن تام دانسته
حسب الحکم الاعلی بعمل آرند و اهمال و مساهله جائز ندارند تصدیق تصدیق تصدیق آنکه بموقف عرض اشرف اعلی
رسید که در دار الضرب بلده دار الامان ملتان کنجهاری نام هندو صاحب عیار است و شاه محمد از پیشگاه
فضل و کرم جهانبانی امیدوار است که خدمت امتحان عیار از تغیر کنجهاری باو مفوض شود لهذا احکام جهان مطاع
لازم الاتباع کرامت صدور یافت که خدمت امتحان و تعیین عیار از تغیر کنجهاری بهر ماهه پنجاه روپیه بشاه محمد
مرحمت فرمودیم که بکمال راستی و دیانت و جزو رسی تقدیم آن پرداخته در امتیاز و امتحان عیار طلا و نقره
آنچه لازمهٔ احتیاط و راستی است از قوت بفعل آورده وجه علوفه را موافق ضابطه و دستور از تحویل خزانچی خزانه
آنصوبه بتصدیق دیوان متصرف بوده طمع و توقع از متردین و بیوپاریان نکند صحیفهٔ دوم منشآت عالیه
چون درینولا ایام خجسته انجام از جناب عالمیان مآب شاهی خدمت فوجداری محال متعلقهٔ قبول و کلاست
سرکار دولت بهار واقع سنیچ تابع صوبه مستقر الخلافت اکبرآباد از تغیر طاهر خان بشجاعت شعار دیانت بیگ
مقرر گردیده لهذا المنشور جلیل القدر پیرایه اصدار میباید که امنا و متصدیان مهمات و عمال و کروریان و
زمینداران و قانونگویان و چودهریان و کافهٔ رعایا و سکنه محال فوجداری شجاعت شعار مذکور را فوجدار مستقل
انجا دانسته دست تصدی او را در جمیع امور متعلقهٔ خدمت مسطوره فوجداری مطلق شناسند و از سخن او که
هر آینه مشتمل بر صلاح دولت و متضمن بر ضبط و ربط مهمات و کرد آوری مال سرکار و رفاهیت رعایا است
بیرون نروند طریق معهود الیه آنکه در خدمت مرجوعهٔ خود دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری فوت و فروگذاشت
نکرده در باب نظم و نسق و قلع و قمع مفسدان و دفع قطاع الطریق و محافظت راهها و امنیت طرق و شوارع
مساعی موفوره بجا آورده چنان سعی نماید که کافهٔ رعایا و مزارعان مرفه الحال و فارغ البال مشغول کشت و کار
باشند و باحدی از متردین و مسافرین و سائر رعایا و سکنه انجا از جهتی ضرر و نقصانی نرسد و قضایا و معاملات شرعیه
باتفاق ارباب عدالت انجا مطابق شریعت غرا فیصل میداده باشد و در تحصیل محصولات و تنبیه دهات
زور طلب بخوبی مدد و معاون عمال بوده باشد که دام و دانه از مال واجب ذمهٔ رعیت باقی نماند و تهانه داران را
تاکید بلیغ نماید که از اخذ ابواب ممنوعهٔ درگاه خلافت و جهانبانی محترز باشند و قدغن نماید که احدی مرتکب

منهیات نتوانند شد و آثار مناهی و ملاهی ازان محال معدوم مطلق گردد درین باب تاکید بلیغ و قدغن عظیم
شناسند **نشان** عرضداشتی که در بنولا ارسال شده صدره مثال نموده بود بتوسط سعادت اندوزان
محفل عز و اقبال از نظر فیض اثر گذشت و حقیقت استمنای دیوانی و امینی محال متعلقهٔ تیول و کلای سرکار
عالی متعالی و فرستادن تعهد اضافه پنجاه هزار روپیه در همین سال با وجود وقوع آفت نسبت بسال گذشته
و پذیرائی آن در پیشگاه خلافت و جهانبانی و رسیدن حسب الحکم بهر اسد خان متضمن اختیار عزل و نصب
عمال سرکار عالیمیان مدار بآن شجاعت شعار از روی افراد وقایع بعز وضوح پیوست امر جلیل القدر شرف
صدور یافت که خدمات مسطوره را بالشرط برآمدن از عهده تعهد بر طبق حسب الحکم المعلی بر ذمه خود شناخته و بلوازم
و مراسم آن کما ینبغی پرداخته از روی راستی و درستی بتقدیم رساند و در سرانجام معاملات پرگنات و تسلیه
و استمالهٔ مالگذاران و تشخیص جمع بوقت و گرد آوری مال بهنگام و ازدیاد آبادانی و افزونی معموری و وفور زراعت
مساعی جمیله بکار برد و گنجایش شبهاتی در تعلقات زمینداران متغلب نگذارد و بضبط و ربط و بالادستی تحصیلداران
و صادر و وارد و دیگر ابواب ملبه که بمقتضای رعیت پروری از پیشگاه کرم گستری معاف است چیزی طلب
نکند و دریافت خرج زیاده از نصف و اندازه و طریقهٔ شرع انور و ملت اطهر مقرر گشته از رعایا طمع نکند و نسخه
دیوانی را موافق ضابطه و دستور مقرر و مفصل و منقح بدفترخانهٔ والا بلا اهمال ارسال نموده باشد و باز پرس
و باز خواست خلاف تعهد را بر خود دانسته حسن خدمت را مثمر ثمرات نیک شناسد **نشان** شجاعت و امانت
شعار و دیانت بیگ بعنایت عالی متعالی شاهی سرافراز بوده بدانند عرضداشتی که در بنولا مشتمل بر اظهار حسن
سعی خود در افزونی محصول آن محال و استدعای استقلال و حقیقت بعضی از عمال ارسال شده صدر امتثال
نموده بودند بذریعهٔ باریافتگان عز و اقبال معروض واقفان موقف اعلی و اجلال گردید بپذیرائی اوشد آنچه
متعلق بخدمت امینی و فوجداری ست شل بند و بست و ضبط و ربط پرگنات و نظم و نسق معاملات و قلع و قمع
مفسدان و تشخیص و تحصیل بوقت آن شجاعت شعار خود را دران امور مستقل شناسد و آنچه تعلق بامور دیوانی
چکله دار و از بابت ضبط خزانه و طلب تنخواه مردم و گرد آوری سررشته کاغذ و ارسال آن سال بسال بدفتر
عالی آنرا بطور دیوان آنجا که باز پرس این مراتب از دست واگذارد و از جملهٔ عمال که در تشخیص و تحصیل و خیانت
و انداز خدمت معزول نموده و دیگری را بجای او نصب نماید و حقیقت را بمتصدیان حضور فیض گنجور بنگارد
و خاطر عبودیت مآثر جمع دارد که در آستان معدلت نشان بدون تحقیق معروض هیچ کس در بارهٔ کسی مسموع
نخواهد شد و بر رسم نیکو بندگی را منتج نتایج نیک داند و ظهور حسن خدمت مشتمل بمقاصد و مآرب خویش شناسد
ایضاً بالقابه معلوم نمایند که چون سیادت و نجابت پناه لائق العنایت والاحسان رحمت خان در [illegible]

امور متعلقهٔ دیوانی سرکار عالی متعالی شاهی مراسم جد و کد کما ینبغی بعمل می آرد و خاطر ما متوجه احوال اوست لهذا
نگارش میپابد که مقدمهٔ جاگیر او را نحوی که خود دستشار الخلافت نوشته در وقت نیک بعرض اقدس ارفع
اعلی رسانند و مراسم اعانت در انجاح آن از قوه بفعل آورده مطلبش را قسمی که میخواهد صورت دهند ایضاً
سیادت و نجابت پناه لائق العنایت والاحسان قابل اللطف والامتنان رحمت خان بعنایت عالی
متعالی سرافراز بوده بدانند چون درینولا خبر فوت والد و برادر و بعض اقربای آن لائق العنایت بعرض
قدسی رسیده لهذا از کمال الطاف پیرایهٔ نگارش میپابد که درین قضیهٔ ناگزیر به صبر و شکیبائی شعار خود ساخته
بمقتضای آیهٔ کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب جزای جزیل را نتیجه اصطبار شناسد و جزع
و اضطراب را بخود راه ندهد و سلامتی حضرت ظل سبحانی را از حق درخواست نموده عنایات ما را دربارهٔ
خویش روزافزون داند از روی عنایت خلعت فاخره مرحمت فرمودیم ایضاً مان سنگه بالقابه
بدانند که چون درینولا مکرر معروض جناب جهانبان مآب گردیده که مقصود بیگ خدمت امینی پرگنهٔ [illegible] را
بآئین پسندیده بتقدیم رسانیده و اکثر معاملات را در حیز تعویق گذاشته بنابرین حافظ عبدالرحیم من ابتدا
خریف [illegible] در حضور پرنور بخدمت مسطور سرفراز گشته باید که آن قابل الشفقة بگماشتهای خود
که در آن محال به نیابت آن زبدة الاماثل والاقران خدمت فوجداری را بجا می آرند تاکید تام قلمی نمایند
که از سخن و صلاح و صواب دید معزی الیه که متضمن مزید آبادانی کافهٔ رعیت و رعایای رعیت و تکثیر زراعت و تحصیل
مال سرکار فیض آثار باشد با یکدیگر سررشته موافقت استوار گردانیده و آنچنان سعی موفور بکار برند که
رعایا بکمال جمعیت و رفاهیت ادای مال واجب سرکار از قرار واقع می نموده باشند درین باب تاکید بلیغ
دانسته توجه عالی را شامل خود دانند ایضاً داراب خان بالقابه بدانند که چون درینولا حافظ محمد ابراهیم از جناب
سعادت انتساب بخدمت امینی پرگنهٔ [illegible] ابتدای فصل فلان سرفرازی یافته که در آنجا رسیده
در مزید آبادانی کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا کوشیده آوردن مال سرکار مساعی بجا نموده بتقدیم رسانند چون آن لائق العنایت
والاحسان را از هواخواهان آستان فیض نشان خود میدانیم و پرگنهٔ مذکور در قرب جاگیر آن سیادت پناه
واقع شده لهذا امر جلیل القدر بعز صدور میپابد که در جمیع امور ممد و معاون حافظ مسطور گردیده خدمات
و مهمات سرکار عالی را کما ینبغی و اظهار نماید بآئین پسندیده منتشی می ساخته باشند و توجهات بادشاهانه شامل حال عقیدت مآل
خود دانند ایضاً شجاعت شعار قابل العنایت والاحسان محمد لطیف بعنایت والا امیدوار بوده بدانند که چون
پرگنهٔ بدائون مضاف بچکله بریلی که بفوجداری آن شجاعت شعار است بجاگیر فرزند قرة العین نور باصرهٔ خلافت
و دولت و اقبال تازه نهال گلشن ابهت و اجلال سلطان محمد عظیم [illegible] شده بنابران امر لازم الانقیاد صادر میگردد

میباید که در جمیع امور مدد و معاون عاملان پرگنهٔ مذکور گردیده نوعی نماید که کافهٔ رعیت و عامهٔ بریت در عهد
رفاهیت و در فراغت بوده سرگرم تکثیر زراعت و مزید آبادانی گردند و مفسدان تمرد پیشه مجال فساد نیابند
و مال واجب آنچه بوقت و هنگام تقیید تشخیص در آید باتمام بوصول رسد و اقویا بر ضعفا ستم شریکی نتوانند نمود
تا آن محال روز بروز آباد و معمور گردد و این معنی باعث مجرائی و نیکو خدمتی آن لائق العنایت در جناب عالیان
مآب شود و حقیقت ضروری العرض آن پرگنه را بحضور پرنور معروض میداشته باشد ایضاً سیادت
پناه شهامت دستگاه سزاوار عنایت شایسته حرمت مصطفی خان بعنایت والا سرفراز بوده بداند که پرگنه
فلان من مضافات سرکار ... از عقبهٔ فلک رتبه جهانگیر فرزند عزیز از عمر و دولت برخوردار ثمرهٔ شجرهٔ دولت و اقبال
نونهال چمن دولت و اجلال سلطان محمد عظیم تنخواه شده و پرگنه کنار معموله سرکار مسطوره به تیول فرزند قرة العین
سلطان محمد معز الدین متعلق گشته و خدمت فوجداری سرکار مذکور بآن لائق العنایت که از بندگان آستان
اقبال نشان ست تعلق دارد لهذا امر جلیل القدر بپرایهٔ صدور میپیوندد که در هر باب امداد عمال پرگنات مرقومه
نموده باشد و اهتمام نماید که رعایا کارگذار آباد و مرفه گردند و ارباب تمرد دست تسلط بمال و مال متوطن
انجا دراز ننماید تا آبادانی و معموری پرگنات مزبوره بافزایش گراید و مال واجب تمام و کمال بوصول رسد و این معنی
باعث مجرائی آن شجاعت شعار در پیشگاه سلطنت و جهانبانی شود و عنایت حالی را شامل حال خود دانسته همواره
عرضی مشتمل بر خصوصیات آن پرگنه بعتبهٔ دولت و اقبال ارسال میداشته باشد ایضاً متصدیان مهمات حال
و استقبال پرگنه ... سرکار ... بدانند که چون جزوی اراضی در وجه مدد معاش نتیجة المشائخ
صلاح آثار شیخ عبد الرسول و غیره پسران حقائق پناه معارف دستگاه شیخ محمد منعم نبیرهٔ قدوة الواصلین
عمدة الکاملین حضرت شیخ جلال الدین تهانیسری قدس سره بموجب نشان عالیشان از پرگنهٔ مذکور تقرر یافته
و مشار الیهم در پرگنهٔ مذکور حویلی از خود ساخته متوطن شده اند میخواهند که در آنجا باغی احداث کنند لهذا امر جلیل القدر
صادر میشود که بهمه ابواب امداد و اعانت مومی الیهم لازم دانسته بحال ایشان و باغبانان و متعلقان آنها مزاحمت
نرسانند و از بیگار و شکار و سائر اخراجات آنها را معاف و مرفوع القلم دانند و چنان کنند که بخاطر جمع در باغ کار و
انتظام خود بوده بدعای دوام دولت ابد پیوند اشتغال نمایند ایضاً حکام و متصدیان مهمات و عمال و جاگیرداران
و فوجداران و مستحفظان مسالک و منازل و متعهدان شوارع و مراحل و سائر راهداران و گذربانان تا سرحد صوبه
دار الملک کابل بعنایت والا سربلند و امیدوار بوده بدانند که چون درینولا بتوسط تاجر التماس نمود که اگر نشان
عالیشان مرحمت شود غلام قلماقان و شتر و اسپ و میوهٔ خشک و تر از توران بلاد و بقعهٔ عالی بنیاد
می آورده باشد لهذا امر جلیل القدر بصدور میپیوندد که تاجر مسطور را از منتسبان آستان

اقبال نشان دانسته در هنگام ذهاب و ایاب از معابر مشکله و مجال مخوفه بسلامت بگذرانند و هرچه از داد و غلام
واسپ و شتر و غیره که از آن بلاد بجهت سرکار فیض آثار بسیار دلخواه بار آنرا ناظمان مهام صوبه مسطوره بهم رسیده باشد دیده
نموده و برگزیده آن اسپ و شتر جهت راکبی کرده به نظر رسانند درین باب تاکید دانسته از فرموده تخلف نورزند ایضاً
متصدیان مهمات و فوجداران و جاگیرداران و مستحفظان سبیل و مسالک و سائر راهداران و گذربانان
اردوی معلی تا بلده بنارس بعنایت والا سرفراز و امیدوار بوده بدانند که چون فخر شریف و غیره که
از ملازمان سرکار فیض آثار از برای ابتیاع بعضی اجناس از حضور پرنور تعیین گشته اند باید که در هنگام
رفتن و آمدن بعلت ابواب ممنوعه بارگاه جاه و جلال متعرض احوال آنها نگردیده از مجال مخوفه و معابر
مشکله بسلامت بگذرانند و آنچه لوازم امداد و اعانت است بظهور رسانند درین باب تاکید تمام دانسته
از امر عالی تخلف نورزند عریضه مبارکباد جشن جلوس مرید فدوی جبین انکسار به زمین عجز
وافتقار سوده ذره مثال بمسامع جاه و جلال میرساند که بهار دلگشائی آمالی و آمال و گلزار بهجت افزای
کامرانی و اقبال یعنی ایام میمنت انجام جشن جلوس مقدس که هنگام سعادت انتظام و آوان فیوضات
گوناگون و زمان برکات روز افزون است بر حضرت خلافت منزلت ظل الهی مظهر انوار نامتناهی قبله
و کعبه زمان و زمانیان پیر و مرشد جهان و جهانیان که هزار جان گرامی بفدای خاکپای حضرت ایشان
منزلست فرخنده و خجسته باد ایزد متعال سایه بلند پایه همایون را بر سر ساکنان ربع مسکون پاینده داشته
سیامن این روز را تا بقای دوران عشرت افزای جهان گرداناد درینولا خلعت
میرساند که وصول مکرمت شمول خلاع خاصه زمستانی که برای این مرید فدوی و خانه‌زاده محمد معزالدین
و محمد عظیم از پیشگاه فضل و کرم مصحوب فلان شرف ارسال پذیرفته بود قامت اعتبار این مرید فدوی
آثار را پیرایه عز و افتخار بخشید آداب آنرا بدستور و آئین بندگان بجا آورده نشان تقدیم رسانیده حق
جل و علا ظل جلیل ابدی التطلیل آنحضرت را بر مفارق ربع مسکون عموماً و برین مرید خصوصاً تا بقای
دهر و ثبات عصر مبسوط و گسترده گرداناد مبارکباد عید الفطر مرید فدوی زمین خدمت بلب ادب
بوسیده در صفت بموقف عرض اقدس اشرف اعلی میرساند که هنگام سعادت انتظام عید اطهر فطر
و آوان فیوضات گوناگون و زمان برکات روز افزون است بر حضرت خلافت منزلت ظل الهی
مظهر انوار نامتناهی قبله و کعبه جهانیان که هزار جان گرامی بفدای خاکپای مبارک آنحضرت منزلست
فرخنده و خجسته باد ایزد متعال سایه بلند پایه همایون را بر مفارق ساکنان ربع مسکون پاینده داراد
مبارکباد عید الضحی آداب بندگی و مراسم سرافگندگی و استکانت بجا آورده بندگی ...

عرض سعادت اندوزان حضور کرامت گنجور فائض النور میرساند که درین آوان سعادت اقتران تعویذ ادب
آداب و ذریعهٔ ادای مراسم تهنیت و مبارکباد ورود فیض آمود عید سعید اضحی عبارت نموده زبان
عبودیت بیان را بمضمون تحیات الوف مبارکباد گشوده تسلیمات آنرا با خانه زادان عبودیت آگین بتقدیم میرساند که حق
تعالی بر جمیع ایام و لیالی و سنین و شهور خجسته و این روز جهان افروز را بر ذات اقدس و مظهر مقدس حضرت قبله
و کعبهٔ جهان و جهانیان پیر و مرشد عالم و عالمیان مبارک گرداناد و اشعهٔ آفتاب ظل الهی را بر جمیع امید سایهٔ جهانیان
گستراناد مشمول است چون ظاهر میرساند که بوده چون ظاهر است که از روی تفضل صاحب فلان مرحمت شده بود
مفتخر و مباهی گردیده قرار ان عز و افتخار اندوخت و آداب تسلیمات آن بذات مریدان عبودیت پیشه بتقدیم
رسانید این مرید بتاریخ فلان از پانی پت گذشته منزل نموده بکرم ایزدی امیدوار است که بشرف کیمیا خاصیت
پیر و مرشد حقیقی که مافوق جمیع تمنیات این مرید فدویت است مشرف گردیده بتراب اقدام مبارک کحل
کحل الجواهر بصیرت در جریان کشیده و بصیرت خویش گرداند چون از عهدهٔ ادای شکر مراحم جناب عالی بیرون
نیامده الهی همواره شوال مستجمع وجه نمیتواند بر آمد لهذا اعتراف بعجز نموده بدعا ختم کرده آفتاب
اقبال ظل الهی بر مفارق عالم و عالمیان ابدالدهر سایه گستر باد در تولد فرزند میرساند که نضارت
بخش گلشن همیشه که ریاض آفرینش را بشادابی افضال اکرام حضرت پیر و مرشد حقیقی است آراسته و نهال
آمال جهانیان را از اجنبیان بر احسان قبله و کعبهٔ حقیقی ثمرات حصول مقاصد و مراسم شهر و بار و بر ساخته
ایام خجسته انجام پیوسته از والدهٔ خانه زاد محمد عظیم کرامت فرمود بتاریخ فلان خانه زاد نو رسیده از کتم عدم
بشهرستان وجود جلوه نمود تسلیمات مبارکباد بتقدیم رسانیده امیدوار است که بمرحمت اسم و تشریف تسمیه
جناب جهانیان مآب نامور و کامیاب گردد زیاده از حد خود دور دانسته بدعا ختم نموده در ورود
فرمان مرید قدوی میرساند که فرمان عالیشان سعادت عنوان مواطنت بیان مزین و منعم بانفاس
خط قدسی نمط متضمن ظهور بسر اسیمگی سپاه در عیبت قندهار از نوشتهٔ شهیدان ملتان و صد رحمت تقدس
سلطان یکشنبه این مرید در پیشاور بر تقدیر وصول خبر منتج از قندهار عز ورود کرامت آمود بخشید مراسم
آداب و تسلیمات بتقدیم رسانیده مفتخر و مباهی گردید پیر و مرشد حقیقی سلامت این مرید بتوجهات قدوی بعد از
حصول جمعیت خاطر از گذشتن جمعی در جلال آباد و دیگر تهانجات روز شنبه یازدهم شهر شوال بباغ ظفر رسیده
امیدوار است که در هر باب مطابق ارشاد اقدس بعمل آرد و در عطای خلعت و عفو تقصیر میرساند
که بوده و فرمان عالیشان متضمن مژدهٔ عفو تقصیر و عنایت خلعت خاصه برای این مرید و خانه زادان دیگر از
ارشاد صاحب فلان عز و افتخار گزین اند و خلعت مراسم آداب و تسلیمات جمیع مراحم تخصیص بمرحمت عفو تقصیر

خواهد شد آفتاب عالمتاب سلطنت و جهانبانی بر مفارق عالمیان ابدالدهر درخشان باد عریضهٔ شاهزاده
بجناب شاهی عرضداشت خانه‌زاد عقیدت گزین محمد معزالدین آداب عبودیت و بندگی بجا آورده بموقف
عرض جناب ارفع اعلی میرساند که هرچند نظر بمراتب قلت بضاعت و عدم استطاعت خود جرأت نگارش
عرضداشت را بدرگاه خواقین سجده‌گاه از شیوهٔ ادب دور میداند لیکن درین اوان سعادت اقتران تجدید
ادعیه آداب و تقدیم مراسم تهنیت و مبارکباد عید سعید فیض آمود عید اضحی بعبارت نموده زبان عبودیت بیان
بصنوف تحیات و الوف مبارکباد میگشاید حق تعالی جمیع ایام و لیالی و سنین و شهور خصوصاً این روز جهان افروز
بر ذات اقدس حضرت قبله و کعبهٔ جهان و جهانیان پیر و مرشد عالمیان مبارک کناد و بشکرانه تسمیهٔ صبیهٔ خانه‌زاد
محمد معزالدین بعد ادای آداب عبودیت و بندگی بموقف عرض اشرف اعلی ارفع میرساند که چون در شوال
از پیشگاه فضل و بنده‌پروری صبیهٔ این خانه‌زاد به تشریف تسمیه سرمایهٔ سعادت دوجهانی اندوخته خانه‌زاد با دادِ
این موهبت و عنایت قدسی بشارت که از وجود نبات مکدر و ملول بود امیدوار باشد که جبین عبودیت را
بسجدات شکر مزین ساخته تسلیمات آن را بتقدیم میرساند آفتاب سپهر خلافت و جهانداری بر مفارق ساکنان
ربع مسکون سایه گستر باد عریضهٔ شاهزاده مخلص عقیدت آیین محمد معزالدین بعد از ادای مراسم
اخلاص و عقیدت مندی بعز عرض قدسی میرساند که چون درین ایام زبان [illegible] شنیده که این عقیدت [illegible]
از نسبت بجهت [illegible] مقرر است اندرین ایام عشرت انتظام که مخلص [illegible]
گشته اند خود را فرایاد خاطر عطوفت مآثر میدهد زیاده چه عرض نماید ایضاً مخلص [illegible] بعد از تقدیم
آداب اخلاص و اختصاص معروض میدارد که چون درین ایام بهجت التیام [illegible] این هواخواه
سمت وقوع و پیرایهٔ حصول پذیرفته لهذا بوساطت تقدیم تسلیمات آن با رسال عرضداشت مختصر اینکه [illegible]
[illegible] شرف الدین خود را فرایاد خاطر اشفاق مآثر میدهد زیاده چه عرض نماید [illegible] گستریده
باد [illegible] همشیرهٔ عزیزه [illegible] سرادق عصمت [illegible] بعد از سلام محبت التیام معلوم نمایند
که [illegible] مبارکباد ولادت با سعادت فرزند [illegible] و مضامین محبت آگین
سرمایهٔ بهجت و نشاط و باعث وفور سرور و انبساط گردید بفضل جواد در زیر سایهٔ گرانمایهٔ حضرت پیر و مرشد
حقیقی بعمر طبیعی رسانا د ایضاً از استماع قضیهٔ ناگزیر سلطان [illegible] متألم شدیم چون هیچکس را اجازت
استقامت نداده اند درین قسم قضایا بغیر از صبر و شکیبائی چاره نیست العزیزه محترمه مکرمه ببقای
سایهٔ بلندپایهٔ حضرت خلافت و جهانداری خاطر خویش را تسلی و اطمینان دهند زیاده چه نگارش رود در
زیر سایهٔ پیر و مرشد حقیقی بعمر طبیعی برسند بجناب بادشاهی عرضداشت کمترین بندگان معین الدین

کاره و خدمت متعین برفاقت سیادت و امارت پناه سید عزت خان گردیده ناگزیر بمقتضای وقت هر آنچه بعقل
ناقص خویش صلاح دولت روز افزون میداند بطریق مبادرت نموده معروض میدارد که چون اندوره دکرامت
آمود والا نشان مرحمت عنوان که در باب تنبیه و تادیب مفسدان ضلع جمون و تعین سیادت پناه مذکور بدان ناحیه
بخان مشار الیه رسیده خان مذکور از راه وفور عقاید فدویت بکمال سرافرازی خواست که با جمعیت که سوای تعیناتیان
تهانجات و همراهم اهل خدمت بیشتر شود داده و تنبیه و مکافات اعمال ذمیمهٔ آنجماعهٔ مخذول العاقبت گردد با آنکه
در خاطر باریافتگان حضور انور صوبهٔ پنجاب نسبت تمام ممالک محروسه دار الامن قرار گرفته چون درین ناحیت
نیز با وجود کمال حزم و حسن تدابیر خان موحی الیه اختلال و شورش سر بر طرف دیده میشود و اینهم بموافقت آوردن قاعدهٔ
سرداری چنین آمده که تا کاراندوستهٔ دیگران سرداران خود با تصدی آن امر نکرده اند چه خطا است دیگرا برا
سردار نیز ادراک نتوانند کرد و ازان امر دیگری است نتیجه که کمترین خانه زادان بمقتضای فهم قاصر خویش بر آمدن
خان مشار الیه از شهر و رفتن بسمت مذکور مصلحت ندیده متصدی آن شد که این فدوی با سپنده که سادات
دانند همراه جمعیت سرکار والا متعین آن ضلع ساخته خود باستقلال تمام در تقدیم مراسم امداد و مدد مشغول بوده هرچه
بوده باشد بجناب شاهی کمترین فدویان دور افتاده جان نثار و حقیر ترین غلامان جبهه بخاکساری رو
ادب بر خاک عجز مالیده بذروهٔ عرض باریافتگان پایهٔ سریر سلطانی که قوام چهار عناصر انسانی منوط بحمایت
پایه آنست میرساند که فرمان وحی نشان که از روی کمال بنده نوازی بنام این کمترین بشرف اتصال انواع عنایات
خسروانه و نوازشات پادشاهانه شرف اصدار یافته بود در سرافرازی این بیمقدار باوج فلک رسانیده بود از
ادای لوازم سجدات عبودیت و بندگی چون بمضمون مسرت مشحون آن سعادت اطلاع حاصل کردم
چندی از حیرت و تفکر سر در آغوش میکشیدم و مدتی ارشادهای این پایه تقریب که حوصلهٔ تاب آن
نیست بیهوش میگشتم چون با خود میگفتم که شکر تو ذره را بکجا رتبه که مشمول ... تجلیات توانی شد تا آنکه سواد حرز این
قطعه تحمید و آفرینش در پیش نهاده بیاد تسلی بر میکشید که هرگاه ایزد تعالی و تقدس بآن جبروت و کبریا حضرت
آدم را علی نبینا و علیه السلام از گل مخمر کرده با وجود عقول و نفوس عالیه امانت دار خود کرد و اگر ظل الله نیز که
مظهر اتم اسمای رحیم و کریم است مثل تو آسیمه را با وجود ظلام و تیره آئینه عکس پذیر ضمیر خود گردانند و بشرف مرتبه
بر افرازند چه رسانند چه عجیب ای باستحقاق عالم صورت و معنی واسطه مالک الملک حقائق و معارف سبحانی چون
ایزد جل شانه خواست که چنانچه در جمیع کمالات آن اشرف اولاد صاحبقرانی را ممتاز و بیهمال آفریده در دقایق فهم
نیز بی شبیه و مثال بخلائق وانماید برین حقیقهٔ جانسوز و حادثهٔ عظیم اند غرض بیرون کار آورد و الحق آنچه از زبان
پادشاه اقلیم حقیقت و قدر دانی درین قضیه بوقوع آمده مقدور بشر نیست بلکه کلفت و امتداد الم بجای رسیده

که روح مطهر مقدس آن پرده‌نشین غرفهٔ جنت و مسند پیرای قصر مغفرت نزدیک است که از غم حضرت لذات
بهشتی را ترک نماید و از عشرت آباد تجرد و انبساط بسوی کدورت انقباض گراید تولیه رستان سلامت الحال
وقت آن است که چون ذات اقدس مظهر جمیع فضائل و اخلاق گردیده بتخلق بصبر و شکیبائی که آن کمال فضائل
انسانیست جلوه نمایند و در مقام رضا و تسلیم گرایند و مرتبهٔ رضا که آخرین پایهٔ عبودیت است نیز سعی در حیله
تسخیر در آورند که گریه ابر و اگناه کبیره شمارند هیهات هیهات من هیچمدان که سی ناوانی را که میرسد که با حکمت
آموز لقمان ازین مقوله سخن سرائیم یا ازین … ادبی لب گشائیم اما سرمست بادهٔ عنایت اگر از جوش بانگی بر کشد
معذور است جرم بخش هیچمدگان سلامت اگر همه برای رضاجوئی و خوشنودی خلائق باشد که راه شادی بر خود
باید گشود و جهانیان را از کلفت سوگواری برآورد که پادشاه خلائق را بمنزلهٔ جان است و تن را سر را دل
توانی تا بود تن بجاست و چون دل بسمت شکست شد دست و پا … پس چنانچه الله تعالی بپرورش خلائق
بانواع عطایا میفرماید و در شادی بر روی بندگان میگشاید خلیفهٔ رحمانی را که از دودمان عظمی آگاهی ست باید که روح
مقدسه آن سر دفتر مغفرت و خاطر خرم ناد بدو شاهزاده‌های عالی مقدار را شاد و دل گردانند و بندگان …
خود را بلکه جهانیان را از قید غم و محنت الم نجات بخشند الحمدلله که خانه‌زاد غرفه … پیشانی نیاز را بر بساط سجدهٔ
بندگی چون جبین آفتاب برافروخته و سر عبودیت بپیشانی تسلیمات غلامی برافراخته بر وفق … راه
یافتگان ساحت آسمان مساحت درگاه عرش اشتباه خواقین سجده‌گاه که افلاک از شوق سجده‌اش سر بسجده
در رکوع است و ملک از ذوق آستان ابوسش همیشه با خضوع میسپارد که این خانه‌زاد را … اعتقاد از شمول
عنایت بینهایت شهنشاهی و بیمدد اقبال ابد اتصال ظل الهی روز چهارشنبه اول ربیع الثانی … قسم آرگیاد
رسید هر چند آن قدر شایستگی و لیاقت ندارد که برسد و این قسم خدمات عمده تفویض گردید اما چون عنایات …
کبری که ذره را منصب خورشید و قطره را دولت جمشید تواند بخشید شامل حال و حاوی بال کمترین است معذا …
کرده و نواخته و از خاک برداشته جناب این بارگاه گیهان پناه حقیقت کار آنچه از کار فرمای ارشاد و هدایت آن مرشد
کامل صورت یافته اینست که بمیر دستگیر پادشاه عالمگیر سلامت از میامن دولت ابد پیوند کمترین …
است تنسیق بند و بست محافظت شهر و گذرها حوالی از رشتهٔ حزم و احتیاط شیرازه انتظام پذیرفت
اهل فساد در شکنجهٔ غم محبوس گردیده و ارباب صلاح چون کتاب در جلد آرمیده کاتبان رساله …
دست بجهت چون انگشت علم قلم گشته و ثناخوانان راست گو را زبان شکر چون زبان علم شده سکنهٔ شهر
حوالی از بالا و والی حرف خود را از لوح خاطر شسته چون صفحهٔ … و دل کشیده در دعای امن نشسته‌اند ورد دعا
دولت و عمر ابد مقرون و وظیفهٔ ثنای ازدیاد نصرت و فیروزی روز افزون طریب البیان و طیب اللسان

از سایهٔ دولت پایهٔ چتر والا که آفتاب از پرتو رشحش نوربار آمده تا چتر سپهر دایره است سایه گستر و جهان پرور باد اثر
جانب بیگم نوشته عرضداشت کمترین کنیزان پادشاه بانو که رو به نیاز بقبله پرستش آورده دو دست دعا بحضرت
برآورده از حضرت رب الکعبه که ابراهیم جگر گوشه دل بقربانش داده و اسمعیل گردن رضا بتیغ تسلیم نهاده دریوزه میکرد
همه دولت و خلافت و نصرت و بهجت و عشرت ابد مدت است بخدمت همه پیشکاران بارگاه جهان پناه که قدسیان بنیاد است
کعبه را قبله‌گاه طواف اولی ترانه حج اکبر است طواف حج اکبر را بهواداری طواف پیشش در سر آداب سجدات اطاعت و ادای
کورنشات عبودیت بتقدیم رسانیده مبارکباد عید الاضحی بموقف عرض اشرف اقدس اعلی میرساند امیدوار است
که تا کعبه مطاف ارباب حج است و زمزم محل سعی اهل صفا و لب تشنگان بادیه ناکامی تشنه آب زمزم اند دریا نگاران
دکان رعایا خریدار بازار بنا و لیاست این دولت قاهره چون گل باشگفتگی همیشه آنگونه و اعدا از فقر و قربانی
از عرق در خون باد بحق الاقطاب والاوتاد ایضاً قبلهٔ عالم و عالمیان سلامت باتفاق عمدة الملک خلیل الله خان
دوم شوال بملتان رسیده الحمد لله والمنة که یمن دولت خداداد ابد پیوند ازل بنیاد و ملک و خلایق در مهاد
امنیت و مهاد رفاهیت مشغول دعاگوی دوام ایام سلطنت جهان پرور و خلود خلافت و معدلت گستری
یافته چون بعد از رسیدن اینجا بروالاعبارت خطبه جهان افروز که قبل ازین در تمهید اسم تهنیت مبارکباد
عرضداشت عقیدت طراز ارسال داشته شرف آگهی اندوخت در ساعت فیض اشارت ششم ماه ذی‌الحجه بتکبیر
متصدیان صوبه و اکابر و قضات تمام فرخندگی در مسجد جامع رسیده گوش هوش عالمیان بلند آوازگی
خطبه مبارک که انشاء الله سبحانه و تبارک تا نفخ صور در اقطار و اکناف عالم بر منابر اسلام در رواست خواص و عام
باد سعادت آمود و بهجت آگین گردانیده و بخطیب خجسته بیان فرخنده زبان خلاع فاخره پوشانیده دامن آرزو
جمهور حاضران وقت مسجد را بنثار مستغنی و مالامال ساخت اینها پیوسته خورند که اگر نقد جان و سرمایه عمر شکرانه این
موهبت عظمی الهی و عطیه کبری نامتناهی نثار و ایثار نموده آید کم است و چون شرح سکه مبارک با یک روپیه زبان
خامه را قدوم رسیده هزاران حمد و سپاس بارگاه فیاض علی الاطلاق و کریم بالاستحقاق بجا آورده دار الضرب
صوبه ملتان را بسکه والا مبارک نورانیده و فیض آمود گردانیده چنانچه یک اشرفی و یک روپیه سکه همایون بکفه
اشرف ارسال نمود که بنظر کیمیا اثر گذشته کرامت قبول یابد و سعادت پذیرای جاوید حاصل نماید ایضاً پیر غلام
قدیم بر جاده عبودیت مستقیم بعد از ادای تهنیت مراسم کورنشات تقدیم سجود و نیاز و ضراعت بموقف عرض ایستادهای
پایهٔ سریر خورشید تنویر میرساند و تسلیمات مژده سلامت و تندرستی ذات اقدس که جان بلب رسیده را دم
روح القدس بوده دیده که در راه بوی پیراهن یوسف رسیده و غنچه خاطر محزون را بهمچو چمن شگفتگی بخشیده بجای
می آرد الحمد لله والمنة که نهال آرزو را گل مقصود دمیده و دم حیات تازه ترانه طوطی جان گردیده وانه بهجت

و شادمانی آنقدر بخود بالید که سر از سدرة المنتهی برکشید حکیم مطلق و شافی برحق وجود فائض الجود شهنشاه جهان پناه را
که در وا بخشش بیماران دار الشفای امید و بیم و مرهم زخم مجروحان نشتر یاس است مظهر قانون شفا و مصدر قاعدهٔ
تندرستی داند و ایضاً میرساند که بندهٔ درگاه بتاریخ چهارم ماه [illegible] ببلدهٔ پیشاور رسیده و دست بدعای استبقای
عمر و دولت خداداد و استعلای اعلام نصرت ازل بنیاد اعلی حضرت خاقان جهان ستان [illegible] جهان [illegible]
باتفاق متصدیان بادشاهی و دیوان کرده شروع در نظم و نسق صوبه داری نموده امیدوار است که بتأیید الهی و برکت
اعانت حضرت شاهنشاهی مصدر خدمتی گردد که موافق طبع اقدس اعلی و مطابق مرضی مقدس بوده باشد خورشید
سلطنت و اقبال از افق مکرمت همیشه تا ابدالآباد تابان و درخشان باد ایضاً دقیقه [illegible] میرساند که عرض مرض
بر ذات همایون موجب هجوم هموم بر خاطر ساکنان ربع مسکون بود و از استماع خبر صحت مزاج اشرف عموم خلایق [illegible]
مرز و بوم را انوار بهجت و شادمانی از مطلع آمال و امانی طلوع نمود ذاتی که استقامت عالمی باز بسته بسلامت او باشد
هرگاه از منهج اعتدال انحراف یابد تغییر و صلاح چگونه بر چهرهٔ روزگار رخ نماید یکبار بهره یابد تا بوجودی که بسبب وجود او [illegible]
بصحت او مقرون بوده هرگاه آن کسوت قوت عاطل ماند بکدام طاقت و توان ازین طایفهٔ انسان اقامت در محل
اعتدال تواند داشت الحمد لله که از دار الشفای آن حضرت فیض تشخیص آن عارضه بکمال صحت تبدیل یافته و از شرق
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین انوار سلامت کلی بر چهرهٔ احوال نقطهٔ دایرهٔ سلطنت و اقبال تافته
شاهان [illegible] جهان پر غم بوده که همه خلق از حضرت [illegible] بوده گشتند خلایق [illegible] خوشحال شده [illegible]
کجا دل خرم بوده که گشته باشند سیادت و وزارت پناه اقبال و عوالی دستگاه صحیفهٔ الوفاقی که متضمن وفور محبت
و اشتیاق مرسول بود بمعرفت سیادت و وزارت پناه میر محمد کاظم وصول نموده موجب انشراح خاطر شده و انبساط
تازه درین ایام مسرت فرجام آنکه بفضل الهی و عنایت بادشاهی شامل حال اقبال اشتمال گردیده تفویض خدمت
دیوانی بیوتات سرکار همایون در اضافهٔ مناصب مقرر در جلوهٔ ظهور رسید الله تعالی مبارک فرخنده و مبارک
گرداناد و بمراتب و مناصب عظمی رساناد بندهٔ بکمال کرم ایضاً صاحب الحکم والا محل فیلان سرکار والا معروض
ملاحظه نموده میشود این ذخیره فیل کرده روان حلقهٔ فیلان خاصهٔ بادشاهی که خورانیدن بعهدهٔ گماشتهای وکلای
سرکار بادشاهی است لاغر دیده شد و بعد از استفسار سبب لاغری انها چنین بوضوح پیوست که وجه خوراک [illegible]
میسر نیست که تنخواه نشده باعث آن از محمد سعید دیوان و محمد اسحاق بیوتات پرسیده شد [illegible]
ساختند که مواجب مقرری خادمان محل اخراجات [illegible] کارخانجات متعلقه دار الخلافت شاهجهان آباد هم
بهمین دستور است و مردم بعسرت میگذرانند محصول پرگنه [illegible] ازین بصحت [illegible] اینجا تنخواه شده بود
اگرچه کفایت نمی نمود اما ثانی الحال متصدیان حضور آنرا نیز بحال نگذاشتند و بدیگر [illegible] طلب تنخواه کردند و نیز

مسموع گشت که پرگنه مذکوره سابق زیاده بر سه لک روپیه جمع داشت حالا بسی و شش هزار روپیه رسیده لهذا مرقوم
میگردد که از جانب خیرخواه بلا اشتباه بعرض عالی متعالی خواهند رسانید که محل دیگر را عوض دیگر این قسم نخواهد کار پردازان
مهمات به سعادت بعمل آرند لیکن بدلسے این قسم ضروریات امر جلیل القدر صادر شود که معامله و موقوف نگذارند و پرگنه
مسطوره بدستور تنخواه مرحوم اینجا بحال دارند و عمال آباد وان کار تعیین نمایند العاقبة بالعافیة ایضاً تا بیدایت ایزدی همواره
شمائل حال فیروزی مآل امارت و اجلال مرتبت شوکت و ابهت منزلت ملاذ جهان خان عالیشان یاد و داشتنا
شوق دریافت مجالست صوری که مورث ابتهاج باطن است اگر به سالات کلک خشک زبان کاغذ شناسانه
بمعرض بیان آمده بار بار طومارها نوشته و زبان مشغول آن خلاصة الاحباب انگاشته دل خیال کرده
وداد هواداران فراق خواسته سبحان الله قلم درینجا خود به بینی میکشد و زبان بعجز معرفت جز خموشی درسازی نمی بیند
محب در ماه ربیع الاول فوج چشم مسلول شده و بعنایت الهی آب نازل که مانع بصارت بود مرتفع گشت بعد
انقضای ایام محافظت عیال صحبت شده عازم حضور لامع النور و دل راهمه وقت آرزو و خواهد ساخت اشتیاق
و توجهی که درباره اعزه سیه ها بیت الله مرعی میدارند منت آن بر دل و دیده دوستدار است کوکب عز و جلال
از افق اعلی ساطع بود و ایضاً همواره مصدر الطاف بیکران ایزدی بوده کامیاب باشند بعد از شوق مواصلت
سعادت البهجت که حد سے و نهایتے ندارد مشهود ضمیر خلت پذیر باد که درینولا چنان مسموع شد که رفعت پناه
مهوسیه اهوبه مستد و ایوانی اینجا معزول گردیده از آنجا که اینجانب آن فرزند را بصفت درایت و کیاست
ممتاز میدانند و تا حال امرے که خلاف تدبیر و مصلحت دولت باشد از آن فرزند بوقوع نیامده بنابران
نگارش میرود که بسبب عزل رفعت پناه مذکور معلوم نشد که چیست مشار الیه مرد سست و دیانت پیشه
و کفایت منش این قسم شخصے را که متدین و فهمیده کار باشد بدون صدور تقصیر معزول نمودن از آئین تدبیر
و تفصیل گستری بعید است اگر تقصیر بسبب عدم پرداخت محال صوبجات متعلق سرکار فیض آثار رست مشار الیه
درین امر دخلے ندارد زیرا که بار از تشخیص پرگنات با جاگیرداران ست که نصف را خود میدهند و نصف به کاره
بیدیا شده و سپیدی از تحویلداری شغلے ندارد و اگر خوا بچه بار کارها سے پرگنات این صوبه بمشار الیه واگذارند
از بنده کی و معامله سبق موجی الیه قرین است که در اول فصل از پرگنات اضافه سوای بگیرد و کفایت نمایان
بظهور رساند بهر حال چون اینجانب بجناب عالی متعالی رسوخ بندگی و ارادت دارد در آنچه مصلحت دولت
دولت لازم است که بنوبه نمید وقت آمدن بصوبه پنجاب امر جلیل القدر شرف نفاذ پیوسته بود
که بنده اینجا کارها سرکار عالی را نیز متعلق داشته در عهده وشناسد بلکه نشان والاشان نیز درین باده
به بنده مرحمت شده بود و اغلب که این معنی بر ایشان ظاهر شده باشد و اگر مطلع نباشند الحال آگاه خواهند شد.

بهتر نیست که آن سیادت پناه از زبان اینجانب بخدمت بادشاهزاده جهان و جهانیان عرض نمایند که منشا الیه به دستور سابق
بحال باشد و حسب الامر مشتمل بر عنایت بنام او صادر شود بدل گرمی مشغول خدمت باشد و بر تقدیرے که اینمعنی صورت
نیافت و دیگرے بجاے منشا الیه خواهد رسید از آنجا که بنده هم در کارهاے سرکار عالم مدار اختیار و استقلال دارد اصلاً
اندراو دخل و حساب در کار نخواهد بود و یقین که آنعزیز نیز دیده این مراتب را تفصیل در هنگام نیک بعرض عالی رسانیده
بحسب ما سطور جد و سعی تمام در سرانجام کار خواهند نمود زیاده چه نوشته شود ایام بکام باد ایضاً خالق نفوس و عقول
در امور محسوس و معقول بجد مشغول دارد صحیفهٔ شریفه مشتمل بر انواع مهربانی که عبارتش کارنامهٔ معانی و مضمونش مغنی قدردانی
بود ورود ارزانی فرموده مسبب الاسباب از ترک و اکتساب در هر بابے که خیر معاش و حسن مآب آن ملاذ الاحباب
باشد مقرر و مقدر گردانا دو بر مسند دولت و امارت نیز سرگرم انشار طلب و محبت خویش دارد چون دعوی
عبودیت زمان مرشد جهانیان در آنست که آن رفیع مکان این داعیه را چندے در نظر تعهد داشته منصه فعل نیارند
انسب آنست که تا مقدور در اینمعنی توقف دارند کما فی المثنوی المعنوی ؎ گر طمع خواهد ز من سلطان دین
خاک بر فرق قناعت بعد ازین ؛ درین محل اعتراض میرسد که خود چرا موافق با سترضاے ننشیند جواب آنست که تا امکان
داشت بعنوانی که دانست و توانست گذرانید چون [illegible] بدل در آورد و جنون در نغمه شور انداخت خود را در عنان
داشتن نتوانست و بل جمهور بعد دریافت ؎ چه توان کرد که دیوار غم افتاد بلند ؛ این بنا نیست که این خانه
بر انداز نهاده اند زیاده چه نگارد و چون شرح اشتیاق عبارتے وافی در کارخانهٔ لوح و قلم ندارد ایام بکام باد ایضاً
کریمیکه ظاهر و باطن همه اوست حلاوت باطن و جمعیت ظاهر نصیب کناد گلدستهٔ بهارستان خلت اعنی
صحیفهٔ شریفهٔ جناب محبوب الاحباب خان عالیشان بلند مکان رفیع مرتبت والا منزلت بدستیاری
فلان که درین ایام مسالک وادی حیرت است وصول نموده مشام محبت تقام را معطر ساخت از پیش نهاد خاطر
ارجمند و همت بلند ایماے رفته بود در آنچه بهبود دارین و حصول مقاصد مشتاقین آن عالیشان باشد از تمکن تعهد به منصه
فعل آید درین مقدمه عالیا اولاً استفسار از دل خویش باید نمود و در عین تعلق صوری انقطاع معنوی حاصل باید
تارک اشتغال بعد از چند سال صورت [illegible] ملال و باعث عدم استقلال نگردد و مصرعه لقمان حکمت آموز می باید
حاجت به النفس مقارضه باید کرد و گذشته تا چهل سال از عمر مسرت مآل در امور اشتغال فانیه دنیویه گذشت در دنیا
انقاے نه از اهل وفاے منظور گشت که بعد ازین در چند روز بحکم خیر کل یوم تتر چه خواهد بود فرصت غنیمت است
و چند هم منتقم و الا بجوامع الامور را عالم ایضاً دولت صحت و اقبال تتابید و اشتمال حال خیرمآل ملازمان
رفیع مکان مهربان دوستان باد ارشاد نامه در ورود نمودند و مهربانا استعدادات فطری افراد انسانی متفاوت
قابلیت عالی آنمعاد جامعیت مشتاقین بوده مطابق آن مرتبه فعل ظهور نموده و استعداد جبلی این دولتی تقاضاے

آن وا داشته که از قلت قابلیت در انشاء افعل کاری نسازد و از کثرت غفلت بکار انشای اخروی نپردازد و احوال
همگنان را بجمال ناموریشان خود قیاس نمایند و جهد ابهد حال مغفور فرمایند خصوصاً این سودای بیمارستان اغنیا
چون بیمارستان روزگار ناسازگار است و در دار الشفای عزلت و خمول خود مشغول واگذارند و توجه باطن شامل
تفضلا بظاهر جری دارند فرد بیت از مثنوی معنوی نیز باعتقاد تمام التزام مطالعه نسخه جامع مذکوره دارد و از ابیات
که بلوح دل حسرت منزل نقش بسته یک بیت می نگارد و سعدی بگذار این جبلت بری باد چند دم پیش از اجل
از آن دری خیر خاتمه و حسن عاقبت نصیب باد ایضاً ابیادات با وجیب علی القفار شعور ای حق گرای
مینماید که از وجود عاقبت محمود و تشهد صفای دیگر است بکلام الحبیب فیما صنع الله مصرعه در طریقت هر چه پیش سالک
آید خیر او ست الحمد لله که درشان آن عالیشان چنانچه کمال دولت صورت بسته انشاء استغنا و علو همت نیز
بظهور پیوسته یقین استراحت ظاهر و جمعیت باطن درین حالت پیش از بیش خواهد بود و اگرچه بعضی آشنایان
بیگانه از معاد چون آن ذات الحسنات مصدر رعایت و رعایت همه بوده اند داعیه ترک و برکت داعیه ملول شده با
ابایجهت ملال طبعی شود امثال روزگار رنج ره داعی اختیار می توان کرد و عقل معاش میگوید که با آنکه آن یگانه
زمانه دست از دنیا باز داشته اند دست از ایشان باز نخواهند داشت و بوضع مختار نخواهند گذاشت عقل معاد
میگوید در آنچه پیشنهاد گشت تمهید سببات بود بدعا خیر آن نیست که صحت و عافیت و خیر عاقبت نصیب باد
و آنکه نسیان از حضرت او راه نیست بیاد خود و اراد ایضاً خیریت صوری و جمعیت معنوی شامل حال اقبال آل با
صحیفه لطیفه لبیانه ورود نمود سواد نامه سحرکار با سیه سرکاره شیرینیت افزائی همرنگ است و سیمه در
میدان نظر بکحل الجواهر هم سنگ آنچه از استغنای خدمت حضور پر نور در جوع بصوبه لاهور مسطور بود محل بر مضمون
ما صنع الله خود نموده بیاید شد و مکتوب دیگر که تفصیل کیفیت احوال حواله باو شده نرسیده اگر رسیده جواب آن
نیز رسیده است العاقبة بالعافیة والخاتمة بالسعادة ایضاً رقیمه دلگشای شوق افزا گردید و مطالعه هر فقره اش
که از مطالبات اصلی خبر میداد و پرده از چهره شاهد نفس الامر میگشاد حلاوت و لذات که کام دل شیرین کند و روح را
راحت بی اندازه دهد بحصول انجامید خاصه بیتی که از نتائج فکر بلند و آثار طبع سخن پیوند گردیده از تکرار بی اختیار
آن خود نقش کیفیتی دست داد که بماناع از یار آتشان سخن آشنا شنیده و آنکه از وصول این دوستدار باین شهر
اظهار خوشوقتی نموده بودند یقین که قرب صوری باعث ازدیاد اهتزاز معنوی شده باشد اگرچه آشنایان همه
که روابط آنها منسوب عبارات و اضافات و معلل بعوارض و اغراض بوده از بعضی ملال داشته باشند لیکن دوستان
بیریا که بمحض مناسبات ذاتیه متوجه اند خوشوقت خواهند بود نهاده ملک که جمعیت و امنیت را بواقعی دریافته و طبعی
که از ادراک این انشاء عالیه حظ پذیرفته محظوظ شده باشد دره برشیشه دل خود نیز بگسا تو شکسته هر پاره اش

صدا کرده برنگی چون بلبل تصویر بیک شاخ نشستیم بال برنگی شد و پرواز برنگی این دو بیت را که در سواد انشای منش
خاطر حزین و دل غمگین بود به والاخدمت نواب جناب جامع مراتب قال و حال طرازندهٔ دولت و اقبال صاحبی مهربان گسیل
داشت و التماس نمود که اگر از زادهاے طبع سلیم و ذهن مستقیم نتیجه از حق فکر صائب ممیّزه بظهور رسیده باشد قلم
منشیان خجسته تحریر را باعلام آن جولان خواهند کرد و منت عظیم بر خوگیر عنایت و مراحم خواهند گذاشت که درین ایام بسبب
هجران سابق شعر حقیقی توشیح در وقت گرامی فرمود و از تحصیلداری جیلهاے مهذب الاخلاق نجابت حاصل گشته
و فرصت مطالعه کتب نظم و نثر بقدر رسے دست داده و جمعیت نصیب شده شادیم بیاد تو و خوش میگذرانیم
خوش میگذرانیم جهان گذرا نیز کاشکی این کم کاری و در جهان آباد روزی میشد که تدارک گذشته پرداخته
دولت خدمت خاطرخواه یافت ایضاً استحاف انفاس ادعیه مضافات آگین که او شایستهٔ تضمنات متبرسمان
جهان و غائله تکلفات ابناے زمان منزه و مبراست ذریعهٔ تشیید مبانی اختصاص و وسیلهٔ استحکام قوایم
اتحاد و موالفت انگاشته بدین دست آویز مشهود رای بیضا ضیا و مکشوف ضمیر محبت اقتضا امارت
و اقبال مرتبت ایالت و اجلال منزلت مکنت و معالی منقبت ابهت و شوکت رتبت خان رفیع المکان
گردانیده می آید که درینگاهی که خاطر خلت آمود بمقتضاے تعارف قدیم و روابط جدید مترصد اخبار مسرت آثار
استقامت خراج و بناج آن طراز کسوت شوکت و اقبال بود وصول بهجت موصول گرامی نمیقهٔ مودت نگار که محرره
کلک محبت بار گردیده از راه وفور خالصیت و یکتادلی مصحوب رفعت مآب اشرف بیگ سمت ابلاغ پذیرفته بود
مسرت نشا خاطر و انبساط باطن و ظاهر گشت و ترسیل … اسپ و چند شتر بار خربزه کاریز که بسبب شمول
موافقت اتفاق افتاده موجب مزید ارتباط معنوی شد و بمصداق تهادوا تحابوا پیرایهٔ اسباب خوشدلی ساخت
از آنجا که در شعار تعلق مراعات آئین مصادقت مرغوب و مستحسن طبایع اتفاق گزین آمده و رسیدن ترسیمات باب
یگو رکه الحق در مراتب فهمیدگی و محبت افزاے یکتائی وقت میتوان گفت موجب تاسیس بنیان یک
جهتی گشته درینصورت شایان طریقهٔ انیقهٔ آشنائی آنست که پیوسته ابواب مکاتبات گشوده و مساعی مفتوح
دارد از طرفین انهار و اظهار کاروبار مطالب که مخطوط بخاطر خلت مآثر گردد باعث ازدیاد و مواد خوشوقتی و فرابکیدے
میگردیده باشد بالفعل مقداری پاره از اسباب هندوستان جنت نشان بموجب تفصیل جداگانه بهمه از الخدمت
خان تسلیم یافت که بوسیله رسانیدن آن مستعد ادراک گرامی خدمت شده باستماع اخبار سلامتی عنصر
خیر مظاهر باعث ابتهاج دل اشتیاق منزل گردد و چون قلم آمد بحرف اشتیاق ختم شد مضمون مکتوب بنا
چون در سرزمین هند از نواد ایران و بابه چیزے که مطلوب است اسپ خوب توان گفت یقینیکه هرگاه
اسپان عراق بخدمت ایشان برسند بمقتضاے وفور دوستی حصهٔ دوستان بیریا نیز بجانب خواهد آمد

چندی دریپولا مظاهر شد که عبدالسلام نامی خون گرفته بتحصیل فاسد با چندے از تابنیان ایشان که به تهانه مؤنین
متعینین بودند آواره دشت ادبار گردیده پنج نفر از جملهٔ آن شود از دیاسے گمراه از اراده فاسد پشیمان شده
ونادم شده انجام عاقبت نافهم تیره کیش را بدست آورده چنان به تنبیه مالی وجانی وتعذیب عرضی وجسمانی رسانند که دیگران
بی‌حساب شده وعبرت پذیرفته خیال انتقسم اراده محال بخاطر نتوانند گذرانید تا بارتکاب آن واقدام بران چه رسد
والا گر به شقاوت در دماغ به پیچد مصدر چنین بے اعتدالی وعیه ناسزا خواهد شد یقینیکه در تدارک مقدمه مذکوره
به نهجی خواهند کوشید که من بعد این راه مسدود شود وچنین هرگوش نخورد وحفظ ملا ذا اعتقاد وافضائل دستگاه
حقیقت فرزند ارجمند همت خان بر براسے محبت انتما ظاهر شده باشد که روز بروز نبرد در چنان هنگامهٔ نازک
کراز تاخت قبل عظیم پاسے سواران شیر شکار در رکاب نمانده وعنان از دست نهنگان خونخوار بدر رفته موی الیه
خود را مردانه وار قائم داشته واز اسپ پیاده گشته با هفت هشت کس استقامت ورزیده در شیوهٔ جان
فشانی وسربازی وبهم گشتن منصوبه حریف کج باز رخ ازان عرصه برنتافت وچون فرزین قلعگا براه کجروی
بشتافت چنانچه این حقیقت مفصل قبل ازین بخدمت بساط بوستان شاه دین ودنیا پناه عرضداشت
کرده است اگر ایشان نیز در وقت نیاسه بعرض اقدس رسانیده اضافه برایے او بگیرند انیمعنی باعث سرسبزی گشت
امید خانه زاد ودراستخلاص جوهره دلش از غیرت خانه بیدلی خواهد بود وچون یقین حاصلست که ایشان درسعی حصول
این مقدمه تصدیع بسیار برخود خواهند پسندید زیاده ازین تصدیع پسندیده ندید صفحهٔ چهارم منشیات
شیخ طالع یار عرضداشت بندهٔ فدویت شیم رستم رواتب عبودیت وجانسپاری ووظائف عقیدت
وسرنثاری بجا آورده بعرض ایستادهاسے پایه سریر خلافت مصیر ومعتکفان عتبه اورنگ عرش نظیر میرساند
که باستقبال منشور لامع النور نصرت گنجوری که مشتمل بر فتح بادشاهزادهٔ بهادر مؤید ومظفر نامدار بالشکر ظفر کردار
وشکست ناسپاسان شرقی دیار شرف اصدار یافته سعادت دین ودنیا وبرکات صوری ومعنوی اندوخته
وپیشانی عبودیت بسجدات عبادات سپاس گذاری برافروخت بعد از آداے تسلیمات مبارکباد معروض
میدارد که این فتح عظیم برا اولیاسے دولت واحباے سلطنت مبارک وخجسته وفرخ وفرخنده باد قبله گاه
عالم سلامت امروز که سلاطین هفت اقلیم را به بندگان والا درگاه داعیه انکسار راست وبندگان آن بارگاه آسمان جاه
را بر خداوندان تخت ودیهیم داعیهٔ افتخار هرگاه فرمان روایان حزم بوم بیگانه را راے دیارایسه مقابله لشکر فیروزی اثر
نباشد بقدرت پروردگان وتربیت یافتگان آن درگاه فلک بارگاه را مصدر چنین قصد بیجا وعزم ناسزا گردید
بجز آثار بے خبری وتیره راے واطوار ناسپاسی وحق ناشناسی دیگر چه تواند بود وچون پاس ادب بادشاه
حق‌شناس که به برکت ذات اقدس وشخص مقدس شیخ احمدی وملت محمدی پس از هزار سال رونق از سر گرفته بود

بر ذمهٔ زمینیان و آسمانیان لازم و متحتم است هر که از جادهٔ مستقیم اطاعت خلیفهٔ خدا که فی الحقیقت طاعت خداست
تجاوز گزیند از خود به بیند ثمرهٔ مکافات از شجرهٔ مکافات خود برچیند بمصداق انتقال کیفر کفران و پاس عصیان است
که در عوض حق ناشناسی از کمین معدلت خدیو خداوندی آدم صورت ظهور برگرفت ع یافت دولت رهبر و راه ادب
بی ادب محروم گشت از لطف رب * هر که گستاخی کند اندر طریق * گردد اندر وادی حسرت غریق * در تهنیت
فتح قلعه نوشته می‌سرایند که باستقبال دولت اشتمال منشور سراسر نور نصرت گنجور کی والا سیما ـ آن خدیو آفاقی
ید بیضا ببیضهٔ نگارش دست خورشید آسا گیتی خدیو گیهان خداوند فروغ الهام الهی داشت سعادات ابدی و برکات
سرمدی اندوخت و جبین عبودیت بسجدات سپاس برافروخت اعجاز اقبال خداوند عظمت و اجلال را
در کشورگیری و گیتی ستانی شگرف تصرفیست که نه افکار را دو بام بران آگاه و نه عقول و افهام را در آن راه
پادشاه عالم سلامت حقیقت قلعه بیدر بنده درگاه از مردم کهن سال شنیده که پایه تخت سلاطین بهمنیه بوده
که نظام الملک و عادل خانیه و قطب الملکیه غاشیه خدمت آنها بر دوش میکشیدند کشایش چنین حصن حصین با مضافاتش
در عرصهٔ بست و هشت روز نبارهٔ جهنم پیوستن میرخان حبشی سپاه روز قلعه دار آنجا و ضبط و صد و سی توپ بیکار والا
و در آمدن غنائم بدست غازیان لشکر ظفر اثر مصداق معجزهٔ اقبال عدو مال بادشاهی ست امید وار است که آوازهٔ این
دولت و احیای خلافت مبارک و خجسته باد و ناصر مطلق آنرا مقدمهٔ تسخیر بیجاپور و جمیع ضبط ممالک گرداناد و بعد
از تقدیم نقارهٔ نصرت و شادی بر نواخت تا سامعه کوب اهل ایران و توران شود و فتحنامجات خود را با نقل
فرمان عالی شان به تهانه داران غزنین و غور و تبت و ضحاک و بامیان کیچ و غیره فرستاد که کوس ظفر بلند آوازه
گردانید پیر و مرشد جهانیان سلامت درین خجسته زمان که هنگامه نبرد کارزار در جنوبی دیار گرم است کاش پیر غلام
نیز شریک این نبرد و اشتمی بود که به نیروی اعانت اقبال والا داد دل و دست میداد و چون سعادت خدمت
دیگر وقت است امید آن دارد که الله تعالی فدوی جان سپار را که سلیقه اش غیر از سپاهگری و جان سپاری نیست
و در بین ضلع مصدر خدمتی گرداند که باعث رضامندی پادشاه دین پناه گردد و حسرت او که بدین پیچ هشت کرده دام
در انعام پادشاهزاده نصرت آغاز فیروزی انجام از عطایای شاهنشاه بسیار بخش فراوان بخشایش استقران
عالیشان که بنام منصبداران و احدیان و برق اندازان در استقلال سرداری و صوبه داری کمترین شرف
صدور یافته بود که ابراهیم حسین سید خان جهان بعد از استیلام عتبهٔ آسمان رتبه بخدمتی در خور سرفراز گردیده
رخصت انصراف خواهد یافت پادشاه جهان پناه سلامت آنچه بنده از حقیقت او قبل ازین عرضداشت
کرده از قرار راستی و نفس الامر است چون بنده در کار آزمایی و لائق الترتیب است یقین که مشمول عنایات
پادشاهانه خواهد دیگر کمترین بتاریخ چهارم شعبان داخل بلدهٔ کابل گردیده دست دعا باستیفای ایام خلافت

ابتدا مقدمه بیرون داشت بجهت تیار نمودن بانا پخته حکم شده بود که بخشی خان بیوتات تاکید کند حسب الحکم معلی خود
دیده و تاکید نموده عرضداشت خواهد کرد تهنیت فتح میرساند که حقیقت بیرون مقابل غنیم عاقبت وخیم که در
کوهستان خود و میمنه به روی قلیچ خان فرا آمده انتظار سپهسالار و دیگر لشکر همراه بادشاهی کشیده مقدمه
فتح اولین که بعنایت بی‌غایت الهی و اقبال عدو مال بادشاهی در منزل دوپهر که مهم قبله روی قبلهٔ اقتدار که سیاوش
ملا عرب یاتی و نظر علی با جمعی از تیره بختان چهار دهم شهر شعبان تا روضهٔ شیخ دولی تاخته مال و مواشی لشکریان
و رعایا پیش انداخته روانه بودند در حمله ناکامی شده بودند و بنده جانسپار با وجود بودن اکثرے از تابینان و
تعیناتیان بجهت سرانجام ضروریات در اردوے عالی با نظر بهادر و جمعی قلیل از سپاه بامرے فوج نحس
تعصب ساخته که نسبت به قلیچ خان واقع گشته بود بلا اهمال سوار شده بعد از طی مسافت شش کروه بغنیم نکبت
پژوه دوچار شده و آنها نیز صف بربسته در جنگ تیر و تفنگ ثبات قدم ورزیده و بعد از آن که عنان اسپ فدویان
گشوده گشت راه هزیمت در پیش گرفتند با شش کروه دیگر تعاقب نموده سر بسیاری بریده و اسپ و سلاح
و صلاح فراوان غنیمت لشکر فیروزی اثر گشته فتح و نصرت نصیب اولیاے دولت ابد پیوند شد از عرضداشت
بادشاهزادهٔ بلند اختر و زبیر و التماس بعرض اشرف اقدس رسیده باشد بعد از آن چون بکوچ متواتر بسنگ حصار
پائین رسیده و قلیچ خان نیز بفدوی ملحق گشت بیست و پنجم شهر مذکور روز جمعه کوچ کرده به سنگ حصار بالا
منزل گزیده شب شنبه بیست و ششم که فردا فتح و فیروزی در پیش داشت با جمیع دولتخواهان مجلس کنکاش
منعقد نموده با هواداران اولیاء دولت ازل بنیاد کوچ کرده به مصلحت فدویان جانسپار قرار داد که منزل قلعه شمیر
کوشش کرده جنوب رو به کوهستان خود واقع است بجهت آب بر کنار رود خود داخل نماید و فردا اے آن راه
جنگل که تا کوهستان خود درمیان است قطع نموده بر سر غنیم برسد تا کار کشایان پیشگاه اقبال کار را
بیگذارند یک پهر و شش گهڑی از روز شنبه بیست و ششم شهر مذکور گذشته بود که به منزل موعود رسیده و هنوز
دائره بر پا نشده و هر دم جا بجا در اختیار منازل و فدوی بطریق آگاهی غنیم رو به بارفقا سوار ایستاده بود که اول
هراول سپه رویان سیاهی نمود و فدویان ناگذشته غبارے از لشکر نکبت اثر پریشان روزگار به فرق
نشان بلندی گرا گشت فی الفور قلیچ خان را از دائره طلب داشته با تعیناتیانش فوج پیش مقرر نموده و نظر بهادر
با همراهانش بجاے هراول و سردار خان و راجه راے سنگه و افتخار خان و دولت خان تمام خانی و محمد مراد
ساده ذرو روح الله در میمنه قرار گرفتند بهادر بین انتظار مخالفان فوج فوج بکثرت تمام و بجوم تمام در رسیدند
از بسیارے فرقه نکبت نهاد چه التماس نماید که بر لشکر ظفر اثر محیط شده سوے قلب بادو سه ... گشته
بودند چنانچه یک دوران بوقوف شیر محمد فرستاده بادشاهزادهٔ نامدار چهار صد و شصت و چهار جیب چپاش

درآمده بوده هنگام کارزار سپاهی تجربه کار تخمیناً بیشتر از سی [۳۰] هزار سوار شمرده بودند و از السنهٔ معتبره چه از رسیدهای
لشکر غنیم و چه از زمینداران کوهستان خود و غیر ذلک متحقق گشت که مرتضی قلی سپه سالار و مرتضی قلی قورچی باشی و
سیاوش ملا عرباشی و نظر علی میرآخور باشی و ویردیش حاکم هرات و علی قلی حاکم مارو چاق و محمد قلی میرآتش و شمخالی
حاکم غور و دوست علی تهانه دار و زمیندار چهارده سردار درین جنگ صف بوده‌اند و دهنگ باشی و یوزباشی علیحده
و صبح همایون روز مرتضی قلی سپه سالار با توپخانه و لشکر پیش رسیدهای کوهستان خود پیوسته با وجود دستک خان قلی
میرآخور باشی طعامی برای او تیار کرده بود ناخورده بعزم آنکه لشکر پادشاهی از کثرت غنیم اندیشیده و مثل
قلیچ خان بدر آورده بها جنزاده نادر استظهار شوده محروم رزق و روزی و زهر روزی آفرین در آمده دو گهری
بر نصف النهار گذشته که نائرهٔ جنگ تیر و تفنگ شعله افروز گشت و تیر و توپ و بندوق و درمیان رزم بارش
گذشت درعین هنگامه جانستانی و جانفشانی میر نظر بهادر در آوردن بهادرانه ثبات قدم ورزیده توپخانه فدوی
طلب داشت بلا توقف با میات میرآتش خود تعین نموده زمینداران مغل و راجپوتان گسترده پیاده گشته و شتران
و شترنال نشانده مخالفان را آنچنان در زیر تفنگ دهان گرفتند که از آنها از آن طرف پیش رفت کار ندیده فوج
فوج بدست راست بناه در آمدند تا آخر به یک دائره گاه بسبیل پیوسته اول بدست اندازی و یکجان کشتن
نوکران لشکر شوخی نمودند چون کثرت اعدا را از امداد و بندهای تفاوت دور از حساب داشت بمقتضای
وقت خبرگیری این دیار مصلحت ندیده توکل بر کریم کارساز نموده قرار داد که اگر فتح و نصرت نصیب بندهای
درگاه است تدارک این بآسانی می‌توان کرد و اگر بکاری آیم چه جای اندیشه بهیچ نیکاه یک قدم پیش رفته
باشد درین وقت ناصر حقیقی چهره کشای اقبال عدو مال آمده مخالفان را در عرصه ادبار دلیر ساخت چنانچه
سه فوج متفق شده بر سبیل میمنه ریختند لکه‌ران و اکثر از بندهای راپای استحکام بر جا نماند الا سردار خان و سید
فیروز خان که زخم تیر و بندوق برداشته ثبات قدم نمودند و راجه دلی سنگه و افتخار خان و سید شهامت
و سید شاه قلی و جبار قلی و روح الله که بزخم تیر و شمشیر چهره نگار سعادت گشته بودند زمین لنگر انگاشتند اما کار
بجان آنها رسیده نزدیک بود که بازی برهم خورد و غیرت سپاه گری و فدویت نگذاشت که عمل بر قانون
سرداری رود و سوای این علاج ندید که خود را سپاهیانه در انداز و کشش گهری در نمانده با آنکه توپخانه
در کل پیش هراول و دست چپ مانده بود و سید فیروز وکیل خود را با دو چوکی هراول نموده به تکیهٔ عنایت
سبحانی و اعانت حضرت صاحب قران ثانی با تابینان و چندی از ریزه منصبداران در غنیم لئیم اسپ انداخت
و از راهی که لشکر ظفر اثر بیجا شده بودند در آمد زد و خورد نمایان شده کار با سلحه کوتاه رسید جمعی از سادات
و افاغنه و راجپوتیه همراه سید فیروز داد جانسپاری و خدمتگذاری داده اکثر بکار آمدند و زخمها برداشتند.

شکارفگاری اقبال زیاده برین نمیباشد که از دست کمینه کمترین فدوی احقر تمامی لشکر ایران را زیر و زبر ساخت
طرز ایران زمین و وضع ایران بعرض معتکفان عتبهٔ اقبال رسیده باشد که در چاربات کلان والی آنجا اطراقیا
اخشابه نه نگاه می آید اگر بهمین ظفر که هرگز مباد میشود لوکرانش علمی برافراخته آسیب آسیب او بزبان
بشکند و اگر شکست بهجور و از معرکه خیلی راه عقب برشتافته خود را نمایان نمی سازد چنانچه خط الهداد خویشگی
به قطب الدین پسر نظر بهادر نوشته نقل آن با این عرضداشت ارسال داشته مصداق این معنی است زهی
قوت اقبال و قدرت و سطوت اجلال که قطره بیبرگ را چنین موج و ذره بیمقدار را چنین اوج کرامت
فرمود و بعد از فتح سه روز در سر زمین مفتوحه مقام نموده حسب المطلب بادشاهزاده والاگهر کوچ کرده فردای
آن سوم ماه رمضان ادراک خدمت صاحبزاده نامدار نموده حقیقت را عرضداشت کرده بعد ثانی الحال
گزارش ماه ذوالقعده عسکر ظفر اثر متوجه ملازمت اعلی شده ظاهر گشت که عرضداشت مذکور در راه تلف شده
لاجرم واجب دید که مکرر بعرض رساند تهنیت جشن وزن مبارک درین زمان دولت پیرا که خجسته
هنگام آرایش زمین و زمان است و فرخنده وقت پیرایش کون و مکان و صحائف دوران بنقوش فرخندگی
جلوس میمنت مانوس موشح و صفایح عالم برقوم خجستگی اجلاس مسرت اساس مترشح سحاب تهنیت جشن
وزن اقدس بر چار چمن عالم باریده و نسیم عطرآمیز مبارکباد از مهب ایزدی عنایت بر هفت انجمن علوی
بر وزیده نقدین مهر و ماه در کفهٔ میزان نثار در آمدند قطعات آسمانی لآلی نجوم برای ایثار ارمغان فرستادند شاهین
عدالت بهانه قدرت الٰهی استقامت یافت بارگهٔ این در میزان عظمت نامتناهی مایهٔ اعتدال پذیرفت
آسمانیان را با زمینیان بفحوای این بیت ارتباط پدید آمد بیت شاهی که دلش طلسم اعظم دارند در گنج فلک
بوزن او کم دارند از فرط بزرگی نتوان وزنش کرد ور یک طرفش اگر دو عالم دارند فدوی که وجود و بود
ذره هستی او وابسته انوار خورشید اقبال این خلافت ازلی شعاع ابدی ارتفاع ابدی ارتفاع است بتقدیم
این تهنیت تسلیمات عبودیت بجا آورده معروض میدارد که الهی دو مسرت بنیاد که عبارت از عید بر عید
و جشن بر جشن است برای لباس دولت ابد پیوند مبارک و خجسته و فرخ و فرخنده باد الهی تا میرساند حضرت خدا
حسب الحکم جهان مطاع عالم مطیع در باب حقیقت شکست و ریخت عمارت عقد الخلافت الکبری امیرالامرا که در
بلده کابل واقع ست نوشته بود که بنده درگاه ملاحظه نماید اگر چنانچه هر دو طبقه اش منهدم گشته تعمیر پذیر نباشد
هر دو را همواره ساخته طرح زمین کشیده ارسال دارد که هر دو طبقه اش از نقد از اقدس بهر طرح که پسند مقدس
گشته بود در باب ساختن آن حکم والا شرف صدور یافت و اگر طبقه بالا منهدم گردیده باشد بادشاه جهان سلامت

چون بحقیقت مذکور والا رسیده که شکست و ریخت بسیار یافت بهر جهت مرمت آن خرج شود ضایع و عبث و بیموقع است
لهذا طرح تمامی عمارت کشیده ارسال داشته بهر چه حکم مقدس شرف نفاذ خواهد یافت فرمان پذیر است در لشکر ظفر
خلافت پیر غلام یکرنگ رواتب عبودیت و بندگی و وظائف فدویت و پرستندگی بجا آورده بعرض ایستادهای قوائم
سریر خلافت مصیر و مستکفان عتبهٔ عرش نظیر میرساند که روز مبارک دوشنبه دهم جمادی الثانی بتقدیم آداب استقبال موهبت
سلطانی یعنی خلعت خاصه ذات اقدس ایزدی سایه که برای اجرای برکات کونین تبرک قدسی پیرایه و ادراک سعادت
نشاتین را علت غایی و سرمایه مباهات تواند بود از مکمن مرحمت گیتی خداوندگار مصحوب محمد شفیع گرز بردار در نشاط گاه شکار به بندهٔ بیمقدار
عنایت شده بحرز عز و مفاخرت و مدرک دولت دنیا و آخرت گردید و دست نوازش بر سر و دوش کشیده شکرانه مراحم بادشاهانه
سپاس تفقدات خسروانه بجا آورده بزبان عجز و نیاز گزارش مینماید در رسیدن عرائض مشتمل بر حقیقت نگاری اینکه خانه زاد درگاه پیر غلام
حسب الحکم حضرت پیر بادشاه نوشته عنایتی است بر عنایت چه بنده اگر آداب لوازم عبودیت خداوند حقیقی تغافل میکند
عنایت خداوندی در دلنوازی پرورده و نعمت و پیش آورده مرحمت کرم خود را کار میفرماید لیکن بر مرشد و پیر روشن
دل صافی ضمیر نیکو روشن است تهنیت جشن و رسید خلعت و فتح مهم سیوا عرضداشت پیر غلام یکرنگ
رواتب عبودیت و بندگی و وظائف فدویت و پرستندگی بجا آورده بعرض ایستادهای پایه سریر خلافت
مصیر و مستکفان عتبه اورنگ عرش نظیر میرساند که درین شگفته هنگام ظفر آغاز نصرت انجام که سامعه زمین فرمان
از صیت تهنیت جشن وزن مبارک شاهزاده بهجت و سرور بود و ناصره مکان و تمکین از مشاهده تمکین وزن جشن
مقدس بهترین فراوان اضاعت و نور در دهر مرحمت آمود والا منشور درخشنده سطور با خلعت خاصه این بنده اقدس
دست نوازش و افتخار بر سر و دوش سراپا انکسار کشیده روح سعادت در کالبد ارادت دمید نگارش احسان
در جواب مطالب معروض از فرط غلام پروری و پرورده نوازی خداوند خداوند حقیقی و مجازی است والا شکر گذاری
ایزدی عنایت و افضال و بدایع طرازی شاهنشاهی اقبال عدو مال در علو کارسازی مقدس است از احاطهٔ فهم
در بهمو معامله پردازی متعالی است از ادراک عقول مختصر نه خواطر و اوهام را در ان راه و نه مدرکات و افهام بران
آگاه مصداق اینحال آمدن سیوا سیه بخت گمراهی مغلوب دست تسلط و استیلا عساکر جهانگشا به پای نیایش
پیمای زمین فرسای در بارگاه عفو و افضال بذریعه استکانت و ابتهال و فتح قلعه و شداره گشایی و روند
بهر و قبض قلاع میمن و حصول حصون حصین مفصله ذیل در قلمرو خلافت ابد اتصال است امید که برای اولیای
دولت ازل بنیاد مبارک و خجسته و فرخ و فرخنده باد آفتاب سلطنت ابد میعاد پیوسته تابان و درخشان باد
بادشاه عالم سلامت مفصل این مجمل آنکه اگر چه بعد از رسیدن لشکر ظفر اثر در نواح مائل کسان سیوا نزد
فدوی آمد و رفت داشته قرار رسیدن در پونه دفعه دیگر نوشتجات او آورده لیکن بنده بجواب نپرداخته

سبب نیل مقصود باز میگردانید و میدانست که تا دست نه رسد به نیرو نه رسد حرف مکاتبتش فروغی از صدق ندارد
بعد از نیکه یک نوشته بنده درگاه (؟) الذیل مصحوب کرپاجی نام معتبری ارسال نمود و فرستاده مذکور جبین عجز بر زمین
داشت که یک مرتبه مضمون آن باید شنید و بجواب متوجه باید شد بنا بر آن بر مطالب مندرجه اش مطلع گردید خلاصه اش
این بود که بندهٔ درگاه آمدنی والا درگاه اهم کارست بارادهٔ دست این پرتقصیر برسد آید اگر لشکر فیروزی اثر بر سر سیواجی
متوجه شود بهتر آنست که درین کوهستان دشوار گذار بسنگ زاری بند انشاء الله القهار در زیر سم بادپایان عساکر نصرت اطوار
نجاک برابر خواهد شد و اگر حیات و نجات خود را طلبگار ست حلقهٔ غلامی غلامان این درگاه که سرمایهٔ افتخار
جاودان اوست در گوش هوش کشیده دل از قلاع و جبال برگیرد و الا هرچه ببیند از نتیجهٔ اعمال خواهد بود و پس از رسیدن
این قسم جواب مکرر نوشتجات فرستاده و هرچند به کار برد و تنگ میشد به تفاوت آن مرا واسطهٔ پیشکش باداون
نکند و چاکر بنظر بنده ها در نیاید گزارش پیغام مینمود و همان جواب بود که می شنید تا زمانیکه قلعه او در مال تصرف
اولیای دولت ابد اتصال در آمد و فدوی تقسیم افواج نموده داود خان و راجه رای سنگه را بتاخت آن ملک او
فرستاد و جمعی را بمحافظت دایره گاه در ملازمت پیشها نموده خود بجمعی مقرر ساخت و جمعی را بر سر گیسه و سواری معین کرده
که اقامت این مردم بطریق دوام در خانه زین بود و هر دم مورچال بجمعیت خاطر در پیش برون کار جد و جهد
بسیار بکار میبردند و فدوی در همه جا حتی المقدور خبردار می شد چنانچه در وقت سیوای مذکور در مجمع مردم
اظهار نموده که در زمان سواری داود خان و راجه رای سنگه برای تاخت چندین بقصد برهم زدن
مورچال ارادهٔ آمدن نمودم اهل لشکر را چنان آماده و مستعد یافتم که اگر می آمدم رفتنم به تاراج گذاشته بسیار سخت
و دشوار بود خلاصهٔ مطلب لازم المعروض آنکه چون از تنگ گرفتن محاصرهٔ قلعه و فتح شدن پنج برج و پیکانگره
و تاخت و تاراج الکهٔ او سواری افواج نصرت امواج و متفرق شدن جمعیت فراهم آورده چندین هزار کس که
درین فرصت اکثری از سواران او را بعهدهٔ قول طلبیده و مناصب مناسب و علوفجات ده پانزده دو دست
زیاده بر قرار تنخواه نقد از خزانه در سلک بندهای درگاه منسلک ساخته و پانصد پیادهٔ کهلوجی شده نیز از جیاولی
طلبداشته روز بروز در جدا ساختن جمعیت او تلاش داشت صورت حال را او برین منوال دریافت سرانجام
کار خود بدو شق قرار داد اول آنکه رجوع مقاصد به بندهٔ درگاه نموده التماس جان بخشی و وطن بکند اگر بدرجهٔ
قبول افتد چه بهتر ازین والا بشق ثانی پرداخته برخی از تلکوکن عادل خان را او باز گذاشته و هر دو منفق گشته
راه مخالفت در پیش گیرند و از جواسیس معتبر رسید که عادل خان گرفتن چندی از محال تلکوکن خود را وسیلهٔ
دولت خواهی والا درگاه نموده در باطن هرگونه اعانت و امداد که باید کرد قرار داده و فوجی از خود در
تلکوکن مذکور میگذارد که لشکر پادشاهی قصد آنسو نماید بادشاه عالم پناه سلامت پس از اطلاع برین اخبار

عالم رسیده ملازمت نمود و از روے فراجدانی پیر و مرشد دو جهانی تفقد و مهربانی فرمودند آخر روز پنجم شهر مذکور
در خلوت محض از جانب خود باین عبارت التماس نمود که خوبی طالع و نیکوئی بخت زیاده برین نمی باشد که در ظل
ظلیل و سایهٔ جمیل بادشاه حق آگاه که صرف اوقات آنحضرت در حق شناسی و یزدان پرستی و وظائف
عبادات و رواتب ریاضات و مملکت آرائے و معدلت پیرائے و جهان کشائے و حفظ جمیع مدارج
بادشاهی دستور و قانون نیست برائے سلاطین روزگار و خواقین ادوار بلکه فرمان روایان عالم صفا سپر را
آن عنصر مقدس را پیرایهٔ سعادت دنیوی و اخروی میدانند تربیت می شده باشیم و مشمول عنایت و مرحمت هستند
شکر این عطیهٔ ایزدی وارسته یک سر مو از جادهٔ مرضی مقدس تجاوز ننمایند در جواب گفتند که فی الواقع چنین است
دقیقه از دقائق مرشد پرستی فرو نخواهیم گذاشت و در باب صف شکن خان نیز التماس کرد که بندهٔ کار آمدنی
والا درگاه است مهربانی میفرموده باشند قبول نمودند و بجهت گزارش بعض مطالب بندر صف شکن خان
رفته از جانب خود بایستی گفت گفته او خانه زاده درست اعتقاد است خاطر مبارک من کل الوجوه جمع باشد
بموجب حکم اقدس درینجا زیاده از سه روز توقف نکرده هفتم شعبان رخصت شده عازم مطلب گشت درین
توقف سه روزه بالفعل مذکور و تقریب و اطلاع بر حقیقت همین قدر بود که عرضداشت نمود بساط بلند پایه قبله
و کعبهٔ دو جهانی پیر و مرشد جاودانی برفرق اقاصی و ادانی خصوص این پیر غلام پاینده و مبسوط باد و رعایت
و ضرورت دو روے در یاب هیچ کس چه درینجا و چه بسرکار نشد و بنظر فدویت اثر ندارد و هر قدر بحقیقت
و اخبار مطلع خواهد شد عرضداشت خواهد نمود انچه حکم همیشه بعمل خواهد آورد و در طلب استقلال پیر و مرشد
مریدان راسخ العبودیت سلامت بر الیتاد باے پایهٔ سریر عرش نظیر روشن و مبرهن است که معاملهٔ سرداری
لشکر منوط و مربوط است بامید هم پس از صوبه داری امیر الامرا صورت حال برین منوال ظاهر شد که همگی
معاملات لشکر از تغیر و تبدیل و تنخواه جاگیر جاگیرداران و لشکر فرزاران و بازخواست اقساط مطالبات و عزل و نصب
اهل خدمات تعلق بمتصدیان بلدهٔ فرخنده بنیاد اورنگ آباد دارد و برائے صورت هر مطلب اصحاب مطلب را
از سر هم برخاسته بدانجا باید رفت و بلطف متصدیان کار را در پیش برد و سردار لشکر به حقیقت و جمعیت
این مردم مطلع است و میداند که با هر کس چه نوع سلوک باید کرد اختیاری در رسانیدن نفع و ضرر ندارد
و بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان خود مرجع و مآب کلی معاملات اند هر که متکفل آن مهمات خواهد بود و موافق حکم اشرف
اقدس در خدمت ایشان عرضداشت خواهد نمود درین صورت التماس فدوی اینست که اگر موافق مرضی مقدس
معلے باشد اختیار تغیر و تبدیل جاگیر تعیناتیان دکن و موقوف داشتن اقساط مطالبات نظر بر خدمت
و جمعیت هر کدام از تیولداران دکن و عزل و نصب اهل خدمات که تعلق بمتصدیان مسطور دارد بفدوی

از روی عرائض کمترین متواتر بعرض اقدس رسیده، نخستین نظر بمصلحت وقت و مغلوب و منکوب بودن خان دوران
و میفواسی سید بخت عزیمت سانور مقرر شد ثانیاً محاصرهٔ قلعه بدر بحد اتفاق افتاد و انشاء الله تعالی باستیلای
اقبال دست بالا زور و مفتوح و مسخر گردد و دلیرخان با چندی از افواج و قائع بعرض رسیده باشد و تسخیر
حصن مذکور تیار داده و داود خان با فوجی که مقرر شده و فدوی تا فتح و سواری بجاگی آمد و این غلام
خانه زاد المهد و هم جا باید رسید و تلاش باید نمود و درین صورت اگر بندر چیول و غیره نیز درین وقت میکرد
فوج خوبی که دیگر محتاج به کمک نباشد و باستحکام در آنجاها استقامت نماید بایستی فرستاد و آن خود درین قلت
فرصت متعذر و رسانیدن رسد غلات نیز در ایام برسات برای آن مردم بمسافت دور دست متعذر بود
بنابرین به جو و موقوف بسال آینده گذاشته امیدوار است که در اوائل برآمدن هنگام بارش فکر استیصال آن
نموده عرض داشت نماید تا آن وقت که مردود و تیره روزگاران از آن طرف خاطر جمع داده و در کمین بوده
غفلت نموده است و اگر بر وقت و هنگام جهازات و غرابات از سمت صوبه احمدآباد ناگهانی برسر
بنادر آن مقهور ربانی برسد غنیمت فراوان بدست می افتد و سزای شایسته در کنار روزگارش
گذاشته می آید در باب تلکوکن عادل خانیان از تصرف الهام مواطن گیتی خداگان نهفته والست که هرچند بنده
درگاه به برکت شاگردی استاد کار آگاهان بعادل خان گفته بی تفاوت به زبان خامهٔ اعجاز نگار رفته
تفصیلش بطریق اجمال آنکه چون ما از مقدمات ترقب آمیز نزهت انگیز بسیار شنیده مفصل با قاسی خود
نوشت جوابی که باو رسید خلاصه اینکه بر جادهٔ فرمان برداری ثابت قدم هستیم و از دل و جان با مردوده
بی مرهم میزنیم اگر از پیشکش بادشاهی مبلغی معاف شود بهر انجام نموده فوجی برای گرفتن تلکوکن بپاپکن
میفرستیم و التجای دیگر آنکه تهانهٔ سردل در عهدهٔ نام من داخل ست احتیاج بمردم بادشاهی در آنجا نیست مقرر شود
که جمعیت من در آنجا باشد کمترین در جواب این مقدمات گفت که ازین گفتار تفاوت بعد المشرقین است
تا اگر ده اول اینکه فرستادن فوج برای تلکوکن پاپکن چه تعلق دارد تلکوکن کجا و پاپکن کجا و اگر ملاحظه
لشکر ظفر اثر جمعیت خود را در پاپکن میگذارند تا آنکه بوسیله خدمتگاری و فرمان برداری مشمول عنایات
بادشاهانه هستند ملک شما مامون و مصون است و الا اینها ضد برابر اینها چه می توانند کرد و التماس معافی چیزی منجمله
پیشکش برای تصرف تلکوکن چگونه مقبول و معقول تواند بود و اگر تلکوکن بیجاپور را توانید متصرف شد منت و
رعایت است که از بندها سی درگاه کشیده باشند دیده و دانسته الکه شما بسیار گذاشته می شود و اگر نه
هرچه امروز در تصرف آن مقهور است از هر که باشد تعلق بما دارد تحریر مستمر وانمود انتهایت آن جبر او قهرا گرفته میشود
و بیست تسخیر التماس شما در نیولا مسموع نمیگردد و در باب تهانهٔ سردل بسیار بیجا و غیر موقع است بر نیتم

امروز با سیوا انگشت اندوز اقرار صحیح و اعتراف صریح ست بر نیکه تا حال با و موافقت بود و لیکن در صورت اتفاق
با مخالف درگاه عالم پناه مشار الیه عهدنامه مسلم نماند آیین راستی و راستگاری اینست که از اندیشه تباه و فکر کوتاه
باز آمده خدمت و دولتخواهی بادشاهی بتقدیم رسانند که هنوز در تدارک و تلافی باز است و الا کسیکه بهره
از عقل دور اندیش دارد میداند که مآل اینحال چه خواهد بود قبله و کعبه حقیقی سلامت در سبب غفلی و نادانی و اتفاق
پنهانی عادل خان بآن مغضوب غضب یزدانی هیچ شبهه نیست لیکن چون لشکر فیروزی اثر بر سر مهم دیگر است
مصلحت ندید که یکبارگی سخت گیرد یا سست بگذارد لهذا ملا خرم را تا رسیدن جواب مشخص در بیجا نگاهداشته
محمد ابراهیم و گوبند پنڈت را که در سلک بندهاے درگاه منسلک اند با یکے از برهمنان نوکر خود نزد
عادل خان فرستاده مقدمات مذکوره را بشرح و بسط حواله گزارش و بیان نموده و مکتوبے که بخان مسطور
نوشته نقل آن بوالا درگاه فلک بارگاه ارسال داشته و قطب الملک مرزبان کول کنده خطے مصحوب برهمن
معتبر با چهار قسم جواهر آلات فرستاده هر چند چیزهاے مذکوره قابلیت پسند خاصه بادشاهی ندارد
اما چون لائق بخشش و بخشایش هست متعاقب ارسال والا بارگاه خواهد نمود صدور امثله جلیله بنام مختار خان
و اسمعیل خان بر طبق التماس بنده باعث سرفرازی گردیده و مقرر شدن اختیار در مدار جمیع معاملات سپاه
فیروزی درگاه به بنده درگاه از غایت عنایت بادشاهی و مرحمت بے نهایت ظل الٰهی ست پس از
رسیدن نایب شفیع خان و سررشته کاغذ در هر باب بنوعے که حکم اشرف بشرف صدور پیوسته حقیقت را
بعرض معلی خواهد رسانید و بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد و در خدمت بادشاهزاده والاگهر نیز خواهد بود
درین ضمن بخبر استقلال کار و بارے که بمجرد صدور این حکم والا حاصل شده مطلبے ندارد پیوسته از درگاه
مجیب الدعوات مسالت مینماید که بایزدے تایید و شاهنشاهی اقبال زود این عمده نیست و نابود
شود و جمیع معاملات این سمت حسب المدعا دولتخواهان صورت گیرد بادشاه عالم سلامت چون
فرستادن فوج شایسته بمضافات راج گڈھ وغیره که مسکن و ماواے آن مقهور است بچندین مصلحت ضرور بود
اول اینکه عادل خان و آنمردود برای العین مشاهده کنند که تمامی لشکر ظفر اثر در محاصره قلعه متعلق نیست
و افواج نصرت امتزاج براے کارهاے دیگر مستعد و آماده است ثانیاً در بند و قتل و تاخت و تاراج مردم
از جهد او متفرق شوند و عیال و اطفال و رفقاے او را پناه گاهی در آن نزدیکی نماند ثالثاً مردم او قبل ازین
بتاخت ملک بادشاهی آمدند حالا بندهاے درگاه در تعلقه او رفته تاخت میکرده باشند و فرصت ندهند که مردم
با و جمع توانند شد رابعاً زمین ولایت آن مقهور که مکرر بنعل فرساے حوافر خیول ظفر اثر گردد و همیشه در مد نظر
باشد بنا بران داود خان و راجه راے سنگه و دیگر بندها را با شش هزار سوار چیزے زیاده بنواح راجگڈھ

می‌رساند که در غرهٔ رجب روز مبارک یکشنبه بورود عظمت آمود والا منشور لامع النور منیر خامهٔ خاص
ید بیضا خواص که جان مجموعیت اقتباس فدای هر حرف نورانی لباس باد باخلعت خاصهٔ زمستان مکرم به
انطار نوازش خسروانی سر و هوش ارادت تازه و بر و دوش عقیدت کرامت بی‌اندازه اندوخته جبهت
و جبین غلامی بزمین نیایش خداوند برافروخت دوم شهر مذکور از آب نربده عبور نموده کوچ بکوچ عازم
مطلب است و بی‌حضور راضی بتوقف نیست انشاءالله تعالی از دریافت ملازمت بادشاهزادهٔ
جهان و جهانیان زیاده بر سه روز ایام نکرده بموافق حکم اقدس اول به پونه رسیده بعد از آن نظر بتنقیه
زمین به سر زمین هرچه بعمل آرد معروض داشت خواهد نمود آبادانی و زراعت از شنیده سراسر خوشخبری
تا آنجا بسیار خوب است و الحمد لله الیست که همه نواح سرونج توان گفت بادشاه عالم قبله‌گاه حقیقی دام
سلامت نخستین مقدمه شبها یلها باعث بر تقدیم آداب تسلیمات امتثال گردیده اندیشهٔ نیک اگر ازین
فدویت پیشه صادر شده و از برکت ارشاد مرشد هادی عالمیان است شش هزار کس کار پیش از قدیم
بند بسته سوای مردم دیگر هندوستان در پیش آن که نو اندیش نشان صحبه بعد از رسیدن آنجا هرچه
بتحقیق رسد بالفعل برادر جان را همراه گرفته بر سر فتنش حرکت کرده بر حکم مقدس آگاه گردانیده اگر
برادرش کاری نتوانست از پیش برد بهتر والا در باب او التماس خواهد نمود باید حکم اشرف شرف صدور
یابد که هر وقت نوشتهٔ بنده بطلب او برسد بلاتوقف خود را نزد فدوی رساند ایضاً می‌رساند که والا
منشور لامع السطور ساطع النور که ناصیهٔ والای آن بقدسی تحریر قدسی تسطیر درخشان و صفحه‌اش
نگارش پذیر صفحهٔ اقبال تعبیر پیر و مرشد مریدان ارادت نشان بود سایه در ... وصول و نزول
صعود و بر سر فدوی انداخت و فرق عقیدت بفرقدان مفاخرت برافراخت از روی غلام نوازی
دل نواخته پروری حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافته که بر فهمیدگی فرزند بیرادا اعتماد تمام است در هر باب
مآل اندیشی نموده درانچه استیصال آن مفسد بداند بعمل آرد بادشاه مرشدان و مرشد بادشاهان سلامت
فدوی نیز غلام تصدق خداوند والا درگاه عالم پناه است و وجود و بود بخشش منعمانهٔ حضرت ابقا بیست
و نوازش بادشاه قبله‌گاه در هرچه فهمیدگی فدوی بیرابن حقیر نیک برآید و درست بهرچه منظور آید از تعلیم
و ارشاد استاد کارآگهان خواهد بود در شب و روز یک لحظه از شغل خدمتی که بدان مأمور است
فرصت و آرام ندارد و امید که بعنایت فتاح واجب الوجود و اعانت اقبال خلیفهٔ حضرت معبود جرثومهٔ فساد
مستاصل بلکه نیست و نابود گردد آمین یا رب العالمین در جواب فرمان می‌رساند که در بیست و چهارم
ذیقعده بود و دو کرامت آمود والا منشور نیر رانی سطور مشتمل از اشغال الاهام با تنفیذ ... انجام مهام

بادشاهی مفتخر و مباهی گردید روح و روان بنده جانفشان فدای تحریک خامه مرحمت نشان که مظهر اسرار
سفیدی و سیاهی و مطلع انوار فیض و ضیای الهی هست باد تا شمه از شکر عنایات بی‌غایات شاهنشاهی بزبان
محمدت بجا آید و الا در ادای سپاس تفقدات افزون از قیاس عرق شیانه بر جبین و چشم عجز بر زمین
دارد و آنچه از حصول مدعا در باب ملک عظیم الیم بزبان قلم اعجاز رقم رفته آن همه از رهنمای و کارفرمای
فضل خداداد و اقبال خداوند دین و دنیا سلامت که حصول آغاز امور جمهور از شکرنگاری اوست و در حسن
سرانجام جمهور را موجب دست پایه امیدواری از ورود دان شدن پنج توپ از بارگاه خلافت بدین سرعت از
نهایت مرحمت بندگان حضرت قدر و قدرت است صف شکن خان در سربراهی را بند ساختن توپها
ریخته محمد حسین توپ سر بزرگ در قلعه دولت آباد بود حسب الحکم اشرف اعلی چند روز که تمام داد و در اصل
خان مذکور در سرانجام با احتیاج این لیساق تا حال دقیقه از دقایق دولتخواهی در کار بادشاهی فرو نگذاشته
بجا سعادت دیگر هر که می کرد سرانجام امور بدین طریق نمی توانست کرد اگر حکم قضا جریان در این باب را
شرف صدور یابد که فدوی چنین عرضداشت نموده بود روز بروز در کار بیدار این سرگرم خواهد بود و قبله‌گاه
سلاطین هفت اقلیم سلامت تاکید اقدس اطهر در تسخیر قلعه بدر شد اگرچه فی الحقیقت کلید کشایش هر دشوار
و مفتاح فتح این حصن استوار است لیکن این غلام در چند روز که این کار در زانه بیتابی و شمایشی بجا آورده
و باوجود مسیکه محاصره این قلعه در ایام حیات فی برسات که هنگام تعطیل است واقع شده و کار بیکه در دین
طور جا بجا امکان نداشت از عنایت الهی و اقبال بادشاهی در روز صورت گرفته تا تسخیر آن روزی
بساطی بر روی می‌ایند هر چه روز مره شده و میشود به اکثر شایستگی معروض میدارد و خاطر اشرف من کل الوجوه
جمع باشد که فتح این قلعه بعنایت ربانی و تیره سماوی و اقبال حضرت خاقانی زود صورت میگیرد
ایضاً بادشاه بادشاهان سلامت در جواب ملتمس فدوی حکم مقدس شرف نفاذ یافته که باید دولت و
اقبال در عین برشکال قلعه ظفرآباد و دکیابان مفتوح گردانیده ایم و نیز در هر وقت آنچه لازمه سرانجام کار
باشد از قوت بفعل خواهد آمد در مردم را معطل و بیکار نخواهد گذاشت کارهای که از ذات اقدس و شخص
مقدس آمده و کارنامهای اقبال روز افزون که هر یکی از آن در جهانگیری و جهانداری بر ناصیه آفاق
لمعه ظهور دارد چشم روزگار و گوش گردون شنیده فهم و ادراک بندهای بآن کی تواند رسید پیر غلام
کرده شاگردی کمترین و ناقص ترین است اگر بر طبق هدایت و ارشاد استاد حقیقی مصدر کارهای
نوازندگان خود در آن میدان دانیکه خود را و مردم را بیکار و معطل گذارد و امکان ندارد در موسم
برسات این دیار که آب از سیلاب ها بی نام و نشان حکم دریا بیکران بهم

میرسانند تا بجاے دشوار گذار چه رسد و تردد دشوار دین حکمت نه مردم را براے قلاع آسمانی ارتفاع با میدو بیم و لطف
و منت بادشاهی رہگراے خدمت ساخته چنانچه پیشتر تاکید کرده که اگر اینهمه تاکید درین قسم بارش نمی شد بلاے هریکے
از انها قلاع یک یک ماه میبایست بتصرف در آمده و دیگر تاکید بر تاکید میکنند و همیشه از بیهوده دگار حقیقی آنچه
میخواهد همین است که این ذره احقر را موافق مرضی اشرف اقدس مصدر خدمت گرداند الهٰی تا میرسانند که فرمان
عالیشان ظفر عنوان که بطغراے فتح و فیروزی و توقیع نصرت و بهروزی موشح بود ظل ورود افگنده و به بشارت
فتح و نصرت گوش عالم و عالمیان را شناسا و همراه نوافل بهجت و سرور گردانید حصول چنین فتحے عظیم که عنوان صحائف
فتوحات روزگار را سزاوار است و از نتائج کرامت و اقبال و مآثر عظمت و جلال خدیو افسر خلافت آلهی خدایگان
سریر نیابت ایزدی تواند بود شکر و سپاس آن از اقتدار بشریت افزون ست هرچند فدوی در قطع مسافت
و مسارعت ره نوردی مقصر نشده لیکن چون درین رزمگاه حاضر نشده بغایت منفعل و شرمنده است مگر بعد ازین
مصدر خدمتے گردد که از خجلت برآید نهضت رایات جهان کشاے بصوب دارالخلافت اکبرآباد و همین شاهزاده
مظفر و منصور و نامدار تبعاقب آن آواره دشت ادبار مبارک و خجسته و فرخ است این خانه زاد بست و ششم
ربیع الثانی بزمین بوس فرگانی روشن پیشانی خواهد گردید و در اظهار مقدمه جنگ میرساند که هزاران
شکر و فراوان سپاس ایزدی عنایت و شاهنشاهی اقبال که روز بروز پائش بیجاپوریان تیره مکال و قطب الملک
خسران و خذلان مال برطبق اراده اولیاے دولت ابد اتصال دست میدهد و تنزل در قوائم جمعیت
این پریشان روزگار می افتد و سلسله هستی این غبار آلودگان خاکستان نیستی گسسته پیوند میشود
ازانجمله مشغول و مجبور گشتن جمعے کثیر از مقاہیر بیکار است و بیشتر به تیکارهم نیفعه راه بنیا موسی سپردن و مثل فیل
چپاے پس گراے فرار پس از پا سه دادن اسپان و شتران و ذره و بکثر بارهه و پالکی هاے نامسرداران
تیره روزگار و چیزهاے بسیار که تفصیلش در افراد وقائع بعرض رسیده باشد درین ولا [illegible] نامه ورود
شفقت آمود گرامی نامه علاوفت التیام که بتحریر یک خامه مشکسار قامم و ترشیح قلم عنبر ارقام مقسر بمتضمن احکام
قضا انتظام قدر انتظام بود روح سعادت در کالبد ارادت افزود و اضافه فیض عنایت پیر و مرشد آموزگار
در حق ذره بے اقتدار نگارش اخبار ایران دیار و دیگر اسرار قدسی الهام مولف برطائف آداب خداشناس
و خدا بندگار گردانید اعتقاد فدوی همین معنی که بنده از بندهاے دیگا بداست بنیه آن نامه سیاه [illegible]
تباه کافی ست رسوخ تمام دارد و الحال که رایات جاه و جلال بدار السلطنت لاهور جلوه اقبال فرموده و جهد
[illegible] معلوم ست که چه خواهد بود و بنده از کم طالعی خود چه نویسد که روے هیچ عرض ندارد و باوجود آن
جرأت نموده التماس مینماید که چهان مصدر دولت و اقبال که فی الحقیقه دار السلطنت ابد مدت است بفروغ

تا هرچه اعلام لامعه نور آگین باشد امیدوار است که از پس پردهٔ تقدیر بنیان تاییدات یزدانی و مبشرات اقبال خاقانی
بشارت فتح و کامرانی برسانند آنچه از مقدمهٔ رو نیافتن و شرم ناموس بباد دادن ملان در بوم ایران مرقوم خامهٔ
عنبرین شمامه گشته بدیهی است کسی که پناه این درگاه را که بهشت و نیست او باید در حمایت و قدرت در قبضهٔ اقتدار
بنده های آنحضرت باشد با من خود اندیشیده رجوع بجای دیگر کرد بحال تباه خویش گرفتار باشد هرچه دیده است
کند و بنوعی سپاه خود را هم به پیش پرده آمدن مهاودت فدوی در آنچه اینکلا [illegible] بنیاد ایران [illegible] گفته آداب
تسلیمات بجا آورده القصه بوده مسعود ملاطفهٔ سامی نامی که هر لفظی از الفاظ آن با انوار سراسر احکام الهامی گرامی بوده
در اوائل ماه ربیع الثانی سیمین مفاخرت در این حاصل نموده نخستین اخبار ایران را به اطلاع کرده اینچه چون
رنجشی از روی عنایت پادشاهانه بوده آداب سپاس بجا آورم خداوند [illegible] تقدیم رسانید رخصت نواب قدسی
القاب پادشاهزاده جوان و جهانبان با جنود ظفر آمود بسمت دار الملک کابل بهترین نصرت و خیر فرسنگی
مبارک و خجسته و فتح و فرخنده است در باب نهضت رایات جهانکشا و الویهٔ فلک فرسا اگر
فدوی در رکاب نصرت انتساب نبود ولیعرض اشرف اقدس میرساند که فرقهٔ لباس نکبت معاش انگریزی
اقبال عدو مال بچشم عبرت دیده باشد و آن اگر بیاس لیس گرا [illegible] مرحله جای [illegible] ادبار گرفته برای
جنگ صف که در طرفة العین معاملهٔ شخص بیشوه گیان بندهٔ درگاه بجهت اهتمام لشکر ظفر اثر کافی است و کار
فرمای اقبال بلند پادشاهی مؤید تایید الهی واقی در بیعه بیست تصدیع مقدس بجز خیره که صدق آن
لایح نه و نظر بر کمیت و کیفیت علوفه خواران ایران زمین و ایرانیان ناعاقبت بین این نوع حرکت نفرستها
دوربینانه بر کمیت و براست جیبیت لیکن از آنجا که بالفعل التماس این قسم مقدمات ندارد و در معرض
آن جرأت نتوانست نمود القصه نواب والا القاب منیع الجناب امیر الامراء ظهیر الدوله را اعتضاد الاحباء جلالة الملکی
مدار المهامی چشمه سرور عنایات حضرت خاقانی بوده مسند آرای دولت و شوکت و ابهت و کامرانی باشد
بعد از اظهار اشتیاق و آرزوی صحبت کثیر الاشتیاق مشهود ضمیر منیر عطوفت اقتباس رافت اشراق میگرداند که لآلی
آبداری که از بحر خاطر مواج و جواهر اسراری که از معدن ذهن فیاض بر آورده حسب الحکم اشرف که روح روان
فدویان فدای قربان مقدس بعد باد در سلک تحریر دلپذیر در آورده بود لفیفهٔ گرامی نامهٔ والا عبارت
در شب پنجشنبه دوازدهم محرم الحرام ورود مسعودی فرموده باصره را در پاشش نور البصر افزوده در شکر عنایت
پادشاهی [illegible] تحریر [illegible] مراتب [illegible] تقصیر [illegible] جان و عرض [illegible] با وجود [illegible] اقتضای فضل
و کرم خسروانه است و از عنایت [illegible] گزاری و جهت نوازی پادشاهانه قربان رفته بود که هرچه در باب
امور بخاطر او آورده باشد واضح دارند معروض داده در [illegible] استقلال دولت کار آمدنی او و انتزاع قلاع متعلقه اش قبل

خبر وصول پذیرفت و انشراح خاطر و ارتیاح باطن را شامل گشت انچه از رسوخ دم و ثبوت قدم بر جادهٔ فرمان پذیری
والا درگاه سلاطین سجده گاه که دوران براه وفاق نگذرد و گردون طریق خلافت موافقانش نسپرد مرقوم بود
جبهه سای سفارت قدوهٔ محرمان عقیدت نشیم با محرم مکتوم با براز و اطلاع درآمد نتیجه حسن صواب انتاج و ثمرهٔ فکر فلاح
انتاج که سعادت حال و بهبود مآل عقلا و نقلا بآن بسته است همین بود که بر بیان قلم و قائم زبان گزارش و نگارش
پذیر گشته ایزد سبحانه توفیق رفیق با حوال بجان پیوند گیرد و سر رشتهٔ قبول الفضل یکتاست پذیره و پاسخ آنرا تقریب
صدق تاثیر رفعت پناه شجاعت دستگاه محمد ابراهیم و قدوهٔ اشباه گوبند پنڈت که از بندهاست والا درگاه
اند و مستعد و تا پذیرفت ملازم خود تفویض نموده است تا شرح رضا اصغا فرمایند و در تشیید ارکان وفاق و تمهید
بنیان اتفاق که بندگی یک درگاه و پرستندگی یک پیر و بادشاه باعث قوی بر همین است هر قدر سعی و
توجه بکار خواهند برد از ین طرف نیز مراسم مراعات آن بوجه احسن صورت ظهور خواهد گرفت ایضاً تا پرتو انوار
ثوابت و سیار چهره گشای انواع صور و اشکال در عرصهٔ امکان و صورت پیرای اصناف موالید در عالم
کون و مکان است کوکب دولت و اقبال نقادهٔ خاندان جاه و جلال عمدهٔ اماجد عظام سلالهٔ اعاظم کرام گوهر
درج عزت و کامگاری اختر برج سعادت و بختیاری برکن السلطنت العظمی عضد الخلافت الکبری رفیع القدر
منیع المکان راجه راجهای زمان نظام الامارت والایالت والشوکت والعظمة والاجلال مهاراجه جیو
دام اقباله و زید معالیه بر افق سعادت و کامرانی لامع و تابنده باد بعد از ادای دعوات وافیات صداقت
سمات و ابلاغ تحیات زاکیات خالصت آیات مکشوف ضمیر خورشید تنویر میگرداند که از استماع خبر خیر
اثر سعادت اشعر ورود موکب مسعود و قدوم میمنت مقرون خلاصهٔ ربع مسکون قرین سعادت و اقبال بر خود
افزون باین سعدیهٔ مبارک از چندان بشارت و شادمانی رسانیده که شبان جهان را قدرت نگارش شمهٔ آن
نتواند بود و یارای زبان قلم اظهار و انکشاف سطری از آن نتواند نمود و الحمد لله والمنة که آنچه متمنای دل صداقت
منزل بود بحصول درآمد خواهش و آرزو که مدتها اکنون خاطر اخلاص ماثر بود بظهور رسید و پیوست بایسته آنکه
است که این محب صمیمی را که یکی از مریدان خاص و فدویان با اخلاص درگاه سلاطین سجده گاه است
یکجهتان و عقیدتمندان خود دانسته از فیض توجهات خاطر شریف محروم و بی بهره ندارند چون مطلب
اظهار اخلاص و یکجهتی بود باظهار ما فی الضمیر اختصار کرده التماس نمود و بهمراه خود نامه درین زمان خجسته و آوان
شگفته که روزگار چهرهٔ دولت سلطنت افروز شاهنشاهی کیهان خدیو ظل الهی نازان و عالم و عالمیان بزبان
حال و لسان قال سپاس عنایات گوناگون گویا است نامهٔ نامی و رقیمهٔ سامی نگاشتهٔ منشیان عطارد رقم و پرداختهٔ
انشوران ارسطو شیم است وصول یافت و انشراح طبیعت و مزید مسرت آورد و مهر و یکجهتی و وفاق را صفا

دیگر بخشید آنچه از اخلاص درست و عقیدت راسخ بر زبان سده سینه و قبله علیه بندگان حضرت سلیمان
مکنت عدل پرور رعیت گستر فرمان فرمای بحر و بر پادشاه دین پناه و شاهنشاه حق آگاه که اوقات پاکان
و اوراد نیکان مصروف دعای بقای دولت روزافزون جان فدای نام اقدس و اسم همایون
باد و ارادت و دولتخواهی در امتثال امر پادشاهی و اتحاد و ائتلاف با این خیرخواه عقیدت منشان درگاهی
مرقوم قلم [illegible] بود بنیان موافقت و وداد به نسبت عبودیت و اعتقاد و مخالفت ازل بنیاد و ابد معاد
استحکام گرفت و مشام طبیعت باستشمام شمائم حسن نیت طراوت و تازگی تمام پذیرفت حقیقت عنایت و
رافت و مهربانی و نوازش و مرحمت و قدردانی حضرت خاقانی کیهان بخش گیتی خدا ممالک ستان کشورگشا
علم ارتفاع سپهر جهانبانی فرمانده اقلیم کامرانی قبل ازین بنده هر کاره با گفته شد که بآن قطب فلک
ابهت نهایت اصل سخن اینست که خاطر شریف ازین طرف بجمیع وجوه جمع دارند و به اطمینان قلب و تسکین باطن
نقش عقیدت و اخلاص بر صفحه ضمیر الطاف پذیر نگارند یقین که موافق آنچه بر ضمایر صایب و فکر معدلت آرا
و عقل دوراندیش اقتضا نماید بر منهج دولتخواهی قائم بوده و از سر مو خلاف مرضی شاهنشاهی
برکنار بوده دقیقه از دقایق رضاجوئی نامرعی نخواهد گذاشت ایضا بنده چیزی از پیش
مسالک عبودیت و عقیدت ذاتی او و مدارج رسم خانی و مراتب بندگی و اعتقاد بجا آورده ذره
آسا بصحن حاشیه نشینان بساط [illegible] و راه یافتگان محفل سراپا انبساط میرساند که دعای
استدامت ایام عمر و دولت و استعلای اعلام جاه و حشمت خداوندان دولت و اقبال که نقدینه
زبانهای ما است ابتهاج از چشمه سار فیض نشان شاداب مقصود میشوند بر ذمه بندهای این درگاه
از قبیل فرائض عبادات است خصوص بنده که از دیرین مدت حلقه بندگی در گوش عقیدت نیوشش
داشته باشد چگونه دعا [illegible] شبانروزی مقصور نخواهد شد صاحب و قبله سلامت هر که ذره
[illegible] خانی است از اضافه عنایت خداوندی بهره مند شده احقر که از سر بندگی داد [illegible]
است چیزی از امداد امیدواری بیرون نمی تواند شد حقیقت بنده را اخوی منگت رای منشی که از یاوری
طالع و رسالت [illegible] است تفصیل معروض داشته باشد کمترین هر جا که باشد از صاحب
است [illegible] را از فیض پذیران بایکه والامید انه [illegible] عبودیت بلب ادب بوسیده و پای
ادب بر دامن عقیدت کشیده ذره وار بعرض ایستادگان پیشگاه دولت همیشه بهار و معتکفان بارگاه
اقبال پایدار میرساند که [illegible] آستان قبله و کعبه معنوی با دیده و دل زار و نزار
فلک مسافت [illegible] بباب الخلافت رسیده فلان را دریافت و باتفاق شکر و سپاس اکرام و احسان

خداوند خدایگان بقدر و مقدور زبان حال و لسان مقال تقدیم رسانیده بهفتم میرزایان عالیشان ملاقات نموده سنگ
آستان قبله راستان در آستانه مهربانی فرموده ندعروضی که درینجا بنظر درآمده باوجود جلادت و جمعیت عکوس که
روز افزون است از تشریف آوردن بجاده کابل و خبر وزارت کل که معطل بساعت مانده بود لرزان و
مضطرب و هراسان بودند تا آنکه از پرده غیب ندای ربح القدیریه در دادند و آنروی دیرینه اش
در جلباب خلعت جلوه گر ساختند زیاده دولت و اقبال باد الهی تا چمن دولت و کامرانی بگلبن بهجت و شادمانی
نوابی فرخنده خطاب خجسته القاب سپهسالار معرکه دوران سپهسالار عساکر جود و امتنان بزم پیرای والاتبار
رزم آرای عالی مطوت ملاذ الفقراء و المساکین مستقلاً رابند تکین مهربان قدردان همیشه سرسبز و شاداب
باد بعد از تزئین گلدستهٔ مخالصت و ولا نشقائق و ریاحین مصادقت و صفا بدستیاری نخلبندی سخن که پیوسته
در چمن پیرای حدیقه آرای دعای دولت آن بهار مکرمت و جلالت رشک افزای فردوس
برین بعزت نقش نگارخانه چین است مکشوف رای نورین مشهود ضمیر جلالت گزین میگرداند که اگرچه
بلبل نغمه پرداز قلم را در بهارستان معنی هیچ نوای تازه ترانه و دستان شوق دریافت محفل گرامی
و انجمن سامی نیست لیکن از آنجا که لوح بارگاه سلطان کل زبان بهره و دراستهٔ و بسیار گوئی ادب بسته
دارد و بنام خاموشی گزیده و بزبان بیزبانی نوای داستان پیرای دعا و ثنای نواب مهربان ست
امید که سالهای بسیار کامران و کام بخش چار بالش دولت و اقبال باشند و گاهگاهی بخلاف گذشته اگر یاد
این دعاگو ... در حواشی ضمیر کیمیا تأثیر عیسوی یافته بملوفت نامجات شریفه محفوظ و مسرور میگشته باشند
از کمال خیر اندیشی نوازی و دعاگو پروری نواب چه عجب و چه مشکل ... لطف از تو و از تو شکر از
خورشید دوربیست قدیم و عادت معهود است قبل ازین باقتضای الطاف گرامی شجاعت شعار
سردار که خدمت سامی ساخته از حالش مطلع نیست که در سعادت ملازمت است یا نه چون آدم ولایتی
است بسیار آشنا و دوست زیاده چه التماس نماید نه تنها عشق از دیدار خیزد بسا کین دولت از
گفتار خیزد از استماع خوبی و مردمی و مروت و اهلیت شما که با سخن سنجی و مراتب دانی فراهم آمده خاطر
دوستی دولت بی اختیار ابنا را حاصل نموده نادر العصر شهامت مستوجب توجه و شایان رعایت سرانه
و لیاقت صحبت و مجالس پسندیدهٔ آن دارد در هر محفل ذکر خوبیهای ذاتی ایشان بر زبان داشت
یقین که در پاس عزت و اشفاق امور لازم الاتمام او دریغ نخواهند داشت و قدر دانی و مهربانی خود
را بر دوستان ظاهر خواهند ساخت اگرچه عریضه جواب را منظور داشته سر ... بیرون باید احکام
دارند و با علام اخبار خیریت آثار شاد و مسرور میگردانیده باشند باعث از دیاد موده و یکرنگی خواهد بود

ایضاً مکشوف ضمیر محبت تخمیر گردانیده می آید که امارت و ایالت پناه داؤد خان هم از قوبیان رفیع مکان
دولت نشان اند و هم باین دوست دوستی کامل دارند نظر برین معنی که دوست دوست غالب حق و
میباشد حق محبت ایشان بران قدوه اتحاد کیشان نیز ثابت و متحقق است درینولا چنین ظاهر شد
که داؤد نگر نام جائیست که از مسجد ثابت ایشان در انجا است و کشتی نیز درین معبر جاری ست
کسان آن امارت پناه برای محصول فراهم میشوند وقوع این معنی از طریقهٔ مروت و فتوت بعید مینماید
در سالها و قرنها چنین اتفاق دست بهم نداده که این قسم مزاحم گرامی شیم پاینداک سلوک آدمیانه اینجا
کرده شود چون قبول می توان کرد که صدور این طریقه باطلاع شریف باشد اما اگر از معامله نافهمی
کسان مذکور باشد منع فرمایند و من بعد در تلافی و تدارک کوشیده حمایت و امداد نیکو بوده باشند که نتیجه
نگارش ملحوظ رسد عرضداشت میرساند که درین نوروز فیض اندوز که منشور لامع النور از مطالع حرمت بادشاهی
بر ساحت عقیدت ذره بمقدار طالع شد جان و روان فدویان فدای نوک خامهٔ مقدس که مظهر آثار سپیدی
دیباهی و پرده کشای اسرار حقائق کونی و آلهی است باد بوصول نفقه مشمول آن دو جزو گردن ارباب
ارادت و دو هیکل بازوی اصحاب سعادت مدرک بمفاخرت ابد و مجد مباهات سرمد آمد نخستین تسلیمات
تهنیت فتح شرقی مملکت بجا آورده ثانیاً از سوانح این یساق بعرض میرساند که آنچه از احوال کثیر الاختلال
بلیه مشکوه شمر ان آل بسمع بندهای فدویت اشتمال رسیده اینست که آواز صولت آلی عساکر گرامی
بنگال تباه طالع سیاه رو هیچ جا استقامت پذیر نگشته در الکه کجه رسیده تماچی زمیندار آنجا مستدعی و ملتجی
آن شد که مگر بدستیاری او تسخیر می تواند سیر ساخت از انجا افواج نصرت امواج پاشنه کوب رسیده تماچی زمیندار
مذکور از روی مآل اندیشی راضی باین معنی نشده او را از تعلقهٔ خود بدر آورده میگویند که از ان سمت یا سمت دیگر
گذشته بجانب بنده نگر اسپه دشت ادبار و ناکامی ست بندهای درگاه تعاقب او مرحله پیمای جد و
جهد اند امیدوار است که بعنایت ایزدی و اقبال بادشاهی آن منکوب مقهور یا سر پنجه غضب بادشاهی
گردد ایضاً میرساند که فرمان عالیشان عنایت عنوان نگاشتهٔ قلم اقبال منور بنوک خامهٔ انور باخلعت
خاصه که از روی بنده پروری و ذره پروری شرف صدور پذیرفته بود و پرتو ورود انداخت
سر فخر و افتخار و فرق عزت و اعتبار از حضیض انکسار باوج سپهر دوار برافراخت جبین سربلندی برافروخت
و سرمایهٔ سعادت دو اندوخت آنچه از رسیدن لشکر بنگاله در بنارس و نهضت رایات جهانکشای والا به
قلعهٔ فلک فرسای صوبه الهآباد و طلب این خانه زاد فدویت نهاد بوالا درگاه آسمان جاه پیرایهٔ رقم رفته بود
تسلیمات انقیاد و آداب حسن اعتقاد بجا آورد و از نیکه در یساق ظفر یراق این خانه زاد را طلب حضور

ناله و خاموشی کم نالهٔ کرده کو که بلبل تهنیت گوش گم تازه سازم ره جشن نامه طرازی پیش ازین ها تا که چند سطر سیه پوش کنم
الله سبحانه و تعالی آن برادر را از حقیقت کار آگاه و درین واقعهٔ جانکاه صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کناد آدمی زاد را
عجب دارین هستی طبیعی که بازبسته زبانست هستی دیگر هست باقی بعقل و نقل ثابت گشته که دنیاے فانی
گذرانشتنی ست بنی آدم را خلعت کرامت در پوشانیده اند اما بحضرت اقامت جاوید [illegible] هر دو را باید که فکر و
اندیشهٔ کار خود داشته باشند تا واقف شوند که درین هنگامه صفت وصال او چیست موجب شکر است
یا باعث عذر در حالت [illegible] شکر پیره وانه در چنین [illegible] باشند تا اکنون موقت حصولش آید باقی ست انده که
بخود باید پرداخت هیچ [illegible] نخواهد بود که در ماتم آن مجموع العاقبه مجروح نباشد علی الخصوص جمعی که بقرابت
صوری با قرب معنوی اختصاص داشته باشند یقین که با وام حیات در سم ایام تا حشر بداغ هجر مبتلا خواهد بود
اما چه فایده ناچار بدرد دلی دوا باید ساخت و پیش تیر قضا سپر باید انداخت خوشا حال دردمندی
که تلخی صبر در مذاق او شیرین نماید همین کلمات که علی الرسم بکتابت در آمده اگرچه [illegible] بیان فرموده
بآئینه تجربه استماع اثر بخشیده و عنان دل را بے اختیار بجانب سکون و قرار کشیده چون این
ضعیف را عزیزان سرمایهٔ تقلید نقد روانی در دست نیست در تسلی خاطر عاجز است و از گرداب اضطراب
نمی تواند برآمد حقا که تاب و توان روبرو شدن در خود نیافت لهذا غیبت را در حضور ترجیح داده
در همین گوشه که [illegible] بعبارت نشسته و الا آمرزش آن بهشتی قطعی را و تا [illegible] حیات [illegible] و سایر
بازماندگان را از واهب بے منت مسئلت نمود هرچند این جراحت منزله زخم ناسور است که بمرهم
نمی توان بست اما تا اثر [illegible] باقی ست از غفلت [illegible] تحمل که [illegible] بر داغ ماتمیان اندازد
آید آن زمان ملاقات خواهد شد انشاء الله تعالی پیوسته برضای حق خورسند باشند و شفیق ذره خاکسار
محمد رضا بعد از ادای لوازم عجز و انکسار بادراک مراد آیات اخلاص خالص و اعتقاد راسخ را در بن صحیفه که گنجینهٔ
صفحهٔ سینه صداقت گنجینه است ثبت نموده معروض میدارد که هرچند نظر بر کثرت مشاغل و وفور علائق آنجناب
مستطاب کرده بارسال عرایض کمتر تصدیع میگردد اما عالم السر و الخفیات میداند که به مواظبت لشرایط
دعاے دولت ابد قرار [illegible] بحمد راضی نگشته و همه وقت بذکر محامد آن مربی قدر دان رطب
اللسان بوده است حافظ وظیفه گو دعا گفتن ست و بس [illegible] و بنده این مباشی که شنیده باشند حاصل
که بنده به نسبت خادمی آن آستان فخر و مباهات دارد و خود را در زمرهٔ دعاگویان خاص میشمارد امید که
توجهات ظاهری و باطنی مخصوص حال این دستگرفته و داشته از حاشیهٔ خاطر فیض مآثر محو و منسی نفرمایند
بغیریت [illegible] را کار باید فرمود و [illegible] حال خورسند باید بود و فقیر هم چاشنی این الم چشیده و شربت

فراق رفقا کشیده‌ست ما بیدلان بباغ جهان تا هیچ برگ گل و پیاده سبکدار که تو خون نشسته ایم و نفسی چند که
از حیات مستعار است اگر صرف یاد حق گردد زهی سعادت سعادت والا راستی که دارای دل در وی بندد و دگر چشم
از همه عالم فرو بندد و شوق زنجیر گسل که مقیم خلوت خانهٔ دل حقیقت منزل ست بالله زبان و سبحه و ستبان
ضمیر اهل بصیرت جلوه گر است منت پذیر نامه و خامه نمیگردد اشتیاق ملاقات صوری جامهٔ صبوری پاره
ساخته منصفه تاب و توان را در گرداب اضطراب انداخته نصیب که حصول این مامول بوده باشد از تعلیم تقدیر
دریدهٔ امکان غرایب کناد ایضاً سپید برحق مشفق برطلق سلامت نشانی که از کلام اکابر دین و بادیان سبیل
یقین مرقوم شده تا بپایه اینست که خفتگان بستر غفلت را بیدار سازد ولیکن این مجبوس با هوای نفس را
بی تائید جذبهٔ توفیق از تقاضای مدارج کمال محال مینماید تعبیر صادق میسر باید من شمالی بعد با قدح مقبول واحدت
بهرحال مروم که مرعوز تا از وسیع و قوه و از امروز تنزل باشد ساه با یاران مقصد عالی شد ایم رسیده و هم بگر ایامت
شما پیش نهاد گامی چند و ایضاً حالت شوق مستغنی البیان و ذکر محامد جمیله در زبان اخوی محمد تقی گذشته
که گله عدم وصول مکتوب بیهر مید و ند اگر عذر تقصیر خواست عذر دیگر لازم می آید و در جائیکه
عذر بیگانه است مکتوب خود را این پایه رتبه نهاید انست که آن را از دور اشتیاق بدرود آن باشد اهم
لطف سبب و مخلص نوازی بعد از این تقاعد نخواهد رفت از گوشه چه بنویسد چندان محظوظ نیست جز
شوق توکل اقامت این دیار بسیار بیکار می آید چند شیخ کهن سال از اجداد آدم تا این دم دام تنده بهرین
کرده و هم از کرامت ها می زنند حاشیه ندارند که مستفید توان شد بهرحال شکر است عنایات بادشاهی
و قبول منصب مبارکباد جمعیت حال ایشان در همه حال و هر لباس مطلوب ست و در وجوه
اجابت دعوت مستدعی ست و ثواب دلداری مومن از ثواب بیت الله افزون تر کیم و اعزاز این
مسافران دیار را بلحظ النظر داشته بنان جوین اکتفا فرمایند چه ای صاحب کرامت شکرانه سلامتی
روزی تقصیر کن و درویش بنواز و بامه عنایت نامه شوق انگیز قصیده مستی آمیز
کنا عزیز این فقیر شده بود اول از شنیدن و بعد از آن از دیدن و پس از آن از فهمیدن آن خاطر
حزین گلگل شگفته و دل اندوهگین را آباد کرده رشک بستان سرا سرور ساخت از احوال
چه نویسد عمر عزیز برباد رفت رشکی و مشت استخوانی برجا مانده آه از پیری و حیف از جوانی
نشست خواب گفته ساه رفتم رفتم عمر رفت و تیره بختیها نرفت و استخوان شدم از پیری و سختیها
نرفت و ایضاً نه کافی مجلس سامی که تقاضای آمال نیکان روزگار ست و ملتقای آمال بخت
زدگان هر دیار در دست رشک کامرانی هرگاه و بیگاه مسالت میرود جانداری محفل گرامی که روز

صافی دلان آگاه از آفتاب روشن تر است که رهروان طریق هوش و آگاهی را ارتکاب امور روزگار
نه برای حصول مرادات نفس اماره و جمیع زخارف دنیویه است بلکه از برای آنکه شاید نظر بر حق نفس الامر
امری از قوت بفعل آید و بوسیلهٔ آن رضای خدا و سایهٔ خدا حاصل شود و اخلاق نیک و مواد ثواب که از بندهای
خیراندیش تراوش میپاید در جنب اخلاق قدسیه خدیو جهان خلد الله زمانه ذره ایست در پیش آفتاب و قطره ایست
در برابر عمان چون اخلاص او قابلیت در خدمت کیمیا خاصیت مرشد کامل مصروف میگردد و آنچه تقدیر استعداد
حوصلهٔ ایشان فراخور آن گرفت بطریق ارشاد گرفته صرف امور صورت مینماید و عالم صورت را بچشم معنی مشاهده
میکنند امید که در صورت بعضی امور سه ظاهر آید که شاید متحمل در بین باشد چون ایام مهاجرت منقضی
و سپری گشته اظهار مراتب شوق زبان مضمون کرد انشاء الله تعالی قریب الوقوع است موقوف داشته آمد
زیاده جمعیت باد ایضاً چشمی که از رویت دوام عکس پذیر صورت دوست شده باشد اگر بحجاب مغایرت
گرفتار گردد و ضیافت هر روزه دل را به سبیل عادت از تمثالی که در و منقش است متحمل شود هم آنست
که خود را از نقاب هستی موهوم برآورده بسیلاب عدم سپرده باشد لله الحمد که چشم من جمال جهان آرای که
در سرور دل نگنجد بر نامهٔ بچشم پا نهد و در فضای دل ستمند دارد تا کامیاب شده بتقویت آن دار الملک
بدن را از آسیب ایمن ساخته بگوش خلائق این ندا میرساند منم که بکشایم در حریم جمال بر زایران
عالم بیک حرم باشد حل میکنم سیاهی چشم از سپیدی او چشم و لباس نامه برنهم جمال دوست [illegible]
بیابان مفارقت را اینها بجز مواصلت روحانی و معنوی میسر گردانیده بمصاحبت جسمانی و صوری نیز
خورسند گردانید و جرعه از جام وصال بکام و گلوی لب تشنگان بوادی فراق رسان سرفراز نامه
که غلط گفتم بل شفانامه از دار الشفا ستی [illegible] ظاهر گردانید دیده را در دیده را از سرمه
انتظار تازه بخشید و دل خون چون پوست را به رنگ روغن بادام هوش افزا گردید به دماغ جان بیشه شیشه
گلاب غور شکسته و دل از دست رفته و تازه [illegible] رشته تفقد و عواطف بهم پیوست [illegible]
مجلس انوشته ماند بیم از تقاضای حق گذشته کار بنوشتی در ایباسله گرامی برادر امجد ارتضای تقدیر
دوسه روز نجات قید زار و حساب جور و ظلم شماری و در شکر گذاری و سپاس داری عادل حقیقی به عجز
و سابسی [illegible] مجد و عالی گرفتاری صوری و وسیلهٔ نجات معنوی ست و زیان کاهی و نیا سرمایه
سعادات اخروی حاصل که اند [illegible] مجلس بانی [illegible] متاع معرفت آگاهی دارد و گرد دیده از
مرشد کامل [illegible] ریاضات و مجاهدات شاقه بر طبع سالک خالی نشده [illegible] مصلحت داشت زانکه [illegible]
[illegible] امید که آنچه مقتضا [illegible] باشد از قوت بفعل آید [illegible]

از نوید فتح گرامی که فاتحه فتوحات بی اندازه است نامه برافروخت و خاطر شگفت این شگفت گلشن
را در عرض تهنیت گزاری بزرگان بلند اختر که همگی اوقات مصروف تحصیل رضاء الهی دارند دل رنجه
شمرد سالها محفل ادب شناسی شدن است سبحان الله بزرگ نهادی که تائیدات ایزدی کارساز و تقدیرات دادار
کارپرداز به بستان اقبال مقدم لشکر اوست و کار فرمای همت و عزیمت که در بازوی دین و دولت است
پیشکار خدمت گاه و بیگاه اگر هزاران چنین ظفر هر روز بر روی کار آید نزد آگاه دلان بیدار بخت
شگفت نیست و در حقیقت این تهی دست صورت و معنی را به تهنیت خود باید پرداخت که در این ترکستان
مروت و مرهم شکستگی بازار مردمی چنین قافله سالار دین و دولت عدل نهاد کار روای بازیان روزگار
چار سوی دنیا شد همواره به بستان آسمان که دوام است تپیدن میگردد و الحمدلله که شاهد مراد از پس پرده
تقدیر چنانچه میخواست و دل می جست جلوه گر شد و دوستان و دعا و دریوزه اجابت بهم برگشت چون عالی
ترین لشکر دعای بیریا است و همی دعاگوی اگر در لشکر اخلاص یک تنه کار هزاران میکند شریک ثواب
این فتح والا دانند در تعزیت خلد آشیان عزیز نور دیده شعبان سلمه الله رسید مرحوم بود که مرحومی فرایان که وجود والا
قوت دل تمام العیش بود و دولت حیات سپرد حقا که فقیر و کبیر خویش و قوم شما را دل دو نیم شدن این سم
که شدایان گاه گاه بعالم وجود شتافته باعث آبروی آن عرصه میشود لیکن آنجا که از قضا چاره نیست و از قضا
گزیر نباشد صبر اضطراری را اختیار کرده دعا کرده نوشته میشود که سلامتی ذات خود را که چراغ این خانه است
غنیمت دانسته خود را نگاه دارند و شکیبائی اختیار نموده الحال و غمخواری خاطر در سر پرستی بازماندگان همت
پردازند و در عیادت شما تا تو آزرده خاطر سجان بجا احاطه بیت آزرده است و از خیر آینده گی باد
مبارک که جز در تحصیل رضای ایزدی قدمی نسپرده و دستان ابهی را اظهار شکست خاطر نمودن ...
نالم مبادرت نمودن مشغول تحصیل بودن است انشاء الله تعالی این آزار را تا پایان ... زدوان ...
خاتمه مکاره آن عنوان مکارم اخلاق شود و خط عنایت الهی صاحب ... دوستی را که شفاء ... رحمت
سازند و دگر وهی را بهانه نعمت بی منت ساخته بیاد آتش آتشی ... مکارم ... آشنائی
میگرداند والا از وضع طبعی افتادن پایی که اقدام سعادت لغزش غبار ... نگذرد دلها پذیرفته
باشد و کافی خبر طریق صواب نماند لغزش قدم از شاوق رسیده یادآنگاشته و باب انداختن گوهر ...
فطرت نظیر آن در صدف روزگار ندیده لغزش درست ناظمان نظام کل بیشابه دانسته چون آن
شتر قلیلی که موجب خیر کثیر در حکم خیر است شکر این سانحه واجب شمرده نرسد لغزش ربانی دلتشریفات
حضرت خاقانی باید نمود چه سرکوفی فرونشی قضا را سر که باپر دستی شکفته و پیشانی گشاده پذیره نموده باشد

کدورت نه پذیرد و دیگر محبت را خجل نسازند ایضاً چون از کلیات سلوک و مقررات طرز این نیازمند
درگاه الهی آنست که بعد از انقطاع سررشتهٔ موالات امری که منافی طریق مودت باشد پیرامون خاطر نمیگردد
و در خلوت خانهٔ ضمیر راه نمییابد بلکه هر روز در ازدیاد و هر لحظه در افزایش محبت میکوشد میباید که مراتب وداد
پیوسته در افزونی تصور نموده بیقین دانند که سهو والیشان را خاطر دوستانه بیش از سهو خود نمیخواهد زیاده چه
نگارش رود ایضاً گلدستهٔ معانی و ریاحین زندگانی که از چمن طبیعت گل پرور بوستان خاطر مهر انگیز خورشید
طبع فیض فطرت یار یکتا یعنی معنی آفرین سپهر عالم سخن طوطی ساحری فن خسرو منش سعدی کلام جواهر سنج
جادو نظام فصیح نطق خسرو نژاده طلسم نگار نظامی شکوه بیدار مغز فکر شیرین رقم صبا نفس گلگون قلم حسین هوش روشن
ضمیر بهار سخن مولانا رنمیر مرسل شده بود در شگفته ترین اوقات ورود فرمود و بهارستان گلشن خاطر این
نیازمند را که عالیا نهال محبت در مزرعهٔ دل غرس کرده و تخم دوستی در مزرع خاطر افشانده گل گل شگفانید و از
زیر پردهٔ حروف خوش گوناگون نقش معانی بر صفحهٔ اظهار محسوس گشت و الفاظ جان پرورش در طبیعت نوازی
از نسیم صبا گلچین پردازی چالاک تر آمد هر چند این طالب نیازمند بهشیاری دیدهٔ ظاهر بین گل صدایه
فائض الانوار از باغ وصال بر نچید و از بوستان ملاقات که قوام حیات ست بهره یاب طرب و نشاط
نگردیده لیکن روائح محبت و نسایم طلب بنهجی در دماغ دل پیچیده که با وجود آنکه مهجوری صوری
به معرفت مدت استداد تفوق بسیج پیدا امید که بزودی بمفتاح عنایت ایزدی ابواب مواصلت که بقفل
حجاب بند وست به این گونه بگشاید و شاهد مقصود در بزم حصول جلوه نماید شگفارش از انجا که اشفاق
شمیم آن صبح نفس آفتاب جبین در رنگ طلوع نیر اعظم عالمی را فرا گرفته و احاطهٔ ربع مسکون نموده
هر کس فشار شعور در سر دارد میخواهد که ته جرعهٔ جام لبریز عنایت و مرحمت صاحب کرمست باده عرفان
اندر خوش گردد از انجمله فلانی که درین سرزمین در اقران خود امتیازی دارد امید که منظور
نظر کیمیا اثر و مقبول طبع مشکل پسند افتد که بیک کرشمهٔ توجه عالی گریبان خود را از چنگ فلاک برآورده
کلاه فخر و مباهات بر آفتاب ساید چون فقیر را ذرهٔ آن آستان دولت نشان میدانند مرتکب
این فضولی میگردد والا من و قدر من معاذهم اقبال روز افزون باد طالب علی عزیز فقیر اچون در فتنها
بجد آمده داغ مفارقت البته بر دل احباب میگذارید نه صد آنکه صاحب خانه را ولاسا کنند که آنجانه
بخدمتی اینا که از خوبان عالم و نیکان روزگاراند درین دور و زیر این شهر آمده اند و از بیجاے
در سرای ایشان بسر برده و آنچه از سرکار ملازمان بادمی رسیده میباید که رسیده ممنون میشود چه گاهی
بتقریب دیدن ایشان را بحکم العزیز الوجود از آن مکان میکند و این عزیز از محنت بودن سرا و بیجاے

فارغ میشود ع چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دو کار سفارش خداست که دلها را با عالم معنی باهم آشنا
گردانیده فیض بخشی آن مجلس آرای معنی باد اگرچه بنده را بحسب صورت بآن آئینه ضمیر ملاقات رو نموده
اما از انجا که تصور آشنائیها ازلی در مرآت انجیال اندیشه مرتسم بوده را دیرینه آشنا خیال کرده بر آن صاف دل
روشن میگرداند که خواجه بنده سرداس که رقم منجان دفتر نزدیش خدا بهبینی می باشند چون آرزوی آن داده
که در سلک حلقه بگوشان آنوالا گهر منتظم گردد امیدوار است که انجمن نشینان آن همایون اختر ارزوی مهر
پرتوی آن فلک ذره را نوازش فرمایند که از شادی بچرخ در آید روشن است که اگر آفتاب کار ذره را
فروغ بخشد ذره روشن طالع میگردد و دوانده چه آفتاب دقیقه کم میشود ایضاً عطوفت نامه سامی نو
وصول نموده بمضمون آگهی بخشید انچه از انتظار حصول جواب از پیشگاه خلافت نگارش یافته در حقیقت این
انتظار مخلصان نیز شریک اند چشم براه امید آنکه جواب موافق مدعا برسد و احیاناً اگر قسم و دیگر نشست
ایزدی باشد انشاء الله تعالی در مراتب جد و جهد که از قبیل یاد دادن او مجید شده نشست دقیقه نامرعی
نخواهد گذشت خاطر گرامی ازین ممر جمع باشد و تهنیت خطاب مسند وزارت و کامرانی بذات ستوده
صفات وزارت و اقبال پناه رافت و معالی دستگاه سلاله دودمان عز و علا عمده خاندان مجد و اعلا خان
عالیشان شفیق و امیدگاه آراسته باد بعد تمهید قواعد اخلاص و تشیید مبانی اختصاص که بهین شیوه صافی نهادان
بیریا و بهین شیمه دوستان راسخ الولا است مشهود رای انجلا میگرداند که نوید عشرت جاوید عطای
خطاب خانی از پیشگاه خاقانی بآن سرور الطاف ربانی گوش اهل روزگار را بمژده تازه شادمانی گردانیده
خاطر اخلاص مآثر دوستان صافی نهاد که خواهان ترقی مراتب و جاه آن امیدگاه اند مهبط بهجت و خرمی
جاودانی ساخت الحمد لله والمنة که انچه هرگونه باطن محبت مواطن خیر اندیشان صافی نهاد موافق اتحاد بود از مکمن
اختفا بمنصه ظهور آمده و هرچه دل صداقت منزل تمنا داشت بیساخت بمنصه ظهور جلوه گر گشت امید که
یگانگی و همه دولت آن رفیع درجت بحسب خواهش محبان مضاعف گردد و تا در طلق این عطیه
عظمی شاهنشاهی که تمنای تام احباب دولت و اهتمام است بران منبع الشان و مخلصان او شفق و شیوه
فرخنده و مبارک گردانا و وسیله کام بخشی و کامرانی و صیت نیکی و نیکنامی آن مظهر حسنات را به مبلغی
که اشتهار یافته ابدالدهر مشهور جهانیان دارد و باعث مزید الطاف خاقان زمان و سبب وفور اعتقاد
شاه عالم و عالمیان کناد زیاده عمر و دولت باد سه شیرین رقم شده زهی اسنکرین خطاب ۰۰ این تلخ کام
را از حلاوت همین بس است تا زندگی بخشی آئین کن محمد منیر صاحب سخن سلامت تحسین فکر با سه رنگین
دادا های شیرین از دست دهد باقی قلم کج مج رقم نیاید مگر نهایه داستان طبع گویان تنها بازاران

داستان شوق که دل در گذارش آن منت پذیر خامه نیست نور دیده میگرداند که احوال بکام دوستان است
و چشم در سری احباب که بهمان قرعه آن در انزل بنام این سرگردان زده اند آزردگی پیرامون خاطر نیست
امید که پیوسته کام بخش از کشمکش تعلق و تجرد باز داشته بآراستگی تمام دل بستگی بکمال رونق گرداناد بتیم راه
بهنارس رسیده شد تماشاے معابد و هیاکل که از دیرباز برگ داشت آنرا گرفته و شکستن و خراب
کردن آنرا جمعی برگزیده ترین پرستشهاے ایزد بیچون میدانند دل در بند این شهر داده والحق هیچگونه تماشا
آن نتوان بود بهیکرے چند را که شکستن و پرستیدن آن عبادت است و از افزونی حسن صوری چه نویسد
مصرعه خوبی که مرده بود کنون جوشش میزند بپوشیده نماند که شجاعت و جلادت مرتبت جانی بیگ
به نگاه آسمان جاه رسیده دولت کورنش والا دریافت و نامه نامی را از نظر اشرف اقدس اعلی گذرانید
چون منشی بکمال صداقت و اتحاد و تعیین جهت تباخت مرز و نواحی شهید معاودت نمودن آنها با نیل مقصود
بود باعث ابتهاج و خوشوقتی خاطر ملکوت ناظر گردید جانی بیگ مشمول مراحم معلی گشته از پیشگاه عظمت
و جلال دستوری معاودت یافت و ازانجا که حواله ساختن جواب نامه بسفیرے که نامه بیارد خلاف رسم
و آئین معهود است پاسخ نامه گرامی مصحوب یکے از بندگان بارگاه فلک اشتباه شرف ارسال خواهد پذیرفت
و از آنروکه شجاعت مرتبت مذکور ترکی دانست و بزبان فارسی آشنا نیست جملة الملک مدار المهامی کمترین
را بموجب ارشاد و تقدیس پیشا الیه گذارش نموده و برکاغذ جداگانه نوشته با و حواله ساخته اند تا گرمی ابیه
آن مراتب را چنانچه بایه تقریر نتواند نمود از روے کاغذ مسطور مفهوم شود ایضا بوصول نامه موصول
عنایت نامه ها بابت اند و خسته از روے الطاف فراوان رقمزده خامه نگارش بود اگرچه رسوخ عقیدت
و خلوص ارادت خیراندیشی خاطر فیض آئین بود اما درین ایام که امارت و اقبال پناه بهره مند خان از حسن
اعتقاد و خیراندیشی هواخواهی نموده موجب ازدیاد مواد توجه و عاطفت گشت نواب خدایگان قدر دان مبلا
خیراندیشان از بهر حصول بندگی جناب عالیان آب ذریعه سعادت دارین و دولت نشاتین در تقدیم مراسم دولتخواهی اقتدار
میدانند والمنة لله که در بیرو لاکیفیت صدق اخلاص و عقیدت بمراتب بالمن خورشید تمثال نواب پیوست و انمعنی
سرمایه جمعیت و پیرایه طمانیت خیرسگال گشت بادا سے عطیه عظمی لوازم شکرگزاری و مراسم سپاس داری تقدیم
رسانیده خیراندیش بهمه جهت که بوقت دستوری ارشاد یافته بود بمقتضاے آن در سرانجام خدمت متعلقه ساعی است
چون حکم جهان مطاع بطلب خدایگانی بعنقریب پیوسته گرامی نفاذ یافته امید که عنقریب ابتهرخی و خجستگی عصاے این
دیار از ورود دولت آمود و قدوم میمنت آئین نوراگین شود زیاده چه عرض نماید سایه والا پایه دولت
ابدمت بر مفارق خیراندیشان عقیدت نهاد مبسوط باد ایضا عنایات آلهی و الطاف شاهنشاهی که کیمیای

سعادات نامتناهی پیشت چهره پرداز امانی و آمال وزارت و اقبال پناه رأفت و اجلال دستگاه خان عالیشان
مشفق مهربان دوستان باد از اشتیاق ملاقات کثیرالبرکات که خلاصهٔ مطالب و برگزیدهٔ مقاصد و مآرب است
چه نویسد و چه توان نوشت که بگذر رقش قلم در نه پود و شکارهٔ شوق پراست نیاید انشاءالله تعالی سببی سازد که از
وصول این مرام فرخنده انجام شاد کامی حاصل آید درینولا نیز [illegible] از کمال تفقد و مهربانی آن ملاذ نوشته بود در
موجب مزید خوشوقتی گردید توجهات گرامی امروزی نیست و چرا نباشد که فیما بین نیتها سے بیریا تحقق پیوسته
تا گزیر پاس این مراتب حفظ الغیب بجا آورده بظهور رسید بر الله بجاه آن استظهار مهربانان را بحسب خواهش
کامیاب مطالب بلند داشته دیرگاه سلامت دارد هر چند مشاغل بسیار و فرصت کم لیکن گاه گاه سے
دوستان صمیمی را بگرامی مفاوضات مشتمل بر سلامت ذات بابرکات یاد میفرموده باشند که ایمعنی باعث
انبساط و دستیار خواهد بود مراتب شوق برتر از آنست که به تحریر و تقریر درآید و شرح این مقصد ارجمند را
به دریافت ضمیر مزاینت پذیر محول داشته پرده کشای چهرهٔ مدعا میشود که از مراتب محبت و مودت
مراسم تودد و اتحاد و پاس شرایط حفظ الغیب که مقتضای مکارم اخلاق از آن رفیع القدر جانب بمنصهٔ ظهور
آمده و می آید وکیل دربار [illegible] الله تعالی آن ملاذ دوستان را دیرگاه سلامت داراد
که در ایفای سررشتهٔ یگانگی [illegible] ساعی و متوجه اند از آنجا که وصول رقایم مودت بارها در حالت
مباعدت جسمانی ذریعهٔ حصول مکالمه و جدائی قرار داده اند ترقب که پیوسته بابلاغ صحایف الولا مسرور و منبسط
می ساخته باشند مراتب امور بخیر مقرون باد الحقا صاحب من مهربان من رسم مهمان نوازی خود منظور
انجام مواجبات [illegible] گردانیده بار تکلیف ضیافت نمودن و بر مواد سپاسه افزودن خالی اند
تکلفات عرضه نخواهد بود لیکن ما را استرضای خدام باید نمود و به کیفی که نختی از اوقات صرف خدمت
گرامی شود آنرا از جملهٔ مغتنمات باید شمرد و اگر موانع پیدا شوند و در ازای یکتائی و یگانگی قصور نمی شوند
و در صورتیکه بجمیع خویش و تفریح مخلصان مشتاق باشند روز جمعه که روز آزادی است و جمهور
سلف آنرا عید هفته قرار داده اند معین ساخته اعلام نمایند که فقیر با بنده زاده بآستان بوس مخدومی
مشرف اند فرزند گرامی دو خط پیوسته [illegible] دل شاد و طبع آزاد مشغول حق پرستی و خداشناسی بوده باشند
برای حق بین صواب گزین ظاهر است که نوع بشر بازیچهٔ دست قضا و قدر است همیشه او را از موضعی
بوضعی و از حالی بجا سے میرساند گاه از عرش قوت و کامرانی به فرش ضعف و ناتوانی انداز و ر پایهٔ
شناسی بندگی آنست که در همه حال رضامند از ایزد متعال باید بود و کام و ناکام از او و کام که صبر و شکر
بجا آورد نباید نمود و الله لحمد که درین هنگام درد و آزار از دو کلمه پرسش آن دوستدار اسم منشیه پیوسته

خاطر حزین را شاد و دل اندوهگین را آباد ساخته است وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
قلمی بود که از چگونگی احوال آگهی بخشند چه گوید و چه نویسد که این معنی غیر از سبب افزایش ملال نخواهد بود و اشنده علم
صحت و عافیت از درگاه قادر ذوالجلال و شافی بیهمال میخواسته باشند عافاکم الله الحمد که اختتام نگارنامهٔ منشی
بعنوان دلپذیر بر فاقت فرزند ارجمند صورت سنگه صرف معراج گردد ترتیب رسائل و کتابت اوراق
دستیاری یافته صورت سرانجام پذیرفت و نادر یادگاری بر صفحهٔ روزگار نقش باند اگرچه نخل زندگانی
این خاک نشین که بے غفلت و نادانی بوجود مسعود فرزندان دانش پیوند که از سرمایهٔ کامی و پیرایهٔ علمی بهره وافر
دارند بنا بر سعادت مند که بتائید آسمانی و یمن روحانی ترتیب عارف ربانی اویس الزمانی حضرت
جمال الدین ولی ملتانی قدس الله سره العزیز بهره یکی صاحب معرفت و آگاهی صدرنشین الداب پناهی
خواهد شد و منت سعه و سخن سنجی و رنگین طرازی ایشان زمانی دراز بجهت بود از باشند تا حین این لوح
گزین مقبول خواهد گردید لیکن بر رسم و آئین نکته آفرینان پیشین که هرکه در نظم و نثر هر چه تصنیف تدوین
کشیده از بهر پایداری اساس کلام فصاحت نظام مقدمه و تلقین و تحقیق آن بر داخته نشان و بیان
چون قصد نو شیدان و محاسبه دبیران ابو چه عالم گذاشته لازم نمود که تالیف سوادات پراگنده خویش کرده
بندگی پادشاهزادهاے قدسی نژاد و خوانین کامل استعداد در زمان خدمتگزاری دیوانیان کاردان
معامله شناس بسبب دوستی کار نگار یاب نگاشته بر قسم کرده بیند بود شیرازه و بندچه گرد هم
کمر و ناطاالبیان فن انشا ایدهم الله این مکاتبات دل گزین را سرمایه نگارش مطالب و گزارش معاملات
نسبت و قسمت کار بکار آید و اولاد و فطانت نهاد را دستور العمل کاردانی و دست مایهٔ جاودانی بدست افتد
امید که جهد المقل این قلیل البضاعت در نظر جوهریان بازار سخندانی و نقدیان متاع شیوا زبانی حسن
قبول پذیرد و جواهر زواهر عبارات شسته رفته و لآلی متلالی معانی غریبه ناسفته جیب و دامان از دو
مشتریان کالاے سخن مالامال ساخته و چون بر تیره و ستره فهم رسته و دوستی زده طبع وقاد و رساد
متانت الفاظ و رزانت مضامین و جزالت بیان و سلاست کلام دلپذیر و دلربا بیند و باندازهٔ جودت
ذهن و انتقال فکر از این مایدهٔ تازه چاشنی لذت گیرند راقم رقیمه را که بے توقع هزه و منت محض از برائے
تحصیل تحسین و آفرین شهر و دستان رنج خامه گزاری و تشویش فراهم آوردن منشآت آواره چه از خود
و چه از عزیزان با وجود تنزیری و ضعف اعضا که در مدت امتداد ایام سفر و کلفت جدائی یاران با جا هم
اختیار کرده بدعائے خیر یاد آرند و اگر بمقتضائے خلق الانسان ضعیفا سهوی و لغوی بینند عیب پوشی
و اغماض العین که شیوهٔ ستودهٔ بندگان نیک محضرست بکار برده بسخن چینی و حرف گیری [illegible]